

دانشنامه امام محمدی
عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمد علی شکر

جلد اول

مترجم

عبد الهادی سعیدی

بایگاری

محمد کاظم طباطبائی

دعوتی از پژوهشگران

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی).
محمدی ری شهری، با همکاری سید محمدکاظم طباطبایی، ترجمه عبدالهادی مسعودی .
مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳ -
مشخصات ظاهری : ۱۰ ج .

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

ISBN: 978 - 964 - 493 - 755 - 2

وضیعت فهرست نویسی : فیا

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -- غیبت

شناسه افزوده : طباطبایی، سید محمدکاظم، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده : مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳ - مترجم،

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۳۳۲د۲/م۵۱/ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۴۳۷۷۱

دانشنامه امام محمدی عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی شکر

جلد اول

مترجم

عبد الهادی سعودی

بایمکاری

مخزن کاظم طباطبائی

و جمعی از پژوهشگران

دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی) / ج ۱

محمد مخمدی ری شهری

با همکاری: سید محمدکاظم طباطبایی

مترجم: عبد الهادی مسعودی

با همکاری:

نقد علمی: رضا استادی و دیگران

أخذ روایات: محمود کریمیان، محمدرضا سجادی طلب، سید روح الله سید طبایی، احمد غلامعلی، غلامحسین مجیدی،

محمدرضا سبحانی، حیدر مسجدی، محمدحسین صالح آبادی

تحقیق و تکمیل مصدربیایی: محمود کریمیان، محمدرضا سجادی طلب

مقابله با مضاد: عبد الکریم مسجدی، عبد الکریم خلفی، زعد بهبهانی و دیگران

اعراب‌گذار: رسول آفتی

رجال و تراجم: محمدرضا کاظم رحمان‌ستایش، محمد قنبری

اعتبارسنجی روایات: محمود کریمیان

همکاری در نگارش تحلیل و بیان: رضا بزنجکار، رسول جعفریان، قاسم جوادی، سید حمید حسینی، علی راد، محمدرضا کاظم

رحمان‌ستایش، علی اصغر رضوانی، احمد رنجبری، غلامحسین شانه‌چی، علی الشیخ، هادی صادقی، مصطفی صادقی، ضیاء الدین

مرتضوی، مهدی مهریزی

بازبین ترجمه: رسول آفتی

بازبینی: سید حسن فاطمی موحد، مرتضی خوش‌نصیب

پیگیری نهایی: سید روح الله سید طبایی، سید محمود طباطبایی نژاد

همکاران دیگر: محمدرضا هادی خالقی، محمدحسین صالح آبادی

سرپرستار فارسی: محمدرضا خنیفرزاد

ویراستار فارسی: محمدرضا قری‌زاده اشعری، حسین پورشریف، سید محمدعلی طباطبایی، سید محمدرضا ذلال موسوی

سرپرستار عربی: حسین دباغ

شرح لغات و ویراستاری عربی: حسین انصاری (خمیدآوری)

نمونه خوان عربی: محمدرضا علی دباغی، عبدالکریم حلقی، زعد بهبهانی

نمونه خوان فارسی: علیقلی نگران، محمود سپاسی، سید هاشم شهرستانی

صفحه‌آرا: سید علی موسوی کیا

حروفچین: حسین افخمیان، علی اصغر دریاب، علی اکبری

خوش‌نویس: حسن فرزاتگان

مدیر آماده‌سازی: محمدرضا باقرنجفی

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۹۳

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت دوره: ۱۶۰۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ / تلفن: ۳۷۷۴۰۵۲۳ - ۰۲۵ / فاکس: ۳۷۷۴۰۵۷۱ - ۰۲۵ / ص.ب

۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

تمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) / تلفن: ۳۷۷۴۰۵۴۵ - ۰۲۵ / فروشگاه شماره «۴» (قم، خیابان معلم، مجتمع

ناشران، طبقه همکف پلاک ۲۹) / تلفن: ۳۷۸۴۲۳۰۹ - ۰۲۵ / ۳۷۸۴۲۳۱۰ - ۰۲۵

فروشگاه شماره «۳» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ۷ درب شرقی ۷) / تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۴ - ۰۲۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه همکف:

۳ - ۲۲۴۰۰۶۲ - ۰۵۱۲

<http://darolhadith.ir>

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

darolhadith.20@gmail.com

ISBN: 978 - 964 - 493 - 755 - 2

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

اهلا

یا بقیۃ اللہ!

ای سلالۃ پاکِ رسولِ خدا!

ای عزیزِ فاطمہ اطہر و علی مرتضیٰ!

ای کہ یاد و نامت دل از عشق به زیبایی، والایی، عدالت و نیکی می آکند!

ای «خورشید پنهان» که اندیشیدن به آرمان ملی لایت چشم انداز سراسر نور و بیجان ایمان در پیش می کشاید!

ای «داو کتر جهان» که آمدنت فرجام آرمان ملی بخش پیامبران، و صورت، بنیاد گذار «روز رسیایی» خواهد بود!

ای «آخرین امید» که نامت جان مارا بریز از امید می کند و یادت عاشقان را در «فجر ساحل» به دیدار خورشید می خواند!

اکنون که از پس سال تلاش فروتنانه و کوشش خالصانه صفحات زرین این کتاب به فرجام می رسد، نامت

این کوشش ناچیز را چونان «ران بلخی» بادستانی سرشار از تمنا، به میگاه تو تقدیم می کنیم.

ای رحیم افراشته! ای دانش انباشته!

ای منظر رحمت بی کران! ای فریاد درس در ماندگان!

ای انفجار نور در شب دیگورا! ای خورشید روشنی بخش!

این هدیه خرد را بپذیر و بدان به دیده عنایت بجز ما را مشمول نیایش لایت بدار و تمنای صالت را بر آور، و شیرینی

لقاییت را به با سحشان.

فهرست اجمالی

۷	پیشگفتار.....
۱۳	مقدمه مترجم.....
۱۷	درآمد.....

بخش یکم: امام مهدی علیه السلام در پرتو أدله کلی

۲۰۵	فصل یکم: استمرار امامت.....
۲۵۴	پژوهشی درباره تداوم رهبری در همه عصرها.....
۲۶۳	فصل دوم: حدیث ثقلین.....
۳۰۳	پژوهشی درباره حدیث ثقلین.....
۳۳۳	فصل سوم: احادیث شمار امامان.....
۳۴۳	پژوهشی درباره احادیث مربوط به «دوازده خلیفه».....
۳۹۵	تحقیق درباره حدیث لوح.....
۳۴۳	پژوهشی درباره احادیث مربوط به دوازده خلیفه.....
۳۹۵	تحقیق درباره حدیث لوح.....

پیش‌گفتار

موضوع مهدویت، یکی از مترقی‌ترین اصول اعتقادی، اجتماعی و سیاسی اسلام است و در جهان امروز، که جامعه پیش از هر زمان دیگر تشنه ارزش‌های انسانی و در رأس آنها عدالت اجتماعی است، اعتقاد به امام مهدی علیه السلام، زمینه‌ساز تحقق این بزرگ‌ترین آرزوی بشر در طول تاریخ است.

گرایش فطری همه انسان‌ها به آرمان ظهور منجی، سبب شده است که پیروان همه ادیان، با همه اختلاف اندیشه‌ها، آینده تاریخ را روشن ببینند و در انتظار روزی باشند که بساط ظلم برچیده شود و عدالت بر تمام جهان، سایه بگسترده. بر این پایه، همچنین تلاش برای دستیابی به جهانی تهی از ستم، و سرشار از عدالت می‌تواند محور وحدت کلمه جهانیان در جهت تحقق این آرمان فطری باشد.

پیروان مذاهب مختلف اسلامی نیز هر چند در خصوصیات مهدی علیه السلام اختلاف نظر دارند، همگی بر این باورند که عدالت در جهان، تنها به دست شخصی از نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نام «مهدی» فراگیر خواهد شد.

در این میان، پیروان اهل بیت علیهم السلام بر اساس ادله نقلی و غیر نقلی که در این دانش‌نامه به تفصیل خواهد آمد، بر این باورند که امام مهدی علیه السلام فرزند یازدهمین حجت‌الخدای سبحان پس از پیامبر اسلام است. او هم‌اکنون زنده و در انتظار فرمان

الهی است تا از پس پرده غیبت درآید و عدل را در جهان بگسترده.
قرآن کریم تحقق این رویداد بزرگ را با زبان اشاره^۱ بشارت داده و با عنایتی ویژه بر «استضعاف» - که نقطه اشتراک همه ستمدیدگان جهان است - فرموده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان [حکومت زمین] قرار دهیم.^۳

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی ره با الهام از این آیه نورانی در ره‌نمودها، و بویژه در پیام‌های جهانی‌اش، همواره بر هواداری از مستضعفان جهان تأکید می‌کرد، و خط انقلاب اسلامی ایران را - که به اذن خدای سبحان زمینه‌ساز انقلاب جهانی مهدوی است - خط حمایت از مستضعفان می‌دانست،^۳ چنان‌که در وصیت‌نامه سیاسی - الهی خود خطاب به مستضعفان جهان فرموده است:

و شما ای مستضعفان جهان، و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان، بپاخیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپرده آنان نترسید... و همه در زیر پرچم پر افتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید، و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۸۷ (بخش دوم / فصل پنجم: اشارت‌ها و بشارت‌های قرآن / امامت مستضعفان).

۲. قصص: آیه ۵.

۳. «...تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند، ققرا و متدینین بی‌بضاعت گردانندگان و بریادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بکنیم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم... ما برای اخلاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد» (صحیفه امام: ج ۲ ص ۸۷).

و وراثت ارض خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است.^۱

بر این اساس، هدف از نگارش دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، تنها اثبات یک باور اسلامی از منظر پیروان اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه افزون بر این، گشودن راهی است برای اتحاد پیروان همه ادیان، بلکه همه جهانیان، برای پاسخگویی به اصلی‌ترین نیاز بشر، یعنی حاکمیت عدالت بر سراسر جهان. البته کتاب‌های فراوانی در این زمینه تألیف شده^۲ که بسیاری از آنها در خور ستایش‌اند؛ ولی تلاش برای ارائه پژوهش‌های جدید، جامع، پویا و پیشرو، همچنان ضروری است تا افق‌های پیش رو روشن‌تر شود. بویژه این که در دوران معاصر، برخی معاندان، برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران - که بر پایه ولایت فقیه و نیابت عام از امام زمان علیه السلام شکل گرفته است، با شبهه‌پراکنی -، اساس مهدویت را هدف گرفته‌اند. از این رو، بزرگ‌ترین خدمتی که مراکز علمی و پژوهشی می‌توانند به ساحت مقدس امام مهدی علیه السلام و برای تداوم انقلاب اسلامی ایران تا حکومت جهانی ایشان داشته باشند، بازنگری تخصصی در موضوع مهدویت، و بازنگاری آن و پاک‌سازی نگاشته‌ها از مطالب سست و بی‌پایه، و ارائه نوشتارهایی است که افزون بر اتقان علمی، پاسخگویی نیازهای عصر حاضر باشند.

دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام تلاشی است متواضعانه در این راه، که در پی انتشار موسوعه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام در سال ۱۳۷۹، نگارش آن در دستور کار بخش پژوهشی مؤسسه دارالحدیث قرار گرفت؛ اما به دلیل گستردگی و پیچیدگی موضوع از یک سو، و تراکم کارها از سوی دیگر، تکمیل و آماده‌سازی نهایی آن به تأخیر

۱. همان: ص ۴۴۸.

۲. ر.ک: ص ۵۱ (رویکردهای پژوهشی در مهدویت‌نگاری).

افتاد. امید که در آینده نزدیک، مورد بهره‌برداری همگان، بویژه پژوهشگران و ارادتمندان آن بزرگوار، قرار گیرد.

شایان ذکر است با همه تلاشی که برای اتقان و جامعیت این اثر صورت گرفته، کار خود را خالی از خطا و کاستی نمی‌دانیم و از همه فضلا و پژوهشگرانی که آن را ملاحظه می‌کنند، تقاضا داریم که با ارسال پیشنهادهای و نقدهای خود، ما را در جهت رسیدن به نقطه مطلوب، یعنی، «دانش‌نامه جامع مهدوی» یاری رسانند.

سپاس از همکاران

لازم می‌دانم از همه فضلا و پژوهشگرانی که در نگارش این دانش‌نامه سهیم هستند،^۱ بویژه استاد ارجمند حجة الاسلام و المسلمین سید محمدکاظم طباطبایی رئیس «پژوهشکده علوم و معارف حدیث»، که این پژوهش با همکاری و همراهی جدی و ضمیمانه ایشان سامان یافت، و همچنین از برادران گرامی آقایان محمود کریمیان، محمدرضا سجادی طلب، سید محمود طباطبایی نژاد و سید روح الله سید طباطبایی، که در مراحل اولیه و ساماندهی نهایی این مجموعه، تلاش‌های فراوانی داشتند، ضمیمانه سپاس‌گزاری کنم.

همچنین از استاد گران‌قدر حجة الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی، رئیس «پژوهشکده تفسیر اهل بیت علیهم السلام»، که تدوین شماری از تحلیل‌ها و افزون بر آن، ترجمه این دانش‌نامه به قلم رسای ایشان است، تقدیر و تشکر می‌کنم.

ارزیابی علمی این مجموعه بر عهده آیه الله رضا استادی بوده است که به همین سبب از زحمات ایشان قدردانی می‌کنم.

۱. گفتنی است نام همکاران ارجمندی که در مراحل مختلف تولید این اثر (از اخذ متون و احادیث تا پایان آماده‌سازی) نقش داشته‌اند، در ستاس‌نامه کتاب، درج شده و نام اندیشه‌ورانی که در نگارش یا ساماندهی نهایی تحلیل‌ها نقش مؤثر داشته‌اند نیز در پانویست همان تحلیل‌ها آمده است.

سرانجام در این شب پربرکت، شب نزول قرآن، و شب حضور فرشتگان در محضر امام زمان علیه السلام، از خداوند سبحان برای همه آنان پاداشی در خور فضل و بزرگواری او مسئلت دارم.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.
يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

شب ۲۳ رمضان المبارک ۱۴۳۴

۱۳۹۱/۵/۲۱

محمدی ری شهری

مقدمه مترجم

در فرهنگ شیعی، هدایت و عدالت فراگیر جهانی، آرزوهایی گره خورده به نهضت مهدوی و ترجمانی از قیام قائم آل محمد است. این آرزو و آرمان مقدس بوده که شیعه را همواره از میان سنگلاخ‌ها و از دل کوره‌راه‌ها، برکشیده و او را به امید پیوستن به منجی بشریت، جوشان و خروشان به جلو رانده است. دانشیان را نیز سهمی از این حرکت است. ایشان با کوشش‌هایی سترگ و در خور ستایش، فانوس‌هایی از دل و جان خود برافروخته و به پاسداری از یقین و امید، همت گماشته و راست‌قامت و استوار، بر سر دو راهی‌های جهل و تردید ایستاده و شبهه‌های شیطانی و وسوسه‌های انسانی را دور ساخته‌اند.

در این میان، دانش‌نامه پیش رو، چون گوهری رخشان، می‌درخشد و رشته تلاش‌های عالمان پیشین را به نیازهای امروز پیوند می‌دهد. این مجموعه گسترده، افزون بر گردآوری متون تاریخی و حدیثی در باره مهدویت، پاسخگویی به پرسش‌های نسل معاصر را به عهده گرفته و با کاوش در متون کهن، کوشیده است برای هر سؤال، پاسخی مستند و منطقی بیابد و آن را در جامه‌ای نو و مقبول به نسل معاصر ارائه دهد. از این رو، ترجمه آن به فارسی، هم دشواری‌های فهم و درک متون کهن تاریخی را به همراه داشته و هم برای عبور از تنگناهای ترجمه متون دینی و مقدس، دقتی افزون را می‌طلبیده است. متونی که کمتر نقل و شرح شده‌اند،

واژه‌هایی نامأنوس دارند و ترکیب‌هایی ناآشنا را در جاهایی حساس از متن، در درون خود جای داده‌اند.

در این ترجمه، سعی بر رعایت امانت در بازگردان متون مقدّس - اعم از آیات کریمه قرآن و احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام - و حفظ حدّ و مرز ترجمه و متون تاریخی و رجالی بوده است، هر چند در حدّ توان به زیبایی و روانی ترجمه نیز توجه شده است.

گفتنی است که پژوهشگر گران‌قدر، حجة الإسلام رسول افقی، سراسر ترجمه را با متن عربی مقابله کرده و از سر دقّت و باریک‌بینی و دلسوزی، ده‌ها تذکر و تصحیح را برای این بنده به ارمغان آورده‌اند که سزواست در همین جا از ایشان تشکر کنم. شایان ذکر است که متن تحلیل‌ها و بیان‌ها که در جای‌جای دانش‌نامه گنجانده شده و از نکات قوّت این مجموعه به شمار می‌آیند، از ابتدا به زبان فارسی و به قلم نویسندگان متعدّد نوشته شده و نیاز به ترجمه نداشته‌اند. افزون بر این، ترجمه برخی دعاها و روایت‌های بلند و مشهور از مترجمان معاصر، وام گرفته شده و با ویرایشی ساده و ذکر نام مترجم، در این دانش‌نامه گنجانده شده‌اند. ترجمه چند شعر عربی در فصل مربوط به اشعار شاعران عرب نیز به عهده دوست گرامی جناب آقای محمّد مرادی بود. و شرح حال راویان در پانویست‌های کتاب به قلم همکاران گروه رجال پژوهشکده است.

یادآوری این نکته لازم است که متون نقل شده از منابع کهن فارسی مانند نجم‌التاقب با حفظ امانت، اندکی روان‌سازی شده‌اند، با این حال در بخش‌هایی مانند «دیدار کنندگان امام مهدی علیه السلام» همچنان شاهد سبک‌های متفاوت هستیم که از آن گریزی نیست.

گفتنی است که هر جا روایات با اسناد آمده‌اند، تنها راوی نخست آن در ترجمه ذکر شده و اسامی بقیه راویان نیامده است. این کار به دلیل یکسانی نسبی نام‌های

رویکردی نو در مؤسسه دار الحدیث است که همه پژوهش‌ها و ترجمه‌های پیشین، در پژوهش‌های بعدی، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

گفتنی است ترجمه چند شعر عربی در فصل مربوط به اشعار شاعران عرب نیز بر عهده دوست گرامی، جناب آقای محمد مرادی بوده و شرح حال راویان در پانویست‌های کتاب، به قلم همکاران گروه رجال پژوهشکده است. یادآوری این نکات برای ارج نهادن به این عزیزان و پاسداشت حق معنوی آنان است، هر چند مسئولیت کلی ترجمه، همچنان بر دوش این حقیر است و پذیرای انتقادهای و راه‌نمایی‌های خوانندگان دانشور و گرامی دانش‌نامه هستم.

خداوند، این تلاش را زمینه‌ساز بهره‌گیری بیشتر از معارف اهل بیت علیهم‌السلام و توسعه فرهنگ مهدویت سازد و آن را به کرم و بزرگی خویش بپذیرد و همه خدمت‌گزاران معارف اهل بیت علیهم‌السلام را در باغ رضوانش جای دهد.

به امید حضور در رکاب قائم آل محمد علیهم‌السلام

عبدالهادی مسعودی

درآمد

پیش از ورود به متن دانش‌نامه امام مهدی مباحثی به عنوان درآمد و چشم‌انداز کلی موضوع مهدویت، در دوازده محور زیر تقدیم می‌گردد:

۱. دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام در یک نگاه
۲. مراحل تحقیق و تدوین دانش‌نامه
۳. ویژگی‌های دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام
۴. رویکردهای پژوهشی در مهدویت‌نگاری
۵. مهدویت از نگاه اهل سنت
۶. منجی موعود در ادیان ابراهیمی
۷. منجی موعود در ادیان غیر ابراهیمی
۸. نام‌های منجی موعود در ادیان
۹. مهدویت در نگاه‌های مستشرقان
۱۰. مهدویت و جهانی شدن
۱۱. دلایل غیر نقلی بر ضرورت وجود امام مهدی علیه السلام
۱۲. گزاره‌های اعتقادی و تاریخی مهدویت

دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام در یک نگاه

این دانش‌نامه شامل یک درآمد، چهارده بخش، و هفتاد فصل است، و در آن مسائل مرتبط با موضوع مهدویت، با تکیه بر نصوص معتبر اسلامی (متون آیات و احادیث)، بررسی می‌شود.

در این جا برای آشنایی کلی با محتوای دانش‌نامه، مروری سریع بر این چهارده بخش و زیرفصل‌های آن خواهیم داشت.

بخش اول: مهدویت از نگاهی کلی

به دلیل اهمیت موضوع مهدویت و ویژگی‌های خاص این عقیده، پیش از طرح مباحث مربوط به زندگی امام مهدی علیه السلام از ولادت تا تشکیل حکومت، در نخستین بخش از این دانش‌نامه، عقیده به امام مهدی علیه السلام را از نگاه قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به طور کلی و در پنج فصل بررسی می‌کنیم:

۱-۱. تداوم رهبری الهی

در این فصل آیات و احادیثی را نقل می‌کنیم که بر حضور امام و حجتی الهی در زمین از آغاز تشکیل جامعه بشر تا پایان جهان تأکید دارند و گویای آن‌اند که پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، امامان از نسل ایشان خواهند بود. در پایان این فصل به تحلیل این احادیث می‌پردازیم و به برخی شبهات پاسخ می‌دهیم.

۱-۲. تداوم امامت در نسل پیامبر ﷺ

در این فصل مسئله بسیار مهم تداوم امامت و رهبری امت در نسل پیامبر خاتم ﷺ تا قیامت، بر پایه حدیث متواتر ثقلین که مورد اتفاق شیعه و سنی است، اثبات می‌گردد. پایان بخش این فصل، تحلیلی فشرده و جامع است که در آن از سند این حدیث و دلالت آن بر عصمت اهل بیت ﷺ و مرجعیت علمی آنان برای امت اسلامی، و همچنین امامت امام مهدی ﷺ و غیبت ایشان بحث می‌شود، و در ضمن آن، نکات قابل توجه دیگری هم در باره این حدیث شریف خواهد آمد.

۱-۳. شمار رهبران الهی پس از پیامبر ﷺ

در این فصل ابتدا احادیث پرشماری را که در آنها پیامبر خدا ﷺ با تعبیرهای گوناگون، رهبران الهی پس از خود را شناسانده، گزارش می‌کنیم. در ادامه این فصل با پژوهش در سند این احادیث، زمان و مکان صدور آنها، اختلاف در متن آنها، مقصود از آنها، و نظریه‌هایی که در این باره وجود دارد، اثبات می‌شود که این احادیث جز بر عقاید پیروان اهل بیت در باره امامت خاندان رسالت منطبق نیست.

۱-۴. وجوب شناخت امام مهدی ﷺ

در این فصل با استناد به احادیث معتبر اثبات می‌شود که بر مسلمانان واجب است رهبر الهی زمان خود را که از خاندان پیامبر ﷺ است بشناسند، و در ادامه فضیلت شناخت رهبر و خطر بی‌اطلاعی از او بیان می‌شود. همچنین در این فصل روایاتی که از انکار امامت امامان اهل بیت ﷺ، بویژه امام دوازدهم نهی می‌کنند، آورده شده است. در پایان فصل وظیفه کسی که توان شناسایی امام را ندارد مشخص می‌شود. در این فصل، دو تحلیل ارائه می‌گردد؛ یکی در باره وجوب معرفت امام در هر عصری، و دیگری در تبیین وظیفه کسی که شناخت رهبر الهی برایش مقدور نیست.

۱-۵. بشارات قرآن

موضوع این فصل اشارت‌ها و بشارات‌های مطرح در شماری از آیات قرآن، و پیشگویی آنها از فراگیر شدن اسلام، تشکیل حکومت صالحان و امامت مستضعفان در آینده است. پایان‌بخش این فصل، پژوهش در باره آیاتی است که به حکومت جهانی امام مهدی (عج) اشاره دارند.

بخش دوم: زندگی‌نامه امام مهدی (عج)

در این بخش از دانش‌نامه، زندگی‌نامه امام مهدی (عج)، از نسب خانوادگی تا عمر بلند ایشان، برپایه احادیثی از پیامبر (ص) و خاندان ایشان، در هفت، فصل به ترتیب زیر ارائه می‌شود:

۱-۲. نیاکان

در این فصل پس از ذکر خصوصی که به صراحت گویای تعلق امام مهدی (عج) به خاندان اهل بیت و عترت پیامبر خاتم (ص) هستند، به نقل روایاتی می‌پردازیم که به تفصیل اجداد ایشان را معرفی کرده‌اند. سپس با توجه به این که اعتقاد اغلب اهل سنت این است که نسب مهدی (عج) از طریق امام حسن (ع) به پیامبر (ص) می‌رسد، ضمن پژوهشی ثابت می‌کنیم که ایشان از نواده‌های امام حسین (ع) است. این فصل، با پژوهشی در باره مادر امام مهدی (عج) به پایان می‌رسد.

۲-۲. ولادت

این فصل در باره تاریخ ولادت امام مهدی (عج)، چگونگی تولد ایشان، و امور مرتبط با این موضوع است. این فصل شامل سه پژوهش نیز هست؛ یکی در باره زمان و مکان ولادت، دومی در باره رشد غیر عادی ایشان، و سومی در رابطه با سخن گفتن آن بزرگوار پس از تولد.

۲-۳. نام

نام‌ها، کنیه‌ها و لقب‌های امام مهدی علیه السلام در این فصل گزارش می‌شود. با توجه به این که در برخی از مصادر حدیثی اهل سنت گزارش شده که پدر آن حضرت هم‌نام یا پدر پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این گزارش با عقیده پیروان اهل بیت در تعارض است، ضمن پژوهشی پتلان آن اثبات می‌شود. در تحلیلی دیگر، روایاتی را بر می‌رسیم که از بر زبان آوردن نام اصلی امام منع کرده‌اند. پژوهش سوم در این فصل در باره به پا خاستن از روی ادب هنگام ذکر نام امام مهدی علیه السلام (نام «محمد») و یا لقب «قائم» است. در پژوهش پایانی نیز در باره لقب «ابا صالح» بحث می‌شود.

۲-۴. سیما

در این فصل بر پایه احادیث حاکی از شکل و شمایل امام مهدی علیه السلام، چهارده ویژگی مربوط به خصوصیات جسمی و سیمای ایشان شمرده شده است.

۲-۵. طول عمر

در این فصل ابتدا روایات مربوط به طول عمر امام مهدی علیه السلام ضمن سه دسته بیان شده و در پژوهش پایان فصل، ادله ثبوتی و اثباتی طول عمر ایشان به بحث گذاشته شده است.

۲-۶. ویژگی‌ها

در این فصل شماری از برجسته‌ترین ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام را بر اساس احادیث جمع‌آوری کرده‌ایم که برخی از آنها عبارت‌اند از: شباهت‌هایی با برخی پیامبران، شباهتی از ذوالقرنین، شباهت‌های فراوانی به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، برتری بر همه امامان جز امیر مؤمنان علیه السلام، حضور همه‌ساله در حج، و سروری بر اهل بهشت. در پایان این فصل توضیحی در باره سروران اهل بهشت ارائه می‌شود.

۲-۷. پاسخ برخی پرسش‌ها

در باره امام مهدی علیه السلام، خصوصاً در عصر حاضر، پرسش‌ها و شبهاتی مطرح است که آگاهی از پاسخ‌های درست آنها، بویژه برای نسل جوان، ضروری است. شماری از پرسش‌ها به تناسب بحث، ضمن مباحث گوناگونی که در این دانش‌نامه آمده است، پاسخ داده می‌شود. از این رو در این فصل تنها به مسائلی می‌پردازیم که در سایر بخش‌ها طرح نشده‌اند؛ مانند: چگونگی امامت در خردسالی، موضوع ازدواج امام مهدی علیه السلام، مکان‌های منسوب به ایشان و جزیره خضراء.

بخش سوم: غیبت امام مهدی علیه السلام

در این بخش، ضمن سه فصل، به ترتیب زیر، مباحث مربوط به غیبت امام مهدی علیه السلام طرح و بررسی می‌شود:

۳-۱. پیشگویی در باره غیبت

پیشگویی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام یکی از اقدامات مهم آنان جهت زمینه‌سازی برای پذیرش این حادثه مهم توسط شیعیان بود. از این رو در آغاز این فصل، تحلیلی جامع در باره مهم‌ترین اقدامات اهل بیت علیهم السلام در این زمینه ارائه شده است. در ادامه پیشگویی‌هایی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اجداد بزرگوار امام مهدی علیه السلام در این باره داشته‌اند به ترتیب گزارش می‌کنیم؛ از جمله احادیثی که غیبت ایشان را به دو دوره کوتاه‌مدت و بلندمدت تقسیم کرده‌اند. پایان بخش این فصل پژوهشی است در باره چگونگی غیبت آن امام، که شامل توضیحاتی در باره سرداب معروف به سرداب غیبت، و پاسخ به شبهاتی در این زمینه است.

۳-۲. حکمت غیبت

در این فصل نکاتی که اهل بیت علیهم السلام در تبیین راز غیبت امام مهدی علیه السلام فرموده‌اند،

ضمن هفت عنوان تنظیم و گزارش شده و در پایان پژوهشی در باره حکمت غیبت امام آمده است.

۳-۳. برکات غیبت

در این فصل آثار و برکات تکوینی امام غایب از منظر احادیث تبیین شده است؛ برکاتی از قبیل بقای نظام جهان و راهنمایی باطنی انسان‌ها. پژوهش پایانی نیز در تبیین همین احادیث است.

بخش چهارم: سفرا و وکلای امام مهدی علیه السلام

در این بخش، مباحث مرتبط با نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام تا امام مهدی علیه السلام، فضای جامعه اسلامی منتهی به دوران غیبت کبرا، نمایان خاص امام در دوران غیبت صغرا، و مدعیان دروغین نیابت و مهدویت، در چهار فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. نهاد وکالت

در این فصل، مسائلی مانند، دلایل تشکیل و گسترش نهاد وکالت از سوی امامان، وظایف نهاد وکالت، ساختار نهاد وکالت، قلمرو جغرافیایی نهاد وکالت، و اسامی شماری از وکیلان - که به ما رسیده -، تبیین می‌گردد.

۴-۲. فضای جامعه اسلامی

در این فصل، فضای جامعه اسلامی پیش از غیبت کبرا در دو قسمت مورد بررسی قرار گرفته است:

بخش اول: جهان اسلام در آستانه غیبت صغرا. در این بخش اجمالاً بر خلاف شماری از عباسیان از دوران حکومت «الواثق بالله» تا «المعتمد علی الله» اشاره شده، و در ادامه، تجزیه دولت عباسی، و نیز برخورد امامان با دولتمردان

بنی عباس تبیین گردیده است.

بخش دوم: جهان اسلام در دوران غیبت صغرا در این بخش، فضای جامعه اسلامی در طول غیبت صغرا - که مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی بود -، ترسیم گردیده، و به رویدادهای سیاسی مهم این دوران اشاره شده است. در ادامه، چگونگی برخورد دولتمردان عباسی با شیعیان، اوضاع علمی و فرهنگی جهان اسلام در این دوران، فعالیت‌های پیروان مکتب تشیع در این دوران تبیین گردیده است. در پایان این بخش، دانشمندان بزرگ شیعه در عصر غیبت صغرا معرفی شده‌اند و سپس جمع‌بندی نهایی مطالب این فصل، ارائه شده است.

۳-۴. نایبان خاص

این فصل، اختصاص دارد به شرح حال اجمالی نایبان خاص امام مهدی عج در دوران غیبت کوتاه مدت (صغرا) که به ترتیب عبارت‌اند از: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، و علی بن محمد سمري.

۴-۴. مدعیان دروغین

در فصل چهارم، ابتدا مباحث مهمی مانند: سوء استفاده از مفاهیم اصیل، انگیزه مدعیان دروغین، زمینه‌های پذیرش ادعای مدعیان دروغین، و خاستگاه مدعیان دروغین تبیین می‌گردد،^۱ و پس از آن، تاریخچه‌ای از مهدیان دروغین ارائه می‌شود. در ادامه با توجه به سنخیت مبحث «مدعیان دروغین مهدویت» با موضوع «مدعیان دروغین و کالت» این مبحث نیز در فصل چهارم تدوین گردیده و مدعیان دروغین و کالت در دوران غیبت صغرا، و شماری از مدعیان دروغین و کالت در عصر حاضر معرفی شده‌اند.

۱. گفنی است که مباحث یاد شده، شامل مدعیان دروغین و کالت نیز می‌شود.

بخش پنجم: توقیعات امام مهدی علیه السلام

این بخش را با تحلیلی در باره توقیعات (مکاتبان / نامه‌های) امام مهدی علیه السلام آغاز می‌کنیم و در ادامه پاسخ‌های مکتوب امام مهدی علیه السلام را در ایام غیبت کوتاه‌مدتش به پاره‌ای از پرسش‌های مختلف، ضمن چهار فصل می‌آوریم. در پایان فصل چهارم، نوشته منسوب به تاحیه و خطاب به شیخ مفید را مطرح و نقد خواهیم کرد.

۵-۱. توقیعات اعتقادی و سیاسی

برخی از توقیعات مطرح شده در این فصل مربوط به اعتقاداتی از قبیل صفات خدا، و شماری از آنها سیاسی است؛ مانند توقیع مربوط به حفاظت نمایندگان امام از آسیب دشمنان. برخی هم دارای هر دو بُعد سیاسی و اعتقادی است؛ مانند توقیع‌های مربوط به امامت و خالی نمودن زمین از حجت. پایان‌بخش این فصل، مکتوب امام زمان علیه السلام به چهارمین نایب خاص خود در باره آغاز غیبت کبرای ایشان است.

۵-۲. توقیعات فقهی

در این فصل، ابتدا احادیثی نقل می‌شود که در آنها امام علیه السلام به شماری از مسائل فقهی پاسخ داده است. در ادامه فصل، تحلیل مبسوط و جامعی در باره مفاد این روایات خواهد آمد.

۵-۳. توقیعاتی حاکی از کرامت

در این فصل توقیعاتی را آورده‌ایم که حاکی از اجابت دعای امام مهدی علیه السلام و یا پیشگویی ایشان در باره برخی از مسائل هستند.

۵-۴. توقیعات گوناگون دیگر

توقیعاتی را که در قالب فصول گذشته نمی‌گنجیدند، در فصل چهارم مطرح کرده‌ایم.

بخش ششم: دیدار با امام مهدی (عج)

این بخش در پنج فصل داستان‌های کسانی گزارش شده که پیش از غیبت امام مهدی (عج) یا در دوران غیبت صغرا و یا در ایام غیبت کبرا به محضر ایشان شرفیاب شده‌اند، یا کرامتی از ایشان مشاهده کرده‌اند.

۶-۱. دیدار با امام (عج) پیش از غیبت

در این فصل شانزده گزارش از کسانی که پیش از غیبت با امام مهدی (عج) ملاقات کرده‌اند، آورده شده است.

۶-۲. دیدار با امام (عج) در دوران غیبت صغرا

در این فصل، ۲۶ گزارش از کسانی که در دوران غیبت صغرا موفق به دیدار امام شده‌اند، فراهم آمده است.

۶-۳. دیدار با امام (عج) در ایام غیبت کبرا

این فصل با تحلیلی در باره امکان دیدار با امام زمان (عج) در دوران غیبت کبرا آغاز می‌شود و در ادامه، ۶۲ مورد از چنین ملاقات‌هایی گزارش شده است.

۶-۴. عنایت امام (عج) به شماری از علما و مراجع تقلید

گزارش‌های این فصل مربوط به شماری از عالمانی است که مشمول عنایات امام مهدی (عج) شده‌اند.

۶-۵. خاطراتی از نگارنده

فصل فرجامین این بخش، شامل هفده گزارش از نگارنده (ری شهری) در باره دیدار شیعیان با امام عصر (عج) و یا دیده شدن کرامتی از ایشان است.

بخش هفتم: وظایف مسلمانان در روزگار غیبت

این بخش در پنج فصل، وظایف و مسئولیت‌های مسلمانان، بویژه پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را در روزگار غیبت تبیین می‌کند. این وظایف عبارت‌اند از: انتظار، خودداری از عجله و تندروی، پایداری، دعا و تلاش برای زمینه‌سازی جهت حکومت جهانی امام مهدی علیه‌السلام.

۱-۷. انتظار

فصل اول این بخش در باره ترغیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام به انتظار برای ظهور امام مهدی علیه‌السلام و تبیین ارزش و اهمیت انتظار، و فضایل منتظران است. در پایان نیز تحلیلی در این باره تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد.

۲-۷. صبر

با توجه به طولانی بودن غیبت امام مهدی علیه‌السلام، در احادیث فراوانی تأکید شده که منتظران باید در این دوران صبور باشند و از عجله دوری کنند تا هنگامی که زمینه لازم برای تشکیل حکومت جهانی اسلام فراهم آید. این احادیث در این فصل تحت چهار عنوان گرد آمده‌اند.

۳-۷. پایداری

در روزگار غیبت امام مهدی علیه‌السلام تمسک به ولایت ایشان و دینداری، کاری بس دشوار است. از این رو در احادیث پرشمار تأکیده‌های بسیاری بر پایداری در دین‌داری در این دوران شده است. این روایات در فصل سوم تحت شش عنوان دسته‌بندی شده‌اند.

۴-۷. دعا برای فرج

توصیه‌های فراوانی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام رسیده است که مسلمانان را به «فرج

(گشایش) خواستن از خدا» توصیه کرده‌اند. در این زمینه، دعاهایی نیز از آن بزرگواران نقل گردیده که در این فصل به تفصیل به آنها پرداخته شده است. به علاوه، بر اساس احادیث، یکی از وظایف پیروان اهل بیت علیهم السلام در دوران غیبت امام مهدی علیه السلام، دعا کردن برای تعجیل فرج ایشان (یعنی «گشایش کار وی» و خواستن ظهور او از خداوند) است. این وظیفه ضمن روایات گرد آمده در این فصل گوشزد شده است. گفتنی است کثرت احادیثی که در باره دعا برای فرج در این فصل نقل شده، برای توجه دادن مخاطبان به این وظیفه مهم است.

۷-۵. زمینه‌سازی

فصل پنجم با روایاتی در باره زمینه‌سازان قیام مهدی علیه السلام آغاز می‌شود و با تحلیل جامعی در باره مهم‌ترین وظیفه شیعیان در عصر غیبت، یعنی فراهم ساختن زمینه قیام امام مهدی علیه السلام پایان می‌یابد؛ اما با توجه به این که چنین حدیث‌هایی مورد سوء استفاده قدرت‌طلبان قرار گرفته، شماری از این دست روایات در باره مردمی که قبل از ظهور مهدی علیه السلام با پرچم‌های سیاه قیام می‌کنند، ضمن تحلیلی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

بخش هشتم: دعا، توسل و استخاره

این بخش شامل دعاهایی است که اهل بیت علیهم السلام در باره ایشان و یارانش یا از امام زمان علیه السلام نقل شده است. همچنین استخاره‌های منسوب به ایشان گزارش شده و در پایان چگونگی توسل به آن حضرت آمده است. این بخش ده فصل دارد.

۸-۱. دعاهای پدر و اجداد امام

در این فصل دعاهای پدر و شش تن از اجداد امام مهدی علیه السلام برای فرج ایشان، و آثار و برکاتی که بر آن مترتب می‌شود، نقل شده است.

۸-۲. دعاهای امام

این فصل به دعاهای امام مهدی علیه السلام در حالات مختلف اختصاص دارد؛ برای مثال دعاهای او در هنگام تولد، در قنوت، و در کنار کعبه برای تحقق امر فرج.

۸-۳. دعا برای امام در اعیاد

در این فصل به دعاهایی می‌پردازیم که شایسته است در اعیاد چهارگانه - یعنی عید فطر، قربان، غدیر و جمعه - خوانده شود. در این فصل تحلیلی هم بر سند و متن دعای ندبه خواهیم داشت.

۸-۴. دعا برای امام در ماه رمضان

در این فصل دعاهایی گرد آمده که شایسته است در هر روز ماه رمضان، در روز سیزدهم، روز بیست و یکم و شب بیست و سوم این ماه قرائت شود.

۸-۵. دعا در روز جمعه

موضوع این فصل دعاهایی است که خواندن آنها در روز جمعه پس از خواندن نماز جعفر طیار، پس از ظهر روز جمعه، در خطبه دوم نماز جمعه، در قنوت نماز جمعه، پس از عصر روز جمعه، و هنگام غروب روز جمعه سفارش شده است.

۸-۶. دعا برای امام در سایر اوقات

در این فصل سیزده دعا را نقل کرده‌ایم که شایسته است در سایر ایام و اوقات قرائت شود.

۸-۷. دعا برای امام در هر حال

سه دعا هست که معصومان سفارش کرده‌اند در هر حال برای امام مهدی علیه السلام قرائت شود و ما آنها را در این فصل گرد آورده‌ایم. سرانجام تحلیلی در باره مقصود از دعا برای ایشان می‌آوریم که ضمن آن پرسش‌هایی در این زمینه پاسخ می‌یابند.

۸-۸. دعاهای مأثور از امام مهدی علیه السلام

در این فصل دوازده دعا، که برای حاجت‌های مختلف از امام مهدی علیه السلام نقل کرده‌اند، گزارش شده است.

۸-۹. استخاره

در منابع استخاره‌هایی را به امام مهدی علیه السلام نسبت داده‌اند که سندهای معتبری ندارد؛ اما چون نوعی دعا محسوب می‌شود، استفاده از آنها رجائاً مانعی ندارد. در پایان این فصل هم پژوهشی در باره استخاره‌های منسوب به ایشان خواهیم داشت.

۸-۱۰. توسل

موضوع توسل به امام مهدی علیه السلام برای اجابت دعا در این فصل مطرح شده است. پس از آن تحلیلی در باره توسل به ایشان از راه نوشتن عریضه (نامه درخواست و دادخواهی) تقدیم می‌شود.

بخش نهم: زیارات

در این بخش، موضوع زیارات را در دو فصل طرح می‌کنیم؛ یکی حول زیارت‌نامه‌هایی برای زیارت امام مهدی علیه السلام و دیگری پیرامون زیارت‌نامه‌های منسوب به ایشان.

۹-۱. زیارت‌نامه‌های امام مهدی علیه السلام

در این فصل مجموعاً شش زیارت‌نامه برای امام مهدی علیه السلام گزارش شده که تنها یکی از آنها، یعنی زیارت آل یس، مأثور از اهل بیت علیهم السلام است. سند این روایت در ادامه این فصل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۹-۲. زیارت‌های منسوب به امام

در این فصل سه زیارت منسوب به امام مهدی علیه السلام گزارش شده است؛ یکی زیارت

امیر مؤمنان، که سند معتبری ندارد، و دیگری زیارت سالار شهیدان در روز عاشورا. اعتبار سند این دو نیز در تحلیل پایانی بررسی شده است.

بخش دهم: نشانه‌های ظهور

هدف این بخش بررسی نشانه‌هایی است که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام یا هم‌زمان با آن تحقق می‌یابد. این نشانه‌ها و تحلیل‌های مرتبط با آنها ضمن سه فصل مطرح می‌شوند.

۱۰-۱. نشانه‌های حتمی

احادیث نقل شده در این فصل درباره‌ی علایمی است که حتمی نامیده شده‌اند؛ یعنی نشانه‌هایی که قطعاً قبل از ظهور رخ خواهند نمود؛ مانند خروج سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، و شنیده شدن ندای آسمانی. پایان‌بخش این فصل، روایتی است درباره‌ی امکان‌بدا در نشانه‌های ظهور، حتی در مواردی که قطعی توصیف شده‌اند.

۱۰-۲. نشانه‌های غیر حتمی

در روایات این فصل علایمی برای ظهور امام گزارش شده که وصف حتمی ندارند. در پایان این فصل هم تحلیل مبسوطی در باره‌ی علایم ظهور، اعم از حتمی و غیر حتمی آمده است.

۱۰-۳. رجعت

بازگشت شماری از درگذشتگان به دنیا در آخرالزمان، یکی از آموزه‌های معرفتی مکتب اهل بیت علیهم السلام، و یکی از عقاید اختصاصی پیروان این مکتب است. بنا بر احادیث، این حادثه‌ی شگفت هم‌زمان با قیام امام مهدی علیه السلام در جهان رخ خواهد داد. از این رو فصل سوم از مبحث علایم ظهور را به تبیین این موضوع اختصاص داده‌ایم و در پایان هم ضمن تحلیلی مبسوط، دلایل قرآنی و روایی رجعت را مطرح کرده، به شبهاتی در این باره پاسخ می‌دهیم.

بخش یازدهم: قیام

این بخش، شامل نه فصل برای ارائه گزارش‌هایی در باره زمان و مکان قیام امام، خصوصیات چهره و حالت ایشان هنگام قیام، یاران امام، فرود آمدن عیسی (عج) برای یاری آن بزرگوار، پرچم امام مهدی (عج)، سخنان ایشان در آغاز قیام، و چگونگی برخورد ایشان با دشمنان است. در پایان این بخش به پرسش‌هایی در زمینه مدت حکومت قائم (عج)، و چگونگی وفات ایشان پاسخ می‌دهیم.

۱-۱۱. زمان قیام

در این فصل احادیث مرتبط با زمان قیام امام مهدی (عج) در هفت عنوان دسته‌بندی شده و در کنار آنها سه تحلیل آمده است؛ یکی در باره تعیین وقت ظهور، دیگری در باره وقوع قیام ایشان در آخرالزمان، و سرانجام تحلیلی در باره این که آیا در ارتباط با قیام امام مهدی (عج) «بدا» تحقق یافته است یا خیر.

۲-۱۱. مکان قیام

در این فصل احادیث مرتبط با مکان قیام مهدوی با توضیحی در این باره ارائه می‌شود.

۳-۱۱. سیمای امام هنگام قیام

بنا بر احادیث، امام هنگام قیام، پیری است با سیمای جوانان. این احادیث در کنار احادیث دیگری که خصوصیات پیکر و لباس ایشان را بیان می‌کنند، در این فصل گرد آمده‌اند.

۴-۱۱. یاران امام

بر اساس احادیث این فصل، یاران امام متشکل از چند گروه‌اند: دسته اول: شماری از پیامبران؛ دسته دوم: شماری از فرشتگان؛ دسته سوم: کسانی که پس از مرگ برای

درآمد..... درآمد
 یاری امام زنده می‌شوند؛ دسته چهارم: شماری از مسلمانان کشورهای مختلف جهان؛ دسته پنجم: برخی از کسانی که بهره‌ای از نیکی ندارند، که درباره این گروه اخیر توضیحاتی ارائه شده است.

همچنین در ادامه این فصل، خصوصیات جسمی و روحی یاران امام، تعداد یاران خاص و عام ایشان، نقش زنان در یاری رساندن به امام، و سرانجام نام و وطن شماری از یاران امام گزارش شده با تحلیلی درباره یاران امام ادامه می‌یابد.
 در پایان این فصل، گزارش‌هایی از چگونگی جمع شدن یاران امام، شروط بیعت با ایشان، شمار اصحاب امام، و ابزار جنگی و امکانات پشتیبانی سپاه ایشان آمده است.

۱۱-۵. عیسی بن مریم علیه السلام در کنار امام مهدی علیه السلام

این فصل با احادیثی درباره فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان برای یاری امام مهدی علیه السلام آغاز می‌شود، و در ادامه نماز خواندن ایشان پشت سر امام، و مدت زندگی او پس از این ماجرا با استناد به احادیث گزارش می‌گردد.

۱۱-۶. پرچم امام

موضوع این فصل خصوصیات پرچم امام مهدی علیه السلام هنگام قیام است؛ برای مثال، گزارش شده که پرچم ایشان همان پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. همچنین بر آن نوشته شده است: «البيعة لله؛ بیعت از آن خداست» یا «اسمعوا و اطیعوا؛ گوش به فرمان و مطیع باشید». از دیگر خصوصیات این پرچم آن است که وحشت شدیدی در دل دشمنان می‌افکند و هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد و سرنگون نمی‌گردد.

۱۱-۷. سخنان امام در آغاز قیام

در احادیثی که در این فصل گرد آمده، سخنان امام مهدی علیه السلام در آغاز قیام گزارش

شده است.

۱۱ - ۸. برخورد با دشمنان اسلام

گزارش‌های این فصل گویای آن است که امام مهدی (عج) نه تنها با مستکبران و عدالت‌ستیزان، بلکه با مدعیان دروغین تشیع نیز با قاطعیت تمام برخورد می‌کند، و ریشه فتنه و فساد را از جهان بر می‌کند.

در پایان این فصل، احادیثی را که بر قتل عام مردم در قیام مهدوی دلالت دارند، نقد و ارزیابی می‌کنیم.

۱۱ - ۹. پاسخ به چند پرسش

در آخرین فصل مرتبط با قیام امام مهدی (عج)، به پرسش‌هایی در باره مدت حکومت ایشان، و چگونگی پایان یافتن عمر پربرکت آن بزرگوار پاسخ داده می‌شود.

بخش دوازدهم: سیره حکومتی

در این بخش احادیث مربوط به سیره حکومتی امام مهدی (عج) و سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و قضایی ایشان، در شش فصل دسته‌بندی، و در پایان تجزیه و تحلیل شده است.

۱۲ - ۱. مبانی سیره حکومتی مهدوی

در فصل نخست، احادیث مرتبط با مبانی و اصول سیره حکومتی امام مهدی (عج) و سیاست‌های ایشان، در سه عنوان دسته‌بندی شده‌اند:

دسته اول: احادیثی که سیره حکومتی امام مهدی (عج) را مستند به کتاب خدا معرفی می‌کند. در ادامه این احادیث، توضیح خواهیم داد که مقصود از کتاب جدیدی که امام مهدی (عج) می‌آورد، چیست.

دسته دوم: احادیثی که سیره حکومتی امام را مستند به سنت پیامبر (ص) معرفی

کرده‌اند. دسته سوم: احادیثی که مبدأ و مقصد سیره مهدوی را احیای ارزش‌های اسلامی دانسته‌اند. بدیهی است این ارزش‌ها منطبق بر همان مفاد مذکور در دسته اول و دوم است.

۱۲-۲. اصلی‌ترین سیاست‌ها

این فصل، در باره مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین سیاست در حکومت مهدوی، یعنی مبارزه با ظلم و سپس گسترش عدالت در سراسر جهان است. در این فصل، با استناد به روایاتی از پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام در باره عدالت جهانی امام مهدی علیه‌السلام، گستره عدالت در حکومت ایشان در زمینه‌های فردی و اجتماعی تبیین می‌شود.

۱۲-۳. سیاست‌های فرهنگی

در این فصل شماری از سیاست‌های فرهنگی در حکومت امام مهدی علیه‌السلام گزارش شده است؛ سیاست‌هایی مانند گسترش مرزهای دانش، آموزش قرآن بر اساس نزول آن، ساختن مساجد بزرگ، مبارزه با بدعت‌ها، منهدم کردن سنگرهای گمراهی، تعمیق و تکامل ایمان، زنده کردن زمین با علم و ایمان و عدل، و سرانجام پایان دادن به حکومت شیطان، و فراگیر ساختن حکومت اسلامی در جهان، و وحدت ادیان.

پایان‌بخش این فصل تحلیلی است در باره برخورد امام مهدی علیه‌السلام با دیگر ادیان آسمانی و پیروان آنها.

۱۲-۴. سیاست‌های اجتماعی

این فصل با احادیثی آغاز می‌شود که تصریح می‌کنند روابط اجتماعی در حکومت مهدوی بر پایه برادری دینی است. در ادامه امنیت فراگیر، پیشرفت بهداشت و درمان، توسعه راه‌ها، و اجرای قوانین رفت و آمد مطرح می‌شود، و مهم‌ترین نکته

این که سیاست‌های اجتماعی امام مهدی (عج) به گونه‌ای است که نه تنها اهل زمین، بلکه آسمانیان نیز از حکومت او راضی می‌شوند، و بدین سان برکات الهی سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

۱۲-۵. سیاست‌های اقتصادی

مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی حکومت مهدوی، که در احادیث این فصل به آنها اشاره شده، عبارت است از: ریشه‌کن کردن فقر، باز پس گرفتن اموال عمومی از غاصبان، به کارگیری اندوخته‌های ثروتمندان در آغاز قیام، تقسیم اموال عمومی میان مردم به طور یکسان، و آباد کردن سراسر زمین. در پایان اشاره شده که با اجرای این سیاست‌ها، برکات الهی جامعه را فرا خواهد گرفت، گنج‌های زمین آشکار خواهد شد و در این شرایط است که هر کس می‌تواند هر چه می‌خواهد از امام بگیرد و بخشش‌های امام بی حساب خواهد بود.

۱۲-۶. سیاست‌های قضایی

مهم‌ترین سیاست‌های قضایی حکومت مهدوی، که در روایات فصل ششم بدان اشاره شده، عبارت است از: آیین قضایی جدید، قضاوت بر پایه علم، فراهم‌سازی امکانات لازم برای قضاوت دقیق و سریع، برکناری قضات ناشایست، گزینش قضات صالح، ریشه‌کن کردن رشوه‌خواری، قضاوت زنان در خانه، و قضاوت در میان پیروان ادیان بر اساس کتاب‌های آسمانی خودشان. در پایان این فصل، تحلیل مبسوطی در باره سیاست‌های حکومتی مهدوی ارائه می‌گردد.

بخش سیزدهم: نمونه‌هایی از سروده‌های مهدوی

در آغاز این بخش، تحلیلی در باره تحولات شعر مهدوی (اشعار سروده شده در باره امام مهدی (عج) در طول تاریخ اسلام ارائه می‌شود. در ادامه نمونه‌هایی از اشعار سروده شده از قرن اول تا قرن حاضر، در پانزده فصل گزارش می‌شود. گفتنی است

چون تا پایان قرن پنجم، شعری به زبان فارسی نیافتیم، در پنج فصل نخست تنها نمونه‌هایی از اشعار عربی همراه با ترجمه آنها آورده‌ایم.

بخش چهاردهم: کتاب‌شناسی مهدویت

در این بخش، سپس از توضیح کوتاهی در باره «مهدویت‌نگاری» در دوران مختلف تاریخ اسلام، مهم‌ترین آثاری که تا کنون در این زمینه، نگارش یافته‌اند، در دو فصل، گزارش می‌شوند:

۱۴-۱. مهدویت‌نگاری تا قرن دوازدهم

در این فصل، کتاب‌ها بر اساس ترتیب قرن نگارش، از قرن سوم معرفی می‌شوند؛ زیرا از قرن اول و دوم، هیچ اثری در منابع مرتبط با این موضوع، ثبت نشده است. در هر قرن، نخست به آثار موجود اشاره می‌شود و سپس به معرفی آثار مفقود خواهیم پرداخت. در پایان نیز نمودارهایی از آثار، نویسندگان و گرایش‌های مذهبی آنان ارائه می‌گردد.

۱۴-۲. مهدویت‌نگاری پس از قرن دوازدهم

پس از قرن دوازدهم بویژه دوران معاصر، به دلایل گوناگون، مهدویت‌نگاری به شدت افزایش یافت. نگاه‌های این دوره را می‌توان در چند گروه کلی جای داد: یک. تدوین رساله‌ها و کتاب‌های فراوان؛ دو. تدوین آثار انتقادی و مغرضانه؛ سه. تدوین پایان‌نامه‌های دانشگاهی؛ چهار. مجلات موضوعی - تخصصی؛ پنج. تدوین فرهنگ‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌ها.

این محورها، در این فصل، اجمالاً تبیین گردیده است.

مراحل تحقیق و تدوین دانش‌نامه

تدوین دانش‌نامه در پژوهشکده علوم و معارف حدیث، حاصل یک پژوهش گروهی، گسترده و مستمر است که با استفاده از روش و فرایند خاصی انجام پذیرفته است. در این جا به گزیده‌ای از این مراحل اشاره می‌کنیم.

۱. اخذ و تدوین متن

۱-۱. گردآوری نخستین

پژوهشگران یا گروه‌های پژوهشی همکار، صدها جلد از کتب اصلی حدیثی، تفسیری و تاریخی مرتبط با موضوع را بررسی کرده، متون مناسب را اخذ می‌کنند. آنان با استفاده از نرم‌افزارهای رایانه‌ای، و از طریق کلیدواژه‌های مرتبط با موضوع اصلی و فرعی، و یا واژگان پرتکرار و یا خاص در روایات شیعه و سنی، متون مرتبط را افزایش می‌دهند و آن قدر به این گردآوری ادامه می‌دهند تا به اطمینان نسبی از نبود دیگر متون مرتبط با موضوع دست یابند.

۱-۲. تدوین اولیه

پژوهشگر ارشد گروه، با توجه به تخصص و تجربه خود، متون را دسته‌بندی کرده، پس از تدوین در قالبی منطقی آن را به مؤلف (سر مؤلف دانش‌نامه) ارائه می‌کند.

۱-۳. طراحی مؤلف

مؤلف پس از زیبایی تنظیم اولیه، چپش مطلوب در روایات را طراحی می‌نماید و پس از مطالعه دقیق، روایات را در آن قالب، تدوین، و گاستی‌های احتمالی را به پژوهشگر و گروه پژوهشی یادآور می‌شود و گاه برای اخذ متون بیشتر و یا حذف برخی نصوص کم‌ارتباط و غیر ضرور، راهنمایی می‌کند. این مرحله، از مهم‌ترین مراحل تدوین کتاب است که در یک سیر تدریجی، کامل می‌شود و زمینه نظریه‌پردازی، تهیه تحلیل‌های مورد نیاز و تألیف نهایی دانش‌نامه را فراهم می‌کند. مراحل ۱-۲ و ۱-۳ معمولاً آن قدر تکرار می‌شوند تا عنوان مورد پژوهش به پیکربندی مطلوب برسد.

۲. تکمیل پژوهش

۲-۱. نقد

یک یا دو کارشناس خبره، این محصول نیمه‌نهایی را نقد و ارزیابی نموده، اصلاحات و پیشنهادها را برای تکمیل و بهینه‌سازی پژوهش، بویژه تناسب روایات با عناوین، ارائه می‌دهد. ارزیابی‌ها در یک گروه علمی نزد مؤلف و در بیشتر اوقات با حضور ناقد بررسی می‌شوند تا پس از تأیید، تصحیحات و تغییرات، اعمال شوند.

۲-۲. تخریج، مستندسازی و انتخاب متن مناسب‌تر

متون انتخابی به مرحله مصدریابی، تخریج و مشابه‌یابی می‌روند. در این مرحله، همه منابع دربردارنده آن متون، گردآوری و ثبت می‌شود. سپس جامع‌ترین، معتبرترین، کهن‌ترین و استوارترین متن، به عنوان متن اصلی انتخاب می‌شود و منابع مشابه دیگر بر اساس میزان قوت و اعتبارشان، به پانویس می‌روند تا از تکرار متون مشابه کاسته شود.

پرهیز از تکرار متن در همان نزدیکی یا با فاصله اندک، اصل حاکم بر پژوهش است، مگر در مواردی که متن مشابه در بردارنده نکته مهمی باشد، یا تذکر در باره شیعی یا سنی بودن حدیث لازم به نظر برسد، و یا آن که ارجاع به متن در عنوانی دیگر سبب ابهام شود.

۲-۳. نگارش تحلیل و توضیح

عصاره یافته‌های مؤلف و پژوهشگر همکار از جمع‌بندی مجموعه روایات مرتبط با موضوع، در تحلیل بیان می‌شود. افزون بر آن در مواردی که برخی از روایات نیاز به جمع‌بندی و تحلیل داشته باشند، و یا حتی در یک روایت ابهام یا اشکالی باشد، تلاش می‌شود که با نگارش تحلیل و توضیح، مقصود روایات تبیین شود. کارشناسان دیگری نیز این نوشته‌ها را ارزیابی می‌کند و پس از تأیید مؤلف کتاب، اصلاحات لازم در آن انجام می‌شود. تحلیل و توضیح توسط محققان متبحر در موضوع نوشته می‌شود و نام کسانی که در نگارش آن نقش داشته‌اند (بجز مؤلف و دستیار ارشد پژوهش - که نامش بر روی جلد کتاب می‌آید -) ذکر می‌شود. این محققان، افزون بر مطالعه روایات مرتبط، گاه چندین کتاب و مقاله را در باره موضوع بحثشان مطالعه و بررسی می‌کنند. طبیعی است که در پایان کار نظر مؤلف (سرمؤلف دانش‌نامه) بر تحلیل‌ها حاکم است.

۳. افزوده‌های پژوهشی

برای استفاده بیشتر و آسان‌تر مخاطبان از پژوهش‌های ارائه‌شده، اقدامات زیر انجام می‌شود:

- الف. شرح واژگان مشکل با استفاده از کتاب‌های معتبر لغت و غریب الحدیث.
- ب. تبیین اعلام جغرافیایی و تاریخی و اشخاص اثرگذار در روایت.
- ج. صدق‌نویسی متن به گونه کامل و گویا.

د. ویرایش دقیق متن .

ه. نشانه و اعراب گذاری .

۴. تدوین نهایی

پس از انجام مراحل پیشین، مؤلف تمامی موارد ذکر شده را در کنار یکدیگر ملاحظه کرده، پس از رفع نواقص احتمالی، تدوین نهایی را انجام می دهد و در این نقطه پژوهش خاتمه یافته تلقی می شود.

۵. ترجمه

متن نهایی، برای ترجمه فارسی در اختیار مترجم قرار می گیرد تا ترجمه ای روان و خوش خوان برای مخاطب فارسی زبان تهیه شود. پس از مقابله ترجمه با متن اصلی توسط دیگر کارشناسان و رفع اشکالات احتمالی، متن فارسی، ویرایش می شود و مقابل متن اصلی قرار می گیرد. این فرایند برای ترجمه کتاب به زبان های دیگری نیز به انجام می رسد.

نکات پایانی

۱. در دانش نامه امام مهدی علیه السلام، همه احادیث همراه سند از کتاب اصلی گرفته شده و پس از ارزیابی سندی، روایات معتبر و مقبول در پانوشیت معلوم شده اند. در این مجموعه از اصطلاحات رجالی مشهور همانند صحیح، حسن و موثق مطابق با تعریف های معیار در علم درایه استفاده شده است. گاهی از اصطلاحات دیگری هم مثل: «معتبر» یا «حسن کالصحیح»، بهره برده ایم. مراد از «معتبر» حدیثی است که نزد عالمان اعتبار دارد. مراد از اصطلاح «حسن کالصحیح» نیز احادیثی است که از منظر دانش درایه «حسن» شمرده می شود؛ ولی با توجه به وزانت راوی (همانند ابراهیم بن هاشم)، می توان آن را صحیح شمرد.

۲. ملاک در تقدیم متون، روایاتی است که طریق معتبرتری دارند.

۳. در شرایط مساوی یا نزدیک به هم احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) بر احادیث دیگر اهل بیت (ع) مقدم می‌شود؛ مگر در مواردی که تشابه مضمونی خلاف آن را اقتضا کند.

۴. در استناد، کتاب‌های واسطه لحاظ نمی‌شوند. تنها کتاب‌های بحار الأنوار و کنز العمال به دلیل جامعیت آنها و در دسترس بودنشان برای خواننده، در انتهای منابع ذکر می‌شوند.

۵. برای استفاده بیشتر محققان هنگام ارجاع به احادیث، باب یا عنوانی که روایت ذیل آن قرار گرفته نیز ذکر می‌شود.

۶. در موارد نیاز به تقطیع حدیث، تلاش بر آن بوده است که متن تقطیع شده، گویا و خلاصه باشد.

۷. سهو و خطای احتمالی راویان و کاتبان پیشین، با مراجعه به مآخذ دیگر معلوم شده و در پانویشت به صورت تذکر آمده است.

۸. افزوده‌های تبیینی مورد نیاز، در داخل کروشه [] قرار گرفته‌اند تا از متن اصلی متمایز باشند.

۹. ترتیب مآخذ در پانویشت بر اساس میزان اعتبار آنها، و مطابق با معیارهای تدوین شده در پژوهشکده علوم و معارف حدیث است.

۱۰. روایات مشترک در مآخذ حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت به صورت یک جا در متن کتاب می‌آید. در پانویشت نیز منابع هر فرقه در کنار هم قرار گرفته و با علامت نقطه ویرگول (؛) از گروه دیگر متمایز شده است.

۱۱. در صورت نیاز به ذکر اختلافات متون، این مهم در پانویشت انجام می‌شود. گفتنی است که تنها به ذکر اختلاف‌های مفید و مؤثر در پژوهش اکتفا شده است.

۱۲. رمز «ج» برای جلد، «ص» برای صفحه، «ح» برای حدیث، و «ش» برای شماره متون غیر حدیثی به کار می‌رود.^۱

۱. گفتنی است که مراحل تحقیق و تدوین دانش‌نامه‌های این پژوهشکده، با تفصیل بیشتر، در آغاز دانش‌نامه قرآن و حدیث آمده است.

ویژگی‌های دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام

پس از ارائه گزارشی کوتاه در باره محتوای دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام و شیوه نگارش آن، اینک به بیان برجسته‌ترین ویژگی‌های آن می‌پردازیم. گفتنی است بخشی از این ویژگی‌ها میان این دانش‌نامه و دیگر دانش‌نامه‌هایی که تاکنون منتشر کرده‌ایم، مشترک است، و شماری از ویژگی‌ها اختصاص به این دانش‌نامه دارد.

۱. بهره‌گیری از تجربه نگارش دو دانش‌نامه

نگارش موسوعه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب والسنة والتاریخ، نخستین تجربه ما در ارائه کتابی جامع و مبسوط در باره زندگی نخستین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام بود که در سال ۱۳۷۹ش به زیور طبع آراسته شد، و در زمانی کوتاه توجه خردورزان حوزه دین را به خود جلب کرد. این کتاب جایزه دومین دوره انتخاب «کتاب سال ولایت»^۱ و برخی جوایز و نشان‌های علمی - فرهنگی دیگر را از آن خود کرد.

ترجمه این کتاب، با نام دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ نیز

۱. مراسم انتخاب کتاب سال ولایت، به پیشنهاد معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از سال ۱۳۷۸ آغاز شد و دومین دوره آن با همکاری مؤسسه آل‌البیت، به بررسی و ارزیابی کتاب‌های نگاشته شده در باره امام علی علیه السلام در میان سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۷۹ش اختصاص یافت.

در سال ۱۳۸۲ ش به عنوان «ترجمه برگزیده» در ششمین دوره انتخاب «کتاب سال ولایت» برگزیده شد.

دومین تجربه ما، نگارش دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ بود که در سال ۱۳۸۸ ش انتشار یافت و در همان سال در همایش «کتاب سال حوزه علمیه قم»، عنوان «شایسته تقدیر» را از آن خود کرد. نسخه عربی این کتاب نیز در سال ۱۳۹۱ ش عنوان «شایسته تقدیر» همایش «کتاب سال حوزه علمیه قم» را کسب کرد، و به گونه‌ای توجه پژوهشگران را به خود جلب کرد که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. همچنین برخی از آثار برآمده از آن نیز، نظیر الصحیح من مقتل سید الشهداء و أصحابه، جایزه کتاب فصل را به خود اختصاص داده‌اند.

دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، سومین تجربه ما در دانش‌نامه نگاری در باره امامان اهل بیت علیهم السلام در این پژوهشکده است، و تجربیات نگارش دو دانش‌نامه پیشین، دست‌مایه ارزشمندی بود که در نگارش این دانش‌نامه، به کمکمان آمد و از این رو، ویژگی‌های عامی که برای آن دانش‌نامه‌ها برشمردیم، در این دانش‌نامه با قوت بیشتری حضور دارد.

۲. اعتبارسنجی مضاعف منابع

سیره ما در نگارش دو دانش‌نامه سابق، استناد به منابع معتبر و در خور استناد، و گزینش متن مورد نظر پس از نقد و ارزیابی آنها با تکیه بر قراین نقلی و عقلی و حصول نوعی اطمینان به استواری آن بود.^۱

اما در دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام با در نظر گرفتن شبهاتی که در این باره مطرح است، افزون بر آنچه در رعایت اعتبار منابع آن دانش‌نامه‌ها مورد توجه بود، سند روایات نیز آورده و ارزیابی شده و میزان اعتبار آنها در پانویست بیان شده است. بنا بر این،

۱. ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین، ج ۱ ص ۲۲-۲۳.

نبودن ارزیابی سندی در پانوشت یک حدیث، نشانه ضعف سند آن است. با این ویژگی دانش‌نامه امام مهدی نسبت به دو دانش‌نامه پیشین، از لحاظ اعتبار منابع سرآمد است.

گفتنی است ضعف سند لزوماً به معنای مجعول بودن حدیث و عدم صدور آن از اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ چه بسا احادیثی از نظر سند اصطلاحاً ضعیف نامیده شوند؛ اما محقق با در نظر گرفتن قراین، به صدور آنها از معصومان اطمینان می‌یابد. استناد ما به احادیثی که از نظر سند ضعیف‌اند، در کنار احادیثی که از اعتبار سندی برخوردارند، از این باب است.

۳. استناد گسترده به منابع فریقین

با عنایت به این که باور به مهدویت از عقاید مشترک میان همه فرقه‌های اسلامی است، برای نگارش این دانش‌نامه، افزون بر استناد به منابع معتبر حدیثی شیعه، از منابع اهل سنت نیز فراوان بهره برده‌ایم. در مجموع برای سامان دادن این مجموعه، به بیش از ۹۸۵ کتاب در بیش از ۳۸۰۰ مجلد مراجعه شده است.

همچنین برای بهره‌گیری بیشتر پژوهشگران از این دانش‌نامه، در پانوشت‌ها به هزاران کتاب از منابع فریقین ارجاع شده است.

۴. نقد و ارزشیابی دلایل غیر نقلی مهدویت

بررسی آثاری که از قرن چهارم تاکنون در باره امام مهدی علیه‌السلام نگارش یافته است، نشان می‌دهد که پدیدآورندگان این آثار، گاهی از روش نقلی محض بهره گرفته‌اند، گاهی در کنار نقل به مبانی عقلی نیز استناد کرده‌اند، و گاهی هم با رویکردی عرفانی به این موضوع پرداخته‌اند.^۱

۱. ر.ک: ص ۵۱ (رویکردهای پژوهشی در باره مهدویت).

به نظر ما دلایل غیر نقلی به تنهایی برای اثبات مهدویت شخصی^۱ کافی نیستند؛ بلکه با استناد به آنها حتی اثبات مهدویت نوعی نیز آسان نیست؛ از این رو در مقدمه یازدهم این دانش‌نامه، دلایل غیر نقلی مهدویت را به نقد و ارزشیابی گذاشته و تبیین کرده‌ایم که تکیه‌گاه اصلی در اثبات مهدویت شخصی، دلایل متواتر و متقن نقلی است؛ گرچه می‌توان به شماری از دلایل غیر نقلی نیز، در کنار دلایل نقلی، استناد کرد.

ظاهراً همه پژوهشگرانی که از قرن پنجم به بعد، با رویکرد نقلی - عقلی^۲ به مباحث مهدویت پرداخته‌اند، استنادشان به دلایل عقلی برای تقویت دلایل نقلی بوده است؛ وگرنه حتماً توجه داشته‌اند که با دلایل عقلی محض نمی‌توان مهدویت شخصی را اثبات کرد.

بر این اساس، در نگارش دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام تلاش کرده‌ایم که محور اصلی مباحثمان، نقل و آموزه‌های وحیانی باشد، و ادله غیر نقلی را تنها برای تقویت دلایل نقلی به کار گیریم.

۵. جامعیت و گزیده‌نگاری

یکی از اصول تدوین این دانش‌نامه، جامعیت در عین گزیده‌نگاری است. بدین سان که در ارائه متون، جز در مواردی ضروری، کوشیده‌ایم از تکرار دوری کنیم. در عین حال با ارجاع ابواب مرتبط به یکدیگر و آوردن نشانی‌تصویری (متون) مشابه در پانویست، در پی آن بوده‌ایم که اطلاعات عرضه شده در باره موضوع تحقیق تا حد امکان جامع باشد.

۱. مقصود از مهدویت شخصی، مهدی بودن شخص امام دوازدهم شیعیان (امام محمد بن الحسن العسکری، و نه هیچ کس دیگر) است، در حالی که «مهدویت نوعی» به مهدی بودن کسی (هر که باشد) اشاره دارد.
 ۲. ر.ک: ص ۵۸ (رویکرد نقلی - عقلی).

۶. تبیین و تحلیل

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام فراوانی تبیین و تحلیل است. در این کتاب ۸۷ تحقیق و تبیین بلند و کوتاه^۱ در بیش از ۱۲۵۰ صفحه، ارائه شده است. این مقالات پس از نگارش اولیه به وسیله پژوهشگران توانمند^۲، در جلسات متعدد نقد و بررسی شده و آنچه ارائه می‌شود، حاصل بررسی‌های فراوانی است که گاه ماه‌ها طول کشیده است.

افزون بر این، به منظور جامعیت این مجموعه، مباحث مطرح در حاشیه این موضوع نیز به بحث گذاشته شده‌اند؛ مباحثی مانند احوال نایبان خاص امام مهدی علیه السلام، وظایف پیروان آن حضرت در دوران غیبت، دعا برای آن حضرت، زیارت ایشان، استخاره‌های منسوب به ایشان و....

به طور خلاصه هدف ما این بوده که مراجعه‌کنندگان به این دانش‌نامه، در کمترین زمان ممکن، به بیشترین آگاهی‌ها در باره موضوع مهدویت دست یابند و از مراجعه به کتاب‌های متعدد بی‌نیاز شوند.

۷. نقد و بررسی

یکی از نکات بسیار مهم در ارائه یک اثر تحقیقی، نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در باره موضوع تحقیق است. این نکته در پدید آوردن دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام کانون توجه بوده است. از این رو کوشیده‌ایم دیدگاه‌های دیگران را نیز در مباحث طرح‌شده نقد و بررسی کنیم. از همین قبیل است نقد دیدگاه شماری از پژوهشگران اهل سنت در باره حدیث دوازده خلیفه، و یا انتساب امام مهدی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام. همچنین گزارش‌هایی مانند روایات مربوط به نشانه‌های ظهور در این دانش‌نامه نقد و بررسی شده است.

۱. چهل و یک تحلیل بلند در بیش از ده صفحه، شانزده تحلیل یا میانگین پنج، ده صفحه، و ۳۰ بیان کوتاه کمتر از پنج صفحه.

۲. نام نگارنده مقالات به جز مؤلف و دستیار ارشد وی در پاورقی آمده است.

۸. تبیین عقاید دیگران در باره منجی

یکی از ویژگی‌های این دانش‌نامه این است که افزون بر تبیین عقیده شیعیان در باره منجی، که موضوع اصلی آن است، عقاید دیگر فرقه‌های اسلامی و حتی دیگر ادیان را نیز گزارش می‌کند. بدین منظور این کتاب با سه گزارش مستند در باره «منجی موعود از نگاه عهدین»، «منجی موعود از نگاه ادیان غیر ابراهیمی»، و «منجی موعود از نگاه اهل سنت» تحت عنوان «درآمد» آغاز می‌شود.

به باور ما، اعتقاد پیروان همه ادیان بزرگ به ظهور منجی در آخر الزمان، می‌تواند نشانه فطری بودن این باور باشد. به علاوه، درستی پیشگویی انبیای پیشین از حاکمیت یافتن ارزش‌های انسانی، و در رأس آنها عدالت، در آخر الزمان است. این حقیقت، مسئولیت پیروان اهل بیت (ع) را در زمینه تلاش برای آشنا ساختن مردم جهان با منجی حقیقی دوچندان می‌کند.

۹. جمع‌بندی و تحلیل گزارش‌های متعارض

شماری از گزارش‌های مرتبط با موضوع مهدویت، به حسب ظاهر، با هم ناسازگارند؛ مثلاً برخی احادیث گویای آن‌اند که اگر کسی امام زمان خود را شناسد، جاهل و گمراه است؛ اما برخی دیگر می‌گویند چنین شخصی جاهل و گمراه و کافر است. تعارض ادله در رابطه با هر قیامی قبل از قیام امام مهدی (عج) نیز از همین قبیل است. جمع‌بندی و تحلیل این گونه احادیث در دانش‌نامه، خواننده را با قواعد «فقه الحدیث (مفهوم‌شناسی حدیث)» و روش‌های فهم مقصود از نقل‌های مختلف، آشنا می‌سازد.

۱۰. پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهه‌ها

با توجه به ویژگی‌های امامت امام غایب، معتقدان به امام مهدی (عج) بویژه نسل جوان، پرسش‌هایی دارند که پاسخگویی به آنها برای تثکیم این باور ضروری است. همچنین مخالفان این باور از دیرباز شبهاتی را مطرح کرده‌اند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران برپایه نظریه ولایت فقیه

(نیابت فقیه از امام غایب)، تلاش هایشان برای شبهه افکنی بیشتر هم شده است؛ به گونه‌ای که برخی از آنان با تصریح به این که مبنای ولایت فقیه عقیده به امامت امام غایب است، در صدد تخریب این زیربنا برآمده‌اند.^۱

به همین دلیل پاسخگویی به پرسش‌ها و نقد و رد شبهه‌های مرتبط با موضوع مهدویت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. کوشیده‌ایم در مباحث مختلف به شبهات مربوط به آن بحث پاسخ دهیم، و افزون بر این، در پایان برخی از بخش‌ها فصل خاصی را هم با عنوان «پاسخ چند پرسش» برای پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات باقی مانده اختصاص داده‌ایم.

۱۱. ارائه گزیده‌ای از سروده‌های مهدوی در پانزده قرن

یکی دیگر از ویژگی‌های دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام، گردآوری گزیده‌ای از اشعار سروده شده از صدر اسلام تا عصر حاضر و توسط ادیبان تازی و پارسی در باره امام مهدی علیه السلام است. این دل‌نوشته‌ها، علاوه بر این که شور، احساس و عشق ارادتمندان حضرت مهدی را در طول پانزده قرن پیش روی خواننده می‌نهد، دلیل روشن دیگری است که ثابت می‌کند عقیده مهدویت و انتظار ظهور امام مهدی علیه السلام، حتی پیش از ولادتش در جامعه اسلامی مطرح بوده و تا امروز همچنان پایدار مانده است.

۱۲. تنظیم منطقی و آسان‌یاب

در این دانش‌نامه نیز، مانند دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام، عناوین، گزارش‌ها و تحلیل‌ها، با نظم خاصی از کلی به جزئی ساماندهی شده‌اند؛ به گونه‌ای که پژوهشگر با نگاهی گذرا، علاوه بر این که در جریان کلی مطالب کتاب قرار می‌گیرد، در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به سادگی می‌تواند مطلب مورد نظر خود را از طریق فهرست تفصیلی بیابد.

۱. برای نمونه، ر.ک: ولایة الفقیه و نظورها، خالد عبد المحسن التویجری.

۱۳. برطرف کردن نیازهای فرعی پژوهشگر

به منظور تسهیل کار پژوهشگرانی که به این دانش‌نامه مراجعه می‌کنند، کوشیده‌ایم پاسخگوی نیازهای فرعی آنان نیز باشیم تا برای دستیابی به آنچه در پی‌اش هستند، از مراجعه به هر منبع دیگری بی‌نیاز شوند. اعراب‌گذاری متون عربی، ترجمه متون عربی برای فارسی‌زبانان، شرح حال اجمالی اشخاص، توضیح الفاظ دشواریاب، و توضیح در باره مکان‌ها و توضیح نکات مبهم گزارش‌ها، در همین راستا انجام پذیرفته است.

۱۴. هشدار در باره خرافه‌گرایی

خرافه‌گرایی یکی از خطرناک‌ترین آسیب‌های اعتقاد به امام مهدی علیه السلام است که در گذشته و حال دشمنان مهدویت بسیار از آن بهره برده‌اند. دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام به منظور هشدار در این زمینه دو گزارش تاریخی ارائه می‌کند: یکی در باره مدعیان دروغین نیابت از امام عصر علیه السلام، و دیگری در باره مدعیان دروغین مهدویت ضروری است. نیکوست متصدیان امور فرهنگی با توجه به چنین گزارش‌هایی، اقدام به برنامهریزی‌های اصولی برای مبارزه با نفوذ خرافه‌گرایی در فرهنگ مهدویت کنند.

۱۵. روش دانش‌نامه در تکریم معصومان

در گزارش متون حدیثی، اگر متن مورد استناد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل شده باشد، نام آن بزرگواران، همراه تکریم آورده می‌شود؛^۱ هر چند در منبع چنین تکریمی نیامده باشد؛ اما اگر متن از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل شده باشد، فقط به ذکر نام گوینده بسنده می‌شود.

۱. نام پیامبر خدا با عبارت تصویری صلی الله علیه و آله و نام اهل بیت و پیامبران با عبارت تصویری علیهم السلام می‌آید.

رویکردهای پژوهشی در مهدویت نگاری^۱

پیش از تبیین رویکردهای پژوهشی در باره کتاب‌هایی که تاکنون در باره امام مهدی علیه السلام نگارش یافته، اشاره به چند نکته ضروری است:

۱. مسئله مهدویت از آن رو که در سخنان پیامبر و سپس امامان شیعه به فراوانی مطرح شده، و نیز از آن رو که فرجام تاریخ از دغدغه‌های جدی و همیشگی بشر بوده و هست، و نیز به دلیل فوق طبیعی بودن برخی از مسائل مهدویت، از قرون نخستین کانون توجه مسلمانان بوده و در دوره‌های مختلف تاریخ اسلام آثار فراوانی در این باب نگاشته شده است.

۲. آثار نگارش یافته در موضوع مهدویت، گاهی دارای عناوین صریح و مستقیمی چون المهدی، الغیبة، صاحب الزمان بوده، و گاهی هم ذیل عناوین ضمنی و مرتبط، مانند الفتن و الملاحم، الرجعة، أشراط الساعة، دجال و آخر الزمان، به مسئله مهدویت پرداخته‌اند.

۳. برخی نویسندگان در کتاب‌هایی مستقلاً به موضوع مهدویت پرداخته‌اند و تمام کارشان را به این موضوع اختصاص داده‌اند؛ اما در کتاب‌های بسیار تنها بخشی از اثر به این موضوع اختصاص دارد. در میان نوشته‌های کهن، بویژه منابع حدیثی

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین مهدی مهریزی.

اهل سنت، این گونه آثار غیرمستقل بسیار است؛ مانند:

- مصنف عبدالرزاق (م ۲۱۱ ق)، باب «المهدی»، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

- مصنف ابن ابی شیبّه (م ۲۳۵ ق)، جزء دوم از جلد ۲، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

از میان آثار و مکتوبات قرون گذشته، که ارتباطی با بحث ما دارند، از برخی آثار تنها نامی در فهرست‌نامه‌ها به جا مانده و هیچ نسخه و یا نشانی از آنها در دسترس نیست و برخی دیگر نیز تنها نسخه‌هایی دست‌نویس دارند که هنوز به چاپ نرسیده‌اند. در این میان منابع بسیاری هم چاپ و منتشر شده‌اند.

۴. آمارهای به دست آمده نشان می‌دهند تا ابتدای قرن سیزدهم، بیش از ۲۵۰ اثر در موضوع مهدویت، تألیف شده‌اند و در قرن‌های سیزده و چهارده و پانزده هجری یعنی حدود دویست سال اخیر، که صنعت چاپ و برخی عوامل بیرونی مانند گسترش ارتباطات با جهان غرب در تحولات فرهنگی میان مسلمانان نقش اساسی داشته است، مسئله مهدویت کانون توجه پژوهشگران و نویسندگان قرار گرفته و این آمار، حدود سی برابر، افزایش یافته است.

تألیف بیش از پانزده کتاب‌نامه و کتاب‌شناسی در زمینه مهدویت، دال بر کثرت تألیفات در این زمینه است.^۱

۵. نویسندگان این آثار، پیروان مذاهب مختلف اسلامی، اعم از شیعه، سنی و زیدی هستند که با گرایش‌های فکری گوناگون (از جمله: کلامی، فلسفی، عرفانی، تاریخی و حدیثی)، دست به نگارش زده‌اند.

مطالعه تحلیلی این پژوهش‌ها و نوشتارها، از تفاوت‌هایی در نوع مواجهه و پرداختن به مسئله مهدویت پرده بر می‌دارد. این تفاوت‌ها مانند تمامی حوزه‌های دیگر در دانش‌های بشری، گاه ناشی از اختلاف در مبانی و روش‌هاست، و گاهی

۱. زرک، ج ۱۰ (بخش چهارم / فصل چهاردهم: کتاب‌شناسی مهدویت).

برخاسته از تفاوت در استعدادها، دانش و دیگر عوامل فردی. از این میان آنچه قابل تحلیل و سنجش است، آن دسته از اختلاف‌هایی است که به مبانی و روش‌ها بر می‌گردد.

این نوشته این رسالت را بر عهده گرفته که با مطالعه تحلیلی آثار و مکتوبات مسلمانان در دوره‌های مختلف تاریخی، از رویکردهای متفاوت و ویژگی‌ها و تفاوت‌های ناشی از مبانی و روش‌ها پرده بردارد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل اختلاف رویکردها در عرصه مبانی، به پایگاه و خاستگاه معرفتی آنان برمی‌گردد. در حوزه مهدویت برخی محققان بیشتر بر آموزه‌های وحیانی تکیه کرده‌اند؛ از این رو از روش و رویکرد آنان با عنوان «نقلی» یاد می‌کنیم. برخی یا تکیه بر وحی از دستاوردهای عقلی برای تبیین وحی بهره برده‌اند. از اینان ذیل عنوان رویکرد و روش نقلی - عقلی یاد می‌کنیم. برخی هم یافته‌های شهودی خود را پایه اصلی در بحث مهدویت قرار داده‌اند. بنا بر این روش و رویکرد اینان را ذیل روش عارفان و صوفیان بررسی می‌کنیم.

در این نوشته تلاش می‌شود پس از شرح اجمالی هر رویکرد، به بیان نشانه‌ها، دوره‌های تاریخی و تطورات، بزرگ‌ترین نمایندگان فکری، برترین آثار و نیز اهم دیدگاه‌های هر یک اشاره شود. در پایان می‌کوشیم نسبت تاریخی شکل‌گیری و تطورات این رویکردها را با یکدیگر سنجیده و به یک جمع‌بندی از آن برسیم.

۱. رویکرد نقلی

کهن‌ترین رویکرد به مسئله مهدویت رویکرد نقلی است. گردآوری و تبویب احادیث، نخستین تلاش فکری برای پرداختن به این موضوع است. آنچه در مصادر اصلی حدیث شیعه و اهل سنت چون الکافی و کتب صحاح در باب مهدویت گرد آمده، با همین رویکرد است. در این روش تکیه‌گاه اصلی، آموزه‌های منتهی به وحی است؛ شاید از آن رو که صاحبان این روش مهدویت را از اسرار الهی

یا امور غیبی می‌دانند.

این روش از آغاز نگارش در باره مهدویت تا دوره معاصر بیشترین طرف‌دار را داشته است. کتاب‌های تألیف شده در قرون نخستین و حتی قبل از تولد امام مهدی علیه السلام از این جمله‌اند که شمار آنها بیش از هشتاد عنوان است. دو کتاب الغیبه نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق، که در قرن چهارم تألیف شده و تا امروز در دسترس‌اند، کهن‌ترین آثار مستقل برجامانده در این زمینه به شمار می‌روند. دغدغه هر دو نویسنده تبیین اعتقادات شیعه در باره امام دوازدهم و دفع حیرت‌ها و شبهه‌ها بوده است.

محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی حدود (م ۳۶۰ ق) معروف به ابن ابی زینب^۱ در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

پس از حمد و سپاس الهی [گویم:] گروهی از کسانی که خود را شیعه و پیرو حضرت محمد و دودمانش - که درود خداوند بر آنها باد - می‌دانند و به امامت قائل‌اند، امامتی که خداوند آن را دین حق و زبان راستین و زینت و رستگاری قرار داد برای آنان که به شرایط امامت و پیمان‌هایش پایبندند و بر انجام واجبات چون نماز و زکات و خیرات مواظبت می‌ورزند و از بدی‌ها دوری می‌جویند و مراقب خویش‌اند، سخنشان در باره امامت دگرگون شده و تفرقه میان آنان شکل گرفته و به فرایض و محرمات الهی بی‌اعتنایی می‌کنند؛ برخی از آنها گرفتار

۱. جواد علی در کتاب المهدی المنتظر عند الشيعة الاثني عشرية (ص ۲۴) وفات وی را سال ۳۲۸ ق دانسته است. در مقدمه اعلمی بر این کتاب وفات او پس از سال ۳۸۵ ق بیان شده است؛ به این دلیل که او از تلعبیری متوفای ۳۸۷ ق روایت دارد (الغیبه، نعمانی؛ ص ۸). نویسنده پایان‌نامه «بررسی مسئله غیبت امام عصر در قرآن و حدیث» (ص ۲۰۲) سال وفات او را حدود ۳۶۰ ق دانسته است. در مجموع بعید به نظر می‌رسد که وی پس از صدوق در گذشته باشد و اگر هم فوت او بعد از صدوق بوده باشد، نگارش کتاب قبل از آن بوده است؛ چرا که صدوق کتاب کمال الدین را بعد از بازگشت از سفر نیشابور نوشته که این سفر در سال ۳۵۲ ق رخ داده است («مع الصدوق و کتابه الفقیه» در علوم الحدیث، ش ۲، ص ۱۲۹).

چنان که محقق ارجمند سید جواد شبیری زنجانی در مقاله «الکاتب النعمانی و کتابه الغیبه» بر اساس قراین و شواهد سال تألیف را حدود ۲۳۶ تا ۳۴۲ ق دانسته است (علوم الحدیث، ش ۳، ص ۱۷۸).

غلو، و برخی گرفتار تقصیر شدند و در باره امام زمانشان به شک افتادند، مگر گروهی اندک از آنها، سبب این شک و تردید و تفرقه، غیبت امام زمان است؛ غیبتی که پیش از این پیامبر و امیر مؤمنان علیه السلام از آن خبر داده‌اند و امامان پس از آنها نیز آن را گوشزد کرده‌اند و بر امتحان بودن غیبت بارها و بارها تأکید کرده‌اند؛ ولی این گروه با این همه، گرفتار شک و تردید شده، به دام شهوات و صفات مذموم افتادند. چنان که امیر مؤمنان در توصیف طالبان و حاملان علم به کمیل بن زیاد فرمود: گروهی حق را بر زبان می‌آورند؛ ولی چون اهل بصیرت نیستند با کمترین عارضه‌ای شک در دلشان رسوخ می‌کند و آنها را به وادی حیرت و گمراهی و سرگردانی می‌کشاند؛ مگر آن دسته که به دین خدا و حیل استوار او چنگ زنند و از راه راست نلغزند.^۱

نعمانی کتابش را در ۲۶ باب سامان داده است. وی در کتابش اسناد احادیث را به صورت کامل ذکر می‌کند و در مقدمه کتاب با اشاره و به طور ضمنی ادعا می‌کند که احادیث نقل شده در این کتاب صحیح اند.^۲

کتاب دوم کمال الدین شیخ صدوق است. وی در مقدمه این کتاب انگیزه نگارش آن را سه امر ذکر می‌کند: یکی مواجهه با حیرت شیعیان نیشابور در مسئله امام زمان؛ دیگری ملاقات با نجم‌الدین ابو سعید محمد بن حسن بن صلیت قمی که از یک خاندان بزرگ شیعی بود و از بخارا به قم آمده بود و از شنیدن سخنان بزرگان فلسفه

۱. ر. ک: الغیبة، نعمانی: ص ۲۰.

۲. «اگر دقت کند کسی که خداوند به او صورت و ظاهر مطلوب و متناسب عطا فرموده و گوش جانش را گشوده ویر او طبع خوش ارزانی داشته و توانائی دریافت و شعور، و درستی روایت ارمغان او کرده به آنچه از رهبران و پیشوایان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین در روزگاران دور و نزدیک نقل شده از روایات پیاپی و مربوط به غیبت که پدید آمدن حتمی آن را ایجاب می‌نماید و مقتضی بودن آن است، از آن جمله که ما آنها را یکایک به ترتیب در این کتاب آورده‌ایم و به دقت بیندیشد نه این که بدون تأمل در آن فقط بخواند و نگاهی گذرا و سطحی به آن بیفکند و بی توجه از حدیثی که مانند حدیث دیگر است بگذرد، بدون این که آن را عمیقاً مورد نظر قرار دهد و برایش روشن شود که لفظ اضافی در کلام امام به نقل یکی از راویان، در بردارنده معنی اضافی است، چنین کسی خواهد دانست که اگر غیبت با این ترتیب و روایاتی که با گذشت روزگاران و مرور زمان نقل شده، واقع نشود، مسلماً مذهب امامیه باطل خواهد بود» (الغیبة، نعمانی: ص ۲۴).

و منطق در باره طول غیبت دچار حیرت شده بود؛ سوم دستور امام زمان به وی در عالم رؤیا برای نوشتن کتابی در باب غیبت.^۱

این کتاب دارای پنجاه باب و مقدمه‌ای طولانی در ۱۲۶ صفحه است که نویسنده در آن از لزوم وجود حجت، و نقد دیدگاه‌های سایر فرق در موضوع مهدویت، بویژه زیدیه، سخن می‌راند و پاسخ‌های متکلمان شیعه امامیه چون ابن قبه را در این باب می‌آورد.

شیخ صدوق در این کتاب علاوه بر آن که اسناد احادیث را به صورت کامل می‌آورد، بارها تکرار می‌کند که در این مسئله تنها به احادیث صحیح استناد و اعتماد می‌کند.

وی در پایان مقدمه هنگام اشاره به فصول کتاب نوشته است:

ثُمَّ صَحَحْنَا النَّصُوصَ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليه السلام مِنْ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَمِنْ رُسُلِهِ وَالْأَئِمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ ...^۲

سپس نصوص صحیح وارد شده برای [امامت] امام دوازدهم را از [کلام] خداوند متعال [در قرآن] و یازده امام [پیشین] آورده‌ایم.

وی در جایی دیگر می‌نویسد:

لَيْسَ هَذَا الْحَدِيثُ وَمَا شَاكَلَهُ مِنْ أَخْبَارِ الْمُعْمَرِينَ وَغَيْرِهِمْ مِمَّا اعْتَمَدَهُ فِي أَمْرِ الْغَيْبَةِ وَوَقُوعِهَا لِأَنَّ الْغَيْبَةَ إِنَّمَا صَحَّتْ لِي بِمَا صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذَلِكَ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي بَمِثْلِهَا صَحَّ الْإِسْلَامُ وَشَرَائِعُهُ وَأَحْكَامُهُ.^۳

این حدیث و مانند آن در باره افراد معمر از احادیثی نیست که در مسئله غیبت بر آن اعتماد کنم؛ زیرا غیبت برای من بر اساس روایت‌های صحیحی اثبات شده است که از پیامبر و امامان رسیده و اسلام و شریعت اسلامی نیز به مانند همین

۱. ر.ک: ج ۵ ص ۲۰۳ ح ۸۶۱.

۲. کمال الدین: ص ۱۲۶.

۳. همان: ص ۶۲۸-۶۲۹.

اخبار به دست ما رسیده است.

وی در این عبارات‌ها علاوه بر این که بر صحت روایات تأکید می‌کند، بر شیوه خود در تحقیق مسئله غیبت و امور وابسته به آن، که بر سنت صادره از پیامبر و ائمه مبتنی شده است، تأکید دارد. به دیگر سخن وی رویکرد و روش خود را، که همان بهره‌گیری از منابع روایی و نقلی است، به صراحت باز می‌گوید.

پس از قرن چهارم، در دوره‌های بعدی نیز این روش و رویکرد در میان محققان شیعی و اهل سنت در موضوع مهدویت رواج داشته و تا به امروز ادامه پیدا کرده است. در این جا به برخی از آثاری که با این رویکرد تألیف شده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف گنجی شافعی (م ۶۵۸ ق).
۲. عقد الدرر فی اخبار المنتظر وهو المهدي، یوسف بن یحیی المقدسی الشافعی السلمی (م ۶۸۵ ق).

۳. العرف الوردی فی اخبار المهدي، جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق).

۴. القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۴ ق).

۵. تلخیص البیان فی اخبار مهدي آخر الزمان، علی بن حسام الدین هندی (م ۹۷۵ ق).

۶. المشرب الوردی فی المهدي، نورالدین علی بن سلطان محمد قاری هروی مشهور به ملا علی قاری (۱۰۱۴ ق).

۷. المنحة فيما نزل في القائم الحجة، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ق).

۸. بحار الأنوار، مجلدات ۵۱ تا ۵۳، محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ ق).

در دوره معاصر نیز کتاب‌های متعددی با صبغه نقلی نگاشته شده است که یکی از بهترین آنها کتاب منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر تألیف آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی است که در سال ۱۳۷۳ قمری تألیف شده است. ویژگی این کتاب توجه به نقدهای مطرح شده در دوره معاصر در باره مهدویت و نیز مسئله بهائیت

می‌باشد. تتبع در مصادر متعدد از دیگر ویژگی‌های این اثر به شمار می‌رود. پاورقی‌های توضیحی در شرح و توضیح احادیث نیز یکی دیگر از مشخصه‌های این اثر است. وی در مقدمه در باره این روش و جایگاه و اعتبارش نوشته است:

در میان مسائل نقلی که راهی برای اثباتش جز نقل و شنیدن [از وحی] نیست، مسئله‌ای که ایمان و اعتقاد به آن از ایمان به ظهور مهدی شایسته‌تر باشد وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت مسئله مهدویت برتر از همه است؛ زیرا بشارت‌هایی که در این زمینه به دست ما رسیده به حد تواتر می‌رسد؛ ولی احادیث منقول در بسیاری از مسائل اسلامی در چنین سطحی نیست؛ بلکه در بعضی از مسائل جز یک روایت وجود ندارد؛ ولی جزء امور مسلم دینی به شمار می‌رود. حال چگونه مسلمان معتقد به پیامبر با این همه روایت در ظهور تردید می‌کند؟

روایت‌های ظهور را نمی‌توان به سبب ضعف سند برخی، و غرابت معنایی برخی دیگر مخدوش دانست؛ زیرا ضعف آسیمی نمی‌رساند به آن همه روایتی که در سند و متن در نهایت استواری و صحت است، و گرنه باید از همه روایت‌های صحیح دست برداشت؛ چرا که برخی روایت‌های ضعیف و سنت در کنار آنها وجود دارد. با این که مضمون روایت‌های ظهور در میان مسلمانان مشهور است و امامان حدیث و استادان فن آنها را نقل کرده‌اند که قطع به مضمون آن می‌آورد. علاوه آن که ضعف سند در صورتی که خبر متواتر نباشد آسیب می‌زند؛ ولی در اخبار متواتر چنین نیست.^۱

این کتاب ده فصل دارد که هر کدام مشتمل بر ابوابی است.

۲. رویکرد نقلی - عقلی

دومین رویکردی که عالمان مسلمان در مواجهه با مهدویت در پیش گرفته‌اند، رویکرد نقلی - عقلی است. این رویکرد از قرن پنجم و از حوزه علمی بغداد آغاز شده است. نخستین پردازندگان آن متکلمان بغدادی چون شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) بوده‌اند و البته این رویه در

۱. رک: منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر: ص ۲.

دوره‌های بعد نیز ادامه یافته است. در قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی، و در قرن یازدهم صدرالدین شیرازی این روش را ادامه داده‌اند. در دوران معاصر نیز عالمانی چون شهید سید محمدباقر صدر و آیه الله عبد الله جوادی آملی در این راه گام زده‌اند. البته قواعد و اصول عقلی به کار گرفته شده در این زمینه در گذر زمان تطوراتی داشته است؛ در این راه گاه از عقل کلامی محض، و گاه از عقل فلسفی محض بهره برده‌اند و گاهی هم فراتر از آن دو به دانش‌های تجربی بشری و تبیین‌های عقلانی نیز متوسل شده‌اند. در این جا گزارشی از تلاش‌های هفت تن از این شخصیت‌ها در طول یک هزار سال ارائه می‌کنیم.

۲-۱. شیخ مفید (م ۴۱۳ق)

شیخ مفید از نخستین متکلمان شیعی است که با رویکرد عقلی به مسئله مهدویت پرداخته و رساله‌ها و آثاری در این زمینه نگاشته است. وی بر خلاف عالمان پیشین، مانند نعمانی و شیخ صدوق، روش نقلی - عقلی را، که روش وی در قلمروهای مختلف دینی است و در آن زمان در بغداد متداول و رایج بوده، برگزیده است. از وی پنج اثر در موضوع مهدویت بر جای مانده است.^۱

مفصل‌ترین این آثار الفصول العشرة فی الغیبة است که در فاصله سال‌های ۴۱۰ و ۴۱۱ هجری یعنی سال‌های پایانی عمرش، نوشته است. وی در این کتاب ده مسئله از مسائل مهدویت را مطرح کرده و به شیوه متکلمان و با استفاده از ادله عقلی، آیات قرآن، تاریخ و قصص به آنها پاسخ داده است.^۲

۲-۲. سید مرتضی (م ۴۳۶ق)

دومین شخصیتی که رویکرد عقلی را با قوت بیشتری دنبال کرده، سید مرتضی

۱. ر.ک: ج ۱۰ (بخش چهاردهم: کتاب‌شناسی مهدویت / مهدویت‌نگاری در قرن پنجم).

۲. الفصول العشرة: ص ۳۰.

است که رساله المقنع فی الغیبه را نوشته است. وی در مقدمه این رساله می‌گوید:
عقل بر لزوم امامت دلالت دارد و این که هیچ زمانی خالی از امام نخواهد بود؛
زیرا نبود امام به مسئله مکلف بودن انسان لطمه می‌زند. همچنین عقل دلالت
دارد که این امام باید از لغزش‌ها و خطاها معصوم باشد. با این دو اصل عقلی آنچه
امامیه بدان عقیده دارند اثبات می‌شود. چون صفت عصمت تنها در او یافت
می‌شود و دیگران از عصمت بی‌بهره‌اند و همین روش ما را به غیبت می‌رساند و
بهترین روش نیز همین است؛ زیرا ادله نقلی گرچه گسترده است و گاه دعوای
تواتر در آن می‌شود، باز جای مناقشه دارد.^۱

از سید مرتضی رساله‌ای دیگر نیز با عنوان الزیاده المکمله له بر جای مانده که وی
آن را به منزله تکمله‌ای بر بحث علت غیبت در کتاب المقنع نوشته است.

۲-۳. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)

شیخ طوسی در کتاب الغیبه، هم از نقل بهره‌جسته و هم به استدلال‌های عقلی کلامی
متوسل شده است. وی در مقدمه این کتاب روش خود را چنین معرفی کرده است:
اما بعد در خواست استاد بزرگوارم را در زمینه نگارش کتابی در موضوع غیبت
امام زمان و اسباب غیبت و مسائل مربوط دیگرش اجابت می‌کنم و به شبهات
مخالفان و معاندان با همه گرفتاری‌ها پاسخ می‌گویم. البته مسئله را خیلی تطویل
نمی‌دهم که باعث ملالت گردد؛ زیرا در زمینه امامت کتاب‌های دیگر ما و استادان
ما به صورت مبسوط موجود است. در کنار پرداختن به پاسخگویی به شبهات،
برخی روایت‌ها را هم خواهیم آورد تا برای علاقه‌مندان به اخبار نیز مایه آرامش
باشد؛ چرا که برای بسیاری از مردم سخنان لطیف [و عقلانی] در این عرصه‌ها
بیان نشده است. به هر روی برای هر دو گروه علاقه‌مندان به اخبار و دیگران
راهی مطلوب و پسندیده بر می‌گزینم.^۲

۱. المقنع: ص ۲۴-۲۵.

۲. الغیبه، طوسی: ص ۲.

این کتاب در هفت فصل سامان یافته است.

۲-۴. خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق)

خواجه نصیر از متکلمان شیعه در قرن هفتم در عبارتی موجز چنین مسئله مهدویت را مطرح کرده است:

امام لطف است و از این رو بر خداوند لازم است امام را نصب کند تا لطف حاصل گردد و مانعی هم در میان نیست و این که تنها راه تحقق اغراض سعادت در امام منحصر است برای خردمندان روشن است. وجود امام لطف است و تصرفات او لطفی دیگر و غیبت او از ناحیه ماست.^۱

۲-۵. صدرالدین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ق)

ملاصدرا در شرح اصول الکافی از احادیث «باب الحجّة» چند قاعده عقلی برای اثبات امامت برکشیده است. استفاده ملاصدرا از قواعد عقلی در بحث امامت، به موضوع مهدویت نیز راه یافته و پس از وی رایج شده است؛ به گونه‌ای که استدلال‌های عقلانی با توجه به برداشت‌های ملاصدرا سامان یافته است. او یک جا برهان علت غایی را مطرح، و برخی احادیث را بر آن تطبیق کرده است:

وجود پیامبر و امام تنها از آن جهت نیست که مردم برای اصلاح دین و دنیای خود بدان نیاز مندند؛ گرچه این اثر هم بر وجود پیامبر و امام مترتب است؛ بلکه از آن روست که قوام زمین و هستی بدانها بسته است؛ زیرا وجود امام علت غایی هستی است. بر این اساس یک لحظه هم جهان بدون امام و انسان کامل باقی نمی‌ماند.^۲

سپس در شرح حدیث «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛ اگر امام یک

۱. کشف المراد: ص ۳۶۲.

۲. شرح اصول الکافی: ج ۲ ص ۵۰۲.

لحظه از جهان رخت بریندد، زمین ساکنان خود را فرو می‌کشد» گفته است؛ این حدیث قاعده‌ای را که بیان کردیم، شرح می‌دهد.^۱

دومین طریقی که ملاصدرا برگزیده، قاعده برهان اشرف است که او آن را چنین شرح می‌دهد:

دانستی که سلسله هستی، که از صادر اول به وجود آمده، از برتر به پست، و از عالی به ذاتی بوده است و هر که در احوال موجودات و نسبت میان آنها بنگرد در می‌یابد که ذاتی و ناقص بدون وجود عالی و کامل تحقق نمی‌یابد و این تقدم ذاتی و حقیقی است. بلی ناقص و ذاتی ماده است تا عالی و کامل افاضه کنند. حیوان ذاتاً مقدم بر نطفه، و نبات مقدم بر بذر است؛ گرچه بذر و نطفه ماده تحقق حیوان و نبات است.

مشابعت میان انسان‌ها تنها در ماده بدنی و نشئت طبیعی است؛ و گرنه به حسب نشئت روحانی انواع بی‌شمار دارد. نوع پیامبر و امام نوع اشرف و عالی است؛ از این رو نسبت حجت به بشر، مانند نسبت انسان به حیوان و حیوان به نبات و نبات به جماد است.

و پیش از این تقدم و تاخر در وجود را میان نوع شریف و نوع پست توضیح کردیم. خداوند فرموده است زمین و آنچه در آن است را برای انسان آفریده است. چون انسان اشرف انواع زمین است و سبب و غایت وجود آنهاست. اگر انسان نباشد سایر انواع موجودات زمین، از جماد و نبات و حیوان، موجود نشوند. همین گونه است رابطه انسان‌ها با حجت، که اگر حجت نباشد انسانی نخواهد بود و همین است معنای این حدیث که اگر بر زمین دو نفر باشند یکی از آنها حجت است.^۲

۱. همان جا.

۲. ر.ک. شرح اصول الکافی، ج ۲ ص ۵۰۳-۵۰۴.

۲-۶. شهید سید محمدباقر صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰ق / ۱۳۱۳-۱۳۵۹ش)

در دوران معاصر نخستین کسی که از داده‌های عقلی برای تبیین آموزه‌های وحیانی در زمینه مهدویت استفاده کرده، شهید آیه الله محمد باقر صدر در کتاب بحث حول المهدی است. او در این کتاب هفت پرسش زیر را در باره مهدویت به بحث گذاشته و پاسخ داده است:

۱. چگونه چنین طول عمری برای امام مهدی ممکن است؟
 ۲. چرا باید فردی این اندازه عمر کند و قوانین به خاطر او معطل بماند؟ و مگر راه دیگری برای دستیابی به همین اهداف وجود ندارد؟
 ۳. امامت در خردسالی چگونه توجیه می‌شود؟
 ۴. چگونه بر پایه چند روایت به وجود مهدی شخصی معتقد شویم؟
 ۵. چرا مهدی تا کنون ظهور نکرده است، با این که هر چه زمان بگذرد، ظهورش دشوارتر می‌شود؟
 ۶. چگونه ممکن است یک فرد تحولی بزرگ در جهان ایجاد کند؟
 ۷. او چگونه می‌تواند به این اهداف بزرگ دست یابد؟
- صدر این پرسش‌های هفت‌گانه را در هشت مبحث پاسخ گفته است. در واقع پرسش نخست در دو مبحث طرح شده است. او در هر یک از این موضوعات، به تناسب موضوع، از فلسفه، تاریخ، زیست‌شناسی، علوم اجتماعی و قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ بهره می‌گیرد تا به پاسخی مناسب دست یابد.
- وی در بحث مهدویت شخصی، که از نقل بهره می‌برد، به دوگانه بودن رویکرد و روش خود تصریح می‌کند:

اندیشه مهدویت را در امام دوازدهم متبلور ساختن، شواهد و ادله کافی و قانع‌کننده دارد که می‌توان آنها را در دو دلیل خلاصه کرد. یکی دلیل اسلامی و

دیگری دلیل علمی. با دلیل اسلامی پیشوای منتظر را اثبات می‌کنیم و با دلیل علمی روشن می‌سازیم که مهدی یک اسطوره و خیال نیست؛ بلکه حقیقتی است که وجودش با تجربه تاریخی به اثبات رسیده است.

اما دلیل اسلامی عبارت است از صدها روایتی که از پیامبر و امامان اهل بیت رسیده و دلالت می‌کند بر تشخیص مهدی و این که او از اهل بیت، از فرزندان فاطمه، از نسل حسین، و نهمین فرزند از نسل حسین است؛ به علاوه روایاتی که بر خلفای دوازده‌گانه دلالت دارد.

این روایت‌ها اندیشه مهدویت را به صورت عام و در خصوص امام دوازدهم از امامان اهل بیت تثبیت می‌کند. این روایات به صورت گسترده و با همه احتیاط کاری‌های امامان اهل بیت به دست ما رسیده است. البته کثرت عددی تنها معیار پذیرش این روایات نیست؛ بلکه قراین و شواهدی بدانها پیوسته است که درستی آنها را قطعی می‌سازد. دلیل علمی هم تجربه‌ای است که گروهی از مردم در هفتاد سال با آن زندگی کرده‌اند؛ یعنی دوران غیبت صغریا.^۱

۲-۷. آیه الله جوادی آملی

در دوران معاصر آیه الله عبد الله جوادی آملی نیز در کتاب امام مهدی (عج) موجود موعود با این رویکرد به مسئله مهدویت پرداخته است. وی در مقدمه کتاب نوشته است:

اثبات مهدویت شخصی با عقل صرف میسر نیست؛ زیرا حکمت و کلام، خطوط کلی رهبری، اوصاف، شرایط و برنامه‌های آن را تبیین می‌نمایند و عهده‌دار اثبات سمت خاص برای شخص مخصوص نیستند؛ چنانچه فقه نیز راجع به تعیین مرجع تقلید چنین است که ضرورت اصل مرجع از یک سو و شرایط و اوصاف و ویژگی او از سوی دیگر کاملاً در فقه ارائه می‌شود؛ اما مرجعیت فلان شخص معین را پژوهشگری خبرگان اولاً، و مراجعه توده مردم به آنان ثانیاً تعیین

۱. بحث حول المهدی علیه السلام : ص ۱۰۴-۱۰۸.

می‌کند. کتاب حاضر با استعانت از عقل و استمداد از نقل جریان مهدویت

شخصی حضرت حجة بن الحسن مهدی موجود موعود را ارائه می‌نماید.^۱

مطالب این کتاب در سه بخش سامان یافته است:

بخش اول: امام شناسی.

بخش دوم: انتظار.

بخش سوم: از ظهور تا مدینه فاضله مهدی (عج).

هر بخشی نیز دارای فصل‌هایی است و مجموع آنها در کتاب نه فصل است.

به نظر می‌رسد با این که رویه و رویکرد ظاهری کتاب عقلی و نقلی است،

بن مایه‌های حکمت متعالیه و برخی مباحث عرفانی نیز در کتاب، بویژه در فصل

سوم از بخش اول با عنوان «مهدویت شخصی»، نمایان است و می‌توان به مباحثی

چون انسان کامل و وحدت انسان کامل در این زمینه اشاره کرد.^۲

۳. رویکرد عرفانی - صوفی

چنان که پیش‌تر گفتیم، یکی دیگر از رویکردها به مسئله مهدویت در میان مسلمانان

رویکرد عرفانی - صوفی است. این رویکرد از قرن هفتم در میان مسلمانان شکل

گرفت. عارفان و صوفیان مسلمان مسئله مهدویت را از طریق آموزه‌های اصلی

عرفان و تصوف، یعنی آموزه انسان کامل و ختم ولایت، مطرح کرده‌اند.

البته این گروه در اعتقاد به مهدویت نوعی و شخصی با هم اختلاف‌هایی دارند

که در مباحث آتی به آنها اشاره خواهیم کرد.

در این جا به دیدگاه پنج تن از این شخصیت‌ها، اشاره می‌کنیم:

۳-۱. محیی‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ق)

ابن عربی، پایه‌گذار عرفان نظری در میان مسلمانان، نخستین کسی است که از این

۱. امام مهدی علیه السلام موجود موعود: ص ۱۸-۱۹.

۲. امام مهدی علیه السلام موجود موعود: ص ۱۰۶-۱۲۰.

منظر به مسئله مهدویت نگریسته است. وی در آثار متعدد خود به این موضوع پرداخته است.^۱

بعضی از سخنان ابن عربی گویای آن است که وی حضرت مهدی موعود علیه السلام را خاتم الاولیا می‌دانسته است؛ چنان‌که در باب معرفت وزیران مهدی ظاهر در آخر الزمان می‌گوید:

خداوند را خلیفه‌ای است «موجود» که ظاهر می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌نماید و اگر از عمر دنیا نماند، مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه که از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است، ولایت کند. او از فرزندان فاطمه و هم‌نام رسول خداست، و جدش حسن بن علی بن ابی طالب است.^۲

ابن عربی در ادامه به ذکر شمایل و فضایل حضرت مهدی علیه السلام، توصیف اعوان و یاران او، و کیفیت آغاز و انجام کار آن حضرت پرداخته و سپس بحث را با این سروده‌هایش زینت داده است:

وَعَيْنَ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدِ	أَلَا إِنَّ خْتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدِ
هُوَ الصَّارِمُ الْمَهْدِيُّ حِينَ يَبِيدُ	هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدِ
هُوَ الْوَابِلُ الْوَسْمِيُّ حِينَ يَجُودُ ^۳	هُوَ الشَّمْسُ يَجْلُو كُلَّ غَمٍّ وَظَلْمَةٍ

۱. از جمله در الفتوحات المکیه، باب‌های ۲۴، ۷۳ و ۲۶۶، و فصوص الحکم، فص شیشی و چند اثر مستقل. ر.ک: ج ۱۰ (بخش چهاردهم: کتاب‌شناسی مهدویت / مهدویت‌نگاری در قرن هفتم).

۲. الفتوحات المکیه: ج ۳ ص ۳۲۷ (چاپ عثمان یحیی، قاهره) البته جمله آخر از سخن او با روایات و اعتقادات شیعه ناسازگار، و مطابق با برخی روایات اهل سنت است. و یا ممکن است تصحیفی در آن، صورت گرفته باشد؛ چرا که در برخی نسخه‌های خطی این کتاب در کتاب‌خانه‌های ترکیه، ایران و شمال آفریقا، اساساً «حسین» آمده است، چنان‌که در چاپ دار صادر بیروت، انعکاس یافته و در این دانش‌نامه (ص ۹۲ پاورقی ۷) مهدویت از نگاه اهل سنت نیز نقل شده است. گفتمی است با آن که در نسخه‌های کهن فتوحات، این عبارت وجود دارد، از بعضی چاپ‌های متأخر، حذف شده است.

۳. الفتوحات المکیه: ج ۱ ص ۱۵۰ ب ۱۴ و ج ۲ ص ۴۹ ب ۷۳ و ج ۴ ص ۱۹۵ ب ۵۷۷.

بدان که خاتم الأولیاء گواه و حاضر است

گرچه جسمش از دیدگان پنهان است

او آقا و مهدی از نسل احمد

و شمشیر برنده هندی در پیکار [با دشمنان حقیقت] است

او خورشیدی است که هر گرفتگی و ظلمتی را روشن می کند

او نخستین باران بهاری است، آن هنگام که می بخشد.

ابن عربی در جایی دیگر نوشته است:

و اما ختم ولایت محمدی، با مردی عرب از کریم ترین اصل و مقام است. او

اکنون در زمان ما وجود دارد. من در سال ۵۹۵ او را شناختم و نشانه‌ای که او در

خود داشت و خدا آن را از چشمان بندگان پنهان کرده بود. در شهر «فاس» بر

من آشکار شد. من خاتم ولایت را در او دیدم.^۱

۳-۲. عطار نیشابوری (م ۶۱۸ق)

به نظر عطار نیشابوری همان گونه که نبوت انبیا به نبوت احمد مصطفی ﷺ ختم

شده، ولایت نیز پس از مرتضی ﷺ به حضرت مهدی ﷺ، که هادی و راهنمای دین

الهی است، منتهی می شود:

از جمیع انبیای هر زمان شد نبوت ختم بر احمد بدان

بعد از آن ختم ولایت بر علی است

بعد حیدر، ختم بر مهدی بود

همو در شعری دیگر گفته است:

صد هزاران اولیا رو بر زمین از خدا خواهند مهدی را یقین

۱. الفتوحات المکیة: ج ۲ ص ۴۹، دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۴ ص ۲۸۲.

۲. جهت آگاهی بیشتر از دیدگاه‌های ابن عربی در باره مهدویت رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۴ ص

یا الهی! مهدی‌ام از غیب آر
مهدی و هادی و تاج انبیا
تا جهان عدل گردد آشکار
بهترین خلق و برج اولیا.

۳-۳. مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق)

مولانا جلال‌الدین بلخی نیز بر این باور است که ولایت شانی از شئون ذاتی حق، منشأ ظهور، و مبدأ تعینات و بروز حقایق خلقیه است؛ چنان‌که حضورش در عالم عین و در میان امت، مایه اتحاد و یک‌پارچگی آنان است.

او بر این باور است که در هر دوره از تاریخ بشر یک ولی هست. وجود این ولی، موجب آزمایش مردم است و این آزمایش تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت. در این آزمایش که به وسیله اولیاءالله انجام می‌گیرد، هر کس که اخلاق نیکو، تواضع و حالت تسلیم به آن اولیا داشته باشد نجات خواهد یافت، و برعکس کسی که به دلیل ضعف نفس نتواند وجود اولیاءالله را تحمل کند، مانند شیشه خواهد شکست. پیشوای حق و قائم، همان ولی است.

پس به هر دوری، ولی‌ای قائم است
هر که را خوی نکو باشد برست
پس انعام حی قائم، آن ولی است
مهدی و هادی، وی است ای راه‌جو
او چو نور است و خرد جبریل اوست
و آن که زین قنديل کم، مشکات ماست
تا قیامت، آزمایش، دائم است
هر کسی کاو شیشه‌دل باشد شکست
خواه از نسل عمر، خواه از علی است
هم نهان و هم نشسته پیش‌رو
آن ولی کسبم از او قنديل اوست
نور را در مرتبت، ترتیب‌هاست.^۱

برخی از شارحان مثنوی، ذیل بحث از این آیات، با استناد به آیات قرآن کریم، از جمله آیه ششم سوره احزاب و آیه ۱۲۴ سوره انعام ولایت را به تکوینی و تشریحی،

و ولایت تکوینی را به وجودی و تکوینی تعیینی تقسیم کرده و گفته‌اند: چنانچه منظور مولوی از این بیان، ولایت تکوینی وجودی باشد، که اکتسابی نیز هست، این آیات صحیح و بدون اشکال است و با عقاید و اندیشه‌های شیعه امامیه نیز می‌سازد؛ ولی چنانچه مراد وی، ولایت تکوینی تعیینی باشد که غیر اکتسابی است، این آیات با اشکال مواجه است.

همچنین آن جا که می‌گوید: «مهدی و هادی وی است ای راه‌جو...»، اگر مقصود از مهدی و هادی آن انسان الهی است که متصف به صفت هدایت است - یعنی هم خود او هدایت شده و هم هدایت‌کننده مردم است - باز با ولایت تکوینی وجودی سازگار است؛ یعنی چنان که گفتیم خداوند همواره اولیایی دارد که چه نهان باشند و چه آشکار، برای مردم حجت‌اند؛ اما اگر مقصود وی همان مهدی شخصی است، که در اخبار و منابع تمام فرقه‌های اسلامی وارد شده است، این مطلب صحیح نیست؛ زیرا بنا بر منابع اسلامی مهدی قائم، یک شخص معین است که روزی ظهور، و مانند خود پیامبر اسلام با جوامع رفتار خواهد کرد.

خلاصه این که، بیت «پس به هر دوری ولی ای قائم است / تا قیامت آزمایش دائم است»، هم می‌تواند ناظر به ولایت تکوینی وجودی باشد و هم تعیینی. اما بیت «پس امام حی ناطق آن ولی است / خواه از نسل عمر خواه از علی است» فقط با ولایت تکوینی وجودی سازگاری دارد؛ چنان که بیت «مهدی و هادی وی است ای راه‌جو / هم نهان و هم نشسته پیش رو»، نیز هم با ولایت تکوینی وجودی و هم با ولایت تعیینی سازگار است.^۱

هر چند آیات یادشده به روشنی بر مهدویت نوعی دلالت دارند،^۲ آیاتی که از او در دیوان شمس تبریزی نقل شده است، شخصی بودن ولی آخرین با نام مهدی را

۱. تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی: ج ۳ ص ۴۱۶-۴۱۷.

۲. البته برخی از شارحان خواسته‌اند این مطلب را به گونه‌ای توجیه کنند که با مهدویت شخصی هم انطباق داشته باشد. رک: همان، ص ۴۰۶-۴۱۷.

آشکارا بیان می‌کند:

... موسی تقی آی و نقی، در مهر او عهدی بنخوان

با عسکری رازی بگو، الله مولانا علی

مهدی سوار آخرین، بر خصم بگشاید کمین

آن شاه چون پیدا شود، الله مولانا علی

اقرار کن، اظهار کن، مولای رومی این سخن

هر لحظه سر من لدن، الله مولانا علی.^۱

۳-۴. نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۷ ق)

جامی ولایت را باطن نبوت، و مظهر آن را «صاحب الزمان» می‌داند. روشن است که صاحب الزمان همان عنوانی است که شیعیان به مهدی موعود می‌دهند، و مرادشان از آن، مقام ولایت او در زمانه خودش است. جامی به صراحت بیشتری اذعان می‌کند:

صاحب الزمان، ولی است که چون بیرون آید، ولایت ظاهر شود و حقایق آشکار شود و صورت پوشیده شود. تا اکنون در مدرسه‌ها بحث علم ظاهر می‌کردند و حقایق پنهان بود؛ از جهت آن که وقت نبوت بود، و نبوت وضع صورت می‌کرد. اکنون وقت ظهور ولایت است. چون ولایت ظاهر شود، حقایق آشکار گردد و صورت پنهان شود. اکنون در مدرسه‌ها بحث حقایق کنند، حقیقت اسلام و حقیقت ایمان و حقیقت صلوات و صوم و حج آشکار کنند و حقیقت بهشت و دوزخ و صراط و ثواب و عقاب پیدا کنند.

گر سیر قدر طعمه ابدال شود این جمله قیل و قال، پامال شود
هم مفتی شرع را جگر خون گردد هم خواجه عقل را زبان، لال شود.^۲

۱. دیوان شمس تبریزی، نسخه‌های خطی مدرسه سپهسالار تهران به شماره ۲۳۷ و ۷۱۱۴.

۲. مقصد اقصی: ص ۲۴۴-۲۴۵.

۳-۵. علاء الدولة سمنانی (قرن ۷ و ۸)

در برخی آثار علاء الدولة سخنانی در باره امام زمان و حضرت مهدی آمده است که با دیدگاه‌های او در دیگر آثارش سازگاری ندارد؛ اما در یک جمع‌بندی و به قرینه آنچه در بیان الاحسان آورده است، می‌توان نتیجه گرفت که سمنانی نیز به خاتمیت ولایت حضرت مهدی علیه السلام معتقد است. او مهدی را «امام» و «قطب الاقطاب» می‌داند و اینها از اوصاف عام و مشهور ولی خاتم نزد صوفیان است.^۱

اشاره عرفا به روایات مهدویت

عارقان و صوفیان در پرداختن به مسئله مهدویت علاوه بر طریق ختم ولایت، به آموزه‌های دینی و نبوی، یعنی روایات، نیز توجه داشته‌اند. در این جا به نمونه‌هایی از این استشهادها اشاره می‌کنیم:

ابن عربی باب ۳۶۳ فتوحات را چنین عنوان داده است:

فی معرفة منزل وزراء المهدي الظاهر في آخر الزمان الذي بشر به رسول الله و هو من أهل البيت .

در شناخت منزلت وزیران مهدی که پیامبر به ظهورش در آخر الزمان بشارت داده و از اهل بیت است .

وی در این فصل مضمون بسیاری از احادیث نبوی را، مثل هم‌نام بودن مهدی با پیامبر و پر کردن جهان از عدل و قسط، نقل کرده است.^۲

عمر بن شجاع الدین موصلی (متوفی بعد از ۶۶۰ ق)، صوفی بزرگ موصل و مراد و مرشد اتابک بدر الدین لؤلؤ زنگی، در کتاب النعیم المقیم، فصلی را به «الإمام محمد المنتظر ابن الإمام الحسن العسكري» اختصاص داده و روایاتی را در باره سیره او و تولدش و سخنانی را از او نقل کرده و به زنده بودن و معمر بودن وی

۱. العروة لأهل الخلوة و الجلوة: ص ۳۳-۳۴.

۲. الفتوحات المکیة: ج ۶ ص ۵۱ (چاپ قدیم) و ج ۲ ص ۲۲۷ (چاپ دار صادر).

تصریح کرده و او را امام و مهدی هادی امت رسول الله خوانده است.^۱

عبدالرحمان جامی از دیگر عارفانی است که در آثارش به روایات توجه بسیار نشان داده است. او در کتاب شواهد النبوة بابی را با عنوان «ذکر محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا لقبه الامامیة بالحجة و القائم و المهدي المنتظر و صاحب الزمان و هو عندهم خاتم الاثنی عشر اماما» گشوده است.^۲

عبدالوهاب شعرانی (م ۹۷۳ق) - که از صوفیان سنی مذهب است - در البواقیت و الجواهر، در بحث از نشانه‌ها و حوادث پیش از وقوع قیامت، چنان از خروج و ظهور مهدی علیه السلام، نزول عیسی علیه السلام، نام پدر، زمان تولد و سن حضرت مهدی یاد می‌کند که گویی شیعه‌ای معتقد است. سپس بخش‌هایی از فتوحات (باب ۳۶۳) - که بسیاری از آن، متن روایات موجود در منابع شیعه و سنی است - نقل می‌کند.

وی در پاسخ به این پرسش‌ها که «شکل ظهور مهدی چگونه است و احکام او آیا بر اساس نصوص است یا اجتهاد؟»، با استناد به کلمات ابن عربی، مهدی را حاکمی عالم و عامل به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله می‌داند که در تشخیص شریعت به گونه‌ای از لغزش مصون، و از هوا و خطا مبرا است. او به نقل از ابن عربی، مهدی را به سان همه «اهل الله» دارای ارتباطی مستقیم با حق و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند؛ لذا او را از تقلید بی‌نیاز می‌شمارد. علاوه بر این، وی مهدی را برخوردار از نوعی علم غیب معرفی کرده است.^۳

علاءالدوله سمنانی، به سان دیگر عالمان صوفی، باورهای موعود اسلامی را با رهیافتی عارفانه مطرح کرده است. او نیز مضمون احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و برخی

۱. النعیم المقیم لعرة النبا العظیم: ص ۴۱۱ و ۴۴۳ - ۴۶۱.

۲. شواهد النبوة: ص ۴۰۴.

۳. البواقیت و الجواهر: ص ۵۶۳ - ۵۶۶.

احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام را در باره مهدی باز می‌گویید؛^۱ اما از نکته‌های در خور تأمل در رهیافت سمنانی، تأکید فراوان او بر بهره‌مندی مهدی علیه السلام از موارث خلقی، خلقی و معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله، یا به تعبیر وی، از هر سه نطفه صلبی، قلبی و زبان سر رسول صلی الله علیه و آله است؛ چیزی که، به اعتقاد وی، در هیچ یک از امامان یازده‌گانه پیش از مهدی سابقه ندارد. مهدی موعود از این جهت، دارای ویژگی‌ها و خصایص اخلاقی معنوی و عرفانی ویژه‌ای خواهد بود.

سمنانی در مجلس ۲۳ از چهل مجلس کتابش،^۲ آن جا که در باره اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید، مهدی را امام و صاحب علوم غریبه و دارای همه مقاماتی می‌شمارد که امامان اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند.^۳

تحلیل و جمع بندی

۱. این رویکردهای سه‌گانه در طول ده قرن، یعنی از قرن چهارم تا پانزدهم، شکل

۱. گفتنی است که صوفیان اهل سنت، همچون قشیری و سنایی و عطار و مولوی و رزبهان بقلی و عبد القادر گیلانی و سیوطی و سخاوی و مناوی، اعتبار و احترام فوق العاده‌ای برای امامان اهل بیت علیهم السلام و سخنان آنان قائل‌اند و از میان آنها، گروهی که با عنوان «سنیان دوازده امامی» شناخته می‌شوند، از قبیل: ابراهیم حموی (مؤلف فرائد السمطين) و معین الدین جوینی (مؤلف نگارستان) و عمرین شجاع الدین موصلی (مؤلف النعمی المقیم) و شبرای (مؤلف الإنحاف)، امامان اهل بیت را «امام» و معصوم نیز می‌دانند، اگر چه خلافت و حکومت راشانی جدا از امامت (ولایت کلیه الهیه) و از حقوق و شئون مردم و واگذار شده به آنان می‌شمارند (ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان: ص ۸۴).

۲. العروة لأهل الخلوة و الجلوة: ص ۳۵.

۳. برای گزارش دیدگاه‌ها و عقاید عرفا و صوفیان از مقاله «گونه‌شناسی اندیشه موعود در عرفان و تصوف اسلامی»، اثر محمد نصیری، چاپ شده در کتاب گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان (ص ۲۶۱-۴۰۸) بهره برده‌ام.

۴. آثار دیگری نیز با روش عرفانی - صوفی در موضوع مهدویت نگاشته شده است؛ از جمله:

- علامات المهدی، صدر الدین قوتوی.

- منتوی عجایب یا علام ظهور، شاه نعمه الله ولی.

- رساله مهدیه، شاه نعمه الله ولی.

گرفته‌اند. تاریخ شکل‌گیری و پیدایش آنها را می‌توان چنین مرتب کرد:

یک. رویکرد نقلی در قرن چهارم.

دو. رویکرد نقلی - عقلی در نیمه اول قرن پنجم.

سه. رویکرد عرفانی - صوفی در قرن هفتم.

طبیعی است که شکل‌گیری این رویکردها ارتباطی وثیق با اوضاع و احوال علمی و فرهنگی هر زمان داشته است. مطالبات فرهنگی و علمی، و نیز فضاهای زمانی و مکانی، در شکل‌گیری و پدید آمدن نوع نگاه کاملاً دخالت داشته است. نشان دادن این زمینه‌های علمی - فرهنگی به طور دقیق، نیازمند پژوهشی تاریخی و جامعه‌شناختی است که در جایی دیگر باید بدان پرداخت.

۲. در ارزیابی اجمالی این رویکردها می‌توان گفت: از آن رو که مهدویت

مسئله‌ای چندبعدی است، استفاده از منابع معرفتی گوناگون می‌تواند در تبیین و یا تثبیت آن سودمند باشد؛ اما لازم است این ابعاد از هم متمایز شوند تا معلوم شود که برای هر بُعد از کدام رویکرد باید بهره جست.

استفاده مبهم از این روش‌ها و رویکردها، روشمند و عالمانه نیست. بدین جهت شایسته است نخست این ابعاد گشوده شود. به نظر می‌رسد که یکی از وجوه مسئله مهدویت، نیاز کلی انسان به پیشوا در هر دوران است. وجه دیگر آن مهدویت شخصی، یعنی موجود بودن پیشوایی با مشخصه‌های فردی در این دوران است. وجه دیگر مهدویت این است که آن پیشوا در همین جهان مادی و تحت سنت‌های حاکم بر این جهان قرار دارد.

بنابراین برای بُعد کلی امامت می‌توان از قواعد و اصول عقلی سود جست؛ چنان

که برای تبیین بُعد این جهانی آن می‌توان از دانش‌های تجربی بشر بهره برد. اما از آن جهت که این واقعیت بُعدی شخصی هم دارد و با ویژگی‌های منحصر به فرد در

تاریخ بشری همراه شده است، نقطه ثقل معرفتی در مهدویت، آموزه‌های وحیانی و نقلی است.

از این رو باید آموزه‌های وحیانی، نقطه آغاز مباحث باشند و سپس در ادامه از اصول و قواعد عقلی و نیز دانش‌های تجربی استفاده شود.

تکیه بر قواعد عقلی محض، بویژه آن جا که برخی از حد وسط‌ها خود، معرکه آراست و با ابهام‌هایی جدی روبروست، توجیه‌پذیر نیست. چنان که تکیه بر آموزه‌های عرفانی و صوفیانه نیز، که بر کشف و شهود مبتنی است، به تنهایی علم‌آور نیست و به کار تعلیم و استدلال نمی‌آید.

از این رو به نظر می‌رسد شکل‌گیری رویکرد نقلی در قرن چهارم امری طبیعی بوده است؛ چنان که پیدایش رویکرد عقلی - نقلی نیز در قرن پنجم توجیهی منطقی دارد.

موجه‌ترین رویکرد آن است که در آن نقل و آموزه‌های وحیانی محور باشد و هر یک از عقل و دانش تجربی نیز در جای خود به کار گرفته شود. این همان رویکردی است که محققان این دانش‌نامه در پیش گرفته‌اند.

مهدویت از نگاه اهل سنت^۱

باور به مهدویت از مسائلی است که همه مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند و مختص به پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست. شمار فراوان احادیث مرتبط با مهدویت در منابع مورد اعتماد اهل سنت، و نقل و تأیید این موضوع توسط دانشمندان بزرگ سنی، به ما اطمینان می‌دهد که باور به ظهور مهدی علیه السلام به هیچ روی منحصر به شیعیان نیست و قاطبه فرق اسلامی آن را چون عقیده‌ای ضروری و قطعی پذیرفته‌اند. این موضوع نه تنها در ده‌ها کتاب و رساله مستقلی که دانشمندان اهل سنت در باره امام مهدی علیه السلام نگاشته‌اند^۲ به روشنی مشخص است، بلکه در صحاح سته هم، که مهم‌ترین و معتبرترین منابع حدیثی آنان به‌شمار می‌رود، با صراحت مورد تأکید قرار گرفته است.

پیگیری روایات مهدوی در منابع روایی اهل سنت

اگرچه بخاری در صحیح خود احادیثی را که در آنها نام امام مهدی علیه السلام با صراحت ذکر شده، نیاورده است، نکته‌های دیگری را نقل کرده که به نحوی در پیوند با این

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام و المسلمین سید حمید حسینی.

۲. آقای علی محمد علی دخیل، نام سی کتاب را که علمای اهل سنت مستقلاً در باره امام مهدی علیه السلام نوشته‌اند.

گردآوری و نقل کرده است (ر.ک: الامام المهدی علیه السلام؛ ص ۱۴۰).

موضوع است. برای مثال بانی را به نزول حضرت عیسی علیه السلام اختصاص داده و در آن حدیثی را روایت کرده است که می‌گوید: در آخر الزمان هنگامی که حضرت مسیح فرود می‌آید، امامی از مسلمانان عهده‌دار امور امت اسلامی خواهد بود.^۱ همان گونه که برخی از شارحان صحیح بخاری به درستی مفهوم این حدیث را دریافته‌اند، منظور از این امام، کسی جز حضرت مهدی علیه السلام نیست. ابن حجر در شرح این حدیث از ابو الحسن خسی نقل می‌کند که او احادیث مرتبط با مهدی را که می‌گویند وی از این امت است و عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند، متواتر می‌داند. وی در ادامه می‌گوید: این که در آخر الزمان و نزدیک قیامت، حضرت عیسی پشت سر مردی از این امت نماز خواهد خواند، بر این سخن درست دلالت دارد که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی‌ماند.^۲

مسلم نیز در صحیح علاوه بر حدیث بالا، احادیث دیگری در باره نزول حضرت عیسی و سایر موضوعات مرتبط با مهدویت نقل کرده است.^۳ ابن ماجه در سنن خود بانی را با عنوان «باب خروج المهدی» نام‌گذاری، و هفت حدیث در این رابطه نقل کرده است. در این احادیث به قیام حضرت مهدی علیه السلام و این که وی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، و نیز به زمینه‌سازان ظهور آن حضرت اشاره شده است.^۴

۱. كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُفُّكُمْ، وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟ ر.ك: ج ۹ ص ۶ ح ۱۶۳۱.

۲. فتح الباری: ج ۶ ص ۳۵۸.

۳. ر.ك: صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲۵ (باب نزول عیسی). نکته جالب توجه در باره صحیح مسلم این است که چهار منبع از منابع حدیثی اهل سنت، حدیث «المهدی حق من ولد فاطمة» را از این کتاب نقل کرده‌اند؛ ولی این حدیث در چاپ‌های فعلی این کتاب وجود ندارد. در این باره ر.ك: كثر العتال: ج ۱۴ ص ۲۶۴، الصواعق المحرقة: ص ۱۶۳، اسعاف الراغبین (چاپ شده در حاشیه کتاب نور الابصار): ص ۱۴۵، مشارق الأنوار: الحمزاوی، ص ۱۱۲ (به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام: ج ۱ ص ۱۳۹).

۴. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۲۶۶ ح ۴۰۸۲-۴۰۸۸. نیز ر.ك: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۲۵۲ و ج ۳ ص ۲۶ ح ۵۰۰ و ج ۶ ص ۱۰ ح ۱۰۱۴ و ص ۴۸ ح ۱۰۲۳ و ص ۵۲ ح ۱۰۲۸ و ج ۹ ص ۳۶۹ ح ۱۸۹۵.

در سنن ترمذی نیز بابی به «ما جاء فی المهدی» اختصاص یافته و احادیثی صریح و صحیح در آن نقل شده است.^۱ ترمذی در باره سه حدیث از این مجموعه تصریح می‌کند که «هذا حدیث حسن صحیح».^۲ بعد از این باب ابواب مرتبط دیگری نیز با موضوعاتی چون نزول حضرت عیسی علیه السلام و فتنه دجال آمده است.

در میان صحاح سته، بیشترین و صریح‌ترین احادیث مهدویت را ابو داوود آورده است. او در سنن خویش ذیل بخشی با عنوان «کتاب المهدی» احادیث متعددی را نقل کرده است که بر دوازده گانه بودن امامان، هم‌نام بودن مهدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، طولانی شدن حیات و نشانه‌های ظهور او دلالت دارد.^۳

موضوع مهدویت در منابع معتبر پیش از صحاح سته نیز ذکر شده است. عبدالرزاق بن همام صنعانی که در سال ۲۱۱ق درگذشته، بابی از کتاب المصنف خود را «باب المهدی» نام‌گذاری کرده و احادیثی زیبا و صریح در رابطه با قیام آن حضرت و دادگستری وی در جهان نقل کرده است.^۴ پس از او نعیم بن حماد مروزی، درگذشته به سال ۲۲۹ق، در کتاب الفتن به تشریح حوادث آخرالزمان پرداخته و ده باب از این کتاب را، شامل ۲۴۴ حدیث، با عنوان‌های گوناگون به امام مهدی علیه السلام اختصاص داده است.^۵

ابن ابی شیبه کوفی نیز، که استاد بخاری بوده و در سال ۲۳۵ق درگذشته است، در کتاب المصنف خود در بابی که به فتنه دجال اختصاص داده، احادیث متعددی را در رابطه با امام مهدی علیه السلام و این که او از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم‌نام ایشان است نقل

۱. سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۵. نیز، رک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۲۵۳ و ص ۱۱۸ ح ۲۵۵ و ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۱۸۹۶.

۲. سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۵.

۳. سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۰۹.

۴. المصنف، عبدالرزاق: ج ۱۱ ص ۳۷۱.

۵. الفتن: ص ۲۶۶ - ۲۹۰.

درآمد..... در آمده و به ویژگی‌ها و نشانه‌های ظهور آن حضرت اشاره نموده است.^۱ اما پیش از همه اینها، احمد بن حنبل احادیث فراوانی را در مسند خود با این موضوع نقل کرده است که به دلیل ترتیب خاص این کتاب، در یک جا و در کنار هم نیامده‌اند. این احادیث که شمار آنها به ۱۳۶ روایت می‌رسد، به صورت جداگانه نیز منتشر شده‌اند.^۲

احادیث بشارت به قیام امام مهدی عجل الله فرجه در منابع اصلی اهل سنت، منحصر به اینها نیست؛ بلکه به طور گسترده در دیگر مصادر حدیثی آنان نیز نقل شده است. برخی از این منابع، مجموعه‌های عام حدیثی اهل سنت است که بعضی ابواب آن به موضوع مهدویت اختصاص یافته است؛ اما برخی منابع هم به طور خاص با موضوع مهدویت تدوین شده‌اند.

از دسته نخست، یعنی مجموعه‌های عام حدیثی، می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: مسند ابو یعلیٰ موصلی که دو باب با ۲۸ حدیث را به امام مهدی عجل الله فرجه و علایم ظهور آن حضرت اختصاص داده است.^۳ المعجم الکبیر نوشته طبرانی که در بخش‌های مختلف، احادیث فراوانی را با موضوع مهدویت نقل کرده است.^۴ صحیح ابن حبان که شش حدیث را در این باره آورده است.^۵ المستدرک علی الصحیحین که در «کتاب الفتن» و دیگر بخش‌های احادیثی با این موضوع آمده است. کتاب ذکر

۱. المصنف، ابن ابی شیبہ: ج ۸ ص ۶۷۸.

۲. احادیث المهدی عجل الله فرجه من مسند احمد بن حنبل.

۳. ر.ک: مسند ابی یعلیٰ: ج ۱، ح ۲۲۵ و ج ۲، ح ۹۸۷، ۱۲۹۴ و ج ۴، ح ۳۱۳ و ج ۱۱، ح ۷۴۴ و ج ۱۲، ح ۶۶۶۵.

۴. برای مثال جلد دهم این کتاب ضمن احادیث عبد الله بن مسعود از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله هجده حدیث نقل شده است. در جلد های ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۲ و ۲۳ نیز احادیث دیگری نقل شده است.

۵. احادیث شماره ۶۸۲۳ تا ۶۸۲۸.

أخبار اصفهان^۱ و کتاب حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء^۲ که هر دو از آثار ابو نعیم اصفهانی است و در هر یک احادیثی در این باره نقل شده است. کتاب السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، نگاشته ابو عمرو دانی که بابی را به «ما جاء فی المهدي» نام نهاده و چهل حدیث در این باره ذکر کرده است.^۳ مصابیح السنة نگاشته بغوی که شامل نه حدیث در «کتاب الفتن» است.^۴ جامع الاصول مجد الدین ابن اثیر جزری که شامل فصلی با عنوان «فی المسیح و المهدي» است.^۵ المنار المنیف ابن قیم جوزیه شامل هفده حدیث در این زمینه که در چهار دسته صحیح و حسن و غریب و موضوع گنجانده شده‌اند.^۶

النهاية فی الفتن و الملاحم، اثر ابن کثیر دمشقی که دارای فصلی با عنوان «فصل فی ذکر المهدي» است و در آن بیست حدیث گرد آمده است.^۷ مجمع الزوائد و منبع الفوائد هیشمی که دارای ۲۱ حدیث ذیل «کتاب الفتن» است.^۸ علاوه بر اینها محمد بن طلحه شافعی باب دوازدهم از کتاب مطالب السؤل را به این موضوع اختصاص داده^۹ و جوینی در فرائد السمطين ۳۵ روایت در باره امام مهدی علیه السلام و موضوعات مرتبط با ایشان نقل کرده است.^{۱۰} همچنين ابن صباغ مالکی در دوازدهمین باب کتاب الفصول المهمة احادیثی با این موضوع نقل کرده است.^{۱۱} ابن حجر هیشمی نیز در

۱. تاریخ اصفهان: ج ۱ ص ۸۴ و ۱۷۰.

۲. حلیة الاولیاء: ج ۳ ص ۱۸ و ۱۷۷.

۳. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها: ص ۱۸۹.

۴. مصابیح السنة: ج ۱۳ ص ۴۸۷.

۵. جامع الاصول فی احادیث الرسول: ج ۱۰ ص ۳۲۷-۳۳۲.

۶. المنار المنیف: ص ۱۴۳.

۷. نهاية البداية و النهاية فی الفتن و الملاحم: ج ۱ ص ۳۷-۴۵.

۸. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۶۱۰.

۹. مطالب السؤل: ص ۱۵۱-۱۶۴.

۱۰. فرائد السمطين: ج ۲ ص ۳۱۰-۳۴۲.

۱۱. الفصول المهمة: ص ۱۹-۲۰.

الصواعق المحرقة ده‌ها حدیث با موضوع مهدویت آورده است^۱ و متقی هندی در کتاب کثر العمال در بابی با عنوان «خروج المهدي» ۵۸ حدیث از منابع مختلف حدیثی ذکر کرده است.^۲

اما از دسته دوم، یعنی کتبی که بزرگان اهل سنت به طور مستقل در موضوع مهدویت نگاشته‌اند، می‌توان به کتاب اربعون حدیث ابو نعیم اصفهانی اشاره کرد. البته اصل این کتاب اکنون در دسترس نیست؛ ولی روایات آن در کتاب‌های بعد از وی مانند العرف الوردی فی اخبار المهدي اثر جلال الدین سیوطی ثبت و ضبط شده است. ابو نعیم دو کتاب دیگر هم با نام‌های مناقب المهدي و صفة المهدي داشته که مانند کتاب نخست مفقود شده‌اند و تنها از طریق منابع بعدی می‌توان به روایاتش دست یافت. کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان اثر گنجی شافعی نیز از دیگر آثار مستقل اهل سنت در این زمینه به شمار می‌رود. این کتاب در ۲۵ باب تنظیم شده و ۷۱ حدیث را در بر دارد. نویسنده در باب ۲۵ این کتاب، در دفاع از امکان زنده بودن امام مهدی علیه السلام می‌گوید: «هیچ امتناعی در بقای مهدی وجود ندارد. به دلیل این که عیسی و الیاس و خضر نیز، که از اولیای خدایند، زنده‌اند».^۳

دیگر کتاب مستقل در این زمینه، عقد الدرر فی اخبار المنتظر نوشته یوسف بن یحیی مقدسی شافعی است. این کتاب از نظر جامعیت و گستردگی در نوع خود کم‌نظیر است.^۴

محدث و مفسر بزرگ اهل سنت، جلال الدین سیوطی نیز دو‌یست حدیث از احادیث مهدویت را در رساله‌ای با عنوان «العرف الوردی فی اخبار المهدي» گرد

۱. الصواعق المحرقة: ص ۱۶۳ به بعد.

۲. کثر العمال: ج ۱۴ ص ۲۶۱.

۳. کفایة الطالب (البیان فی اخبار صاحب الزمان): ص ۴۷۴.

۴. گفتنی است سه قرن پس از وی، شیخ مرعی بن یوسف الکریمی المقدسی، شیخ حنبلی الأزهري، کتاب فوائد فرائد الفکر فی الإمام المهدي المنتظر را نگاشت که آن هم کتابی برجسته و کم‌نظیر در جهان اهل سنت است.

آورده که در ضمن مجموعه رسائل او با عنوان الرسائل العشر و نیز در کتاب الحاوی فی الفتاوی^۱ به چاپ رسیده و به صورت جداگانه نیز تصحیح و تحقیق و چاپ شده است.

کتاب القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر نوشته ابن حجر هیثمی که نزدیک به ۱۶۰ حدیث را در سه باب و یک خاتمه جمع آوری کرده، و البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان نوشته متقی هندی که ۲۷۵ حدیث را به تفصیل در دوازده باب تنظیم نموده نیز از جمله کتاب‌های مستقل اهل سنت در موضوع مهدویت به شمار می‌رود.

با این همه حدیث گرد آمده در منابع روایی اهل سنت، عجیب نیست که برخی از علمای اهل سنت به تواتر بودن این موضوع تصریح کرده‌اند. در این جا با تکیه بر تتبع برخی از محققان،^۲ تعدادی از بزرگان اهل سنت را که به تواتر احادیث بشارت به امام مهدی علیه السلام اعتقاد داشته‌اند، برمی‌شماریم.

۱. آبری شافعی (م ۳۶۳ ق)

ابو الحسین محمد بن حسین بن ابراهیم سجزی (سجستانی) آبری شافعی، که از محدثان بزرگ اهل سنت به شمار می‌رود، در کتاب مناقب الشافعی به تواتر احادیث مهدی علیه السلام تصریح کرده است. بسیاری از محدثان اهل سنت به این ادعای مهم توجه نموده و سخن او را نقل و تأیید کرده‌اند. قرطبی در التذکره،^۳ ابن قیم جوزیه در المنار المنیف،^۴ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری^۵ و تهذیب التهذیب،^۶ سخاوی در فتح

۱. الحاوی فی الفتاوی، السیوطی، ج ۲ ص ۱۶۵.

۲. «تصریح اهل سنت به تواتر احادیث امام مهدی علیه السلام» مجله مشکوة: ش ۶۷.

۳. التذکره فی أحوال الموتی و أمور الآخرة: ص ۷۰۱.

۴. المنار المنیف: ص ۱۴۲.

۵. فتح الباری: ج ۶ ص ۳۵۸.

۶. تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۲۶.

المغیت،^۱ سیوطی در رساله العرف الوردی فی أخبار المهدی،^۲ ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة،^۳ محمد جعفر کتانی در نظم المتناثر من الحدیث المتواتر^۴ و برخی دیگر از محدثان، بدون هیچ گونه نقدی بر این ادعا، آن را از آبروی نقل کرده‌اند.

۲. دهلوی (م ۱۰۵۲ ق)

عبدالحق بن سیف الدین دهلوی از دانشمندان حنفی در کتاب اشعة اللمعات می‌گوید: «احادیثی که مهدی علیه السلام را از نسل فاطمة زهرا علیها السلام معرفی می‌کند متواتر است»^۵.

۳. سفارینی (م ۱۱۸۸ ق)

شمس الدین محمد بن احمد سفارینی نابلسی از علمای حنفی در کتاب لوامع الانوار بر اساس احادیث متواتر، یکی از نشانه‌های قیامت را ظهور پیشوایی لازم‌الاتباع می‌داند که پایان‌بخش سلسله امامت است؛ نامش محمد و مشهورترین لقبش مهدی است.^۶

۴. شوکانی (م ۱۲۵۰ یا ۱۲۵۵ ق)

ابو عبد الله محمد بن علی یمنی صنعانی، مشهور به شوکانی، یکی دیگر از دانشمندان برجسته سنی مذهب است که احادیث مهدی منتظر علیه السلام را متواتر می‌داند. او در این باره کتابی مستقل با عنوان التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر تألیف کرده و پس از ذکر مجموعه‌ای از احادیث وارده در این موضوع می‌گوید: «احادیثی

۱. فتح المغیت بشرح الفیه الحدیث للعراقی: ج ۳ ص ۴۲.

۲. العرف الوردی فی أخبار المهدی: ص ۳ و ۵.

۳. الصواعق المحرقة: ص ۱۶۷.

۴. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر: ص ۲۲۸.

۵. اشعة اللمعات، دهلوی: ج ۴ ص ۲۲۱.

۶. لوامع الانوار البهیة و سواطع الأسرار الأثریة: ج ۲ ص ۷۰.

که در باره مهدی منتظر و نزول عیسی رسیده متواتر است و این مقدار برای کسی که ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد کفایت می‌کند.^۱

۵. عبد المحسن عبّاد

شیخ عبد المحسن عبّاد آل بدر از عالمان معاصر و استاد برجسته دانشگاه اسلامی مدینه در نگاشته‌ای با عنوان عقیده اهل السنة و الأثر فی المهدی المنتظر به صورت مستند پاسخ منکران مهدویت را داده است. این نگاشته متن سخنرانی این استاد سلفی در یکی از مراکز دانشگاهی مدینه متوره است که در شماره سوم مجله دانشگاه اسلامی مدینه چاپ، و به صورت جداگانه نیز با تکمیل و تحقیق، در قالب کتاب منتشر شده است.^۲ وی در این اثر، تعدادی از دانشمندان اهل سنت را که بر تواتر احادیث امام مهدی (عج) تصریح کرده‌اند نام می‌برد و کثرت این احادیث، تعدد طرق آن و اعتقاد فرقه‌های مختلف اسلامی به مضمون آنها را دلیلی بر وجود حقیقتی ثابت می‌داند که در آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست. بر همین اساس او تصدیق احادیث مهدی (عج) را لازمه ایمان به پیامبر خدا (ص) و اخبار غیبی او می‌داند و منکران این حقیقت را افرادی نادان، ستیزه‌جو یا بی‌اطلاع قلمداد می‌کند.^۳

علاوه بر محدثان یادشده، بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت بر تواتر یا صحت احادیث بشارت به امام مهدی (عج) گواهی داده‌اند.^۴ توافق عموم مذاهب اسلامی بر این اعتقاد اصیل چنان روشن است که حتی مخالفان و منکران مهدویت نیز نمی‌توانند منکر این اجماع شوند. ابن خلدون، که یکی از مهم‌ترین مخالفان یا

۱. به نقل از «تصریح اهل سنت به تواتر احادیث امام مهدی (عج)»، مجله مشکوة: ش ۶۷.

۲. این کتاب، با عنوان مصلح جهانی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

۳. عقیده اهل السنة و الأثر فی المهدی المنتظر: ص ۲۹.

۴. برای آگاهی از اسامی پتجاه تن از بزرگان اهل سنت که معتقد به تواتر یا صحت احادیث ظهور امام مهدی (عج) بوده‌اند، ر.ک: «دفاع از مهدویت»، حدیث اندیشه: ش ۵ و ۶.

تردیدکنندگان در این باور شمرده می‌شود، در این باره چنین نوشته است:
 بدان که در گذر روزگاران میان تمام پیروان اسلام مشهور شد که ناگزیر در پایان
 دوران مردی از خاندان نبوی سر بر می‌افرازد که به دین استواری می‌بخشد و
 دادگری پدیدار می‌سازد و مسلمانان وی را پیروی می‌کنند و بر سرزمین‌های
 اسلامی فرمان روا خواهد بود و مهدی نامیده می‌شود.^۱

احمد امین مصری نیز، که از جمله افراد نادر مخالف با مهدویت به شمار
 می‌رود، معترف است که باور به مهدی در میان همه طوایف اسلامی وجود داشته و
 عقیده‌ای اسلامی به شمار می‌رود. او در کتابی که در مخالفت با اصل مهدویت
 نگاشته، ناچار به این حقیقت اعتراف کرده است: «... اما اهل سنت نیز به مهدویت
 ایمان آورده‌اند».^۲

با توجه به آنچه گذشت، به خوبی آشکار می‌شود که اعتقاد به مهدویت و انتظار
 ظهور قائم عجله الله، باوری نیست که ساخته و پرداخته پیروان اهل بیت علیهم السلام باشد. شاید در
 میان اعتقادات کمتر موضوعی را بتوان یافت که تا این حد مورد توجه و توافق
 دانشمندان همه فرق اسلامی باشد. بر این اساس با جرئت می‌توان ادعا کرد که این
 موضوع، امری قطعی است و از ضرورت‌های اسلامی به شمار می‌رود. البته
 فرقه‌های اسلامی در همه جنبه‌ها و جزئیات عقیده مهدویت هم‌داستان نیستند.
 جنبه‌هایی از این باور در میان مذاهب اصلی اسلام یکسان و مشترک است و در
 بخش‌هایی از آن هم اختلاف نظر وجود دارد. برای شناخت بهتر موضوع لازم است
 این نقاط اشتراک و اختلاف را بشناسیم و به پرسش‌ها و شبهات پیرامون آن پاسخ
 دهیم.

۱. مقدمه ابن خلدون: ص ۲۴۵.

۲. المهدی و المهدویة، احمد امین: ص ۴۱ (به نقل از: المهدی المنتظر فی الفکر الاسلامی: ص ۱۰).

نقاط اشتراک

تا اینجا روشن شد که فرق و مذاهب بزرگ اسلامی، آموزه مهدویت و انتظار موعودی نجات‌بخش را قطعی و ضروری می‌دانند و این موضوع به باوری مشترک میان آنها تبدیل شده است. دقت در مصادر و مستندات که پیش از این به برخی از آنها اشاره شد، به وضوح، درستی عقیده شیعه را در زمینه مهدویت اثبات می‌کند؛ اگرچه برداشت‌ها از این متون اکنون متفاوت است. اکنون می‌توان باورهای مشترک میان مذاهب اسلامی در این زمینه را این گونه برشمرد:

۱. منجی موعود

علمای مذاهب اسلامی در آثار خود، اخباری (احادیثی) بشارت‌آمیز را در باره امام مهدی علیه السلام نقل کرده‌اند که از وقوع شرایط مطلوب برای امت اسلامی در آینده خیر می‌دهند. سیاق این بشارت‌ها با پیشگویی‌های مطرح در دیگر ادیان الهی در باره منجی موعود هماهنگی کامل دارد.

۲. تبار منجی

معمولاً ضمن تأکیدهای عالمان و محدثان فرق اسلامی بر متواتر و صحیح بودن احادیث بشارت به ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام، به این نکته نیز اشاره شده است که ایشان از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست. علاوه بر آن، بسیاری از دانشمندان اهل سنت بنا بر احادیث صحیح، تصریح کرده‌اند که امام مهدی علیه السلام از نسل فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است.

۳. نام منجی

در این که منجی موعود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم‌نام است، تردید و اختلافی نیست. افزون بر این که در یکی از صحاح سته به این نکته تصریح شده،^۱ در سخنان برخی

۱. سنن ابی داود: ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۸۲.

از عالمانی که پیش از این به ادعای تواتر آنها اشاره کردیم نیز توافق بر نام ایشان موضوعی مسلم و متواتر تلقی شده است.

۴. لقب منجی

در منابع و متون اسلامی، پیش از آن که به نام امام موعود اشاره شود، از مشهورترین لقب او، یعنی مهدی، یاد شده است. استفاده از این لقب در نام‌گذاری صدها کتاب و رساله مرتبط با این موضوع، تصریح به این نام در صدها حدیث و متن تاریخی، استفاده از این عنوان در نام‌گذاری ابواب و فصول منابع مهم اهل سنت، و تلاش مدعیان دروغین برای بهره‌گیری از این نام، همه گویای این حقیقت است که کسی در این باره تردید نداشته است.

۵. وقت ظهور منجی

بیشتر روایات و متون مرتبط با امام مهدی علیه السلام، که فرقه‌های مختلف اسلامی در منابع موثقشان نقل کرده‌اند، به این نکته اشاره دارند که آن حضرت در آخرالزمان ظهور و قیام خواهد کرد. منظور از آخرالزمان دوران پایانی تاریخ جهان و پیش از وقوع قیامت است. در برخی از این احادیث، از ظهور آن حضرت یا برخی حوادث مقارن با ظهور موعود، به عنوان نشانه‌های وقوع قیامت یاد شده است.

۶. قیام و پیروزی منجی

بنا بر دیدگاه عالمان اهل سنت و احادیث و بشارت‌هایی که در باره امام مهدی علیه السلام نقل کرده‌اند، قیام منجی و پیروزی او بر دشمنان و دستیابی وی به حکومتی مقتدر، امری قطعی است. در برخی از این روایات، دایره حکومت آن حضرت را جهانی اعلام کرده‌اند. به هر حال در این که رهبری و فرمان‌روایی امت اسلام در اختیار مهدی موعود قرار خواهد گرفت، تردید و اختلافی نیست.

۷. همراهی عیسی (ع) با منجی

نزول عیسی (ع) و هم‌گامی‌اش با امام مهدی (عج) از موارد اتفاقی میان شیعه و اهل سنت است. پس از قیام و پیروزی مهدی، حضرت مسیح (ع) به او می‌پیوندد و پشت سرش نماز می‌خواند و رهبری او را بر اهل ایمان می‌پذیرد.

۸. جهان پس از قیام منجی

همه کسانی که به موضوع قیام و ظهور امام مهدی (عج) پرداخته و شرایط حکومت او و اوضاع جهان را پس از آن قیام توصیف کرده‌اند، بر این نکته اتفاق نظر دارند که حکومت ایشان، تحقق بخش وعده‌های انبیا و اولیای الهی است و آن دولت کریمه، عدالت و پیشرفت را در سراسر جهان حاکم خواهد ساخت.

نقاط اختلاف

در کنار باورهای مشترک همه مسلمانان در باره امام مهدی (عج)، در جزئیات این موضوع نیز مانند هر موضوع مسلم و مشترک دیگر، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. مهم‌ترین نقاط اختلاف در این باره به این شرح است:

۱. نام پدر امام مهدی (عج)

یکی از مهم‌ترین موضوعات اختلافی در باره مهدی موعود (عج)، نام پدر اوست. آنچه موجب بروز این اختلاف شده، روایاتی است که بر اساس آنها، پیامبر اکرم (ص) منجی موعود را هم‌نام خود، و پدر او را همانم پدر خود اعلام کرده است. ^۱ بنابراین بیشتر عالمان اهل سنت، مهدی موعود را فردی با نام محمد بن عبد الله می‌دانند. این

۱. مهم‌ترین مصدري که این حدیث را نقل کرده سنن ابی داوود (ج ۴ ص ۱۰۶) است «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ... لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ... حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَنِيَّ أَوْ مَنِ أَهْلِ بَيْتِي، يُوَاطِي أَسْمَةَ أَسْمَى، وَاسْمَ أُبَيَّةَ أَسْمَى أَبِي». ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۲۵۸ ح ۴۵۱ و ص ۲۸۶ (نقدی بر گزارشی در باره نام پدر امام مهدی (عج)).

در حالی است که همه شیعیان اثناعشری بدون هیچ تردیدی معتقدند که مهدی موعود علیه السلام فرزند امام حسن بن علی العسکری علیه السلام است.^۱ دلیل آنها بر این ادعا احادیث فراوان و متواتری است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در باره امامان دوازده گانه و مشخصات دقیق هر یک از آنان، از امام علی علیه السلام تا محمد بن الحسن العسکری علیه السلام، نقل شده است.^۲

۲. از نسل امام حسن یا امام حسین علیهم السلام

همان گونه که اشاره شد، در این که امام مهدی علیه السلام از نسل امام علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام است تردید و اختلافی وجود ندارد؛ اما این که این نسب از طریق امام حسن مجتبی علیه السلام به آن حضرت می رسد یا وی در سلسله فرزندان امام حسین علیه السلام قرار می گیرد، به موضوعی اختلافی میان شیعه و گروهی از اهل سنت تبدیل شده است. مهم ترین عامل بروز این اختلاف، حدیثی است که به صورت منقطع در سنن ابی داوود نقل شده و بر اساس آن، امام علی علیه السلام فرموده است: مهدی موعود علیه السلام از نسل فرزندم حسن علیه السلام خواهد بود.^۳ البته ابو داوود در نقل این حدیث تنهاست و

۱. البته برخی از محدثان شیعه نیز همچون شیخ طوسی (الغیبة: ص ۱۸۱، الأمالی: ص ۳۵۲)، قاضی نعمان مغربی (شرح الاخبار: ج ۳ ص ۳۸۶)، ابن بطریق (العمدة: ص ۴۲۳ و ۴۲۶)، سید بن طاووس (الملاحم و الفتن: ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۲۷۶ و ۲۹۷ و ۳۱۳ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۲۲)، محمد بن حسن قمی (العقد النضید و الدر الفرید فی فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله: ص ۷۷)، علی بن یونس عاملی (الضرط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۲) و علامه مجلسی (بخار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۵ و ۸۲ و ۸۴ و ۸۶ و ۱۰۲) روایاتی را که در بردارنده عبارت «اسم آیه اسم ابی» است نقل کرده اند؛ اما باید توجه داشت که این اقدام آنها صرفاً از روی امانت داری در نقل احادیثی بوده که از طریق اهل سنت به دستشان می رسیده است. در واقع همه آنها احادیث بیشتری را بر خلاف این عبارت نقل کرده و بر اعتقادشان نسبت به این که امام مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است تصریح نموده اند. ر. ک: ج ۲ ص ۲۸۶ (بخش دوم / فصل سوم / نقدی بر گزارشی در باره نام پدر امام مهدی علیه السلام).

۲. ر. ک: ج ۲ ص ۱۱۷ (بخش دوم / فصل یکم: تبار امام مهدی علیه السلام).

۳. ر. ک: ج ۲ ص ۱۶۶ (بخش دوم / فصل یکم: انتساب امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسین بن علی علیه السلام).

۴. متن این حدیث که از ابواسحاق نقل شده چنین است: «قال علی رضی الله عنه: و نظر الی ابنه الحسن فقال: ان

هیچ یک از مصادر دست اول و مهم اهل سنت در نقل چنین روایتی با او همراهی نکرده‌اند.

در مقابل، نویسندگان مصادر حدیثی شیعی، احادیث فراوان و متواتری را در مجموعه‌های حدیثی خود نقل کرده‌اند که با صراحت و وضوح گویای آن‌اند که مهدی موعود (عج) از نسل امام حسین (ع) است.^۱ حتی همان حدیثی که در سنن ابوداؤد نقل شد نیز عیناً در منابع شیعی در باره امام حسین (ع) آمده است.^۲ از اهل سنت نیز قندوزی حنفی این حدیث را با لفظ «الحسین» نقل کرده است.^۳

۳. ولادت و مدت عمر او

با توجه به آنچه گذشت مشخص شد که پیروان اهل بیت (ع) بر اساس دلایل متعدد و روایات متواتری که در اختیار دارند معتقدند مهدی موعود (عج) کسی جز فرزند امام حسن عسکری (ع) نیست و طبعاً در میانه قرن سوم هجری متولد شده است. این بدین معناست که او اکنون دارای عمری طولانی و غیر متعارف است. البته با عنایت به نفوذ مشیت الهی و نیز نمونه‌های دیگری از افراد معمر که بر اساس دلایل قطعی قرآنی و تاریخی، عمری طولانی و غیر متعارف داشته‌اند، پذیرش این باور دینی چندان دشوار نخواهد بود؛ اما دیدگاه مشهور در میان اهل سنت خلاف این است و چنین باوری را فاقد دلیل و غیر قابل قبول به حساب می‌آورد.

۱. ابنی هذا سید كما سماه النبي (ص) و سیخرج من صلبه رجل یسمى باسم نبیکم یشبهه فی الخلق و لایشبهه فی الخلق؛ ثم ذکر قصة یملاً الارض عدلاً» (سنن ابی داؤد؛ ج ۴ ص ۱۰۸ ح ۴۲۹۰).

۱. زک: منتخب الأثر؛ ص ۲۵۴.

۲. شیخ طوسی و نعمانی هر یک در کتاب الغیبة خود با سند متصل چنین نقل می‌کنند: «نظر أمير المؤمنين (ع) الى ابنه الحسين (ع) فقال: ان هذا ابني سيد كما سماه رسول الله سيدا و سیخرج الله تعالی من صلبه رجلاً باسم نبیکم فیشبهه فی الخلق و الخلق؛ یخرج علی حین غفلة من الناس...» (الغیبة، الطوسی؛ ص ۱۹۰ ح ۱۵۲، الغیبة، النعمانی؛ ص ۲۲۲ ح ۲).

۳. ینایع المودة؛ ج ۳ ص ۴۸۹.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام دلایل و مستندات فراوانی برای اثبات ادعای خود ارائه می‌کنند. گذشته از دلایل متواتر و مسلمی چون احادیث دوازده خلیفه^۱ و حدیث ثقلین^۲ که بدون اعتقاد به ولادت و حیات امام مهدی علیه السلام پیام اصلی خود، یعنی استمرار امامت دوازده جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت را از دست خواهند داد، مستندات فراوانی وجود دارد که امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر افرادی که موفق به دیدار آن حضرت شده‌اند، به تولد چنین فرزندی شهادت داده‌اند.^۳

در مقابل، منکران تولد مهدی موعود علیه السلام بیش از آن که در پی استدلال بر این ادعای خود باشند، به استبعاد و انکار روی آورده‌اند. البته برخی تلاش کرده‌اند اختلافات و نقل‌های متفاوت درباره جزئیاتی چون نام مادر و زمان و نحوه ولادت ایشان را دلایل استبعاد خود جلوه دهند. اما حقیقت این است که در باره جزئیات بسیاری دیگر از حوادث مسلم تاریخی نیز اختلاف نظر و نقل‌هایی متفاوت وجود دارد و این موضوع نه تنها نمی‌تواند دلیلی بر انکار اصل آن وقایع باشد، بلکه گاهی نشانه‌ای برای اطمینان بیشتر نسبت به اصل ماجراست.

از سوی دیگر حتی برخی از دانشمندان اهل سنت نیز تولد امام مهدی علیه السلام را تأیید کرده‌اند. بنا بر پژوهش‌های برخی از محققان، شیلنجی در نور الابصار،^۴ کنجی

۱. حدیثی که بر طبق آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دوازده جانشین برای خویش خبر داده، در مهم‌ترین مصادر حدیثی اهل سنت به صورت مکرر نقل شده است. برای مثال، ر.ک: صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۶۴۰، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۵-۱۰، سنن ابی داؤد: ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۷۹ و ۴۲۸۰. و همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۲۳۲ (فصل سوم: احادیث شمار امامان علیهم السلام).

۲. بنا بر مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتاب خدا و عترت خود را به منزله دو سند جاودانه برای هدایت امت اسلام معرفی کرده است. برای نمونه ر.ک: سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲ (مناقب اهل البیت النبوی صلی الله علیه و آله)، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۴ ح ۳۷، مسند ابن خبیل: ج ۴ ص ۲۶ ح ۱۱۱۳۱. و همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۲۶۲ (فصل دوم / حدیث ثقلین به روایت اهل سنت).

۳. ر.ک: منتخب الأثر: ص ۳۹۷ و ۴۲۸. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۹.

۴. ر.ک: ص ۲۴۲

شافعی در کفایة الطالب،^۱ شبراوی شافعی در الإتحاف بحب الأشراف، ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة،^۲ ابن خلکان در وفيات الأعیان،^۳ محمد بن طلحة شامی در مطالب السؤل،^۴ سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص،^۵ سویدی در سبائک الذهب، جهضمی در موالید الائمة، ابن صباغ مصری در الفصول المهمة^۶ و عبدالوهاب شعرانی در الیواقیت و الجواهر^۷ و موصلی در النعیم المقیم، از جمله عالمان اهل سنت اند که به تولد فرزندی با نام محمد و با لقب مهدی برای امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده‌اند. حتی محیی الدین ابن عربی را نیز باید جزو قائلان به ولادت امام مهدی علیه السلام به شمار آورد؛ چرا که بر اساس عبارتی از کتاب الفتوحات المکیة که افرادی همانند شعرانی در الیواقیت و الجواهر^۸ و محمد الصبان در اسعاف الراغبین^۹ و حمزاوی در مشارق الأنوار^{۱۰} عیناً از او نقل کرده‌اند، وی علاوه بر تصریح به حتمی بودن قیام مهدی علیه السلام و این که وی از نسل امام حسین علیه السلام است،^{۱۱} بر این نکته نیز تأکید کرده که این موعود، فرزند حسن عسکری علیه السلام است. اما متأسفانه عبارت مربوط به نام پدر آن حضرت در برخی چاپ‌های فعلی این کتاب وجود ندارد. با

۱. رک: کفایة الطالب (البیان فی اخبار صاحب الزمان): ص ۵۲۱.

۲. الصواعق المحرقة: ص ۲۰۸.

۳. وفيات الأعیان: ج ۴ ص ۱۷۶.

۴. مطالب السؤل: ص ۴۸۰.

۵. تذکرة الخواص: ص ۳۶۳.

۶. الفصول المهمة: ص ۲۸۱.

۷. الیواقیت و الجواهر: ج ۲ ص ۵۶۲.

۸. همان جا.

۹. اسعاف الراغبین (چاپ شده در حاشیة نور الأبصار): ص ۱۴۱.

۱۰. مشارق الأنوار فی فوز أهل الإعتبار: ص ۱۱۲.

۱۱. در الفتوحات المکیة، ج ۳ ص ۳۲۷ باب ۳۶۶ آمده است: «اعلم أیدنا الله أن الله خلیفة یخرج وقد امتلأت الأرض جوراً وظلماً فیملؤها قسطاً و عدلاً لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی ینزل هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة یواطئ اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله جده الحسن بن علی بن أبی طالب...» همچنین رک: همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۶۶.

درآمد..... در حال نقل‌هایی که به آنها اشاره شد و گواهی برخی از بزرگان که نسخه‌های قدیمی الفتوحات المکیة را مشاهده کرده‌اند و نیز نسخه‌های خطی و عکسی موجود از این کتاب در ایران نشان می‌دهد که عبارت یادشده، در این کتاب وجود دارد، اگر چه در برخی چاپ‌ها برخی که در پی پوشاندن حق بوده‌اند آن را حذف کرده‌اند.^۱ این عربی در آثار دیگری نیز به زنده بودن ام‌ام مهدی علیه السلام تصریح کرده^۲ و حتی حکایتی از ملاقات خود با ایشان بیان کرده است.^۳

با توجه به آنچه گذشت مشخص شد که اعتقاد به منجی موعود از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله با نام محمد و لقب مهدی علیه السلام، و انتظار قیام او در آخرالزمان، که به پیروزی و برقراری حکومتی عدل‌گستر به جانشینی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد انجامید، باوری مشترک میان همه فرق اسلامی است. موارد اختلاف در این زمینه، جز چند مورد نادر و غیر قابل اعتنا، تنها مربوط به برخی از خصوصیات امام مهدی است.

۱. «مهدی علیه السلام از نگاه اهل سنت»، مجله رواق اندیشه، ش ۱۸.

۲. یکی از این آثار، رساله‌ای است با نام «الوعاء المختوم علی السر المکتوم» که وی آن را در شتون ختم ولایت مطلقه محمدیه مهدی موعود و نحوه ظهور آن حضرت تألیف کرده است (در این باره ر.ک: تفسیر فاتحة الكتاب، مقدمه جلال الدین آشتیانی). در کتاب دیگرش عنقاء مغرب و شق الجیب نیز به مهدی و مرتبه معنوی وی و مداخلی سروده شده در وصف وی و برخی اخبار ظهورش اختصاص دارند.

۳. ر.ک: هزار و یک کلمه: ج ۱ ص ۸۸، نیز ر.ک: شرح فص حکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه: ص ۱۰۲، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۶۷.

۴. در الفتوحات المکیة: ج ۱ ص ۱۸۵ باب ۲۴ آمده است: «و للولاية المحمدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل علی محمد صلی الله علیه و آله ختم خاص هو فی الرتبة دون عیسی علیه السلام لكونه رسولا وقد ولد فی زماننا و رأیته أيضا و اجتمعت به و رأیت العلامة الختمية التي فيه فلا ولی بعده إلا و هو راجع إليه كما أنه لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و سلم إلا و هو راجع إليه کعیسی إذا نزل».

منجی موعود در ادیان ابراهیمی^۱

اعتقاد به ظهور منجی یا مصلح جهانی، یکی از مهم‌ترین نقاط اشتراک ادیان ابراهیمی^۲ است. در این مقاله می‌کوشیم این موضوع را در عهدین (عهد قدیم و عهد جدید) بررسی و تحلیل کنیم.

معرفی عهدین

عهدین یا کتاب مقدس عنوان مجموعه‌ای از نوشته‌های کوچک و بزرگ در دو بخش عهد قدیم (تورات و ضمایم آن) و عهد جدید (انجیل و ضمایم آن) است. گرچه مسیحیان هر دو بخش را مقدس می‌شمارند، یهودیان تنها عهد قدیم را کتاب آسمانی می‌دانند و آن را با نام «تنخ» می‌شناسند. «عهدین» اصطلاحی مسیحی، و مبتنی بر این پیش فرض است که خدا دو عهد با انسان بسته است: یکی «عهد قدیم» که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، دکتر علی‌الشیخ. وی از مسیحیان کاتولیک عراق بوده که به دین مسیح اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تشریف یافته است. او اینک با مدرک دکترای فلسفه از جامعه المصطفی‌العالمیه، در حوزه‌های علمیه و دانشگاه و در رشته‌های ادیان و فلسفه، مشغول به تدریس و تحقیق است.

۲. مراد از ادیان ابراهیمی دین‌هایی است که از حضرت ابراهیم علیه‌السلام آغاز شده‌اند و پیامبران و شرایع در استمرار آنها آمده‌اند تا در نهایت به دین اسلام منتهی شده‌اند. از مجموعه شرایع ابراهیمی تنها یهودیت، مسیحیت، صابئیت و اسلام بر جای مانده‌اند. ما در این مقاله صرفاً به باورهای یهودی و مسیحی می‌پردازیم.

نهد و بدان پایبند باشند. این عهد، که نشان آن ختنه کردن است، ابتدا با حضرت ابراهیم علیه السلام بسته شد و سپس در زمان حضرت موسی علیه السلام تجدید و تحکیم گشت. به عقیده مسیحیان با ظهور حضرت عیسی علیه السلام دوران این عهد به پایان رسید و خدا عهد دیگری، موسوم به «عهد جدید»، با انسان بست؛ عهدی که بر سر محبت خدا و عیسی مسیح است.^۱

به همین دلیل مسیحیان کتاب‌های مربوط به دوره اول را «عهد قدیم»^۲ و کتاب‌های مربوط به دوره دوم را «عهد جدید»^۳ می‌خوانند، و هر دو قسمت را

۱. ر.ک: کتاب مقدس، عبد الرحیم سلیمانی اردستانی: ص ۶۹ - ۲۰.

۲. عهد قدیم حدود سه چهارم از کل کتاب مقدس را در بر می‌گیرد. این مجموعه، که گفته می‌شود طی قرن‌ها و به دست نویسندگان مختلف نگاشته شده، دربرگیرنده مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است. بیشتر کتاب‌های این بخش به زبان عبری، و اندکی از آن به زبان آرامی است. این مجموعه دارای ۳۹ کتاب است (قاموس کتاب مقدس، هاکس، ماده کتاب) و بنا بر دسته‌بندی مسیحیان این چنین به سه بخش تقسیم می‌شود: الف. تاریخ: ب. حکمت، مناجات و شعر: ج. پیشگویی‌های انبیا. بخش اول مشتمل بر هفده کتاب و شامل تورات تا کتاب استراست و مضمون آن تاریخ جهان از آغاز خلقت است که با تاریخ بنی اسرائیل تا حدود قرن پنجم قبل از میلاد ادامه می‌یابد. بخش دوم، شامل پنج کتاب ایوب، مزامیر، امثال، سلیمان، جامعه سلیمان و غزل‌های سلیمان است. این مجموعه مشتمل بر کلمات حکیمانه، مناجات‌ها و اشعار و سروده‌هاست. بخش سوم شامل هفده کتاب است و از کتاب اشعیا تا ملاکی را در بر دارد. (ر.ک: عهد عتیق سخن می‌گوید: ص ۱ - ۲).

۳. عهد جدید به زبان یونانی است؛ گرچه حضرت عیسی و حواریون به زبان آرامی سخن می‌گفته‌اند. دلیل این اختلاف آن است که در آن زمان بسیاری از مردم، بخصوص در حوزه دریای مدیترانه، با زبان آرامی آشنایی نداشتند. به همین خاطر هنگامی که رسولان مسیحی با مردم این مناطق سخن می‌گفتند و برای آنها می‌نوشتند، به طور طبیعی از زبان مشترک، یعنی یونانی، استفاده می‌کردند (معرفی عهد جدید: ص ۱۷). نکته مهم در باره عهد جدید آن که مسیحیان معتقدند حضرت عیسی هرگز کتابی نیاورده است؛ زیرا اصلاً لازم نبوده که کتابی بیاورد؛ از آن رو که پیامبران چون واسطه بین خدا و بشرند از طرف خدا پیام و کتاب می‌آورند؛ اما حضرت عیسی خود خداست و عین وحی است و تنها رفتار و گفتار او برای انسان‌ها کافی است و آن را دیگران نگاشته‌اند. کلید عهد جدید: ص ۳۹).

عهد جدید به طور کلی به چهار بخش تقسیم می‌شود:

یک. اناجیل: این بخش مشتمل بر چهار انجیل است. انجیل واژه‌ای یونانی و به معنای مژده است. این چهار کتاب، سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی هستند که افرادی آن را روایت می‌کنند. مسیحیان معتقدند

مقدس و معتبر می‌شمارند؛ اما یهودیان معتقدند که خدا تنها یک پیمان با انسان بسته و آن همان پیمان «شریعت» است که تبلور آن را در عهد قدیم می‌بینیم.^۱

۱. پیشگویی‌های تورات در باره ظهور منجی

بشارت به ظهور منجی در آخر الزمان عمیقاً در پیوند با آرمان‌های قومی یهود در کتاب مقدس (تورات) است. آنها منتظر یک انسان الهی کامل مانند موسی (ع) هستند که قوم بنی‌اسرائیل را از ظلم و ستمی که بر آنها تحمیل شده است، رها کند و آرمان دیرینه آنها را در تشکیل کشور اسرائیل بزرگ محقق کند. آیات توراتی ناظر به مسئله منجی را می‌توان ذیل چهار موضوع تقسیم کرد: شخصیت منجی؛ بشارت به آمدن منجی؛ علامات ظهور منجی؛ کارهای منجی پس از ظهور.

۱-۱. شخصیت منجی (ماشیح)

بنا بر آنچه در متون مذهبی یهود آمده، ماشیح (مسیح) از نخستین اهداف آفرینش

« نویسندگان این کتب، آنها را با تأیید روح‌القدس نگاشته‌اند. اناجیل معتبر کنونی عبارت‌اند از: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا. سه انجیل نخست سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی هم اختلاف چندانی ندارند، به همین جهت به آنها «اناجیل هم‌نوا» نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا موارد اتفاق آنها بسیار است؛ اما انجیل چهارم (یوحنا) از نظر مطالب با سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی سازگاری ندارد و در آن بر الوهیت عیسی تأکید بیشتری شده است (کلام مسیحی، توماس میشل، ترجمه حسین توفیقی، ص ۲۶).

دو اعمال رسولان: این بخش اقدامات حواریون و تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی، بخصوص پولس را بیان می‌کند.

سه نامه‌ها: حواریون و رسولان مسیحی صدر اول، نامه‌هایی به شهرها و افراد مختلف نگاشته‌اند که ۲۱ عدد از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارد. سیزده یا چهارده عدد از این نامه‌ها از پولس است؛ سه نامه منسوب به یوحنا، دو نامه منسوب به پطرس، و دو نامه دیگر منسوب به یعقوب و یهوذا است. (قاموس کتاب مقدس، مستر هاگس، ماده کتاب).

چهار رؤیا و مکاشفه: در این بخش تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا ی حواری منسوب است و در پایان عهد جدید واقع شده است.

۱. کتاب مقدس، عبد الرحیم سلیمانی اردستانی، ص ۲۰.

جهان است. ماشیح از نظر فیزیکی و جسمانی، انسانی خاکی از اولاد بشر است که به صورت عادی متولد شده است. اصل و نسب او به حضرات داوود و سلیمان می‌رسد. از دیگر نشانه‌های او صداقت و پارسایی‌اش از بدو تولد است که پیوسته افزایش می‌یابد تا اینکه او به سبب فضیلت و اعمال شایسته‌اش، به عالی‌ترین و والاترین درجات تکامل روحانی دست پیدا می‌کند.

طبق باور یهود امکان ظهور ماشیح در هر دوره‌ای وجود دارد؛ اما نه به این معنا که او هنگام ظهور، از آسمان‌ها پایین بیاید. او همیشه روی زمین است؛ بشری خاکی با مقامی بسیار مقدس و روحانی (صدیق) که در همه دوره‌ها حاضر و ناظر است: «در هر دوره فرزندی از خاندان یهودا به دنیا می‌آید که برای مقام ماشیح براننده است». ^۱ روزی که زمان «گئولا» (نجات نهایی) فرا رسد، «نشاما» یا روح مخصوص پایین آمده و به آن «صدیق» اهدا خواهد شد؛ در حالی که تا پیش از آن، خود منجی هم نمی‌داند که مسیحی منتظر است.

برخی از عالمان یهود این موضوع را چنین توضیح داده‌اند:

مُشه (موسی) ناجی اول بنی اسرائیل به هشتاد سالگی رسید و هنوز از این که بنی اسرائیل را نجات خواهد داد، اطلاعی نداشت و آن را احساس نمی‌کرد. حتی هنگامی که خداوند به او گفت: «بیا و من تو را به نزد فرعون می‌فرستم...»، او در ابتدا از این امر سر باز زد و حاضر به قبول این مأموریت نشد. همین قضیه درباره ناجی نهایی (ماشیح) نیز صدق می‌کند. درباره شائول (اولین حاکم بنی اسرائیل) نیز مشاهده شد که آن روح قدسی که آن را قبلاً در وجود خود اصلاً احساس نکرده بود، بعد از این که به عنوان پادشاه و مسح شد، بر او واقع شد. ^۲

۱. رُبی مُشه سُوفر، به نقل از ربّای ایمانوئل شوخط (دین یزوه و عارف یهودی). در این باره، ر. ک: مجلّة أفق، پیناس ۴ و ۵ «ماشیح: ناجی جهان در پرتو قوانین و اعتقادات یهود»، ایمانوئل شوخط، مقدمه و تلخیص: آرش آبایی.

۲. همان جا.

اما اشعیای نبی در باره شخصیت و صفات خاص ماشیح چنین می‌گوید:

و نهالی از تنه یسی^۱ بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت. و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت؛ یعنی روح حکمت و فهم، و روح مشورت و قوت، و روح معرفت و ترس خدا، و خوشی او در ترس خدا خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش‌های خویش تنبیه نخواهد نمود. بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده شریران را به نفخه لب‌های خود^۲ خواهد گشت. و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت^۳.

عالم و متکلم یهودی، موسی بن میمون نیز ماشیح را چنین توصیف کرده است: عقل و دانش او از حضرت سلیمان نیز بیشتر خواهد بود. او از پدران قوم یهود (ابراهیم، اسحق و یعقوب) و نیز از همه انبیای بنی اسرائیل که پس از حضرت موسی برانگیخته شدند، بلندمرتبه‌تر خواهد بود.^۴

۲-۱. نصوص مرتبط با ظهور منجی

آیات بسیاری در عهد قدیم در باره ظهور منجی موعود و اوصاف و ویژگی‌های او است. از جمله در سفر زکریا آمده است:

ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک

۱. در قاموس کتاب مقدس (ص ۹۵۱) در باره معنای این واژه آمده است: «یسی به معنی قوی، نام پدر حضرت داوود است».

۲. «نفخه لب‌ها» تعبیری مجازی است؛ چنان‌که در این فراز آمده است: «و در روز کشتار عظیم که برج‌ها در آن خواهد افتاد... اسم خداوند از جای دور می‌آید؛ در غضب خود سوزنده، و در ستون غلیظ، و لب‌هایش پر از خشم، و زبانش مثل آتش سوزان است و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می‌رسد» (اشعیاء ۳۰: ۲۵-۲۸).
۳. اشعیاء ۱۱: ۵-۱.

۴. به نقل از ربای ایمانوئل شوخط، دین پژوه و عارف یهودی؛ ز. ک: مجله افق بینا، ش ۴ و ۵، مرداد و شهریور

پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر
کوزه الاغ سوار است.^۱

همچنین در سفر مزامیر - منسوب به حضرت داوود - در باره منجی آمده است:
ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه و او قوم تو
را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. آن گاه کوه ها برای قوم
سلامتی را بار خواهند آورد و تل ها نیز در عدالت. مساکین قوم را دادرسی خواهد
کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد ساخت... او
مثل باران بر علفزار چیده شده فرود خواهد آمد و مثل بارش هایی که زمین را
سیراب می کند. در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود
مادامی که ماه نیست نگردد. و او حکم رانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا
اقصای جهان. به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک
را خواهند لیسید... جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت ها او را
بندگی خواهند نمود. زیرا چون مسکین استغاثه کند او را رهایی خواهد داد و
فقیری را که رهاننده ای ندارد... جان های ایشان را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد
و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود... دائماً برای وی دعا خواهد کرد و
تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. و فراوانی غله در زمین بر قله کوه ها خواهد
بود... نام او تا ابدالآباد باقی خواهد ماند... آدمیان در او برای یکدیگر برکت
خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند...^۲

سفر اشعیای نبی مملو از چنین بشارت هایی به ظهور منجی است؛ برای مثال:
روح سلطان تعالی خدا بر من است؛ زیرا خدا مرا مسح کرده است تا مسکینان را
بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به

۱. زکریا ۹: ۹.

۲. مزامیر ۷۲.

رستگاری و محبوسان را به آزادی نداکنم، و تا از سال پسندیده خدا و از یوم انتقام
خداى ما ندا نمایم و جمیع ماتمیان را تسلی بخشم.^۱

در سفر ملاکی نیز به روز موعود و ظهور منجی منتقم اشاره شده است:
زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد خواهد آمد و جمیع متکبران و
جمیع بدکاران گناه خواهند بود. و خدا صباوت^۲ می گوید: آن روز که می آید
ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد
گذاشت. اما برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و
بر بال‌های وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده مانند گوساله‌های پرواری
جست و خیز خواهید کرد.^۳

در مزامیر نیز آمده است:

خدا انصاف را دوست می دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان
منحفوظ خواهند بود تا ابدالآباد. و اما نسل شریر منقطع خواهد شد. صالحان
و ارث زمین خواهند بود و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود.^۴

با وجود این همه بشارت توراتی به آمدن منجی در آخر الزمان، تردیدی باقی
نمی ماند که باور یهودیان به آمدن منجی موعود می بایست برگرفته از کتاب مقدس
باشد. به همین جهت عالم بزرگ یهودی موسی بن میمون در اصل دوازدهم از
اصول سیزده گانه اعتقادات یهود می گوید:

من با ایمان کامل به آمدن ماشیح اعتقاد دارم، و اگر چه او تأخیر کند، با این حال هر
روز در انتظار او هستم که بیاید.^۵

۱. اشعیا ۶۱: ۱-۳.

۲. «خدای صباوت» یعنی خدای جاودانی لشکرها.

۳. ملاکی ۴: ۱-۳.

۴. مزامیر ۳۷: ۲۸-۲۹.

۵. اصل دوازدهم از اصول سیزده گانه ایمان یهود (موسی بن میمون).

۱-۳. علامات ظهور منجی

زمان ظهور ماشیح (مسیح موعود یهودیان)، رازی بسیار پوشیده و پنهان است که تنها خدا از آن با خبر است. با این وجود، نشانه‌ها و شرط‌های بسیاری برای ظهور او بیان شده است. برخی از این شرایط اضطراب‌آور و نگران‌کننده‌اند.^۱ اما در کنار اینها نشانه‌های مسرت‌بخش و امیدوارکننده‌ای هم در باره زمان پیش از ظهور ماشیح پیش‌بینی شده است: پیشرفت و خوشبختی نسبتاً زیاد مردم دنیا، تجدید حیات در مطالعه تورات و علوم دینی، باز شدن دروازه‌های عقلانی در بالا و چشمه‌های حکمت در پایین.^۲

معنای این عبارت، با ظهور و پیشرفت تعالیم رمزی و عرفانی در تورات و کتب آسمانی، بسیار مشهود است و «باز شدن چشمه‌های حکمت در پایین» اشاره به پیشرفت‌ها و اکتشافات علمی و تکنولوژی امروز است.

۱-۴. برکات ظهور منجی

پس از آمدن منجی، حیات دنیوی انسان‌ها به شکل جدید و مطابق تعالیم آسمانی شکل خواهد گرفت. بنا بر اعتقادات یهودی بعد از ظهور منجی اصلاحاتی در جهان پدید می‌آید که در اینجا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱-۴-۱. تحقق امنیت

امنیت موضوعی بسیار مهم در زندگی بشر است. از این رو همواره انسان‌های بزرگ می‌کوشیده‌اند امنیت و آرامش را برای کل بشر به ارمغان بیاورند. این هدف بزرگ در عصر ظهور ماشیح محقق خواهد شد، و نه فقط بشر، که حتی حیوانات نیز در امنیت

۱. تلمود، سوطا: ص ۴۹ ب.

۲. تلمود، سنهدرین: ۹۸ الف، زوهر: ج ۱ ص ۱۱۷ الف.

خواهند زیست. اشعیای نبی در این باره می‌فرماید:

مسکینان را به عدالت دآوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده شیران را به نفخه لب‌های خود خواهد گشت... و گرگ با پره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت.^۱

باز در همین سفر می‌خوانیم:

زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت... و بار دیگر طفل کم روز از آن جا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد؛^۲ زیرا طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صدساله ملعون خواهد بود...^۳

۱-۴-۲. پایان شرک و گناه

پس از ظهور منجی شرک و گناه از کل جهان برچیده خواهد شد. در سفر زکریا آمده است:

در آن روز برای خاندان داوود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت گناه و تجاست مفتوح خواهد شد. و خدا صباوت می‌گوید: در آن روز نام‌های بت‌ها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را به یاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد.^۴

۱. اشعیا ۱:۱۱-۸.

۲. یعنی نوزادان دیگر در سن کم نخواهند مرد و صدسالگان جوان محسوب می‌شوند.

۳. اشعیا ۱۷:۶۵-۲۵.

۴. زکریا ۱:۱۳-۳.

۱-۴-۳. فراگیر شدن خداشناسی

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های عصر ظهور منجی، گسترش ایمان و معرفت به خداوند متعال است. اشعیای نبی چنین می‌گوید:

و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد؛ زیرا جهان از معرفت خدا پر خواهد بود؛ مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.^۱

همچنین در سفر حبقوق به این نکته اشاره شده است:

زیرا جهان از معرفت جلال خدا مملو خواهد شد به نحوی که آب‌ها دریا را مستور می‌سازد.^۲

در سفر ارمیای نبی نیز آمده است:

اما خدا می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست ... و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت: خدا را بشناس؛ زیرا خدا می‌گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت؛ چون که عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.^۳

۱-۴-۴. فراگیر شدن خداپرستی

گسترش پرستش خدا در تمام جهان، یکی دیگر از ثمرات ظهور منجی است. در سفر صیغیا در این باره چنین آمده است:

خدا می‌گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم؛ زیرا قصد من این است که امت‌ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم؛ زیرا تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد؛ چون در آن زمان زبان پاک به امت‌ها باز خواهم داد تا جمیع

۱. اشعیا ۱۱: ۹.

۲. حبقوق ۲: ۱۴.

۳. ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۳.

ایشان اسم خدا را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.^۱

در سفر زکریا نیز آمده است:

و خدا بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز خدا واحد خواهد بود و اسم او واحد.^۲

۱- ۴- ۵. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

پس از ظهور منجی همه ملت‌ها با هم در صلح و صفا زندگی خواهند کرد. در سفر اشعیا آمده است:

و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خدا بر قلّه کوه‌ها ثابت خواهد شد و فوق تل‌ها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد... و او امت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.^۳

عین همین عبارت در سفر میکاه نبی نیز آمده است.^۴

از دیگر کارهایی که برخی از عالمان یهود به منجی نسبت داده‌اند، احیای آیین‌های کهن یهودی است؛ از جمله تقدیم قربانی که اساس عبادت یهود بوده و امروزه تفیلا (نماز) جایگزین آن شده است. وسعت برکت و سعادت، پایان یافتن بیماری‌ها، و وقوع معجزاتی بزرگ‌تر از معجزات رخ داده در هنگام خروج بنی‌اسرائیل از مصر، از امور دیگری است که برای زمان ظهور منجی (مسیح) پیش‌بینی کرده‌اند.^۵

۱. صقیا ۳: ۸-۹.

۲. زکریا ۱۴: ۹.

۳. اشعیا ۲: ۵-۲.

۴. میکاه ۴: ۱-۴.

۵. رک: «ربای ایمانوئل شوخط، دین پژوه و عارف یهودی»، مجله افق بینا: ش ۴ و ۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۸.

۲. پیشگویی‌های انجیل از ظهور منجی

در عهد جدید بشارت به منجی، یا در اصطلاح مسیحیان «پرگشت دوباره» و «آرزوی مبارک»، با تأکیدهای بسیار مطرح شده است؛ تا جایی که حتی شاید بتوان این تأکیدها را بیشتر از آنچه در عهد قدیم آمده، دانست. در حقیقت باور به منجی یکی از اعتقادات بسیار مهم در مسیحیت امروز به شمار می‌رود و همه فرق و مکاتب مسیحی به آن اعتقاد دارند و حتی برخی در شوق انتظار بازگشت عیسی مسیح زندگی می‌کنند. در اینجا بحث منجی در عهد جدید را حول سه محور اساسی پی می‌گیریم: بشارت به ظهور منجی، نشانه‌های ظهور منجی، و برکات ظهور منجی.

۲-۱. بشارت به ظهور منجی

آیات بسیاری در اسفار عهد جدید در باره بازگشت حضرت عیسی در آخرالزمان است. در سفر اعمال رسولان آمده است:

پس آنانی که جمع بودند از او سؤال نموده گفتند: ای سرور آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمان‌ها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. لیکن چون روح القدس بر شما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه^۱ و سامره^۲ و تا اقصای جهان.

و چون این را گفت وقتی که ایشان همی‌نگریستند بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود، و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند هنگامی که

۱. به لاتین «Iudaea» نام بخشی کوهستانی در جنوب سرزمین فلسطین است که امروزه میان دولت خودگردان فلسطین و دولت اشغالگر، تقسیم شده است.

۲. سامره واژه‌ای عبرانی، و نام شهری در فلسطین است. این شهر را پادشاهی به نام عمری ساخته است، که در زمان تجزیه سرزمین فلسطین پس از حضرت سلیمان علیه السلام مرکز سرزمین اسرائیل بود (ر. ک: کتاب اول پادشاهان ۱۶: ۲۴).

او می‌رفت ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده گفتند: ای مردان جلیلی چرا ایستاده به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شده باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.^۱

در انجیل متی نیز بشارت به برگشتن حضرت عیسی مطرح شده است: آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده برگزیدگان او را از پادشاهای اربعه از کران تا به کران فلک^۲ فراهم خواهند آورد.^۳

در انجیل مرقس نیز به نقل از حضرت مسیح در باره برگشت دو باره‌اش آمده است:

و در آن روزهای بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت. آن‌گاه پسر انسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید.^۴

همچنین در مکاشفه یوحنا می‌خوانیم:

اینک یا ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت‌های جهان برای وی خواهند نالید.^۵

آیات بسیار دیگری هم در عهد جدید هست که از بازگشت حضرت عیسی در آخر الزمان، زمانی که ظلم بر جهان حاکم می‌شود، سخن می‌گوید. تاریخ بشر به انتها نخواهد رسید، مگر با ظهور عیسی مسیح و بازگشت او از آسمان.

۱. اعمال رسولان ۱: ۶-۱۱.

۲. در برخی از ترجمه‌ها آمده است: «شیبور بزرگ به صدا خواهد آمد و او فرشتگان خود را می‌فرستد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشه جهان و از کرانه‌های فلک جمع کنند».

۳. متی ۲۴: ۳۰-۳۱.

۴. مرقس، ۱۳: ۲۴-۲۶.

۵. مکاشفه یوحنا ۱: ۷.

۲-۲. نشانه‌های ظهور منجی

عهد جدید در باره نشانه‌های حضرت عیسی علیه السلام فراوان سخن گفته است، و خود حضرت عیسی نیز بر این امر بسیار تأکید کرده است. همه اناجیل به نحوی به این مسئله اشاره کرده‌اند. در اینجا با استفاده از همین اشاره‌ها نشانه‌های ظهور را برمی‌شماریم.

۲-۲-۱. گسترش جنگ‌افروزی، قحطی و بیماری‌های واگیردار

در انجیل متی به نقل از عیسی مسیح علیه السلام آمده است:

و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند: به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟ عیسی در جواب ایشان گفت: زنهار کسی شما را گمراه نکند! از آن رو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که: من مسیح هستم، و بسیاری را گمراه خواهند کرد. و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید، زنهار مضطرب شوید؛ زیرا وقوع این هم لازم است؛ لیکن آنها هنوز نیست؛ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید، همه اینها آغاز دردهای زه^۱ است.^۲

۲-۲-۲. ویرانی هیکل سلیمان

یکی از نشانه‌های مهم ظهور در عهد جدید، ویرانی هیکل سلیمان (معبد یهودی قدس) است که حضرت عیسی خود به آن اشاره کرده است:

پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده بینید - هر که خواند دریافت کند - آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد و هر که بر بام باشد به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید.

۱. یعنی اینها پیش درآمد بلاهای بعدی است.

۲. متی ۲۴: ۲-۸.

و هر که در مزرعه است به جهت برداشتن رخت خود برنگردد؛ لیکن وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام! پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت^۱ نشود؛ زیرا در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد؛ و اگر آن ایام کوتاه نشدی هیچ بشری نجات نیافتی؛ لیکن به خاطر برگزیدگان آن روزها کوتاه خواهد شد.^۲

۲-۲-۳. تاریکی خورشید و ماه و ستارگان (اختلال در نظام طبیعت)

از دیگر نشانه‌های پیش از بازگشت مسیح اختلال در نظام طبیعت است. بنا بر انجیل مرقس حضرت عیسی علیه السلام در این باره چنین فرموده است:

و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.^۳ آن گاه پسر انسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید.^۴

۲-۲-۴. ظهور مسیحان و انبیای دروغین

یکی دیگر از نشانه‌هایی که عیسی علیه السلام به آن اشاره کرده، ظهور مسیحان و انبیای دروغین است. در انجیل آمده است:

آن گاه اگر کسی به شما گوید: اینک مسیح در این جا یا در آن جا است باور مکنید؛ زیرا مسیحان کاذب و انبیای کذب ظاهر شده علامت و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی. اینک شما را پیش‌خبر دادم.^۵

۱. روز شنبه که دروازه‌های شهر بسته است.

۲. متی ۲۴: ۱۵-۲۱.

۳. این علامت قبل از قیامت واقع می‌شود؛ چنان که بازگشت حضرت عیسی هم قبل از قیامت است.

۴. مرقس ۱۳: ۲۴-۲۶.

۵. متی ۲۴: ۲۴.

در سفر اعمال رسولان به برخی از این مسیحان دروغین اشاره شده است.^۱

۲-۲-۵. ناگهانی بودن ظهور

شاگردان عیسی علیه السلام در باره زمان ظهور از او پرسیدند و او در جواب فرمود:

ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید؛ زیرا شما نمی دانید آن زمان کی می آید. آمدن آن روز مانند شخصی است که به سفر رفته و خانه خود را به خادمان سپرده است تا هر کس کار خود را انجام دهد و به دربان سپرده است که گوش به زنگ باشد. پس بیدار باشید؛ زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحب خانه می آید؛ در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد. اما آنچه به شما می گویم، به همه می گویم؛ بیدار باشید.^۲

عیسی علیه السلام بارها به شاگردانش تأکید کرده است که همواره آماده ظهور باشند.

سفرارش عیسی علیه السلام به شاگردانش در انجیل متی چنین بیان شده است:

اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و پس. لیکن چنان که ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود؛ زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت و نفهمیدند تا طوفان آمده همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. آن گاه دو نفری که در مزرعه ای می باشند یکی گرفته و دیگری واگذارده شود... پس بیدار باشید؛ زیرا نمی دانید در کدام ساعت سرور شما می آید. لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب دزد می آید بیدار می ماند و نمی گذاشت که به

۱. اعمال رسولان ۵: ۲۶-۲۷.

۲. مرقس ۱۳: ۳۲-۳۷.

خانه‌اش تقب زند. لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می‌آید.^۱

۲-۲-۶. جنگ آرماگدون (هزمجدون)

از مهم‌ترین نشانه‌های ظهور عیسی در عهد جدید جنگ آرماگدون است؛ زیرا مسیحیان معتقدند برای ظهور مسیح می‌بایست جنگی بسیار ویران‌گر اتفاق بیفتد. در باره این جنگ در مکاشفه یوحنا چنین نقل شده است:

و ششمین پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند مهیا شود. و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغ‌ها بیرون می‌آیند؛ زیرا آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند. اینک چون دزد می‌آیم! خوشا به حال کسی که بیدار شده رخت خود را نگاه دارد؛ مبادا عبریان راه رود و رسوایی او را ببینند. و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند فراهم آوردند.^۲

این جنگ بین دو لشکر خواهد بود؛ لشکر مؤمنان که به رهبری یک فرشته و خود عیسی، و لشکر کافران که به رهبری پادشاهان زمین است. در این جنگ کافران به دست اسب‌سوار کشته می‌شوند. در مکاشفه یوحنا آمده است:

و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند ندا کرده می‌گوید: «بیاید و به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جباران و گوشت اسب‌ها و سواران آنها و گوشت همگان را چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر». و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده

۱. متی ۲۴: ۴۲-۴۴.

۲. مکاشفه یوحنا ۱۶: ۱۳-۱۶.

بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند. و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می پرستند گمراه کند. این هر دو زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کیریت انداخته شدند. و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.^۱

مسیحیان معتقدند در آن روز مؤمنان به آسمان ربوده می شوند؛ زیرا ملکوت الهی در این دنیا نیست؛ بلکه در آسمان است. از این رو وقتی مسیح ظهور می کند اهل کلیسا را می رباید و به آسمان می برد. مستند این باور، که «اختطاف» نام دارد، نامه پولس است:

اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست به همین طور نیز خدا آنانی را که در [ایمان] عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد. زیرا این را به شما از کلام یهوه می گویم که ما زنده و تا آمدن سرور باقی باشیم برخوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خود سرور با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست. آن گاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا سرور را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با سرور خواهیم بود. پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.^۲

۲-۳. برکات ظهور منجی

پس از ظهور حضرت مسیح و پیروزی اش بر دروغ گویان و پلیدان جهان، خوشبختی و آسایش هزارساله در زمین آغاز می شود. در این مدت جهان پر از عدالت و خوشبختی و رفاه خواهد بود. عهد جدید این دوره را «قیامت اول» نامیده است:

۱. مکاشفه یوحنا ۱۹: ۱۹-۲۱.

۲. اول تسالونیکیان ۴: ۱۴-۱۷.

و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه^۱ را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشند گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته مهر کرد تا امت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد. و تخت‌ها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند، و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی^۲ تسلط ندارد؛ بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.^۳

مسیحیان معتقدند پس از این دوران، قیامت کبرا و داوری و مجازات بر پا می‌شود، تا هر کسی بنا بر اعمالش پاداش یا کیفر داده شود. در مکاشفه یوحنا آمده است:

و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هرکسی را به حسب اعمالش جزا دهم. من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.^۴

همچنین در باره آن روز می‌گوید:

و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش

۱. هاویه یکی از نام‌های دوزخ، یا یکی از طبقات آن است.

۲. «موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش» (مکاشفه یوحنا ۱۴: ۲۰).

۳. مکاشفه یوحنا ۱: ۲۰-۶.

۴. مکاشفه یوحنا ۲۲: ۱۲-۱۳.

تخت ایستاده بودند و دخترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.^۱

۳. تشابه پیشگویی‌های عهدین و منابع اسلامی

مقایسه پیشگویی‌های عهدین در باره منجی با آنچه در منابع اسلامی آمده است، نشان می‌دهد که بسیاری از این پیشگویی‌ها در منابع اسلامی نیز - اعم از شیعه و اهل سنت - آمده است. چنان که در بخش‌های مختلف این دانش‌نامه دیده می‌شود. در اینجا به مهم‌ترین پیشگویی‌های عهدین و نظایر اسلامی آنها اشاره می‌کنیم.

۳-۱. ویژگی‌های منجی و جهان پس از ظهور

الف. عدالت‌محوری (که بسیار بر آن تأکید شده است).^۲

ب. طرفداری از مظلومان.^۳

ج. مبارزه با ستمگران و متکبران.^۴

د. صفات نیکوی منجی.^۵

۱. مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۱-۱۳.

۲. ر.ک: ج ۹ ص ۱۷۱ (بخش دوازدهم / فصل دوم / زنده کردن زمین با عدالت). و ص ۲۲۵ (چشمگیرترین نمودهای عدالت امام مهدی علیه السلام) امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ، وَأَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ، وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا، وَرَدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ؛ هنگامی که قائم قیام کند به عدالت حکم می‌راند و ستم در روزگار او از میان می‌رود و راه‌ها امن می‌شوند و زمین برکت‌هایش را بیرون می‌آورد و هر حقی به صاحبش بازگردانده می‌شود» (ر.ک: ج ۹ ص ۲۴۷ ح ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵).

۳. ر.ک: ج ۹ ص ۴۴۶ (بخش دوازدهم / پژوهشی درباره سیره حکومتی امام مهدی علیه السلام / تأمین امنیت فراگیر).

۴. ر.ک: ج ۹ ص ۱۶۹ (بخش دوازدهم / فصل دوم / مجازات ستمگران).

۵. ر.ک: ج ۲ ص ۲۵۵ (بخش دوم / فصل چهارم: شمائل امام) و ج ۸ ص ۱۵۷ (بخش یازدهم / فصل سوم: سیما و حالت امام هنگام قیام).

- هـ. گستره جهانی حکومت.^۱
- و. فراوانی نعمت.^۲
- ز. به ارث رسیدن زمین به صالحان تا قیامت.^۳
- ح. تحقق امنیت در جهان (هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مردمان و حتی حیوانات).^۴
- ط. عدالت قضایی.^۵
- ی. پایان شرک و گناه.^۶
- ک. آکنده شدن جهان از معرفت الهی.^۷
- ل. پرستش خدا در تمام جهان.^۸
- م. بازگشت حضرت عیسی.^۹

-
- ۱. ر.ک: ج ۹ ص ۲۵۳ (بخش دوازدهم / فصل سوم / فراگیر شدن حکومت اسلامی).
 - ۲. ر.ک: ج ۹ ص ۳۳۷ (بخش دوازدهم / فصل چهارم / نقش برکات الهی در توسعه اجتماعی).
 - ۳. ر.ک: ج ۲ ص ۷۵ (بخش یکم / فصل پنجم / اشارات‌های و بشارت‌های قرآن).
 - ۴. ر.ک: ج ۹ ص ۳۲۱ (بخش دوازدهم / فصل چهارم / گسترش امنیت). از امام حسن (عج) نیز نقل شده است: «تَصْطَلِحُ فِي مَلِكِهِ السَّبَاعُ، وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا، وَتَنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا، وَتُظْهِرُ لَهُ الْكُنُوزَ، يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ أَرْبَعِينَ عَامًا، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيَّامَهُ، وَسَمِعَ كَلَامَهُ؛ در فرمان‌روایی او درندگان با هم در صلح و صفا به سر می‌برند، و زمین گیاهش را بیرون می‌دهد و آسمان برکتش را فرو می‌فرستد و گنج‌های نهان برایش پدیدار می‌شوند، میانه دو اقیانوس (شرق و غرب) را چهل سال در اختیار دارد، خوشا به حال کسی که روزگار او را دریابد و سخن او را بشنود» (ر.ک: ج ۹ ص ۱۹۹ ح ۱۷۵۶ «الاحتجاج»).
 - پيامبر اسلام (ص) در این باره می‌فرماید: «يَلْعَبُ الصَّبِيُّ بِالشَّعْبَانِ فَلَا يَضُرُّهُ، وَيُرَاعِي الذَّنْبُ فَلَا يَضُرُّهَا، وَيُرَاعِي الْأَسَدُ الْبَقْرَ فَلَا يَضُرُّهَا؛ کودک با مارهای بزرگ بازی می‌کند و زبانی نمی‌بیند و گرگ گله گوسفند را می‌چراند و به او ضرری نمی‌زند و شیرگاو را می‌چراند و به آن آسیبی نمی‌رساند» (ر.ک: ج ۹ ص ۳۲۹ ح ۱۸۴۲ (مسند ابن حنبل)).
 - ۵. ر.ک: ج ۹ ص ۳۸۵ (بخش دوازدهم / فصل ششم: سیاست‌های قضایی).
 - ۶. ر.ک: ج ۹ ص ۲۳۳ (بخش دوازدهم / فصل سوم: سیاست‌های فرهنگی).
 - ۷. ر.ک: ج ۹ ص ۲۳۳ (بخش دوازدهم / فصل سوم: سیاست‌های فرهنگی).
 - ۸. ر.ک: ج ۹ ص ۱۲۷ (بخش دوازدهم / فصل یکم: بنیادهای سیره حکومتی امام مهدی (عج)).
 - ۹. ر.ک: ج ۹ ص ۷ (بخش یازدهم / فصل پنجم / فرود آمدن عیسی). در روایات اسلامی نیز بارها بر بازگشت

ن. استمرار حکومت منجی تا قیامت.

۳-۲. حوادث قبل از ظهور

الف. گسترش جنگ و قحطی و بیماری قبل از ظهور.^۱

ب. ظهور مدعیان مهدویت قبل از ظهور.^۲

ج. ناگهانی بودن ظهور.^۳

د. نبرد آرماگدون (نبرد جهانی قبل از ظهور).^۴

«حضرت عیسیٰ علیه السلام پس از زمان ظهور امام زمان علیه السلام در آخرالزمان تأکید شده است. در روایتی از پیامبر اکرم نقل شده است: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيْكُمْ، وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟ چگونه هستید هنگامی که فرزند مریم میانتان فرود می آید، در حالی که امامتان از خودتان است؟» (ر.ک: ج ۹ ص ۷ ح ۱۶۷۲ «صحیح بخاری»). همچنین در صحیح مسلم در باره برگشتن حضرت عیسیٰ از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «والذی نفسی بیده، لیوشکن أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً مقسطاً، وإمام الناس یومئذ رجل صالح فإذا کثیر لصلاة الصبح وتهاياً للصلاة نزل عیسی بن مریم، فإذا راه عرفه، فیرجع یمشی القهقری لیتقدم عیسی بن مریم علیه السلام، فیضع عیسی علیه السلام یده بین کتفیه، فیقول له: صل، فانما اقیمت الصلاة لک، فیصلی عیسی علیه السلام وراءه؛ سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، نزدیک است که عیسی بن مریم در میان شما به عنوان داور عادل فرود بیاید، و در آن روز امام مردم، مرد شایسته ای است که وقتی برای نماز صبح تکبیر می گوید و آماده نماز می شود، عیسی بن مریم فرود می آید، و وقتی [امام] او را ببیند می شناسد و به عقب بر می گردد تا عیسی بن مریم علیه السلام را جلو بیندازد؛ اما عیسی علیه السلام دستش را روی شانه ایشان می گذارد و می گوید: نماز [را] بخوان؛ چرا که نماز برای تو برپا شده است. پس عیسی علیه السلام هم پشت سر او به نماز می ایستد (صحیح مسلم: ج ۱ ص ۹۳، و نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۸ ص ۲۱۶ ح ۱۵۲۹ «ابن ماجه»).

۱. ر.ک: ج ۷ ص ۲۲۷ (بخش نهم / فصل دوم).

۲. ر.ک: ج ۴ ص ۷ (بخش چهارم / فصل چهارم: مدعیان دروغین).

۳. ر.ک: ج ۸ ص ۸۵ (بخش یازدهم / فصل یکم).

۴. ر.ک: ج ۷ ص ۲۲۷ (بخش دهم / فصل دوم). در روایتی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به نقل از صحیح مسلم (ج ۸ ص ۱۷۶) آمده است: «لا یری مثلها» او «لم یر مثلها». در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «فیقتلون شهراً لا یکل لهم سلاح ولا لکم، ویقذف الصبر علیکم وعلیهم... فاذا کان رأس الشهر قال ربکم: الیوم أسل سیفی فانتقم من اعدائی، وانصر اولیائی، فیقتلون مقتله ما رئی مثلها قط، متی ما تسیر الخیل إلا علی الخیل، وما یرسل الی علی الرجل إلا علی الرجل... فبینما هم كذلك إذ سمعوا صوتاً من السماء: أبشروا فقد أتاکم الغوث، فیقولون نزل عیسی ابن مریم؛ یک ماه می جنگند، نه اسلحه شما و نه اسلحه آنها از کار می افتد و کند می شود، و بر ذل

روشن است مواردی نیز در عهدین هست که منابع اسلامی آنها را تأیید نمی‌کنند؛ مانند:

الف. خاموش شدن خورشید، ماه و ستارگان.

ب. نزول حضرت عیسی علیه السلام در جایگاه منجی موعود.

ج. گسترش بیماری‌های واگیردار.

د. ویرانی هیکل سلیمان (معبد بیت المقدس).

ه. آسایش پس از ظهور به مدت هزار سال.

این تفاوت‌ها می‌تواند ناشی از تحریف عهدین و افزوده‌های پسین به آنها باشد. توجه به این نکته نیز مهم است که برخی موارد مشترک نیز تنها در مصادر اهل سنت آمده است و چنین مواردی نیازمند دقت بیشتری است.

«آنها و شما شکیبایی می‌افتد ... وقتی یک ماه به پایان رسید، پروردگارتان می‌گویند: امروز شمشیرم را می‌کشم، و از دشمنانم انتقام می‌گیرم و دوستانم را یاری می‌کنم. چنان کشتاری می‌شود که شبیه آن دیده نشده است. هیچ آسیبی از جا نمی‌چنبد مگر از روی [جنازه] آسیبی دیگر، و انسانی حرکت نمی‌کند مگر از روی [جنازه] دیگری ... در همین اوضاع ندایی از آسمان می‌شنوند: «مژده! برایتان کمک آمد.» و می‌گویند: عیسی بن مریم از آسمان فرود آمد». (تاریخ دمشق: ج ۴۷ ص ۵۰۶، کنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۷۹ ح ۳۹۶۵۲ و فیه «الطیر» بدل «الضبر»).

منجی موعود در ادیان غیر ابراهیمی^۱

بشر در هیچ برهه‌ای از تاریخ از وضع خویش راضی نبوده و همواره در تلاش برای آینده‌ای بهتر بوده است. شاید وجود این روحیه در بشر تا حدی ناشی از آموزه‌های ادیان باشد؛ چرا که تقریباً تمام ادیان نوید آینده‌ای بهتر را در سایه هدایت رهبری عادل می‌دهند؛ رهبری که بشر را چه در زندگی مادی و دنیوی، و چه در زندگی معنوی و اخروی به عالی‌ترین درجه ممکن می‌رساند. بر این اساس هر کدام از ادیان به تناسب آموزه‌هایشان ویژگی‌های کسی را که قرار است رهبر بشر در مسیر این سعادت نهایی باشد، تعریف می‌کنند. در این نوشتار خصوصیات منجی را در چهار مجموعه بزرگ دینی، یعنی آیین‌های زرتشت، هندو، بودا و ادیان چینی بررسی می‌کنیم. البته در هر بخش پیش از ذکر خصوصیات منجی در هر دین، به معرفی اجمالی آن دین خواهیم پرداخت.

۱. این نوشتار، تلخیص و اقتباسی است از مقالات مندرج در کتاب گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان که توسط پژوهشگر ارجمند آقای قاسم جوادی (صفری) انجام، و توسط آقای علی موحدیان عطار، یازبینی و تکمیل شده است. در توضیح و تکمیل مقالات از منابع دیگری نیز استفاده شده که در پایان این نوشتار یاد شده‌اند. مشخصات کتاب‌شناختی مجموعه مقالات پیش‌گفته به قرار زیر است: گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان.

یک. منجی در آیین زرتشت

زرتشت پیامبری ایرانی است که دین پیروانش نیز با همین نام شناخته می‌شود. تاریخچه این دین تا پیش از قرن ششم قبل از میلاد تا حد زیاد ناشناخته است. اما می‌دانیم که از آن زمان دین زرتشت، دین رسمی سه امپراطوری متوالی ایران، یعنی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است.^۱ آموزش‌های سنتی زرتشتی در کتاب مقدس اوستا و نوشته‌های پهلوی یافت می‌شوند. یکی از ویژگی‌های اساسی هرگونه نیایش (یشتا)، که بر محور آتش دور می‌زند، پاکی جسمانی و اخلاقی است. آیین زرتشتی را غالباً آیینی مبتنی بر دوگانه‌گرایی توصیف می‌کنند؛ زیرا بنیاد تعلیماتش بر مفهوم خدایی کاملاً نیک (اهورا مزدا) است که انگره مینوی شریر با او مخالفت می‌کند. اما سرانجام بدی مغلوب نیکی خواهد شد.

در این آیین هیچ آموزه‌ای بر مبنای دوگانگی روح / جسم دیده نمی‌شود؛ چون جهان مینوی و جهان مادی هر دو آفریده خدا به شمار می‌روند. از این رو هر زرتشتی مؤمنی موظف است هم از جنبه‌های مادی و هم از جنبه‌های معنوی وجود خویش را مراقبت کند. در این دین والاترین آرمان‌های اخلاقی به ذهن القا می‌شود. مؤمن به محض آن که به این آیین تشریف می‌یابد، موظف است با اهریمن در همه شکل‌هایش نبرد کند.^۲

به طور کلی متون اوستایی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱. اوستای قدیم که مشتمل بر گاهان، یسن هفت‌ها و دو دعای معروف یسن ۲۷ می‌باشد.

۲. اوستای جدید که مشتمل بر متونی از قبیل وندیداد، ویسپرد، یشت‌ها، یسن‌ها و خُرده اوستا است.

۱. فرهنگ ادیان جهان، جان آر. هینلز، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۳۶۱-۳۶۲.

متون پهلوی از حیث زبان متأخر از اوستا، و از حیث محتوا بیانگر سنت شفاهی زرتشت است که سینه به سینه بازگو شده است.

«سوشینت» واژه‌ای است که در گاهان برای اشاره به منجی موعود به کار می‌رود و از مهم‌ترین اصطلاحات دینی زرتشتی است. گرچه اوستاشناسان در معنای این اصطلاح اتفاق نظر ندارند، این مقدار روشن است که سوشینت‌ها کسانی هستند که می‌توانند سالار خانه یا کشور یا دیگر واحدهای اجتماعی باشند. آنان دشمن دیرینه خشم‌اند و با یاری برادر و پدر، روابط اجتماعی را محکم می‌سازند؛ یا برخورداری از دینای فزونی بخش^۱ (یسن ۴۵ بند ۱۱) و نیروی خرد و اندیشه (یسن ۲۶ بند ۲) بر مدار اندیشه نیک گام برمی‌دارند، با سخاوتمندی (یسن ۳۴ بند ۱۳) و پرستش اهورا مزدا (یسن ۵۳ بند ۲) کردارهای مورد پسند اهورا مزدا (یسن ۴۸ بند ۱۲) را پیروی می‌کنند و در پایان به پاداشی که سزاوارش هستند، می‌رسند. بنا بر این باید گفت که بندهای مذکور رهاندگانی را در نظر دارند که با پیام خاص خواهند آمد، با پیروی از زرتشت به آموزش‌های اهورا مزدا گوش فرامی‌دهند، با پیمودن راه راست رهبری مردم را به دست می‌گیرند، با دیوسیرتان و درندگان مبارزه می‌کنند، نجات را برای کل گیتی به ارمغان می‌آورند، صلح و آشتی را در جامعه حکم فرما می‌کنند و در پایان به پاداش عمل خویش می‌رسند.

در اوستای متأخر هرگاه واژه سوشینت به صورت مفرد به کار رفته، یک سوشینت خاص مد نظر بوده که همان منجی آخر الزمان است. این منجی فرود می‌آید. به عنوان مثال: «همه فروشی‌های نیک توانای شونان را می‌ستایم از کیومرث تا سوشینت پیروز».^۲ از خصوصیات که می‌توان برای او ذکر کرد این است که وی

۱. دثنا در آیین و شریعت مزدایی مظهري است که پس از مرگ به صورت فردی زیبا بر انسان ظهور می‌کند و می‌گوید: من منش نیک و گویش و کنش نیک تو هستم (سهروردی دانای حکمت باستان: ص ۲۹۸).

۲. یسن ۲۶ بند ۱۰، یسن ۵۹ بند ۲۷، یشت ۱۳ بند ۱۴۵.

دارای «فرّ» کیانیِ مزداآفریده است؛ مخلوقی پرهیزکار، خردمند و چیره‌دست است. و فر کیانی نیرویی بدو می‌بخشد که به کمک آن بر همه کس و همه چیز چیره می‌شود. او شجاعانه و پهلوانانه با دروغ خواهد ستیزید و آن را شکست خواهد داد و راستی بر دروغ بدتر ازاد و پلید غلبه خواهد یافت. اندیشه بد شکست خواهد خورد و سخن نیک بر آن غلبه خواهد کرد.^۲

البته بجز منجی آخرالزمان که سوشینت نامیده شده، کسانی دیگر هم که در گذشته برای سر و سامان دادن به امور جهان آمده‌اند، سوشینت نامیده شده‌اند؛ از جمله خود زرتشت.

در متون پهلوی هم سخن از سه منجی موعود در میان است. هر چند غیر از سه منجی موعود، از موعودهای دیگری هم در متون پهلوی یاد شده است؛ اینان مقدسانی بوده‌اند که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند و سپس جاودانه شده‌اند؛ پس از آن هر کدام در جایی پنهان شده‌اند تا در زمان مقدر خود را آشکار سازند. اما آن سه منجی هر کدام در پایان یکی از هزاره‌های سه‌هزار سال آخر ظهور می‌کنند. باید توجه داشت که دو منجی نخست زمینه را برای منجی سوم (سوشینت) فراهم می‌آورند؛ از این رو نمی‌توان آنان را منجی موعود به معنای اخص آن، یعنی منجی پایان عالم، تلقی کرد؛ ولی از آن جهت که برای مدتی مردم را از رنج و اندوه نجات می‌دهند، در زمره منجیان موعودند.

نخستین منجی «هوشیدر» است که در زمان او باران فراوان می‌بارد. یکی از معجزات زمان او این است که خورشید ده روز در میانه آسمان می‌ایستد و باز دیگر هوشیدر آموزه‌هایی را از اهورا مزدا فرا می‌گیرد. با آموزش‌ها و کوشش‌های این

۱. «فرّ» به معنای توری است که از خدای تعالی بر خلائق فایض شود که به وسیله آن قادر به ریاست خرفتها و صنعت‌ها شوند» (لغتنامه دهخدا).

۲. زامیاد یشت: بند ۹۳ تا ۹۶.

منجی، جهان برای مدتی از زشتی‌ها پاک می‌گردد، افراط و تفریط از بین می‌رود،^۱ حسادت و کینه‌توزی رخت بر می‌بندد و آدمیان به کار نیک روی می‌آورند. سی سال مانده به پایان هزاره نخست، «هوشیدر ماه» متولد می‌شود. در عصر وی انسان‌ها در صلح و صفا و معنویت به سر می‌برند، اخلاق صحیح در میان مردم رواج می‌یابد و همه یا هم‌مهربان می‌شوند، برکت فزونی می‌یابد و گرسنگی را از بین می‌برد. این دوران نیز مانند دوران اولین منجی چندان پایدار نیست؛ اما در سی سال آخر هزاره، هوشیدر ماه از نسل زرتشت متولد می‌شود. از برکت وجود او اهریمن و تمام نیروهایش از پای در می‌آیند و برای همیشه از صحنه روزگار محو می‌شوند؛ جهان از شر نیروهای اهریمنی نجات می‌یابد^۲ و در کشور خونیرت^۳ خوی حیوانی از انسان دور می‌گردد و تن مردم همانند خورشید خواهد درخشید. وظیفه آخرین منجی به کمال رساندن مردم است. با تلاش‌های وی در طول ۵۸ سال بینش و منش گاهانی بر عالم چیره می‌شود و آنچه زرتشت آغاز کرد او به پایان می‌رساند. پس از آن که تلاش سوشینت به ثمر نشست، نوبت به فرشوگرته^۴ (روز رستاخیز) می‌رسد؛ روزی که پیکرهای بی‌جان زنده، و گیتی به فرمان ایزدی نو می‌شود؛ بدی از بین می‌رود و سراسر جهان را نیکی فرا می‌گیرد.

چکیده متون زرتشتی در باب موعودپاوری این است که سوشینت در گاهان مفهومی کاملاً دینی دارد و منظور از آن هر رهبر پرهیزگار دی‌ستیز^۵ است. هر چند

۱. سنجانا؛ ج ۷ فصل ۷ بند ۵۸.

۲. دینکرد؛ کتاب ۷ فصل ۱۰ بند ۲.

۳. هنگامی که ایزد تیشتر نخستین قطره باران را بر روی زمین بارید، زمین به هفت بخش تقسیم شد. بخش میانی خونیروت نیمی از کل زمین را تشکیل می‌دهد و شش قسمت دیگر، خونیروت را احاطه کرده‌اند.

۴. اصطلاحی است ناظر به پایان جهان و زمانی که نیروهای خیر بر شر غلبه می‌یابند و جهان دوباره نو می‌شود. این واژه به معنای رستاخیز کردن به کار برده شده است (جستار در باره مهر و ناهید: ص ۱۲).

۵. دی؛ شب تاریک. مخفف دیجور مطلق شب سیاه را گویند (لغتنامه دهخدا).

اندیشه موعودها در سرودهای منسوب به زرتشت هنوز شخصیت‌یابی کاملی ندارد، بی‌گمان زرتشت آموزه‌ای نو و بی‌سابقه در این زمینه عرضه کرده است؛ چراکه انگاره موعودها، بدین شکل و شیوه، هیچ نظیری در عقاید هندی و اروپایی ندارد و اندیشه‌ای به کلی تازه و بی‌سابقه است. ضمن آن که قدمت، گستردگی، و اصالتی که این انگاره به طور اختصاصی در دین زرتشت داشته و در طول تاریخ این دین رشد و تکامل یافته، و نیز ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی که انگاره موعودها با آموزه اصیل معاد دارد، همگی نشان‌دهنده این حقیقت است که اندیشه موعودها برای نخستین بار و به شکلی بدیع، آن گونه که نیاز به سپری شدن چندین سده برای رشد و تکامل داشته، دقیقاً در چهارچوب اندیشه‌های معادشناختی زرتشت، و توسط خود او طرح شده است.

اما بر اساس متون پهلوی، که در واقع تفسیر اوستا، و سنت شفاهی زرتشت‌اند - اگرچه در دوران ساسانی شکل گرفته‌اند - و نیز با عنایت به گزارش‌های تاریخی، می‌توان منجی موعود را در آیین زرتشت به لحاظ ماهیت، شخص یا شخصیت‌هایی خاص دانست، که متفقاً به ظهور سه فرد خاص بدون جنبه‌های الوهی، همانند مسیح و با کارکرد جمعی می‌انجامد که ثمره تلاش آن شامل تمام جوانب هستی با ویژگی معنوی و اجتماعی می‌گردد؛ لذا دارای کارکرد کیهانی است و تمام هستی را نو می‌گرداند. این موعودها همه گیتی و کراته‌های هستی را از شر اهریمن پاک و دگرگون می‌کنند و تمام انسان‌های روی زمین را از لحاظ معنوی ارتقا می‌دهند؛ چراکه بنا بر سنت زرتشت انسان‌ها در دوران آمیختگی خیر و شر گیتی به سر می‌برند؛ از این رو دچار ناخالصی شده و از حرکت نخستین اصلی خویش، منحرف شده و به بیراهه رفته‌اند. به همین سبب انسان باید با پیروی از اشه^۱ همراه

۱. بهترین حقیقت، درستی، نظم (راهنمای ادیان زنده: ج ۱ ص ۴۶۸).

با منجی موعود، زمینه دوران جدایش را فراهم ساخته و جهانی نو (فرشگرد) برپا کند. از آن جهت که این رخداد در سنت زرتشت یک بار اتفاق می‌افتد و همه انسان‌ها در انتظار چنین رویدادی به سر می‌برند که تا به حال رخ نداده است، می‌توان گفت آموزه منجی رو به آینده دارد؛ ولی ویژگی‌هایی که در دوران جدایی و پس از آن در فرشگرد مطرح است، شباهت بسیاری با دوران مینوی دارد. نه تنها انسان، بلکه تمام موجودات با ویژگی‌های دوران مینوی خواهند زیست و همین امر سبب می‌شود نجات منجی را به لحاظ آرمانی رو به گذشته بدانیم.

دو. منجی در آیین هندو

هندویسم نامی است برای یک سنت دینی بسیار متنوع که طی سه هزاره اخیر در هند تحول یافته و امروزه باورها و اعمال بیش از پانصد میلیون هندو را شکل می‌دهد که هشتاد درصدشان در هند زندگی می‌کنند. زندگی دینی هندوها را جز با درک مفهوم «وحدت در کثرت» نمی‌توان فهمید؛ زیرا آیین هندو به هیچ روی ویژگی‌های ادیان یک‌پارچه را ندارد؛ نه بنیان‌گذار مشخصی دارد، نه عقیده واحدی، و نه کتاب مقدس یگانه‌ای که همگان پذیرفته باشند. در این آیین حتی قانون‌نامه اخلاقی یا یک نظام الهی واحد، و یا مفهوم یگانه‌ای از خدا که محور باشد، وجود ندارد.

هندویسم سنتی است که شمار فراوانی از مواضع دینی بسیار متنوع را در بر می‌گیرد که در آن هم کیش‌های بومی کوچکی دیده می‌شود که فقط در چند روستا شناخته شده‌اند، و هم به فرقه‌های بزرگی چون آیین ویشنو یا ویشنو، و آیین شیوه یا شیوا بر می‌خوریم که دارای میلیون‌ها پیرو، اسطوره‌شناسی‌های غنی، معابد، شمایل‌نگاری‌ها و الاهیات خاص خود هستند و هر یک از آنها را می‌توان در جای خود یک «دین» خواند.^۱

با این اوصاف شاید بتوان آیین هندو را دارای متنوع‌ترین گرایش‌ها و فرقه‌ها دانست؛ با این حال می‌توان از سه فرقه و مذهب اصلی یاد کرد: مذهب ویشنوی، شیوایی، و شاکته‌ای. به هر روی این تنوع اعتقادی باعث شده که اصول اعتقادی مشترک میان مذاهب و فرقه‌های هندویی چندان زیاد نباشد. در باره منجی هم گرچه زمینه بحث آن در همه مذاهب هندو وجود دارد، این آموزه در مذهب ویشنو نمود بیشتری یافته است و به همین دلیل ما هم در این مجال اندک تنها به بررسی آن در همین یک مذهب می‌پردازیم.

محور اصلی این مذهب پرستش ویشنو، به عنوان خدای متعال، و تنزلات او در زمین است. گرچه آموزه اوتاره (تنزل خدا) را در دیگر مذاهب هندویی نیز می‌توان یافت، این مفهوم از آموزه‌های بنیادین ویشنوپرستان به شمار می‌رود. به اعتقاد آنان هر گاه آیین و دین به خطر می‌افتد، خداوند جایگاه آسمانی خویش را ترک و خود را به شکل و شمایل زمینی منتزل می‌کند تا خطر را رفع، و دوباره نظم را برقرار کند. در مجموع ده بار چنین تنزل‌هایی رخ می‌دهد که آخرین آنها «گلکی» یا «گلکین» نام دارد. در متون مقدس ویشنوی آمده است:

ن چ که نیکوکاری از رونق افتد و تبه‌کاری بلا گیرد، من در قلب تن مجسم می‌شوم و در زمین مردم یم تا از اسس خیر نگهداری کنم و بنید شر بر افکنم. من در هر دور پیدا یم تا بین راستی برقرار سازم.^۱

بررسی موضوع منجی موعود در آیین هندو، مانند هر دین دیگری، از بررسی چگونگی انعکاس این آموزه در متون مقدس و اصلی آغاز می‌شود.^۲

۱. گی تا (به‌گودگی تا) سرود خدایان: فصل چهارم.

۲. می‌توان ادعا کرد که تنوع متون در هیچ دین و آیینی به اندازه متون هندی نیست. در اینجا تنوع چشمگیری از لحاظ حجم، تعداد، زبان، موضوع و حتی حجیت و مقبولیت متون دیده می‌شود. به طور معمول و سنتی متون هندویی را به دو دسته شروتی (شنیده‌شده) و سمرتی (در یاد آمده) تقسیم می‌کنند که دومی شرح و

بنا بر متون هندوئی ادوار جهان شامل چهار دوره است. آخرین دوره که «کلی یوگه» نامیده می‌شود و مدت آن ۴۳۲ هزار سال است، بدترین دوره به شمار می‌رود. در این دوره فضیلت رخت بر می‌بندد و در این اوضاع و احوال مردم به دنبال راه نجات مناسب می‌گردند و چشم به راه نجات‌بخشی هستند که آنان را از این مهلکه نجات دهد. در اینجا است که آموزه نجات یا منجی موعود یا آموزه اوتاره‌ها به هم می‌آمیزد و انسان‌ها را به صلاح و بهبود وضع جهان امیدوار می‌کند. کلکی آخرین تنزل خداوند در کلی یوگه (دوره آخر) خواهد آمد. در این دوره راستی و درست‌کاری از میان رفته و تنها یک‌چهارم آیین برقرار است. بنا بر این یکی از وظایف کلکی مبارزه با ناراستی‌ها و نادرستی‌هاست. در پورانه‌ها آمده است:

هر کس هر کجا باشد به دست کلکی از پای در می‌آید، آنان که بی دین، آزمند، ریاکار، بدعت‌گذار و ستم‌کارند، و صدها و هزاران برهمنان مسلح گرداگرد او خواهند بود،^۱ یک ارتش کامل اسب و فیل سوار و ارابه‌سوار پشت سر او خواهند بود.

در مهابهارته نیز آمده است:

او پادشاه خواهد بود و چرخاننده چرخ، پیروزمند از طریق قانون، او جهان پر آشوب را به سوی آرامش می‌برد. در حالی که برهمنان گرد او جمع می‌شوند، آن براهمه نسل تمام اجنبی‌های پست را در هر کجا که باشند بر می‌اندازند.^۲

تفسیر اولی است. متون شروتی شامل زگ‌وده، یجوروده، سانه‌وده و آتھروده، بُراهْمنه‌ها، آرنیکه‌ها و اوتیه‌نیشده‌ها است. متون شمرتی شامل شاشْتره‌ها (یا قانون‌نامه‌ها) مانند منوشمرتی، حماسه‌ها مانند مهابهارته، رامایانه و پورانه‌ها می‌باشد. پورانه‌ها نقش بیشتری در تکوین اندیشه منجی موعود هندوئی داشته‌اند.

1. Ancient Indian Tradition and Mythology; [Puranas in Translation], Shastri, vol. 37, p411.

2. The Mahabharata, vol.2, p.597.

موعود هندویی به لحاظ ماهوی موعودی شخصی و نیز متعین است؛ چراکه انسانی با نام و نسب خانوادگی و حتی محل تولد مشخص است که قرن‌ها پیش از ظهور، ویژگی‌هایش را در متون ثبت کرده‌اند. این موعود شخصی به رغم این که با هیبتی انسانی پا بدین جهان می‌گذارد، دارای جنبه الهی است؛ زیرا به باور هندوها او تنزل خدا و بلکه خود خداست.

بر پایه متون هندویی، وظیفه اصلی موعود برقراری و استقرار دژمه^۱ است. وقتی که دژمه به طور کامل مستقر شود، جهان از دو حیث معنوی و اجتماعی به کمال نزدیک‌تر می‌شود. پس می‌توان منجی هندویی را هم‌زمان دارای دو کارکرد اجتماعی و معنوی دانست؛ اما چنانکه دیدیم، بیشتر گزارش‌هایی که در باره فعالیت‌های کلکی داده‌اند، از سنخ امور اجتماعی، همچون برانداختن ریشه ظلم و فساد، نابود کردن تبه‌کاران و برپایی عدل و امنیت است. بنا بر این نقش کلکی، دست کم در بیان متون دینی هندو، عمدتاً اجتماعی به نظر می‌آید.

در باره دامنه رسالت آن منجی نمی‌توان به آسانی اظهار نظر کرد. برخی متون از جهان‌شمولی رسالتش خبر می‌دهد؛ اما بعضی دیگر چنین می‌نمایند که رسالتش تنها قوم و ملت، یا پیروان آیینی خاص را در بر می‌گیرد. مثل فرازی از آگنی پورانه (از متون پورانه‌ای) که می‌گوید: «او قانون اخلاقی را در ورنه‌های چهارگانه به شیوه‌ای مناسب برقرار می‌سازد». از آنجا که قوانین «ورنه» یا طبقات اجتماعی از ویژگی‌های خاص آیین هندوست که بر اساس آن، افراد خارج از طبقات را «مَلِیْچَه» (غیر آریایی، ناشریف) و حتی نجس (چَنداله) می‌دانند، شاید بتوان گفت موعودباوری در آیین هندو، مانند خود این آیین، «قوم‌مدار» (آریایی‌محور) است و منجی موعود آن نیز، حتی اگر در پی نجات جهانیان باشد، آن را بر محور ارزش‌های

۱. میزان اخلاقی یا عدالت عامی که مراعاتش بر همه کس فرض است (آیین هندو: ص ۳۱).

طبقاتی هندویی دنبال می‌کند؛ مگر آن که در مفهوم‌هایی مانند «هندو» و «آریایی» به تأویل دست بزنیم.

برخی بر این باورند که کلکی، آرمانی جز احیای درمه و بازگرداندن عصر طلایی (کرته یوگه) ندارد. بنا بر این در زمره موعودهای «رو به گذشته» قرار می‌گیرد. اما از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت آرمان موعود هندویی، هم رو به گذشته دارد و هم رو به آینده؛ زیرا در آیین هندو تاریخ، زمان و حرکت جهان، دَوْرانی است. این دایره‌ها هر چند ممکن است نام‌های مختلف داشته باشد، ماهیتشان یکی است. در این نگرش، گذشته و آینده مفهوم مطلق خود را از دست می‌دهد، و تنها در صورتی معنا می‌دهد که آن را در نسبت با نقطه‌ای مفروض لحاظ کنیم. پس می‌توان گفت موعود هندویی نه رو به گذشته دارد و نه آینده.

از همین جا به این نتیجه نیز دست می‌یابیم که موعود هندویی دارای نوعی کارکرد کیهانی است. آرمان موعود هندویی، که همانا برقراری کامل درمه است، فقط با پایان یافتن یک دور تاریخ (یک مه‌یوگه) و بازگشتن به دوره نخست از ادوار چهارگانه تاریخ (کرته یوگه) محقق خواهد شد. آن اوضاع آرمانی، که شاید با کمی تسامح بتوان آن را «بهشت زمینی» نام نهاد، جز با بازگشت تاریخ و مجموعه‌ای از تحولات کیهانی فراهم نمی‌گردد. بنا بر این قیام و اقدام موعود هندویی با تغییراتی جدی در کل عالم همراه است و همین بس است تا موعود هندویی را در زمره موعودهای کیهانی و نیز به نوعی در میان موعودهای پایانی جای دهد.

سه. منجی در آیین بودا

آیین بودا بر اساس تعالیم شاه‌زاده‌ای (شاکیه مونی) است که پس از رسیدن به روشن‌شدگی ملقب به بودا شد و در پی یافتن راهی به رهایی از رنج برآمد. در زمان بودا مهم‌ترین دغدغه فلسفه هندو گرفتاری موجودات در چرخه هستی (سَمساره)

و به عبارت دیگر تناسخ بود.

بودا پاسخ را در چهار حقیقت، که هسته اصلی تعالیم او را تشکیل می‌دهد، توضیح داد و وصول به مرحله عالی عرفانی به نام نیروانه را پایان سَمَساره و رهایی از چرخه تناسخ دانست. بنا بر دیدگاه بودا زندگی پاینده نیست، بی‌ذات است و رنج و ویژگی جدایی‌ناپذیر آن است. تنها با خروج از سَمَساره می‌توان از آن رهایی یافت و پایان چرخه همان تحقق «نیروانه» است.

پس از بودا فرقه‌های مختلفی در مکتب بودا به وجود آمد که یکی از آنها «مهایانه» است که در آن روشن‌شدگی بسیار مهم است؛ زیرا هم رهایی از پندار و وهم است، و هم جستجوی بودا شدن؛ اما این راه نه فقط برای چند رهرو فرزانه، بلکه برای تمام موجودات ممکن است. همین نکته اساسی در اندیشه بوداسفی است که بر پایه آن شخصیت‌هایی مانند بودای مهاییانه وجود دارند. این افراد از روی مهر به انسان‌ها از رفتن به نیروانه کامل منصرف شده‌اند و در حالتی نامریی به هدایت استغاثه‌کنندگان خود می‌پردازند. موعود این آیین نیز یک بوداسف است که روزی به جهان خواهد آمد و آیین بودا را که رو به زوال نهاده است احیا خواهد کرد. در حالی که در مهاییانه هزاران بوداسف وجود دارد که میثریه، موعود بودایی، نیز یکی از آنهاست، در فرقه «هینه یانه» (از اقلیت‌های بودایی) تنها یک بوداسف وجود دارد و آن هم میثریه است.^۱ با مطالعه مجموعه متون بودایی و دیدن مناطق جغرافیایی کشورهای بودایی (هند، چین، ژاپن، تایلند، کره و...) می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که اصل وجود یک موعود در آیین بودا ثابت است و از کهن‌ترین منابع و متون مقدس تا منابع متأخر از او نام برده‌اند و مشخصاتی برایش برشمرده‌اند.

۱. راه بودا، سوزوکی: ص ۱۷۳.

همچنین انعکاس وسیعی که عقیده به این موعود در تاریخ، فرهنگ، هنر و ادبیات کشورهای مختلف بودایی داشته، کوچک‌ترین تردیدی در اصالت و فراگیری آن باقی نمی‌گذارد. به آن در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله آیین بودا همواره دستخوش تحولات گونه‌گون بوده و از منطقه‌ای به منطقه دیگر تفاوت داشته است؛ ولی اساس موعودباوری در اشکال مختلف تا امروز باقی مانده و همواره تأثیرگذار بوده است.

موعود بودایی به لحاظ ماهیت - چه در متون مقدس و چه در فرهنگ کشورهای بودایی - موعودی شخصی است و نام و ویژگی‌های مشخصی دارد. او در ابتدا انسانی خاکی است؛ ولی به مرور زمان جنبه الهی می‌یابد. چنین سرنوشتی شبیه به سرنوشت خود بوداست. او در کانون پالی^۱ مانند خود بودا انسانی کامل، ولی خاکی است؛ اما بعدها در فرهنگ عامیانه جنبه الوهی گرفته و در کشورهای چین و کره در زمره خدایان قرار گرفته و پرستش می‌شود. میثریه، اگرچه با نام‌های مختلف از او یاد می‌شود، تنها موعود آیین بوداست.

اگر مشاهده می‌کنیم که برخی فرزندان یا شاهان بودایی را میثریه خوانده‌اند، نه به این دلیل است که در مقاطعی از تاریخ برای میثریه ماهیتی غیر شخصی قائل شده‌اند؛ بلکه در واقع آن فرزانه یا شاه را تجسم زمینی میثریه محسوب کرده‌اند، یا این که میثریه تعبیری استعاری از کمال روحی و معنوی، نماد صلح و عدالت و مانند آن بوده است، و گاهی هم او را منبع الهام خود برای ایجاد نهضت‌های آزادی‌خواهانه قرار داده‌اند. به هر روی مشخصات ذکرشده برای میثریه و عصر او چنان روشن است که هیچ‌گاه میثریه را از حالت تشخیص خارج نمی‌سازد.

میثریه به لحاظ کارکرد، تا پیش از آمدن از آسمان توشیته نجات‌بخش فردی

۱. کانون پالی از کتاب‌های بودایی، و مشتمل بر سخنان بوداست (منجی در آیین بودا، ص ۵۷).

است و مؤمنان می‌توانند در کمالات معنوی و اخذ درمه به او متوسل شوند و از این رو کارکرد نجات‌بخشی میثریه محدود به آخر الزمان نیست؛ اما در آخر الزمان او نجات‌بخشی جمعی است؛ زیرا حکومت جهانی را از آخرین شاه جهان پیش از خود تحویل می‌گیرد و بر زمین حکومت می‌کند. از محتوای متون مقدس چنین بر می‌آید که اگر هر یک از شاهان، و حتی خود میثریه، به وظایف خود در برقراری مساوات در جامعه درست عمل نکند، دوباره در زندگی بشر انحطاط حاصل می‌شود. البته در عصر وی صلح و امنیت برقرار است و در این موارد او فقط ادامه‌دهنده راه شاهان پیشین است و اصل نجات‌بخشی جمعی‌اش مربوط به نجات‌بخشی معنوی و رساندن مردم به نیروانه است.

میثریه به لحاظ کارکرد اجتماعی می‌توانست بدون این که حکومت جهانی را از سلطان پیشین تحویل بگیرد، به کار خود مشغول باشد و مردم را به نیروانه هدایت کند؛ ولی این که حکومت را تحویل می‌گیرد نشان‌دهنده آن است که او نسبت به جامعه دغدغه‌مند است و برای آن برنامه دارد. اگر او سلطنت را بدون جنگ به دست می‌آورد، دلیل آن نیست که او نجات‌بخش اجتماعی نیست؛ بلکه رشد اخلاقی و فضایل انسان‌ها باعث می‌شود که او بتواند بدون خون‌ریزی به حکومت برسد؛ ولی هنوز مردم احساس می‌کنند آرمان‌شهری که برای خود ساخته‌اند، به دست وی تحقق پیدا می‌کند.

موعود بودایی به لحاظ فراگیری رسالت، به هیچ روی منطقه‌محور یا قوم‌مدار نیست؛ بلکه رسالت او جهان‌گستر است، و هر که بخواهد به نیروانه برسد، میثریه او را یاری می‌کند. البته از برخی تعبیرها بر می‌آید که وی رهبری شریعت‌مدار است؛ یعنی شخص خود باید بخواهد که به درمه عمل کند تا میثریه رسیدن او را به نیروانه تسهیل نماید. اگرچه انسان‌ها به حدی از رشد اخلاقی رسیده‌اند که همه طالب کمال‌اند، به هر حال اختیار از آنها سلب نشده است و در نهایت، خود راه درمه را

برمی‌گزینند و در رسیدن به نیروانه اجباری در کار نیست.

در عصر میتریه آرمان‌شهری به نام «کتومتی» برقرار است و اساس ایجاد آن بلوغ فکری مردم، و نیز معجزه‌هایی است که در دوره میتریه اتفاق خواهد افتاد. متون غیر کانونی این معجزات را بسط داده و به مرور بر شاخ و برگ‌های آن افزوده‌اند.

از مجموعه سخنان منسوب به بودا، نمی‌توان کارکرد کیهانی خاصی برای میتریه برداشت کرد؛ ولی متونی مانند *آناگتومسه دسنا* (گفتار وقایع آینده) اتفاق‌هایی شگفت‌انگیز و معجزه‌وار برای عصر میتریه نقل می‌کند که می‌تواند نوعی کارکرد کیهانی برای موعود بودایی باشد. به نظر می‌رسد همین که در عصر میتریه رسیدن به نیروانه تسهیل می‌شود، نوعی کارکرد ویژه کیهانی است؛ زیرا سَمَساره و نیروانه دو روی یک سکه‌اند و وقتی در دوره میتریه نیروانه سهل الوصول می‌شود، در واقع به معنای تغییری در سَمَساره است که همین چرخه علت و معلولی دنیای ماست. این تغییر در کیهان به دلیل وجود عدالت در جهان و فضایل اخلاقی نیست؛ زیرا پیش‌تر هم انسان‌ها شاه‌جهان‌های عادل و جامعه اخلاقی داشته‌اند؛ ولی نیروانه تا به این حد که در دوره میتریه آسان‌یاب است، در دسترس نبوده است. با وجود این، بازآموزی و رواج آموزه‌های گذشته (درمه بودا) نیز، در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

موعود بودایی، موعودی پایانی است. در عصر میتریه باب نیروانه گشوده است و همه از سَمَساره خارج می‌شوند. همچنین از نظر پیروان معمولی، پرستش میتریه روشی بود جهت ایجاد کرمه نیک برای خودشان و تضمین این که در آینده رستگار خواهند شد. پس با بازتولد در عصر میتریه، امید نجات همیشگی پیروان این آیین وجود دارد و تکرار دیگر ادوار کیهانی، دست کم از دیدگاه متن‌های کانونی و غیر تبئی اصالت ندارد. پس می‌توان میتریه را موعودی پایانی قلمداد کرد.

در کشورهای بودایی شمالی - بویژه چین، کره، و ژاپن - میتریه را بیش از خود

«شاکیه مونی» (بودای تاریخی) حرمت می‌نهند. به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر میتریه، از قرن دوم تا هشتم میلادی بوده و نقطه اوج آن در حدود قرن پنجم بوده باشد.

سرانجام در آیین بودایی، «تشره یانه» به عنوان «دیانی بوداسف» معرفی شد. به طور خلاصه، موعود بودایی در این تحولات، خدایی واحد با سه نقش متفاوت است که در سه دوره و سه مکان متفاوت شکل می‌گیرد: الف. انسانی معمولی در جهان خاکی در گذشته؛ ب. بودای فرمان‌روای قلمرو توشیته در زمان حاضر؛ ج. بودای پاک بومی به نام «کتومتی» در آینده دور.

موعود بودایی نگاهی رو به آینده دارد؛ زیرا چنین شرایطی در رسیدن به تیروانه در گذشته وجود نداشته است. ولی از آن جا که قبل از کم شدن طول عمر انسان‌ها نیز، دوره صلح و آرامشی مانند عصر میتریه وجود داشته است، شاید بتوان از نظر اجتماعی و زندگی ظاهری مردم، شباهتی با دوران گذشته پیدا کرد؛ ولی از نظر نجات معنوی یک حالت بی سابقه و آرمانی قلمداد می‌شود و رو به آینده دارد.

تأثیر متون دینی موعود بودایی بر زندگی مردم و حتی رهروان بودایی، بیش از آن چیزی بوده که در آثار کانونی و غیر کانونی به آن اشاره شده است و عملاً مردم و رهروان بودایی میتریه را بوداسفی زنده و تأثیرگذار می‌دانسته‌اند و حتی وصول به پیشگاه او را سنتی همیشگی قلمداد کرده‌اند. گزارش‌های گونه‌گون و گاه متضاد متون مقدس آیین بودا، حاکی از فراز و نشیب در اندیشه موعود، و تطوّر آن به صورت اندیشه‌ای قابل درک، هم برای رهروان بودایی و هم عوام، و قابل استفاده برای حاکمان و سیاست‌مداران است. پس باید گونه‌های موعود بودایی را، که در طول قرن‌ها دستخوش تغییر بوده است، نسبت به سنت‌های مختلف در برخی از ویژگی‌های ظاهری و مفهومی متفاوت دانست.

چهار. منجی در ادیان چینی

ادیان چینی به طور سنتی بر پایه آیین‌های عبور از مراحل زندگی - یعنی تولد، بلوغ، ازدواج و دفن - و گردش سالیانه جشنواره‌های مبتنی بر تقویم دینی قرار دارد. عضویت توده اجتماعی مردم چین در این ادیان نیز از راه مشارکت آنها در این قبیل آیین‌های گذار از مراحل زندگی و جشن‌های سالیانه به نمایش در می‌آید و نه از راه تن دادن عقلانی (روشن فکرانه) به مجموعه‌ای از آداب الهام شده. بنا بر این دین چینی ماهیتی فرهنگی دارد تا کلامی. تمام سنن و نظام‌های دینی که از بیرون وارد مجموعه پیچیده فرهنگ چینی شدند، برای ادامه بقا و فعالیت خویش ضروری دیدند تا خود را با ارزش‌های دینی و فرهنگی سرزمین چین سازگار کنند.^۱

در فرهنگ چین سه آیین کنفوسیوس، تائو و بودا وجود داشته و دارد. این سه آیین چنان به هم آمیخته‌اند که در میان توده مردم دین واحدی به نام «سونگ جیائو» پدید آمده است. هر یک از این سه، یکی از ابعاد این دین را پوشش می‌دهد. آیین کنفوسیوس بعد اخلاقی و شعائر گذار، آیین تائو نظام شناخت و برنامه‌های جشن‌های سالیانه، و آیین بودا تقلیل رنج، نجات اخروی و مراسم مردگان را پوشش می‌دهند.

آنچه در حوزه موعودباوری در اعماق جامعه چین نفوذ دارد، دو آیین تائو و کنفوسیوس است؛ چه از نظر متون دینی، و چه از نظر تأثیری که متون و تعلیمات این دو آیین در مردم چین داشته‌اند.

مباحث منجی موعود، هم در آیین کنفوسیوس و هم در متون آن آمده است. برای مثال مردی که از طرف آسمان مأمور است، در دل‌های آدمیان نفوذ می‌کند و از آن رو در زمین صلح برقرار می‌شود. کسی که از طرف آسمان مأمور است در پیروی مقصد خود استوار می‌ماند و از آن رو کره زمین رو به کمال می‌رود.^۲

۱. فرهنگ ادیان جهان: ص ۸۴۵.

۲. مکالمات، کنفوسیوس، ترجمه کاظم زاده: ص ۱۵۶.

همچنین در آیین دائو و متون دینی آن هم بحث منجی موعود آمده است. مثلاً گفته شده: صلح بزرگ که شهریاران عصر طلایی باستانی به وسیله حکومت تائویی ایجاد کرده بودند، توسط رسولی الهی که رهبر آسمانی خوانده می‌شود، ایجاد می‌گردد.^۱

از ویژگی‌های این دوره شایسته‌سالاری، ایثار و گذشت است. مردم دل‌سوز و غم‌خوار یکدیگرند و صلح و امنیت، بر همه جا حکم فرماست؛ زیرا هواهای نفسانی سرکوب شده است و به آنها میدان داده نمی‌شود. اما برترین ویژگی آن حکومت، روح واحدی است که تمام مردم جهان را در بر گرفته است. این عصر دوران یک پارچگی شریعت و تحقق امت واحد است؛ عصری که یسر هیچ گونه دسته‌بندی نژادی، قومی و اقتصادی را تجربه نمی‌کند و مال و ثروت جهان در اختیار همه قرار دارد.

یکی از ویژگی‌های منجی آن است که بر خلاف پادشاهان معمولی، از نیروی معنوی خاصی برخوردار است که می‌تواند خیر و خوبی را در سراسر عالم گسترش دهد و همه عالم به صورت خودجوش به اطاعت او تن می‌دهند. ویژگی بسیار مهم او تصرف قلب‌هاست. پادشاه منجی به غلبه ظاهری بر مردم اکتفا نمی‌کند و فضایل اخلاقی را در میان انسان‌ها گسترش می‌دهد. البته این کار او با توانایی‌هایش و با اطاعت خودجوش مردم از او ارتباط وثیقی دارد.

از مجموعه مباحث موجود در باره منجی موعود در آیین‌های چینی می‌توان این نکات را استنباط کرد:

آموزه موعود چینی فردی خاص را با ویژگی‌های والا نوید می‌دهد که برای نجات جهان قیام می‌کند. هر چند جهان‌بینی چینی، این اندیشه را در خود دارد که به هر حال جهان به کمال مقصود خویش می‌رسد و اصولاً ادوار جهان به گونه‌ای است

1. Celestial Master (Tien Shih).

که یک عصر طلایی هم در آن وجود دارد، ولی این کار صرفاً با تکامل پدیده‌ها به صورت طبیعی حاصل نمی‌شود و نیل به این مقصود، نیازمند شخصی مقتدر با نیروی خاص فوق بشری است. از این رو گرچه این شخص بر خلاف روند طبیعی عالم قدم بر نمی‌دارد و تکامل پدیده‌ها برای رسیدن به کمال کل جهان امری ضروری است، هیچ پدیده‌ای جایگاه این شخص را پر نمی‌کند و او در جایگاه کامل‌کننده تمام این تکامل‌های جزئی موقعیتی ویژه دارد.

درست است که منجی موعود در فرهنگ چینی شخصی است، ولی به نظر می‌رسد فردی خاص برای این منظور مشخص نشده و صرفاً صفات آن منجی بیان شده است. در تاریخ فرهنگ چین به اشخاص متعددی بر می‌خوریم که منجی معرفی شده‌اند؛ اما این افراد را نباید از جهت خصوصیت فردی نگریست؛ بلکه آن افراد از این جهت که دارای صفات و ویژگی‌های منجی بوده‌اند، صاحب این مقام شناخته شده‌اند. در کلمات کنفوسیوس می‌بینیم که او منتظر بود تا منجی شود و همین انتظار را در منسیوس نیز مشاهده می‌کنیم. قیام‌های متعدد نجات‌بخش با نام و لقب منجی افسانه‌ای چینی، و نیز استفاده شاهان از این نام و لقب، حکایت از آن دارد که شخص منجی با این لقب نامیده می‌شود؛ ولی این نام‌گذاری بیانگر این نیست که منجی شخص خاصی است؛ بلکه برعکس، این امر نشانه آن است که هر کسی با استفاده از لقب مذکور می‌خواست منجی موعود باشد و فرد خاصی برای این منظور در نظر گرفته نشده بود.

یکی از نکته‌های جالب در باره منجی موعود در فرهنگ چینی، صفات و ویژگی‌های اوست. در فرهنگ چینی به هیچ وجه منجی یک بشر عادی نیست. با وجود اختلاف کنفوسیوسیان و دائویان در این زمینه، داشتن نیروی فوق‌العاده‌ای که امپراتوران افسانه‌ای چین هم از آنها برخوردار بوده‌اند، امری است که در هر دو دین برای موعود چینی ضروری شمرده شده است. از این رو موعود چینی فردی الهی است. الهی بودن این موعود صرفاً در داشتن صفات خاص و نیروی

فوق‌العاده‌ای نیست که با تبدیل شدن به ذات بی‌مرگ حاصل می‌شود؛ بلکه او باید مجوز آسمانی ظهور را نیز داشته باشد. چه‌بسا افرادی چون کنفوسیوس که در تاریخ چین از چنین نیرویی برخوردار بودند؛ ولی چون مجوزی برای ظهور نداشتند، به این امر قیام نکردند. البته پوشیده نیست که در بعضی تقریرها، منجی موعود در فرهنگ چینی اصولاً انسانی است که خداگونه شده باشد.

منجی موعود در فرهنگ چینی در پی برقراری حکومتی گسترده و جهانی است که تمام انسان‌ها را در بر می‌گیرد. این یکی از جنبه‌های صلح بزرگ است که در بحث‌های گذشته مطرح شد و در آن تمام انسان‌ها و جوامع متعدّد به یک هماهنگی بزرگ، حکومت فراگیر، و سعادت و رفاه لازم دست می‌یابند. در سایه این حکومت فراگیر، فقر و بدبختی، جنگ و خون‌ریزی و ظلم و بی‌عدالتی از عالم انسانی به طور کلی رخت بر می‌بندد.

یکی دیگر از جنبه‌های صلح بزرگ، به کیهان و کل عالم بر می‌گردد. تکامل عالم در آموزه منجی موعود چینی، نه تنها انسان‌ها، بلکه تک‌ذرات عالم را نیز شامل می‌شود. عدالت مطرح در این آموزه، نه تنها در میان انسان‌ها برقرار می‌شود، بلکه روابط میان انسان‌ها و عالم طبیعت (حیوانات، گیاهان و جمادات) را نیز اصلاح می‌کند؛ زیرا صلح بزرگ در فرهنگ چینی، کل گیتی را به هماهنگی و اعتدال می‌رساند و موجب می‌شود که ذره‌ای ظلم و اجحاف در کل عالم وجود نداشته باشد.

از طرف دیگر، آموزه صلح بزرگ تنها روابط مادی انسان‌ها را در سایه عدالت اصلاح نمی‌کند؛ بلکه فضایل اخلاقی را گسترش می‌دهد؛ به گونه‌ای که انسان‌ها از خودخواهی دور می‌شوند و با شکوفایی عدالت، از آن پس ایثار، گذشت، رحمت و شفقت نیز در میان آنها برقرار می‌شود. در فرهنگ چینی بیشتر بر ابعاد اخلاقی صلح بزرگ تأکید شده است، نه جنبه مادی آن. یکی از خصوصیات مهم منجی موعود در فرهنگ چینی، برخورداری از نیروی اخلاقی است که تمام انسان‌ها را مقهور خود

می‌کند، نه این که با نیروی نظامی بر مردم غلبه کند.

هر چند منجی موعود در فرهنگ چینی دارای صفات الهی است، باید به امور دنیوی نیز آگاه باشد. این امر، نه تنها از جامعیت این آموزه استنباط می‌شود، بلکه در بعضی نظریه‌پردازی‌ها هم آشکارا مطرح شده است که منجی موعود باید شعائر و حتی علم موسیقی را بداند.

از ویژگی‌های قبل مشخص شد که آموزه منجی موعود در فرهنگ چینی ناظر به نجات جمعی است و به افرادی خاص یا به جامعه چینی محدود نمی‌شود؛ بلکه تمام انسان‌ها را در بر می‌گیرد؛ اما اشاره به این مطلب مفید است که در برخی جوامع چینی یا در دوره‌هایی از تاریخ چین، به نجات فردگرایانه بر می‌خوریم که انسان‌ها یا تنها به نجات خویش توسط منجی می‌اندیشیدند و یا این که تنها گروه خاصی را اهل نجات می‌دانستند.

این تقلیل‌گرایی ناشی از آن است که در تمام ادیانی که به نجات جمعی می‌اندیشند، گاه به سبب موانعی که بر سر این آرمان به وجود می‌آید، مردم به حداقل اکتفا می‌کنند و تنها به نجات فردی می‌اندیشند.

یکی دیگر از ویژگی‌های منجی موعود چینی، که به جنبه انسانی و نجات جمعی آن باز می‌گردد، حکومتی بودن آن است. نجات جمعی را می‌توان سه گونه تصور کرد:

۱. اساساً امری اخروی باشد که در سایه آن، تمام افراد انسانی به نجات دست می‌یابند. شاید بتوان پدیده نجات مسیحایی در مسیحیت را این گونه دانست.

۲. گونه‌ای نجات دنیوی که در سایه تشکیل یک حکومت متمرکز نیست و زمینه‌های سعادت، رفاه و عدالت را بدون تشکیل حکومت برقرار می‌کند.

۳. گونه‌ای نجات دنیوی و فردی که در سایه یک حکومت جهانی محقق می‌شود.

در فرهنگ چینی حکومت جایگاه ویژه‌ای دارد و امری ملکوتی محسوب

می‌شود. بنا بر تصریح‌هایی که در باره نجات مطرح شده است، می‌توان گفت: نجات در فرهنگ چینی در سایه حکومتی فراگیر برقرار می‌شود.

از ویژگی‌های آموزه منجی موعود در فرهنگ چینی، گذشته‌گرا بودن آن است. در فرهنگ چین چیزی به نام «بازآفرینی» وجود دارد که در روزگار باستان به دست امپراتوران افسانه‌ای محقق شده بود. این دوران تحت عنوان «عصر طلایی» مطرح می‌شود و مردم امیدوارند که با آمدن منجی موعود، آن گذشته طلایی احیا گردد.

این مسئله مقتضای جهان‌بینی چینی نیز هست؛ زیرا نگرش آنها به جهان‌ادواری است؛ به گونه‌ای که طبق یک چرخه منظم تکرار می‌شود. بنابراین دیدگاه عصر طلایی نه یک بار، بلکه بارها قبل از این محقق شده بوده و ما باز هم در راه تحقق دوباره آن قرار داریم.

آخرین ویژگی آموزه منجی موعود در فرهنگ چینی آن است که مردم چین نگرش خاصی به ادیان مطرح در فرهنگ چینی، و از جمله سه دین: کنفوسیوس، تائو و بودا دارند و نجات به وسیله هر یک از اینها را ممکن می‌دانند. به نظر می‌رسد هر چند منجی موعود در هر یک از این ادیان با دیگری متفاوت است و در دوره‌های مختلف افراد متعددی در هر یک از این ادعای منجی بودن کرده‌اند، اما توده‌های مردم به دنبال منجی واحدی هستند که تمام عالم را به سوی هماهنگی و صلح بزرگ هدایت کند، و برایشان مهم نیست که او متعلق به چه گرایشی باشد و یا حتی به چه نامی خوانده شود. تعدد منجی در هر یک از این ادیان نیز، شاهد دیگری است که نشان می‌دهد آنها به دنبال شخص خاصی نیستند؛ بلکه تنها منتظر فردی با اوصافی کلی به عنوان منجی هستند.^۱

۱. دیگر منابعی که در تکمیل این نوشتار به آنها مراجعه شده، عبارت‌اند از: نهروردی، دانای حکمت باستان؛ راهنمای ادیان زنده؛ این هندو (ویمن)؛ منجی در آیین بودا؛ فرهنگ ادیان جهان؛ مجله هفت آسمان؛ شن ۹؛ مقاله «گونه‌شناسی اندیشه، منجی موعود در ادیان»، علی موحدیان عطار).

نام های منجی موعود در ادیان

اعتقاد به منجی موعود، باوری فراگیر در میان تمام ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی است که فطری بودن این نیاز و احساس را نشان می دهد.

انسان در ذات خویش و فارغ از ویژگی های آیین، محیط و زمانه، امید به آینده ای بهتر برای خود، جامعه پیرامون و جهان را در درون خویش احساس می کند. باور به منجی موعود جهانی در تمام ادیان و مذاهب برگرفته از این آگاهی فطری مشترک میان انسان ها است. البته مصداق منجی موعود در هر آیین، برگرفته از آموزه ها و پیش داشته های معتقدان به آن است و از این رو در هر آیین با نامی خاص معرفی و شناخته می شود.

ممکن است گفته شود: باور به موعود جهانی، در آیین های غیر الهی و ساخته بشر نیز وجود دارد و این حاکی از خرافاتی بودن این باور در میان آنان، یا نشانه آرزو و پنداری وهم آلود است. پس ممکن است این باور در ادیان الهی نیز برگرفته از خرافه های موجود در آن آیین ها باشد.

در پاسخ می گوئیم: مبدأ اعتقاد به منجی موعود در همه آیین های الهی و غیر الهی، فطرت انسانی است که پاکی و پسندیدگی را برای خود، جامعه و جهان نیکو می شمارد و بدان امید دارد. این آگاهی فطری برآمده از الهام الهی است: «فَأَلْهَمَهَا

فُجُورَهَا وَتَقْوَنَهَا؛^۱ سپس پلیدی و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد. پس اعتقاد به منجی جهانی، آرزویی خام نیست؛ بلکه امیدی برآمده از نگاه الهی به نظام آفرینش است.

از سوی دیگر، پژوهش‌ها نشان دادند که باور به منجی موعود در همه ادیان الهی وجود داشته است. طبیعی است که این اعتقاد شادی بخش و امیدآفرین به آیین‌های غیر الهی نیز نفوذ کند و آنها هم در پی ترویج آن باشند.

پس از این مقدمه کوتاه به معرفی نام‌های منجی موعود در ادیان می‌پردازیم. آیین‌های متفاوت، منجی موعودشان را گاهی با نام خاص معرفی کرده‌اند و گاهی تنها ویژگی‌ها و صفات بارز و محوری او را بر شمرده‌اند. برای مثال عناوینی چون «مسیح» یا «سرور بزرگ» یا «ویشنو» به معنای «نجات‌دهنده» اوصاف منجی موعود را بیان می‌کند.

برخی از این اوصاف و القاب، شباهت‌های فراوانی با ویژگی‌های موعود در تفکر اسلامی و بویژه شیعی دارند و این شاهد دیگری بر وجود همان فطرت انسانی است که در آغاز این نوشتار، از آن سخن گفتیم.

اکنون فهرستوار، نام منجی موعود را در ادیان الهی و غیر الهی باز می‌گوییم.

۱. یهودیت و مسیحیت

مسیح یا ماشیح.^۲

پسر انسان.^۳

سرور بزرگ میکائیلی.^۴

۱. شمس: آیه ۸.

۲. مزامیر ۱۸: ۵۰؛ یوحنا: ۳: ۲۸.

۳. متی ۲۴: ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۴۵؛ لوقا ۱۲: ۴۰ و با همین مضمون لوقا ۲۱: ۲۷، ۲۶؛ مکاشفه یوحنا ۱۴: ۱۴.

۴. دانیال ۱۲: ۱.

قائم^۱

۲. دین زرتشت و دیگر ادیان کهن ایرانی

سوشیانس (سوشینت) یعنی پسر سوم^۲.

استوت ارته (که همان سوشیانس است)^۳.

۳. ادیان هندی

ویشنو (به معنای نجات‌دهنده)^۴.

میتریه (Maitreya)^۵.

کریشنا.

اسامی ذکر شده، نام‌های موعود در ادیان مختلف و برگرفته از منابع اصلی همان ادیان است. برخی از مصادر و منابع واسطه نیز اسامی و صفات دیگری را نیز به نقل از مصادر کهن ادیان گزارش کرده‌اند. در این جا آن اسامی را از این مصادر نقل می‌کنیم^۶.

الف - گزارش نجم الثاقب

- ایزدشناس یا ایزد نشان (نزد مجوس).

۱. دانیال نبی ۱۲: ۱.

۲. زند بهمن یسن، ص ۱۵۰، یسنا ۲۶ قطعه ۱۰؛ یسنا ۵۹ قطعه ۲۸؛ ویسپرد، کرده ۲، قطعه ۵؛ فروردین یشت، قطعه‌های ۱۲۹ و ۱۴۵؛ زامیاد یشت، قطعه ۸۹؛ گشتاسب یشت، قطعه ۳۰؛ وندیداد، فرگرد ۱۹، قطعه ۵. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، پرشش ۱، بند ۹۵؛ سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، علی اصغر مصطفوی: ص ۱۰۹. سوشیانس، ابراهیم پورداوود: ص ۲۱۷.

۳. اوستا بند ۱۲۹، یشت سیزدهم؛ سوشیانس، ابراهیم پورداوود: ص ۱۵.

۴. ریگ ودا، ماندالای ۴ و ۱۶ و ۲۴ از کتب مقدس هندیان (یا کالکی kalki)؛ مهابهارت: ۱، ۲۰-۲۲، ۱۳۹، ۳۵۳ به بعد: ۳، ۵۵، ۱۲۶-۱۲۷، ۲۵۷، ۳۰۵؛ اساطیر هند، ورنیکا ایونس، ترجمه باجلان فرخی: ص ۳۹-۴۳.

۵. رک: آیین بودا، هانس ولفگانگ شو مان، ترجمه پاشایی: ص ۱۲۱.

۶. رک: نجم الثاقب: ص ۴۴-۹۲. این اسامی در منابعی بوده است که اکنون در اختیار مؤلف دانش‌نامه و همکاران وی نیست و امکان سنجش یا ارزیابی درستی آن وجود ندارد.

- پرویز، - بهرام یا بنده یزدان در کتاب ایستاع به نقل از کتاب ذخیره الالباب.

در کتاب برزین از فرس.

- حاشر و صاحب، در صحف ابراهیم.

- خجسته، در کتاب کندرال فرنگیان.

- خسرو، در کتاب جاویدان «خسرو مجوس».

- زند افریس، در کتاب ماریاقین.

- سروش ایزد، در کتاب زمزم زردشت.

- شماطیل، در کتاب ارماتش.

- صمصام الاکبر، در کتاب کندرال.

- فردوس الاکبر، در کتاب قبرس رومیان.

- فیروز، در کتاب فرنگان ماچارالامان.

- فرخنده، در کتاب شعیای پیغمبر.

- کیقباد دوم (عادل برحق)، نزد مجوس و گبران عجم.

- گوکما، در کتاب نجتا.

- لندیطارا، در کتاب هزار نامه هند.

- مهمید الاخر، در انجیل.

- میزان الحق، در کتاب آژی پیغمبر.

- واقید، در کتب سماویه و در تورات و اقیذما.

- کلمة الحق، در صحیفه آسمانی.

- لسان صدق، در صحیفه آسمانی.

- خوزاند، در جاویدان.

- اوکیدم، در تورات به لغت ترگوم.

ب- گزارش «او خواهد آمد»^۱

- ایستاده و خداشناس، به نقل از کتاب «شاکمونی» از کتب مقدس هندیان.
- فرخنده و خجسته، به نقل از کتاب «وشن جوک» از کتب مقدس هندیان.
- ممتاطا (در زبان هندی به معنای محمد است)، به نقل از کتاب «دادتک» از کتب مقدس برهمنیان هند.

- راهنما، به نقل از کتاب «پاتکیل» از کتب مقدس هندیان.
- خرد شهر ایزد، به نقل از کتاب «شابوهرگان» از کتب مقدس مانویان ترجمه مولر.

- گرزاسپه، در باور ایرانیان باستان.
- کیخسرو، در باور ایرانیان باستان.
- مارکو کرالیویچ، در باور اهالی صربستان.^۲
- آرتور، در باور کهن انگلیسی ها.
- بوریان بور ویهیم، در باور سلت ها.
- اودین، در باور اقوام اسکاندیناوی.
- بوخص، در اقوام اروپای مرکزی.
- کوتزلکوئل، اقوام آمریکای مرکزی.
- کالویبرگ، در باور یونانیان.

۱. ر.ک: او خواهد آمد، علی اکبر مهدی پور، ص ۱۰۲-۱۱۳.

۲. ر.ک: اسطوره بازگشت جاودانه، میرچا الیاده، بهمن سرکاراتی، ص ۵۴.

محدویت در نگاشته‌های مستشرقان^۱

هر چند اسلام‌شناسی غربیان از دیرینه‌ای بیش از دو سده برخوردار است، شیعه‌پژوهی آنان بسیار دیر هنگام، و در دهه‌های اخیر قرن بیستم میلادی تحت تأثیر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، لبنان و عراق جدی‌تر شده است و با وجود تلاش‌های انجام‌شده در دوره اخیر، این رشته نزد آنان هنوز در ابتدای راه است و از این رو غربیان هنوز کارنامه‌ای جامع و درخشان در شیعه‌شناسی ندارند.

برخی از محققان دو دلیل برای این مهم یاد کرده‌اند: کمبود متون تحقیقی به زبان‌های اروپایی در موضوع تشیع امامی و دشواری دسترسی به منابع اولیه آن از یک سو،^۲ و شیوع نگاه نادرست اهل سنت به مذهب شیعه در میان مستشرقان از سوی دیگر.^۳ مطالعات شیعی را در غرب به حاشیه رانده است. مخصوصاً این عامل دوم سبب شد شیعه (امامیه) را چون فرقه‌ای حاشیه‌ای یا بدعت‌گرا در اندیشه اسلامی بنگرند و قرائت شیعی از اسلام را رسمی و مقبول تلقی نکنند. از این رو مستشرقان معمولاً اصطلاح «اسلام شیعی» Shi'i Islam را برای نشان دادن این

۱. به قلم پژوهشگر ارجعند، حجة الاسلام والمسلمین علی زاد.

2. Shi'ism p. 2.

3. Twelver Shi'ite resources in Europe p p.74-77.

تقابل، و تحت تأثیر همین پنداره نادرست، به کار می‌برند. اتان کلبرگ در ارزیابی مطالعات غربیان در باره شیعه می‌نویسد:

به طور کلی تعداد مطالعاتی که تا نیمه دوم قرن بیستم به موضوع شیعه امامیه اختصاص یافت، ناچیز و اندک است؛ چرا که در نخستین مجلد از مجموعه Index Islamicus که سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۵۵ م را پوشش داده، تنها دو صفحه از ۸۲۴ صفحه این مجلد برای فهرست کردن عناوین مقالات مربوط به تشیع دوازده امامی اختصاص یافته است. گرچه نخستین تلاش در نگرشی جامع، توسط دونالدسون در کتاب Shi'ite Religion، که در سال ۱۹۳۳ م انتشار یافت، صورت گرفت؛ اما تعداد کتاب‌هایی که به این موضوع اختصاص داده شد نیز بسیار اندک بوده است.^۱

سید حسین نصر به مناسبت بحث از اهمیت ارتباط فیلسوف فرانسوی هانری کربن با علامه سید محمدحسین طباطبایی، نبود روابط درست علمی میان محققان غربی و عالمان شیعه اصیل را علت نا آگاهی غرب از شیعه دانسته است:

حتی می‌توان گفت که از دوره قرون وسطی، که تماس فکری و معنوی اصیل بین اسلام و مسیحیت قطع شد، چنین تماسی بین شرق اسلامی و غرب حاصل نشده است... غرب تاکنون دو بار با اسلام تماس مستقیم داشته است؛ با اعراب در اندلس و با آثراک در شرق اروپا؛ و در هر دو مورد، تماس با اسلام سنی بوده است و در برخی موارد محدود، با اسلام شیعی، آن هم از نوع اسماعیلی، مغرب‌زمین هیچ‌گاه با عالم تشیع، به خصوص ایران شیعی، تماسی نداشته است... تشیع، چنان که هست، در خارج از جهان پیروان آن شناخته شده نیست. از این رو مستشرقان همواره تشیع را یک «بدعت» در اسلام، و حتی برخی آن را اختراع عده‌ای از دشمنان اسلام دانسته‌اند.^۲

1. *Western Studies of Shi'a Islam*, p.40.

۲. شیعه در اسلام: ص ۱۳-۱۴ (مقدمه سید حسین نصر). گفتنی است این کتاب علامه طباطبایی در سال ۱۹۶۹

در این میان بعد از انقلاب اسلامی در ایران و تثبیت حکومت اسلامی - شیعی در این کشور، زمینه‌های پیشین تحقیق در باره تشیع پررنگ‌تر شد؛ اما چنان که در ادامه خواهد آمد، هیچ یک از این تحقیقات از جامعیت لازم برخوردار نیست و یک‌سویه‌نگری سیاسی یا تاریخی در بیشتر آنها مشهود است.

مهدویت در آثار مستشرقان

از میان موضوعات متنوع مربوط به شیعه‌شناسی، مسئله امامت به دلیل پیوندش با اساس این مذهب جایگاه خاصی در مطالعات غربیان پیدا کرده است. مهدویت نیز شاخه‌ای از مطالعات امام‌شناسی غربیان در شیعه‌پژوهی به شمار می‌آید که از ابتدا چندان کانون توجه نبوده است؛ با این حال در مطالعاتشان به آن هم پرداخته‌اند. مهدویت در پژوهش‌های استشرافی الزاماً به معنای «مهدی شخصی»، که شیعیان دوازده‌امامی به آن اعتقاد دارند، نیست؛ بلکه بیشتر مربوط به «مهدی نوعی»، و شامل برخی مباحث حاشیه‌ای است. بیشتر پژوهشگران علاقه‌مند به مسائل مهدویت در غرب یهودی، و برخی نیز مسیحی‌اند. یهودیان بیشتر گرایش صهیونیستی دارند و تحقیقاتشان بیشتر معطوف به مسائل بنیادی، و به لحاظ محتوایی مربوط به مسائل مرتبط با سیاست و قدرت می‌باشد. نگاه انتقادی و مغرضانه و تلاش برای تضعیف مبانی و مستندات تاریخی و روایی مهدویت، از ویژگی‌های آثار این گروه از مستشرقان است. نگاه مستشرقان مسیحی اندکی معتدل‌تر از یهودیان است. آنان بیشتر از منظر ارتباط مهدویت اسلامی با آموزه رجعت مسیح در آخرالزمان به این مطالعات می‌پردازند و گویی آن را رقیبی در مقابل آموزه‌های فرجام‌شناختی خود می‌بینند.

م. با ترجمه و مقدمه سید حسین نصر در اروپا و آمریکا منتشر شد و مطالعات غربیان در باره امامیه را که پیش از آن بر آثار امثال مونتگمری وات و آن لیتون متکی بود، یک گام به پیش برد.

زمینه‌ها و ابعاد اهمیت

- مهدویت در پژوهش‌های استشرافی از چندین بعد مورد توجه قرار گرفته است:
- الف. نقش آموزه مهدویت در تحولات سیاسی جهان اسلام و بویژه انقلاب اسلامی ایران و پیدایش نظریه سیاسی ولایت فقیه.
- ب. نقش آموزه مهدویت در پدیداری جنبش‌های اجتماعی - سیاسی، همانند قیام فاطمیان مصر (المهدی بالله) و مهدی سودانی.
- ج. نقش آموزه مهدویت در شکل‌گیری فرقه‌های نوپدید و مدعیان مهدویت و اختلافات درون فرقه‌ای آنها با یکدیگر.
- د. نگاه عرفانی و تصوف‌گونه به غیبت امام مهدی عج و تحلیل تأثیرات آن.

سیر تاریخی و قلمرو جغرافیایی

در یک نگاه می‌توان تلاش‌های غربیان را در باره مهدویت به سه گونه اروپایی، آمریکایی و اسرائیلی تقسیم کرد. در این میان پژوهش‌های آمریکایی بیشتر رویکردی کاربردی دارند و نتایج آن در تعامل سیاسی - فرهنگی با جهان اسلام تأثیرگذار است. مستشرقان اروپایی در عرصه مهدویت پژوهی پیشگام بوده‌اند و آثاری را، بیشتر به زبان فرانسوی، نشر داده‌اند. از نگاه عبد الجبار ناجی، که در کتاب *التشیع و المستشرقون* به معرفی تلاش‌های مستشرقان در شیعه‌شناسی پرداخته است، نگاه‌ها به اروپایی در موضوع مهدویت شامل مباحث متنوعی است و در این میان برخی از آنان به طور خاص به شخص امام مهدی و غیبت ایشان توجه داشته‌اند.^۱ اروپاییان فارغ از انگیزه‌های سیاسی، بیشتر به دنبال شناخت مذهب شیعه به عنوان یک فرقه دینی بوده‌اند و این وجه تمایز مطالعات اروپایی و آمریکایی در مهدویت پژوهی به شمار می‌آید. در اینجا طبق همین دسته‌بندی سه‌گانه گزارش از مهدویت پژوهی غربیان ارائه می‌کنیم.

۱. التشیع و الاستشراق، ص ۲۹۰.

۱. مهدویت در مطالعات اروپایی

نخستین تلاش رسمی اروپاییان در شناخت مهدویت را می‌توان در فرانسه ردیابی کرد. در سال ۱۹۶۸ نخستین کنگره بین‌المللی مستشرقان در باره تشیع اثناعشری با عنوان «تشیع امامی» در استراسبورگ ایالت آلزاس فرانسه برگزار شد. مستشرقان صاحب‌نامی چون هانری گرین، ویلفرد مادلونگ، رینر گرملیش و آن لمبتون در این همایش مشارکت داشتند و نیمی از محققان شرکت‌کننده در آن از صاحب‌نظران مسلمان شیعی (از جمله امام موسی صدر و عبد الجواد فلاطوری) بودند. نکته در خور توجه، برگزاری این همایش پیش از وقوع انقلاب اسلامی ایران که از اهمیت شیعه‌شناسی در این دوره برای غربیان خبر می‌دهد، بنا بر تصریح عبد الجبار ناجی همه مباحث این کنگره حول اعتقاد به آموزه مهدویت و غیبت امام مهدی علیه السلام در سامراء بوده است.^۱ مجموعه مباحث این همایش با عنوان «تشیع امامی» بارها در فرانسه چاپ شده است.^۲

دیگر فعالیت پژوهشی اروپایی در این زمینه، مقاله «ولایت در نگاه شیعه در دوره غیبت امام» نوشته ویلفرد مادلونگ است که جرج مقدسی آن را در بخشی از کتاب خودش با عنوان مفهوم ولایت در سده‌های میانه^۳ آورده است. این کتاب در سال ۱۹۸۲م در پاریس نشر یافت. مادلونگ در این مقاله به تأثیر غیبت امام در اندیشه سیاسی شیعه، بویژه مفهوم قدرت سیاسی، پرداخته است.

۲. مهدویت در مطالعات آمریکایی

آمریکاییان دیرتر از اروپاییان به مطالعات مهدوی پرداختند و بیشتر تحت تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی رخ داده در منطقه خاورمیانه، بویژه ایران، کویت، عراق

۱. التشیع و الاستشراق: ص ۲۸۸.

۲. *Le Shīisme Ināmate*; Calloque Strasbourg 1968; Paris, 1970.

۳. *La Notion d'autor au Moyen Age*; George Makdise(ed), (Paris, 1982).

و لبنان بوده‌اند.^۱

نخستین اقدام مهم آنان برگزاری همایش «مهدویت و هزاره‌گرایی در اسلام؛ مفهوم مهدی در اسلام، مفهوم مهدی در نگاه شیعه دوازده‌امامی، غیبت مهدی، سفرای مهدی» بود که در سال ۱۹۸۵م به همت مرکز پژوهش‌های ایرانی دانشگاه کلمبیا برگزار شد.^۲ عنوان همایش خود گویای اهمیت مسئله مهدویت در نگاه برگزارکنندگان این همایش است. این همایش زمانی برگزار شد که ایران درگیر جنگی ناخواسته با دشمنی بود که خود آمریکا نیز از حامیانش به شمار می‌رفت.

پس از آن در سال ۲۰۰۰م بلا تکدر گزارشی را با عنوان «اسلام سنی و اسلام شیعی» برای وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا تهیه کرد و در آن اطلاعاتی در باره شیعه و سنی و اختلافات اعتقادی موجود میان آن دو ارائه کرد. وی در این گزارش عقیده به مهدویت را به عنوان یکی از اختلافات میان شیعه و سنی مورد تأکید قرار داده است. این گزارش به لحاظ زمانی بعد از جنگ دوم خلیج فارس (حملة عراق به کویت) و انتفاضة شیعی در عراق (۱۹۹۱م) تهیه شده است.

در سال ۲۰۰۱م کلارک در کتاب میراث شیعه، ضمن فصلی که به بیان عادات و اعتقادات قدیم و جدید شیعه اختصاص داده بود، به امامت و غیبت نیز پرداخت.^۳ شایان ذکر است برخی از محققان ایرانی مقیم آمریکا نیز پژوهش‌هایی را در موضوع مهدویت انجام داده‌اند که در آمریکا نشر یافته است. از جمله معروف‌ترین این آثار می‌توان به کتاب سایه خدا و امام غائب: مذهب، سیاست و تغییرات اجتماعی در ایران، شیعه از آغاز تا ۱۸۹۰، اثر سعید امیرارجمند اشاره کرد که مرجعی برای

۱. التشیع و الاستشراق: ص ۲۹۷.

2. Messianism and Millenarianism in Islam (Center for Iranian Studies, Columbia University).

3. *Shiite Heritage: Essays on Classical and Modern Traditions*, L. Clararke (ed), 2001 .

مستشرقان در آشنایی با مهدویت شیعی به شمار می‌آید.^۱ وی با روش تاریخی - تحلیلی تلاش دارد امامت و مهدویت را راهبردی سیاسی در مذهب شیعه معرفی کند. البته این کتاب کاستی‌های مهمی هم دارد که در نقد دکتر سید حسین نصر و فرزندش به آنها اشاره شده است.^۲

۳. مهدویت در مطالعات یهودی - اسرائیلی

برخی از محققان، مطالعات مستشرقان یهودی - اسرائیلی را نظر به تفاوت رویکرد آنان به مقوله مهدویت و تشیع، جدا از سایر مطالعات غربیان یاد کرده‌اند. مراد از مستشرقان یهودی، یهودیانی هستند که قبل از شکل‌گیری رژیم صهیونیستی به مطالعاتی در باره اسلام پرداخته‌اند، و مستشرقان اسرائیلی بیشتر به محققان یهودی‌ای اطلاق می‌شود که بعد از تشکیل این رژیم وارد مطالعات اسلامی شده‌اند.^۳

در یک ارزیابی می‌توان گفت: مستشرقان اسرائیلی تلاش دارند مطالعات مستشرقان یهودی را به حاشیه برانند و با رویکرد شکاکانه به تحلیل مسائل شیعی، از جمله مهدویت، پردازند و نقاط تردید و ابهام را در تاریخ تشیع برجسته کنند.^۴

آنان همچنین تلاش دارند شبهه اقتباسی بودن عقیده به مهدویت از تورات و میراث مسیحی را تقویت نمایند.^۵ برای نمونه کلبرگ بر این ادعا تأکید دارد که

۱. این کتاب در سال ۱۹۸۴م از سوی انتشارات شیکاگو و در ۳۵۶ صفحه منتشر شده است.

۲. نقد و بررسی کتاب «سایه خدا و امام غائب»، سید حسین نصر و سید ولی رضا نصر، مجله ایران‌نامه، سال پنجم، ص ۱۸۰ - ۱۷۱.

۳. التشیع و الاستشراق: ص ۳۲۵.

۴. همان: ص ۳۴۰.

۵. همان: ص ۳۴۱.

نعمانی در کتاب الغیبة در بیان آموزه غیبت از کتاب امثال سلیمان تأثیر پذیرفته است. حاصل سخن او این است که رویکرد توراتی در تدوین تاریخ اسلام تأثیرگذار بوده است.^۱ دیدگاه انکارآمیز گلدزیهر یهودی نیز در اعتبار روایات مهدویت از همین قبیل است.

البته برخی از محققان یهودی چون بلیشفلات،^۲ لاتساروس،^۳ و نقاش^۴ نیز هستند که مهدویت را صرفاً از منظر تاریخی و مذهبی مورد بررسی قرار داده‌اند؛ بدون این که بر تأثیر انگاره‌های یهودی در پدیداری آن تأکید داشته باشند.

ادوار تاریخی و رویکردها

مطالعات استشرافی در باره مهدویت را به لحاظ تاریخی و نوع رویکرد در هر دوره می‌توان به ادوار و انواعی تقسیم کرد. وقتی سیر مطالعات غربیان را در باره مهدویت به لحاظ تاریخی بررسی می‌کنیم روشن می‌شود که مهدویت پژوهی در غرب روندی تدریجی - تکاملی داشته و متأثر از تحولات اجتماعی و سیاسی جهان اسلام، بویژه کشورهای شیعی بوده است. توجه رسمی مستشرقان به مهدویت از نیمه دوم قرن هجدهم میلادی آغاز شد. زمانی که مستشرقان مصمم شدند دایرةالمعارف اسلام را تألیف کنند، باید مدخلی را هم به مهدی در اندیشه اسلامی اختصاص می‌دادند. از این رو مستشرقان در دوره نخست خیلی پراکنده و گسسته، و بیشتر در لابه‌لای مباحث حدیثی و تاریخی به مهدویت پرداخته‌اند. نخستین آثار مستقل آنان در باره مهدویت مربوط به دهه‌های اخیر است.

۱. همان جا.

2. *Early Mahdism Politics and Religion in the Formative Period of Islam*, Blichfeldt, Series StudiesOrientalia Landen Sia-2, 1985.

3. *Some Religios Aspecets of Islam*, Hava Lazarus Yafeh, Leiden, 1981, p.p 48-57.

4. "An Attempt to Trace the origin of the rituals of Ashura", Yitzhak Nakash, in *Die des Islam*, 1993, vol 33, pp. 161-181 .

دوره اول: تشکیک و اسطوره‌پنداری مهدویت

این دوره با تردیدافکنی‌های گلدزیهر در اعتبار میراث روایی اسلام و شبهه عدم وثاقت تاریخی روایات شروع شد و بعدها با اسطوره‌پنداری مهدویت اسلامی توسط شاگردان او به اوج رسید. گلدزیهر دیدگاه خود را در باره مهدویت اسلامی چنین بیان می‌کند:

اندیشه مهدی، که در اصل به عناصر یهودی و مسیحی برمی‌گردد، بعضی ویژگی‌های توشیانت زردشتی به آن اضافه شد. چنان‌که اذهان خیال‌پردازان نیز به آن مطالبی افزود، و عقیده به مهدی مجموعه‌ای از اساطیر شد... آنان احادیثی را به پیامبر اسلام نسبت دادند که اوصاف دقیق مهدی در آن تصویر شده بود؛ در حالی که این احادیث به هیچ وجه در تألیفاتی که احادیث صحیح را جمع‌آوری کرده، نیامده است.^۱

بعدها این شبهه توسط مارگلیوت در مدخل «مهدی» از دائرةالمعارف دین و اخلاق

چنین تکرار شد:

احادیث را هر گونه هم تفسیر کنند، دلیل قانع‌کننده‌ای در دست نیست که تصور کنیم پیامبر اسلام ظهور یک مهدی را برای احیا، تحقق، اکمال و تقویت اسلام، لازم و حتمی شمرده باشد.^۲

از مجموع پژوهش‌های نشر یافته توسط نویسندگان یهودی تیار به دست می‌آید که این رویکرد هنوز در میان برخی از مستشرقان رواج دارد. شایان ذکر است که ریشه تاریخی تردید در اعتبار روایات مربوط به مهدویت در جهان اسلام به ابن‌خلدون برمی‌گردد. در دوره معاصر هم شبهه افسانه‌پنداری مهدویت را احمد کسروی تکرار کرد.

۱. العقيدة و الشريعة فی الاسلام، ص ۹۳، نقل از: ذهنیت مستشرقین؛ ص ۶۰.

2. *Encyclopedia of Religion and Ethics*, Vol. VIII.

دوره دوم: تنوع رهیافت

افزون بر نگاه تردیدآمیز به مهدویت، رهیافت‌های دیگری هم میان مستشرقان وجود دارد که مهدویت را فارغ از اعتبار آن، و از منظر تأثیراتش در اندیشه اسلامی پژوهیده‌اند. این رهیافت‌ها را می‌توان دوره‌ای خاص در مطالعات مهدویت‌پژوهی مستشرقان دانست.

۱. رهیافت سیاسی و جامعه‌شناختی

پیدایش برخی از فرقه‌ها بر اساس مهدویت، و انشعاب‌های صورت‌گرفته در این فرقه و بازتاب‌های اجتماعی آن، از دوره قاجار توجه غربیان را به خود جلب کرده بود. برای نمونه ادوارد براون در کتاب یک سال در ایران به خوبی تلاش کرده است که این تحول فرقه‌ای و تأثیرات اجتماعی آن را نشان دهد. روش براون امروزه در مطالعات دین‌پژوهی، توسعه یافته و به طور گسترده مورد استفاده محققان قرار گرفته است.

در این رهیافت فارغ از تردیدهای دوره پیشین، آموزه مهدویت به منزله پدیده‌ای فرهنگی و تأثیرگذار در روابط اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی، بویژه ایران، نگریسته می‌شود و از منظر جامعه‌شناسی فرهنگی مورد پژوهش قرار می‌گیرد. این رویکرد بیشتر در مطالعات آمریکایی مشهود است.

پیوند مهدویت شیعی با مسئله مدیریت سیاسی جامعه و توانمندی آن در ارائه دکترین جهانی شدن، در سه دهه اخیر از مسائل جدی مستشرقان در مهدویت‌پژوهی بوده است. ریشه این مهم را باید در تأثیر این آموزه در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در سه دهه اخیر جستجو کرد.

با رخداد انقلاب اسلامی ایران و تحقق عینی نظریه ولایت فقیه در اداره جامعه، بار دیگر توجه مستشرقان به مسئله مهدویت اوج گرفت. در این دوره مهدویت به منزله راهبردی سیاسی و مدیریتی برای غربیان اهمیت یافت.

۲. رهیافت عرفانی - معنوی به مهدویت

برخی از مستشرقان آموزه مهدویت را به لحاظ تأثیرات عرفانی و معنوی آن در هدایت انسان و جامعه به کمال، بررسی کرده و ارزیابی کرده‌اند. هانری گربن، فیلسوف فرانسوی، از مشهورترین صاحب‌نظران در این رهیافت به شمار می‌آید. وی در این باره می‌نویسد:

به عقیده من، مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق همیشه زنده نگه داشته و به طور مستمر و پیوسته ولایت را زنده و پابرجا می‌گذارد. مذهب یهود نبوت را، که رابطه‌ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم ختم کرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد ﷺ اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع می‌کند و نیز مسیحیان در حضرت عیسی متوقف شدند و اهل سنت از مسلمانان نیز در حضرت محمد ﷺ توقف نموده و با ختم نبوت در ایشان، دیگر رابطه‌ای میان خالق و خلق موجود نمی‌دانند. تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد ﷺ ختم شده می‌داند؛ ولی ولایت را، که همان رابطه هدایت و تکمیل می‌باشد، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می‌داند؛ رابطه‌ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی حکایت می‌کند؛ به واسطه دعوت‌های دینی قبل از موسی و دعوت دینی موسی و عیسی و محمد ﷺ، و بعد از حضرت محمد ﷺ به واسطه همین رابطه ولایت، جانشین وی (به عقیده شیعه) زنده بوده و هست و خواهد بود و این حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمی‌تواند آن را از خرافات شمرده و از لیست حقایق حذف نماید. به عقیده من، همه ادیان برحق‌اند و یک حقیقت زنده را دنبال می‌کنند و همه ادیان در اثبات وجود این حقیقت زنده مشترک‌اند. آری! تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت، لباس دوام و استمرار پوشانده است.^۱

۱. ظهور شیعه، مجموعه مصاحبه‌های استاد علامه طباطبایی و پروفیسور هانری گربن؛ ص ۷، «امام عصر از منظر پروفیسور هانری گربن»، موعود؛ ش ۱۴ ص ۴۰.

روش‌شناسی مهدویت‌پژوهی در غرب

مهدویت‌پژوهی در میان مستشرقان با روش‌های گونه‌گون دنبال می‌شود که مهم‌ترین آنها روش تاریخی و روش پدیدارشناسانه است. این هر دو روش از شیوه‌های شناخته‌شده در غرب‌اند که در مطالعه و بررسی مسائل و موضوعات علوم انسانی، از جمله دین‌پژوهی، به کار گرفته می‌شوند.

روش تاریخی

در روش تاریخی، تلاش بر این است که از مهدویت، تحلیلی تاریخی - جامعه‌شناختی ارائه شود. این نگاه به مهدویت، متأثر از نگاهی خاص در دین‌پژوهی است که اساساً دین را پدیده‌ای انسانی تلقی می‌کند و آن را برابندی از ترکیب نیازها و ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، محیطی، و آداب و رسوم قومی و ملی می‌داند. بر اساس این نگاه دین و آموزه‌هایش ریشه‌ای انسانی - تاریخی دارد و از هر گونه هویت فراتاریخی و فرابشری به معنای الهی یا وحیاتی تهی است.

این روش را نباید با تاریخ‌نگاری یکسان دانست. تاریخ‌نگاری صرفاً گزارش و توصیف محض رخدادهاست بدون این که در باره علل و زمینه‌های پیدایش آنها اظهار نظر کند. تاریخ‌نگاری شیوه برخی از مستشرقان، چون ادوارد براون، در تحلیل مسائل مهدویت بوده است^۱ که آثارشان از مهم‌ترین منابع در بررسی فرقه‌های دروغین مهدویت در سده‌های اخیر به شمار می‌آید.

دارمستر، ایگناس گلدریهر، فان فلوتن و مارگلیوت در تحلیل مهدویت از روش تاریخی استفاده کرده‌اند و در این نتیجه با همدیگر هم‌سخن‌اند که مهدویت

۱. ر.ک: یک سال در ایران، ادوارد براون؛ همچنین ر.ک: تصحیح و مقدمه بر «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی، همو.

امری ساختگی و معلول شرایط سیاسی و اجتماعی یا سرخوردگی فردی و روان‌شناختی است؛ مردم از این راه به یک منجی آسمانی معتقد می‌شوند و بدین وسیله به قیام اجتماعی برای التیام روحی و روانی می‌رسند.^۱

جیمز دارمستتر^۲ از مشهورترین مستشرقانی که این روش را در تحلیل مهدویت به کار بسته است. او در کتاب مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم از روش تاریخی برای تحلیل مهدویت در اسلام بهره برد. او این کتاب را به سفارش ویژه دانشگاه سوربن برای بررسی ابعاد قیام محمد احمد سودانی (۱۸۳۴ - ۱۸۵۵م) معروف به مهدی سودانی نوشت؛ زیرا شورش مسلحانه سودانی بر قوای انگلیسی توجه اروپاییان را به خود جلب کرد؛ بویژه آن که وی با شکست دادن نیروهای نظامی انگلیس و فتح برخی از مناطق، آوازه‌ای خاص در انگلستان و مصر یافت و موجب حساسیت‌های سیاسی و امنیتی در دولت‌های منطقه شد. به دنبال قیام وی، پرسش‌ها در باره اصل مهدویت در اسلام در میان اروپاییان زیاد شد و دانشگاه سوربن، دارمستتر را مأمور تحقیق و سخنرانی در باره مهدویت و قیام مهدی سودانی کرد. این کتاب محصول سخنرانی‌ها و مطالعات وی در این زمینه است.

۱. مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، ص ۳۶-۳۷.

۲. جیمز دارمستتر (James Darmesteter) زاده ۲۸ مارس ۱۸۴۹ و درگذشته ۱۹ اکتبر ۱۸۹۴، نویسنده، پژوهشگر و باستان‌شناس فرانسوی، از پدر و مادری یهودی در شاتو سالن از توابع آلاس فرانسه زاده شد. خاستگاه خانواده‌اش از شهر دارمشتات آلمان بود و نام خانوادگی او نیز گویای این اصالت است. وی تحصیلات خود را در پاریس به پایان رساند. او که دل‌بسته دانش‌های شرقی بود، عمر خود را وقف پژوهش در این باره کرد. او در سال ۱۸۷۵م کتابی در باره اسطوره‌های اوستایی نگاشت. در سال ۱۸۷۷م به آموزش زبان فارسی پرداخت و بعدها ترجمه کاملی از زند اوستا با تفسیر خود در سه جلد به چاپ رساند. در سال ۱۸۸۵م استاد کلتور دو فرانس گردید و برای پژوهش به هندوستان (۱۸۸۶) گسیل شد تا ترانه‌های بومی افغان‌ها را گردآوری کند. وی پژوهش‌هایی هم در باره باورهای اسلامی داشت. دارمستتر همچنین کتابی در باره خاستگاه شعر فارسی (۱۸۸۸) و کتابی نیز به نام پیغمبران اسرائیل (۱۸۹۲) نگاشته است.

حوزه مطالعات تخصصی دارمستتر، پیش از تألیف این کتاب، زرتشت پژوهی و ایران‌شناسی بوده است و وی اساساً تخصصی در زمینه اسلام‌شناسی نداشته است. دارمستتر در فرهنگ شرق بیشتر در باره آیین زرتشت و قوانین آن مطالعه داشته و نتایج مطالعات خود را در کتابی با عنوان تفسیر اوستا در موضوع «قوانین زرتشت یا وندیداد اوستا» منتشر کرده است.^۱ از جمله دیدگاه‌های وی تأثیرپذیری ادیان ابراهیمی از آیین زرتشت است. هر چند دارمستتر زرتشت را پیامبر نمی‌داند، معتقد بود آموزه‌های زرتشتی تأثیر جدی در ادیان ابراهیمی، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، داشته است.

دارمستتر در تحلیل مسئله مهدویت و چگونگی پیدایش این تفکر و دیگر آموزه‌های اسلامی، با توجه به تخصص و دلدادگی اش به دین زرتشت و اسطوره‌شناسی ایران باستان، سعی می‌کند تا همخوانی و قرابتی میان اعتقادات موجود در ادیان ابراهیمی به وجود آورد و شدیداً به شباهت‌های اسطوره‌شناختی اهتمام می‌ورزد. وی حتی اعتقاد قطعی به منجی را در یهودیت، مسیحیت و اسلام، تحت تأثیر اساطیر ایرانی می‌داند.^۲

وی اعتقاد به مهدویت را تحت تأثیر تفکر ایرانیان و زرتشتیان در باره سوشیانس (سوشینت) دانسته و آن را چنین تقریر می‌کند:

می‌دانید که محمد شریعت خود را چگونه بنیان نهاد؟ هنگامی که او ظهور کرد، در عربستان علاوه بر شرک ملی باستانی، سه دیانت بیگانه موجود بود: آیین یهود، دیانت عیسوی و کیش زردشت؛ یعنی دیانتی که پیش از نهضت اعراب در ایران رواج داشت ... در دیانت اسلام آثاری از اصول دیانت یهودان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می‌شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می‌شد،

۱. این کتاب به فارسی هم ترجمه و منتشر شده است. رک: تفسیر اوستا، جیمز دارمستتر، ترجمه موسی جوان.

۲. مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی: ص ۹۳.

عبارت از اعتقاد به یک وجود مافوق‌الطبیعه بود، که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت از دست‌رفته را به جهان بازگرداند و مقدمه خلود و سعادت دائم انسان را فراهم سازد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است، فقط وقتی در دیانت یهودیان و عیسویان به صورت نهایی درآمد که تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهتی که در این باره میان عقاید یهودیان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط در جزئیات اختلاف دارند، از این جا پیدا شده است.^۱

دارمستتر در تبیین تأثیر آموزه اهریمن، به عنوان خاستگاه بدی در آیین زرتشت، بر آموزه مهدویت و منجی در ادیان ابراهیمی می‌نویسد:

مطابق تعالیم این سه دیانت، پیش از ظهور منجی باید نیروی بد بر جهان حکم فرما شود. این نیرو را یهودیان به هجوم و تخریب یا جوج و مأجوج مصداق داده‌اند و عیسویان به اژدها یا جانور آپوکالیس و یک پیغمبر دروغین یا پیغمبر شیطان معروف به دجال و ایرانیان به مار ضحاک که نشانه اهرمن یا اصل بدی است.^۲

بعضی دیگر از دیدگاه‌های دارمستتر در باره مهدویت اسلامی چنین است:

الف. کلمه مهدی، اسم مفعول و به معنای هدایت‌شده است؛ پس دیدگاه برخی از خاورشناسان که مهدی را اسم فاعل و به معنای «هدایت‌گر» می‌دانند، نادرست است.^۳

ب. مهدویت در قرآن نیامده است و احادیث پیامبر اسلام، دلالتی روشن بر این آموزه ندارند.^۴

برخی از محققان معاصر ضمن نقد این پنداره، خاستگاه آن را دیدگاه‌های

۱. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص ۵.

۲. همان: ص ۶.

۳. همان: ص ۶.

۴. همان: ص ۷.

ابن خلدون در باب مهدویت دانسته‌اند که در درستی روایات نبوی در باره مهدویت تردید کرده است.^۱

بعد از دارمستر، فان فلوتن (۱۸۶۶ - ۱۹۰۳) در کتاب تاریخ شیعه و علل سقوط بنی‌امیه، که آن را در سال ۱۸۹۴م در آمستردام به زبان فرانسوی منتشر کرد،^۲ خاستگاه تاریخی - پدیداری اندیشه مهدویت را تأسیس شیعه در کوفه بعد از قیام‌های شیعیان کوفی، بویژه مختار ثقفی، می‌داند. به گفته او شیعیان از این باور چون ابزاری برای براندازی بنی‌امیه بهره بردند. از این رو یکی از سه عامل مؤثر در سقوط بنی‌امیه و به حکومت رسیدن عباسیان را ترویج اندیشه مهدویت در آن دوره دانسته است.^۳

بعدها ایگناتس گلدزیهر (۱۸۵۰ - ۱۹۲۱م)، مستشرق یهودی الاصل مجارستانی، در کتاب العقیده و الشریعة فی الاسلام^۴ مهدویت اسلامی را با روش تاریخی تحلیل کرد و پدیداری این آموزه در میان شیعیان را متأثر از اندیشه خلافت موروثی بنی‌امیه دانست و بر تأثیرگذاری عناصر یهودی و مسیحی در اصل این اعتقاد، و وجود رگه‌هایی از باور زرتشتی در باره سوشیانس در مهدویت تأکید کرد.^۵ ساموئل مارگلیوث (۱۸۵۸ - ۱۹۴۰م) نویسنده مدخل «مهدی» در دایرةالمعارف دین و اخلاق نیز مهدویت را متأثر از فرقه کیسانیه و قیام‌های مختار ثقفی و زید بن علی بن الحسین دانسته است.

۱. مهدویت از دیدگاه دین‌پروهان غربی: ص ۹۵.

۲. دایرةالمعارف مستشرقان: ص ۴۲۰.

۳. رک: السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات فی عهد بنی‌امیه، فان فلوتن، ترجمه به عربی: حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم.

۴. العقیده و الشریعة فی الاسلام، ایگناتس گلدزیهر، ترجمه محمد یوسف موسی و دیگران، دارالکتب الحدیثة، مصر، ۱۹۵۹م. این کتاب با عنوان عقیدت و شریعت در اسلام، ترجمه و تقد شده است.

۵. همان: ص ۲۱۸.

روش پدیدارشناسانه

از اواخر قرن نوزدهم میلادی «پدیدارشناسی» به مثابه یک روش در دین‌پژوهی مطرح شد و برخی از فیلسوفان دین‌پژوه بدان اهتمام ورزیدند تا این که به تدریج در جهان شرق نیز طرف‌دارانی یافت.^۱ در دوره پیدایش این اصطلاح از قرن نوزدهم تا بیستم، پرداخت‌های متنوعی از آن به وجود آمد.^۲ برخی پدیدارشناسی دین را رهیافتی مهم در دین‌پژوهی معاصر خوانده‌اند که به لحاظ تاریخی محصول تلفیق دو جریان فکری پژوهشی در قرن نوزدهم بوده است. این دو جریان عبارت‌اند از: پژوهش‌های علمی در باب دین و روش پدیدارشناسی هوسرلی.^۳ برخی هم پدیدارشناسی را یک استراتژی تحقیق در پژوهش‌های کیفی دانسته و برای آن گام‌هایی، از سه تا هفت گام، برشمرده‌اند.^۴ در دایرةالمعارف تحقیق کیفی انتشارات سیح، پدیدارشناسی به پنج نوع: متعالی، وجودی، زبان‌شناسانه، اخلاقی و هرمنوتیک تقسیم شده است.^۵

با توجه به پژوهش‌های نشریافته، پدیدارشناسی دینی را می‌توان چنین بیان کرد: این روش به توصیف پدیده‌ها به همان نحو که خود را به وسیله خودشان نشان می‌دهند، می‌پردازد. هر چیزی که خود را به هر نحوی که باشد ظاهر سازد، پدیدار نامیده می‌شود. مراد این است که به پدیده‌ها اجازه داده شود خودشان را پاک و بی‌آلایش آشکار سازند... از نظریاتی که نسبت به خود اشیاء بیگانه هستند، باید چشم‌پوشی کرد... روش پدیدارشناسی عبارت از تلاشی برای دریافت واقعیت‌ها در روشنایی خاص و غیر قابل تأویل خود آنهاست.^۶ در روش

۱. ر.ک: پدیدارشناسی دین، محمود خاتمی.

۲. «پدیدارشناسی دین»، فرهنگ: ش ۱۱، ص ۲۳-۲۴.

۳. همان، مقدمه کتاب.

۴. «استراتژی تحقیق پدیدارشناسی»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی: ش ۶۱، ص ۳۱-۳۳.

۵. همان: ص ۲۴.

۶. فلسفه هایدگر: ۲۵-۲۶.

پدیدارشناسانه به جای آن که به توجیه و تبیین رویدادهای تاریخی بسنده شود و پیدایش یک اندیشه با رویدادهای تاریخی گره زده شود، بیشتر به مؤلفه‌های فکری و اعتقادی دین توجه می‌گردد و پژوهشگر به جای اظهار نظر، به بیان و توصیف آموزه‌های مذهب می‌پردازد. هدف این روش، شناخت پدیده از راه شناخت عناصر ذهنی و روانی افراد و درک پیامدهای آن بر آثار خارجی است و این امر با شناختن و بازکاوی علّت‌ها و عوامل فکری امکان‌پذیر است.^۱

در این شیوه آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، شناخت پدیده و تأثیرات و آثاری است که آن پدیده می‌تواند بر فرد، جامعه یا برهه‌ای از تاریخ بر جای گذارد. در این روش بررسی و مطالعه یک پدیده بیش از پرداختن به حقیقت و کشف دلیل آن اهمیت دارد و محقق سعی می‌کند که مجموعه عوامل یک فکر را به صورت شبکه‌ای و منسجم شناسایی کند. در واقع پدیدارشناس سخن در باره صحت و حقیقت یک پدیده را به صورت معلق می‌گذارد و به اصطلاح تعلیق حکم می‌کند و می‌کوشد تا به شناخت، هم‌زبانی و همدلی با یک پدیده و پدیدآوران آن بپردازد. در این روش، بر خلاف روش تاریخی‌گری نیاز به ارتباط منطقی واقع‌های با گذشته و حال و یا مکان وقوع آن نمی‌باشد و هر چند شناخت زمان و مکان می‌تواند در فهم پدیده‌ای کمک کند، اما لزوماً در شناخت یک پدیده نیازمند روند تاریخی و قبل و بعد نیستیم. آنچه اهمیت دارد عناصر اصلی و مؤلفه‌های خود پدیده است؛ هر چند که این پدیده در ارتباط با پدیده‌های اطراف خود هماهنگ و سازگار نباشد.^۲

توشیهیکو ایزوتسو، آنه ماری شیمل و هانری گربن از جمله محققانی هستند که با روش پدیدارشناسی به تحلیل موضوعات دینی - اسلامی پرداخته‌اند. در این میان ایزوتسو در حوزه قرآن‌شناسی، شیمل در اسلام‌پژوهی،^۳ و گربن در

۱. مهدویت از دیدگاه دین‌پژوهان غربی: ۳۶.

۲. همان: ص ۳۶-۳۹.

۳. رک: تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام: ص ۳۶.

شیعه‌شناسی، بیشترین بهره را از این روش داشته‌اند. شاید بتوان هانری گربن را از جمله محققان غربی دانست که اولاً به شیعه‌شناسی، و ثانیاً به مهدویت در اندیشه شیعی، بیشتر از دیگر محققان توجه داشته است. وی در کتاب‌های خود همچون تاریخ فلسفه اسلامی، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی و... بارها از مهدویت سخن رانده و تلاش کرده است تفسیر باطنی و شهودی از نقش امام در تفکر مهدوی را نشان دهد. از این رو قرائت وی از امام و مهدی تنها مبتنی بر قرائت مذهب اثناعشری نیست؛ بلکه از انگاره‌های دیگر فرقه‌های شیعی نیز، همچون اسماعیلیه و شیخیه، بهره برده است. تحلیل باطنی و شهودی گربن از مفاهیم ظهور و انتظار جالب است. او می‌نویسد:

ظهور امام عین تجدید حیات انسان‌هاست و معنای عمیق اندیشه شیعی «غیبت و ظهور امام» جز این نیست... افراد یا ناتوان ساختن خود برای رؤیت امام، او را نسبت به خود در پس حجاب قرار داده‌اند؛ زیرا آنان اعضای «دراکه تجلی الاهی» و این «معرفت قلبی» را که در معرفت‌شناسی امام تعریف شده بود، از دست داده یا فلج کرده‌اند.^۱

نگرش باطنی هانری گربن به مهدویت و تصویر قدسی مآبانه او از حضور امام مهدی در تاریخ و اندیشه شیعی، موجب غفلت وی از ابعاد دیگر این آموزه در اندیشه شیعی شده است. از این رو نتایج نظریه گربن در تحلیل مهدویت در اندیشه شیعی دچار آسیب‌هایی شده است که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱. عدم جامع‌نگری

با پیش‌فرض‌های فلسفی و عرفانی‌ای که گربن دارد، نگرش و تحلیل وی از تشیع، و به دنبال آن مهدویت، تک‌بعدی است. برای مثال وی در میان متون شیعی بیشتر به

۱. تاریخ فلسفه اسلامی: ص ۱۰۵.

سراغ‌انهایی می‌رود که قابلیت تأویل حکمی و عرفانی دارند، و از میان اندیشمندان فلسفی بیشتر به سهروردی و صدرالمتألهین گرایش دارد، و از فرق شیعی شیخیه و اسماعیلیه را بررسی می‌کند.

۲. ضعف مصادر و منابع

گُربن بر پایه شیعه پنداشتن مؤلف اثری و گاه با خوشبینی، استناد به آثار ضعیف روایی و تاریخی را روا دانسته است. برای نمونه وی «خطبة البیان» را، که در کتاب مشارق الأنوار حافظ رجب بررسی به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است، از مهم‌ترین منابع عرفانی در تحلیل حکمت شیعی قلمداد کرده است.^۱ در حالی که اثبات تاریخی و اسنادی صدور این خطبه از امام علی علیه السلام بسیار دشوار است و از این رو این خطبه اعتماد بزرگان امامیه را به دست نیاورده است.

۳. حیات هورقلیایی امام غایب

علاقه‌مندی زیاد گُربن به اندیشه‌های عرفانی و حکمی وی را ناخواسته به اقتباس از برخی تعالیم شیخیه، مانند جسم هورقلیایی، و اندیشه‌های فلسفی، چون عالم مثال، برای اثبات چگونگی حیات امام مهدی علیه السلام کشانده است. در نگاه گُربن، مفهوم امام غایب نزد شیخیه با تفاوت در تحلیل چگونگی حضور وی تعمیق یافته است. این تحلیل متأثر از فرضیه «عالم مثال» است و شباهت‌هایی با ارض تورانی در آیین مانوی، و جسم لطیف در مسیحیت دارد. وی می‌نویسد:

مکتب شیخی نوعی از پدیدارشناسی غیبت را ترسیم کرده است؛ چهره‌ای مانند چهره امام دوازدهم، برابر احکام تاریخیت مادی ظاهر و ناپدید نمی‌شود؛ بلکه او موجودی وزای عالم طبیعت است و مبین همان تمایلات ژرفی است که در

جریانی از مسیحیت با تمایلات ناشی از اندیشه جسم لطیف مسیح مطابقت داشت.^۱

وی از این مبنا نتیجه می‌گیرد که بسیاری از تجربه‌های دینی مؤمنان در رابطه با امام عصر علیه السلام در دنیای محسوس و زوال عادی عالم رخ نداده است.^۲ افراط وی در این نتیجه‌گیری بدان جا کشیده که اعتقاد به عمر طولانی امام زمان علیه السلام را ساده‌لوحی دانسته است. وی می‌گوید:

البته ساده‌لوحانی بوده‌اند معتقد به این که امام (غایب) مثل هر انسان زنده دیگری وجود دارد و هر یک از ما می‌تواند شاهد وجود او باشد. حتی برخی با جدّیت بسیار به بررسی زندگی معمرین پرداخته‌اند و به امکان زندگی جسمانی بسیار طولانی قائل شده‌اند.^۳

از نگاه بزرگان امامیه حیات جسمانی امام غایب با ادله عقلی و نقلی اثبات‌پذیر است و نیاز به چنین تأویلاتی نیست.

مسائل و شبهات

مهم‌ترین شبهه مستشرقان در باره مهدویت، عدم اصالت اسلامی این آموزه است. البته این شبهه با تقریرهای متنوعی بیان شده است. در این شبهه‌ها تلاش می‌شود اقتباسی و غیر اسلامی بودن آموزه مهدویت به معنای منجی در ذهن خواننده تثبیت شود. تأکید بر پیشینه یهودی - مسیحی اعتقاد به غیبت منجی، اصرار بر اقتباس این باور از ادیان دیگر، و سرانجام اسطوره‌تمایی عناصر آن، مضمون اصلی بسیاری از این نگاشته‌هاست.

ادعای اقتباسی بودن نگره مهدویت و غیبت از تراث یهودی را پاتریشیا کرونه در

۱. تاریخ فلسفه اسلامی: ص ۱۰۵.

۲. مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی: ص ۸۲.

۳. همان جا.

کتاب هاجریسم مطرح کرده و باور به غیبت مهدی را مشابه برخی از دیدگاه‌های یهودیان در باره موسی دانسته است. وی کوشیده اصل اعتقاد به غیبت را یک مسئله یهودی و سپس مسیحی جلوه دهد و اقتباسی بودن آن را برجسته نماید.

برخی دیگر از مستشرقان هم اصل باورمندی به مهدویت و غیبت را نوعی اسطوره دانسته‌اند که مروج آن عالمان شیعی ایرانی بوده‌اند.

دسته دیگری از مستشرقان مطابق پیش فرض‌های خاص تاریخی و روش‌های تحلیل احادیث، در وثاقت تاریخی احادیث مهدویت تردید و آنها را رد کرده‌اند.

مهدویت و جهانی شدن^۱

جهانی شدن در منابع دینی

در قرآن کریم و روایات اسلامی به موضوع «جامعه واحد جهانی» و «دولت واحد جهانی» اشاره شده است؛ هر چند معنا و مفهوم آن در اسلام با معنا و مفهوم غربی و امروزی آن متفاوت است. در عین حال اگر «جهانی شدن» به صورت طبیعی خود پیش برود، می تواند زمینه ساز حکومت جهانی ای باشد که اسلام معرفی می کند. اینک به برخی از آیات و روایات در این باره اشاره می کنیم:

الف - دولت جهانی در قرآن کریم

۱. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲

و ما بعد از تورات، در زبور داوود هم نوشتیم که حتماً بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.

۲. ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...﴾^۳

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین علی اصغر رضوانی.

۲. انبیاء: آیه ۱۰۵.

۳. تور: آیه ۵۵.

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند... ﴿

۳. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد هر چند مشرکان کراهت داشته باشند ﴿

در روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام هنگام تلاوت آیه بالا از پاران خود پرسید: آیا این پیروزی حاصل شده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: «نه! سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این پیروزی آشکار نمی‌شود، مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین نماند مگر آن که صبح و شام بانگ لا اله الا الله از آن به گوش رسد»^۲.

ب - دولت جهانی در احادیث

گروهی از احادیث مهدویت گویای آن اند که در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام، حکومتش کل جهان را فرا خواهد گرفت و ظلم و ستم برچیده می‌شود و امنیت، علم، آبادی، بی‌نیازی و دین فراگیر خواهد شد.^۳

جهانی شدن در دوره معاصر

جهانی شدن یکی از مباحث مهم جهان امروز است که بسیاری از اندیشمندان در باره آن سخن گفته‌اند. این موضوع ابعاد و جنبه‌های مختلفی دارد و از این رو

۱. صف: آیه ۹.

۲. مجمع البیان: ج ۹ ص ۴۶۴ ذیل آیه.

۳. برای آشنایی تفصیلی با این روایات به جلد نهم بخش دوازدهم مراجعه کنید.

برداشت‌های مختلف و تعاریف متعددی از آن ارائه شده است.

اندیشمندان در باره چرایی شکل‌گیری این پدیده اختلاف نظر دارند. برخی از آنها بر این باورند که این پدیده بر اثر پیشرفت فن‌آوری ارتباطات، فشردگی مکان و زمان و آگاهی مردم نسبت به امور جهانی به وجود آمده است؛ اما برخی دیگر بر این باورند که جهانی شدن از طرف استعمارگران و سرمایه‌داران تئوریزه شده و آمریکا در رأس آنها قرار دارد.

گروهی از اندیشمندان هم بر این باورند که جهانی شدن یک پدیده گریزناپذیر است که نمی‌تواند یک پروسه یا پروژه تلقی شود؛ هر چند صاحبان قدرت و فن‌آوری از این پدیده بیشتر بهره می‌برند و تبلیغاتی را به نفع خودشان در سطح جهان گسترش می‌دهند. جهانی شدن پدیده‌ای است که برای مقولات اجتماعی، بویژه دین اسلام و ادیان دیگر، چالش‌ها و فرصت‌هایی را پدید آورده است.^۱

دیدگاه‌های شکلی جهانی شدن

به لحاظ شکلی در موضوع جهانی شدن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد:

۱. پروژه جهانی شدن

برخی از اندیشمندان چون جان تامپلستون، دیوید هندل، ادوارد سعید و روزه گارودی جهانی شدن را یک پروژه غربی می‌دانند. طبق این نگرش جهانی شدن برنامه بخشی از برنامه سرمایه‌داری غربی است. غربی‌ها درصددند کل جهان را تحت سیطره خود درآورند. جهانی شدن لباس جدیدی است که استعمارگران غربی بر برنامه استعماری قدیمشان پوشانده‌اند.

در رأس این برنامه آمریکا قرار دارد و جهانی شدن در واقع آمریکایی‌سازی جهان است. آمریکا و استعمار جهانی تلاش می‌کنند هنجارها و ارزش‌های غربی و

۱. درباره این دیدگاه، رک: اسلام و جهانی شدن، سید محمد حسینی شیرازی.

آمریکایی را در جهان گسترش دهند. آنها از تاریخ تلخ جنگ‌ها و استعمار نظامی خود عبرت گرفته و دریافته‌اند که با جنگ و تهاجم نظامی و استعمارگری نخواهند توانست بر تمام جهان تسلط پیدا کنند. بدین سبب سلطه‌جویی خود را با راهبرد نوین، که همان تهاجم فرهنگی و تبلیغات است، عوض کرده‌اند. آنها با تهاجم فرهنگی و تبلیغات گسترده، و با بهره‌برداری از وسایل فناوری و ارتباطات پیشرفته، تا حدودی توانسته‌اند فرهنگ خود را به عنوان فرهنگ برتر به جهانیان معرفی کنند. آنها نظام لیبرالیستی و سرمایه‌داری را الگوی جهانیان و بهترین فرهنگ‌ها معرفی می‌کنند، بویژه پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی و کمونیستی شوروی، تبلیغات غربی‌ها بیشتر شد و به جهانیان ابراز کردند که دیگر هم‌ردیفی برای نظام سرمایه‌داری نیست و تا آنجا پیش رفتند که رسماً اعلام کردند جهان تک‌قطبی شده است. در مقابل این جریان برخی از محققان به پا خاسته، به نقد روند جهانی‌سازی غربی پرداختند. تامیلنسون از این دسته است. از دیدگاه او فرهنگ جهانی شده‌ای که امروز شاهد آن هستیم؛ برخاسته از سیر طبیعی یا مبتنی بر هرج و مرج نیست. جهانی شدن امروز حاصل جمع تجارب و نیازهای بشر نیست؛ بلکه تسلط یافتن فرهنگ غربی است که در حال حاضر توان بیشتری دارد.^۱ یعنی می‌توان گفت جهانی شدن امروز از نظر این گروه همانا جهانی‌سازی فرهنگ غربی است.

روژه گارودی راجع به این موضوع می‌گوید:

جهانی‌سازی نظامی است که قدرتمندان را با ادعای روابط آزاد و آزادی بازار قادر می‌سازد تا اصنافی از دیکتاتورهای ضد انسانی را به مستضعفان تحمیل نمایند.^۲

او با این بیان، ادعا کرده که جهانی شدن مساوی با غربی شدن است و

۱. جیسنی جهانی شدن، فصل‌نامه مطالعات زاهدی، ش ۳، مسلسل ۱۳، ص ۲۹۶.

۲. جهانی شدن دیده‌ای تاریخی است، روزنامه ابرار: ۲۷ مرداد ۱۳۷۹.

جهانی‌سازی، همان پروژه شتاب بخشیدن به روند غربی شدن جهان است که در نهایت به نفع آمریکا تمام می‌شود. کسانی که با روند جهانی شدن مخالف‌اند، این قرائت از جهانی شدن را تأیید می‌کنند. حتی برخی از طرف‌داران جهانی شدن نیز، مانند فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون، به این قرائت (تطابق «جهانی شدن» یا «غربی شدن جهان»)، گرایش و باور دارند. فوکویاما از نظام لیبرالیستی و سرمایه‌داری حمایت کرده و جهانیان را برای رسیدن به پیشرفت و رفاه، به پیروی از این نظام دعوت کرده است. از دیدگاه او رسیدن به پیشرفتی همه‌جانبه فقط در سایه آن نظام میسر است؛ زیرا نظام غربی تنها نظامی است که می‌تواند جهانی باشد. او بر این نکته تأکید دارد که لیبرال دموکراسی می‌تواند نقطه تکامل آیدئولوژیک و آخرین (کامل‌ترین) شکل حکومت بشری باشد.^۱

ساموئل هانتینگتون نیز معتقد است که نظام غربی و لیبرال دموکراسی آخرین شکل حکومت بشری است که بر جهان حاکم می‌شود. به عقیده او فرهنگ غربی تنها فرهنگی است که در جهان غالب گشته است و جهانیان سرانجام به فرهنگ و نظام غربی گرایش پیدا می‌کنند و پیشرفته می‌شوند.^۲

روشن است که این قرائت از جهانی شدن به هیچ وجه با مهدویت اسلامی سازگار نیست. بسیاری از مخالفان جهانی شدن هم، در واقع منتقد همین معنا از جهانی شدن هستند. آنها در واقع با روند جهانی شدن فعلی و سلطه غربی مخالف‌اند، نه این که مخالف برقراری نظام واحد جهانی باشند. از این رو برخی از اندیشمندان جهانی شدن را پروژه (طرح / نقشه) نمی‌دانند و بر این اعتقادند که عوامل مختلفی در ایجاد روند جهانی شدن دخیل است.

۱. فرجام تاریخ و آخرین انسان فصل‌نامه سیاست خارجی، ش ۲ و ۳، ۱۳۷۲.

۲. نظریه برخورد تمدن‌ها، ص ۱۶.

۲. فرایند جهانی شدن

برخی از اندیشمندان و پژوهشگران بر این باورند که جهانی شدن یک فرایند (پروسه) تاریخی است که به دنبال پیشرفت فناوری و ابزارهای ارتباطی مثل تلفن، تلویزیون، ماهواره و رایانه به وجود آمده است. این وسایل موجب آشنایی مردم جهان با فرهنگ‌ها، ادیان و ایدئولوژی‌های ملل مختلف شده و همین آشنایی باعث توجه بیشتر آنها به امور جهانی شده است. این امر کم‌کم منجر به پدیده جهانی شدن، که جوامع قرن ۲۱ آن را تجربه می‌کنند، شده است. در نتیجه زمینه گفتگو میان ملل مختلف جهان در باره مسائل فرهنگی و ایدئولوژیک فراهم شده و کم‌کم همه به این سمت می‌روند که یک فرهنگ یا ایدئولوژی مشترک جهانی پیدا کنند. به عبارت دیگر، پیشرفت فناوری و ارتباطی موجب آگاهی بیشتر مردم جهان نسبت به امور جهانی و ورود آنها به مسائل جهانی شده است.

به این ترتیب انسان امروزی تنها دل‌مشغول مسائل محلی و ملی نیست؛ بلکه او نیز به مسائل جهانی نظر دارد. جوامع امروزی آرزومند برپایی یک نظام مشترک، و ایجاد فرهنگ جدیدی هستند که مطلوب همه جوامع بشری باشد تا از طریق آن مشکلات کلان بشری همچون جنگ، تروریسم، گرسنگی، بحران بهداشت و آموزش و نیز تخریب محیط زیست از بین برود و در نتیجه، دنیای نوین و وضعیت مطلوب برای انسان فراهم شود.^۱

با این توضیحات روشن می‌شود که طبق این دیدگاه جهانی شدن محصول پیشرفت فناوری و ارتباطات است که موجب فشرده شدن زمان و مکان و نیز جهانی فکر کردن و جهانی عمل کردن بشر امروز شده است.^۲

۱. سیاست و مهدویت، بهروز لک، ص ۱۲.

۲. پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، فرهنگ رجایی، ص ۱۰۱.

۳. پدیده جهانی شدن

گروهی از اندیشمندان، چون آرجان آپادوریا، بر این باورند که روند جهانی شدن را نمی‌توان یک طرح (پروژه) غربی یا یک فرایند (پروژه) تاریخی دانست؛ بلکه بهتر است این هر دو را از عوامل پیدایش پدیده جهانی شدن محسوب کنیم. طبق این نگرش، جهانی شدن محصول چند عامل است که عبارت‌اند از: فناوری، ایدئولوژی، سرمایه، قومیت و رسانه‌های ارتباطی. این عوامل در پیدایش روند جهانی شدن هر یک نقشی داشته‌اند. بدین سبب نمی‌توان آن را یک فرایند یا طرح، چه طبیعی و چه تعمدی، تلقی کرد؛ بلکه بعضی از آنها در شکل‌گیری پدیده جهانی شدن نقش بیشتری داشته‌اند و برخی دیگر تنها در ایجاد بخشی از این روند نقش ایفا کرده‌اند.^۱

به نظر می‌رسد نظریه این دانشمند به واقع نزدیک‌تر باشد؛ زیرا جامعه بشری ابتدا فرایندی از پیشرفت در فناوری و وسایل ارتباط جمعی را، که به صورت طبیعی و خودجوش صورت گرفته، تجربه کرده و به وضعیتی رسیده است که خود را در یک دهکده وسیع جهانی می‌بیند. البته شکی نیست که غربی‌ها نیز با سوار شدن بر این آهنگ پرشتاب پیشرفت در صدد برآمده‌اند تا به اهداف خود، که همان تسلط بر جهان است، برسند.

چالش‌ها و فرصت‌های جهانی شدن

جریان جهانی شدن می‌تواند چالش‌هایی را در مقولات اجتماعی و دینی ایجاد کند؛ چنان‌که می‌تواند فرصت‌هایی را هم در این زمینه‌ها فراهم آورد. این امر در گرو چگونگی ارزیابی این مقوله است. جهانی شدن از سویی نقش دولت و دین را در حیات اجتماعی کم‌رنگ می‌کند، و از سوی دیگر فرصتی برای گسترش ایده‌های

۱. جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، محمدتقی دلفروز، ص ۱۱۴.

دینی بین جوامع جهان فراهم می‌آورد. به این ترتیب می‌توان فرایند یا پدیده جهانی شدن را زمینه‌ساز حکومت جهانی امام مهدی عج و در راستای آن دانست؛ زیرا انطباق اسلام با فطرت و عقل در کنار پیشرفت علم و اطلاع‌رسانی موجب گرایش جهانیان به دین اسلام می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَزِيَّ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می‌دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خدای توانای شکست‌ناپذیر و ستوده هدایت می‌کند.

جهانی شدن در وادی اقتصاد نیز چالش‌ها و فرصت‌هایی به همراه دارد. از این رو برخی از اندیشمندان بر این باورند که جهانی شدن هم‌زمان دارای جنبه‌هایی منفی و مثبت است. اندیشمند شرقی «ساساکومیشو» معتقد است جهانی شدن پدیده‌ای است که با خود متناقض است و بر حسب رویکرد به آن، هم مولد اختلاف، تمایزگذاری و تنوع، و هم موجد همسانی و هم‌جنس‌سازی است.^۲

بنا بر دیدگاه وی جهانی شدن از این جهت منفی است که سبب بروز اختلاف و تمایز در جامعه می‌شود و جوامع انسانی را به این سمت می‌کشاند که برتری و تمایز خود را در عرصه جهان ارائه کنند. این امر به نفع صاحبان قدرت و فناوری، و به ضرر کشورهای در حال توسعه و جهان سوم است؛ اما از جهتی مثبت نیز هست؛ زیرا زمینه همسانی و هم‌جنس‌سازی را در جامعه فراهم می‌کند. این امر وابسته به چگونگی رویکرد ما به جهانی شدن است. این چاست که پژوهشگران حوزه مهدویت معتقدند تنها جهانی شدن با الگوی اسلامی است که می‌تواند جهان را از این چالش‌ها دور سازد.

۱. سبأ: آیه ۶.

۲. مقاله بارادوکس جهانی شدن، همسانی و اختلاف، ساساکومیشو.

ریشه‌های تاریخی جهانی شدن

بر اساس مبنای سوم (پدیده بودن «جهانی شدن»)، ریشه‌های تاریخی جهانی شدن را می‌توان در عمق تاریخ بشر یافت بنا بر دیدگاه جامعه‌شناسان و باستان‌شناسان، زندگی بشر از اجتماعات کوچک خانوادگی در جنگل‌ها و غارها و پناهگاه‌ها شروع شده و به تدریج به جمعیت‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای و اجتماعات محدود در کنار چشمه‌ها و رودخانه‌ها تبدیل شده است. این اجتماعات کوچک بعدها تبدیل به روستاها و واحدهای کوچک شده‌اند و سپس شهرها تشکیل شده و به تدریج از آنها کشورها و دولت‌ها پدید آمده‌اند. بنا بر این در مجموع زندگی بشر به سوی جهانی شدن در حرکت است. یعنی هر چه به پیش می‌رویم تفرقه‌ها کمتر، و تجمع‌ها بیشتر می‌شود. البته این حرکت در قرون اخیر سرعت بیشتری گرفته است و با بهره‌گیری از وسایل جدید ارتباط جمعی حرکت به سوی جهانی شدن، باز هم شتاب بیشتری هم خواهد گرفت.

نقد مبانی فکری جهانی‌سازی غربی

مهم‌ترین مبانی فکری و نظری جهانی شدن غربی، یعنی پروژه جهانی‌سازی که با مبانی فکری اسلام و اندیشه مهدویت ناسازگار است، عبارت‌اند از:

۱. انسان‌محوری

بنای فکری و نظری تمدن غربی بر پایه انسان‌محوری شکل گرفته است؛ در حالی که مهدویت اسلامی بر پایه خدا‌محوری استوار است. در نظام اعتقادی انسان‌محور، انسان بخشی از جهان طبیعت است که بر اساس یک فرایند مداوم پا به عرصه وجود گذاشته است. این عقیده به شدت متأثر از نظریه تحول طبیعی داروین است و تا آن جا پیش رفته است که هر چیزی، حتی فلسفه و دین را هم مشمول قانون تحول می‌داند.

این طرز تفکر همچنین می تواند به انکار آفرینش جهان و انسان توسط خداوند بینجامد^۱ و از هر گونه معنویتی به دور است و تنها نگاه مادی گرایانه به همه چیز دارد. بدیهی است این مبنا با مبنای معرفت شناختی اندیشه دینی و اسلامی سر سازگاری ندارد. در نگاه اسلام، انسان و جهان مخلوق خداوند سبحان است. خداوند مجموعه ای از احکام و دستورها را برای انسان، بر اساس مصالح و مفاسد آنها وضع کرده است؛ چون او بهتر از خود انسان از مصالح و مفاسدش مطلع است. حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام نیز بر اساس خدامحوری استوار است که هم به امور مادی توجه دارد و هم به مسائل معنوی.

۲. سکولاریسم (جدانگاری دین از سیاست و زندگی اجتماعی)

غربی ها بر جدایی دین از سیاست و زندگی اجتماعی پای می فشارند. در حالی که مهدویت اسلامی مبتنی بر پیوند دین و سیاست است. پیام اسلام منحصر به زندگی فردی نیست؛ بلکه شامل زندگی اجتماعی و سیاسی نیز می شود. پس این مبنای جهانی سازی غربی هم با آموزه مهدویت سازگاری ندارد. دین در فرهنگ اسلامی هرگز از سیاست جدایی پذیر نیست. انبیا و اوصیای الهی در طول تاریخ علاوه بر اصلاح زندگی فردی مردم، مأمور اصلاح زندگی اجتماعی و اقامه عدل و برانداختن ظلم نیز بوده اند. جدایی دین از سیاست موجب خلأ معنوی و گرفتاری های انسان شده است حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام حکومتی دینی است که احکام الهی در آن عملی می شود.

۳. لیبرالیسم (آزادی بدون محدودیت)

ارمغان لیبرالیسم غربی برای انسان، آزادی سیاسی - اجتماعی نسبتاً نامحدودی است که دولت و دین حق ندارند آن را از انسان بگیرند. هر کسی می تواند با آزادی

۱. غرب شناسی، سید احمد رهنمایی؛ ص ۲۲۸.

کامل خواسته‌های خود را برآورده کند، مگر آن که آزادی او به آزادی دیگر شهروندان یا حقوق آنها لطمه‌ای بزند. این امر نقش دولت و دین را در زندگی فردی و اجتماعی مردم به شدت کاهش می‌دهد و موجب شکاف طبقاتی بین جوامع انسانی می‌شود.

این مبنا نیز با آموزه مهدویت ناسازگار است؛ زیرا مهدویت انسان را به فضیلت و معنویت و سعادت واقعی فرا می‌خواند و آزادی انسان را در چارچوب فضیلت و معنویت تعریف می‌کند. آموزه مهدویت در واقع منافاتی با آزادی انسان ندارد. خداوند انسان را موجودی آزاد و مختار آفریده است؛ اما آزادی انسان به این معنا نیست که هر کاری بخواهد انجام دهد؛ هر چند موجب گمراهی یا سقوط معنوی دیگران شود یا به هلاکت خودش بینجامد. انسان علاوه بر آزادی سیاسی - اجتماعی، نیازمند آزادی معنوی است تا در سایه آن از هر گونه بندگی و بردگی غیر خدا، از قبیل هوای نفس، قدرت، ثروت، شهرت، مقام و... آزاد شود. تنها در چنین فضایی است که هر کسی می‌تواند آزادانه راه فضیلت و معنویت را طی کند؛ اما لیبرالیسم غربی این معنا از آزادی را نپذیرفته است و به آزادی بی‌قید و بند اعتقاد دارد؛ در حالی که این نوع از آزادی - چنان که گفتیم - موجب ظلم و سلب آزادی برخی از انسان‌ها می‌شود. لیبرالیسم غربی، که از مبانی جهانی‌سازی غربی است، با آموزه دینی و مهدویت اسلامی سازگاری ندارد.

۴. حس‌گرایی و تجربه‌گرایی

یکی از مبانی فکری تمدن امروز غرب، حس‌گرایی است. بنا بر این مبنا علمی یا واقعی بودن هر چیزی، از راه تجربه و حس به اثبات می‌رسد؛ به عبارت دیگر مبانی فکری غربی بر اساس حس یا عقل محض استوار است؛ در حالی که مبانی فکری مهدویت، علاوه بر عقل، بر وحی و معارف وحیانی تکیه دارد. طبیعی است همین نگاه مادی‌گرایانه غربیان به واقعیات منجر به انکار امور ماوراء مادی (متافیزیک)

شده است. از این رو مبانی جهانی سازی غربی با مبانی مهدویت سازگاری ندارد.

۵. دید استکباری

جهانی سازی غربی به طور طبیعی به استثمار و استعمار جهان غیر غربی می انجامد. تسلط آنها بر فناوری های پیشرفته موجب استکبار آنها می شود. از این روست که اکنون مدعی رهبری جهان هستند. در حالی که مهدویت اسلامی به شدت بر گسترش عدل در تمام زمین تأکید دارد. در فرهنگ مهدوی همه انسان ها، چه در غرب زندگی کنند چه در شرق، چه در شمال دنیا زندگی کنند و چه در جنوب، برابرند؛ همه آنها بندگان خدا هستند و غرب و شرق، یا رنگ و نژاد موجب برتری یکی بر دیگری نمی شود.

همچنین اگر جهانی شدن به معنای تسلط نظام سرمایه داری بر جهان باشد، این معنا از جهانی شدن نیز به هیچ وجه با آموزه مهدویت سازگاری نخواهد داشت؛ زیرا سرمایه داری غربی مبتنی بر کسب سود بیشتر است و این منجر به ظلم بیشتر به جامعه انسانی می شود؛ زیرا در این وضعیت سودها و ثروت ها فقط در اختیار سرمایه داران قرار خواهد گرفت و بسیاری دیگر از جوامع انسانی از آن محروم می شوند. در حالی که مهدویت اسلامی سودها و ثروت ها را در اختیار همه جوامع انسانی می گذارد؛ اقتصاد و سرمایه از منظر اسلام و مهدویت صرفاً تأمین کننده نیازهای بشر برای نیل به سعادت و رفاه دنیوی و اخروی است. اسلام می آموزد که خدا انسان را برای دنیا نیافریده است. سعادت واقعی انسان در جهان آخرت است و زندگی واقعی در این جهان نیست؛ چنان که در قرآن آمده است:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند!

تا این جا روشن شد که اگر جهانی شدن به معنای جهانی سازی غربی باشد، به

هیچ وجه با آموزه مهدویت سازگار نیست؛ اما اگر جهانی شدن از محتوای غربی تخلیه شود و به معنای همگرایی و هم‌بستگی جهانی باشد، که به تشکیل حکومت واحد جهانی منتهی شود، این معنا نه تنها با آموزه مهدویت سازگار است، بلکه می‌تواند از لوازم تشکیل حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام باشد. جهانی شدن به این معنا می‌تواند زمینه‌ساز تحقق حکومت جهانی مهدوی باشد؛ زیرا تحقق حکومت جهانی فقط بر اساس مصالح و مفاسد جوامع انسانی متصور است و تنها خالق انسان از این مصالح و مفاسد آگاهی کامل دارد. پس هر کسی نمی‌تواند رهبری حکومت جهانی را به عهده بگیرد. تنها کسی می‌تواند چنین مسئولیت بزرگی را به عهده بگیرد که خود را از هر چیزی جز خداوند آزاد سازد. به عبارت دیگر رهبر حکومت جهانی باید مردی الهی و برترین بنده خدا باشد و فقط برای خدا کار کند. ویژگی‌های چنین انسانی جز بر حضرت مهدی علیه السلام، که در متون دینی اسلام آمده است، منطبق نیست.

امتیازات طرح اسلام

همان گونه که اشاره شد، جهانی شدن و جهانی‌سازی و جهانی کردن، چنان که اسلام معرفی می‌کند، با آنچه دیگران به تصویر کشیده و در صدد پیاده کردن آن اند، فرق اساسی دارد. آنچه اسلام تصویر می‌کند، از امتیازات خاصی برخوردار است که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حکومت جهانی اسلام، تحت رهبری افراد صالح و وارسته و شخصیت‌های برجسته دینی، که معصوم از خطا و تالی تلو معصوم‌اند، اداره می‌شود و قانون خدا در آن جامعه حاکم است؛ ولی حکومت جهانی واحدی که غرب پیشنهاد می‌کند، چنان که از مراحل ابتدایی شکل‌گیری‌اش پیداست، تحت نظر و اشراف زورمداران و ستمگران است.

۲. از دید اسلام، محور تمام امور در جامعه خدا و احکام اوست؛ ولی در جهانی

شدن و جهانی سازی غربی، محور امور، قوانین بشری است.

۳. حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام بر محور توسعه اخلاقی، اجتماعی و امنیتی استوار است؛ در حالی که در حکومت جهانی غرب، ارزش های اخلاقی و معنویت هیچ محوریتی ندارند.

۴. از ویژگی های حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام توسعه علمی است؛^۱ در حالی که در عصر جهانی شدن غربی، دانش های پیشرفته در انحصار کشورهای خاصی است و این کشورها از انتقال آن دانش ها به جوامع و کشورهای دیگر جلوگیری می کنند.

۵. حکومت جهانی مهدی علیه السلام حکومتی است مبتنی بر آموزه های و حیانی و دینی؛ در حالی که جهانی شدن غربی، پیامد و حاصل آگاهانه و ناآگاهانه پیشرفت در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فناوری، و در ارتباط با نظام سرمایه داری و سلطه طلبی است.

۶. حکومت واحد جهانی مهدی علیه السلام ولایی است و مشروعیت خود را از خدا دارد و مردم نیز آن را پذیرفته اند؛ در حالی که جهانی شدن غربی، مشروعیت حکومت جهانی را از ناحیه مردم می داند؛ آن هم با هزاران فریب کاری که در گرفتن آرای مردم به کار می گیرد.

۷. حکومت واحد جهانی مهدی علیه السلام بر مبنای عقلانیت (حاکمیت عقل) است؛ زیرا عقل انسان ها در عصر ظهور به کمال می رسد؛ در حالی که حکومت بر اساس جهانی سازی غربی، بر مبنای دلخواه شهروندان جهانی شکل می گیرد. از این روست که در روایات آمده است که امام زمان علیه السلام بعد از ظهورش عقل های مردم را کامل می کند.^۲

۱. ر.ک: ج ۹ ص ۲۳۳ (بخش دوازدهم / فصل سوم / گسترش مرزهای دانش)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۶.

۲. ر.ک: ج ۹ ص ۲۳۳ (بخش دوازدهم / فصل سوم: سیاست های فرهنگی) و نیز ص ۴۲۷.

۸. در حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) به سبب توسعه‌ای که در دانش و عقل بشر پیدا می‌شود، تمامی ظرفیت‌های اقتصادی طبیعت کشف می‌شود و سرمایه به وفور در اختیار مردم قرار می‌گیرد و سیستم توزیع نیز درست عمل می‌کند؛^۱ در حالی که در نظام‌های اقتصادی حاکم بر جهان امروز، شکاف‌های اقتصادی وحشتناکی وجود دارد.

۹. طبق کلام امیرالمؤمنین (ع) در حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) مؤمنان گرد او اجتماع می‌کنند و اثری از افراد فاسق و فاجر و کافر در میان کارگزاران آن حکومت نیست،^۲ در حالی که در جهانی سازی غربی - چنان که از هم اکنون دیده می‌شود -، مؤمنان واقعی امکان پیشرفت در سطوح رهبری و مدیریت را ندارند و اطراف حاکمان و قدرتمندان را افراد دنیاطلب یا غیر مؤمن گرفته‌اند.

۱۰. در حکومت جهانی مهدی (عج) ستمگران و طاغوتیان و کارگزاران نالایق، کیفر می‌شوند؛^۳ زیرا حکومت ایشان بر اساس عدالت اداره می‌شود؛ ولی در عصر جهانی سازی و جهانی شدن قضیه درست به عکس است؛ به جنایتکاران (نظیر جرج بوش و آریل شارون) لقب «مصلح» و جایزه «صلح» می‌دهند و عدالت خواهان (نظیر جنبش‌های مقاومت لبنان و فلسطین) را «تروریست» می‌نامند.

۱۱. پدیده جهانی شدن، هر چند به سرعت در حال گسترش و پیشروی در عرصه‌های مختلف جهانی است، در عین حال، از جهت مبانی و اهداف و رتوس برنامه‌ها همچنان مبهم، نارسا و پیچیده است. ژان ماری گینو در این باره می‌گوید:
وضعیت اجتماعات انسانی در تجربه جهانی شدن، با وضعیت شخص نابینایی

۱. ر.ک: ج ۹ ص ۳۴۷ ح ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵. منتخب الآثار: ص ۴۸۲.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۵۹ ح ۴۹. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۲ ح ۹۰.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۲۸.

قابل مقایسه است که ناگهان بینایی اش را به دست می آورد ... رویارویی بی واسطه
فرد با جهانی شدن دنیا سکرآور است...^۱

در حالی که تصویر حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به روشنی در روایات و
احادیث بیان شده و ویژگی ها و ساختار کارآمد و جامع نگر این حکومت، با نهایت
دقت ترسیم و تبیین گشته است.

۱۲. جهانی سازی غربی در حقیقت باعث تسلط غرب و آمریکا در عرصه های
سیاسی و اقتصادی بر جهان است و از این رونامنی و رفتارهای خصمانه را به دنبال
دارد؛ چیزی که شاید هیچ ملتی حاضر به پذیرش آن نباشد. در مقابل، برنامه اصلی
مهدی علیه السلام گسترش و برقراری صلح و امنیت و آسایش، و ریشه کنی ظلم و جنگ و
خونریزی از جهان است. همان گونه که قرآن می فرماید، ترس مردم به امنیت و
آسایش مبدل خواهد شد: «وَلْيُبَدِّلْنَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»^۲.

۱۳. جهانی شدن از نظر فرهنگی و اجتماعی، ادعای نزدیکی فرهنگ ها و جوامع
به یکدیگر را دارد؛ اما روشن است که بر خلاف نظر مدعیان غربی، چنانچه روند
فعلی ادامه یابد، در جهان آینده یک پارچگی به وجود نخواهد آمد و پس از تقابلی
بنیادین، تمدن ها و فرهنگ هایی نوین سر برکشیده و چهره جهان را متحول خواهند
ساخت. در نتیجه برخورد و تضاد تمدن ها و فرهنگ ها جهان را آستان التهاب، تنش
و ناامنی می کند؛ در حالی که بر اساس احادیث پیشگویی، در عصر ظهور مهدی علیه السلام
اختلاف ها و کشمکش های فرهنگی و سیاسی و حتی سلطه جویی تمدن ها و
فرهنگ ها کاهش چشمگیری خواهد یافت و مردم با گزینش و انتخاب خود، آیین و
فرهنگ واحدی را پذیرا خواهند شد و در سایه آن با آرامش و آسودگی خاطر
زندگی خواهند کرد.

۱. آینده آزادی: ص ۱۷.

۲. نور: آیه ۵۵.

دلایل غیر نقلی ضرورت وجود امام مهدی علیه السلام ^۱

افزون بر دلایل نقلی، که در متن دانش نامه امام مهدی علیه السلام به تفصیل خواهد آمد، برخی محققان به دلایل غیر نقلی نیز استناد کرده‌اند. این دلایل شامل ادله فلسفی، کلامی، عرفانی، و تجربی - عقلی، مانند براهین لطف، فطرت، علت غایی، واسطه در فیض، امکان اشرف، عنایت، عدم تبعیض در فیض، استقراء تام، لزوم عقل بالفعل، حساب تراکم احتمالات، مظهر جامع، تجلی اعظم، و تقابل قطبین است که در ادامه به اختصار آنها را بیان خواهیم کرد. ^۲

نکته مهم در باره این دلایل آن است که گذشته از اشکالاتی که در برخی مقدمات این براهین وجود دارد، هیچ یک از این براهین برای اثبات «مهدویت شخصی»، که مدعای عالمان شیعه است، به کار نمی‌آید. اکنون یک یک به بررسی این ادله می‌پردازیم.

۱. برهان فطرت

گاهی منظور از فطرت، فطرت گرایش‌ی، و گاهی فطرت معرفتی است. در این جا

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین رضا برنجکار.

۲. رک: وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل، علی اصغر رضوانی، خط امان در ولایت صاحب الزمان، امامی کاشانی.

برهان فطرت را بر اساس هر دو تفسیر، تقریر می‌کنیم.

تقریر اول: همه انسان‌ها به کمال مطلق و مبدأ هستی گرایش دارند. برای رسیدن به کمال مطلق نیاز به واسطه‌ای داریم که قبلاً مسیر را طی کرده باشد و بتواند با هدایت تشریحی و تکوینی انسان‌ها را به خدا برساند. از سوی دیگر وقتی در انسان گرایشی نسبت به چیزی باشد، باید آن چیز در خارج هم موجود باشد؛ وگرنه وجودش در انسان لغو خواهد بود.^۱ اعتقاد اقوام مختلف به منجی می‌تواند شاهد وجود این فطرت باشد.

تقریر دوم: همه انسان‌ها در فطرت خویش معرفتی نسبت به خداوند دارند:
 كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُهُ؛ هر مولودی بر فطرت خود، یعنی بر معرفت به این که خدای ﷻ آفریدگار اوست، متولد می‌شود.^۲
 از سوی دیگر این معرفت مورد غفلت قرار گرفته و انسان‌ها توجّهی به آن ندارند. بنابراین نیازمند کسانی هستند که آنها را به این معرفت متذکر سازند. خود این اشخاص هم باید توسط خدا به این معرفت آگاهی یافته باشند و بنا بر این آنان کسانی جز پیامبران و امامان معصوم نیستند.^۳ این نیاز همیشگی است و شامل زمان حاضر نیز می‌شود.

به برهان فطرت این اشکال وارد است که گرچه این برهان اصل وجود نبی و امام را اثبات می‌کند، از اثبات تعداد آنها و یا حتی حضور و ظهور آنان در هر زمان عاجز است. می‌توان گفت پس از تذکر پیامبران و امامان، اکنون عالمان و مبلغان این نقش

۱. درباره تقریرهای دیگر برهان فطرت ر.ک: خط امان در ولایت صاحب الزمان ﷻ: ج ۱ ص ۸۷، وجود امام مهدی ﷻ در پرتو عقل: ص ۲۴-۲۷.

۲. التوحید، صدوق: ص ۳۳۱ ح ۹.

۳. امیر المؤمنین ﷻ در باره فلسفه بعثت می‌فرماید: «لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ؛ تا پیمان فطرت را به مردم ابلاغ کنند و نعمت‌های فراموش شده الهی را به آنان گوشزد نمایند». (نهج البلاغه: خطبه اول).

را بر عهده دارند و چنین وظیفه‌ای بر عهده امام غایب نیست.

۲. برهان قاعده لطف

لطف چیزی است که به گونه‌ای در رسیدن انسان به سعادت مفید باشد. لطف به دو قسم «مقرب» و «محصّل» تقسیم می‌شود. لطفی که با آن امکان رسیدن به سعادت و کمال، و تقرب به خدا و انجام طاعات و ترک معاصی بیشتر شود، لطف مقرب نامیده می‌شود، و لطفی که رسیدن به این امور بدون آن تحقق می‌یابد، لطف محصّل نامیده می‌شود.^۱

این برهان مبتنی بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: وجود امام معصوم در همه زمان‌ها لطف است.

مقدمه دوم: لطف بر خدا واجب است.

نتیجه: نصب امام بر خدا در همه زمان‌ها واجب است.

متکلمان لطف را از آن رو بر خدا واجب می‌دانند که لطف باعث تحقق غرض خدا، که همانا رسیدن انسان‌ها به کمال و سعادت است، می‌شود. بنا بر این اگر خداوند به بندگان لطف نکند، نقض غرض کرده است؛ چون غرض او از آفرینش انسان متوقف بر لطف می‌باشد.^۲

این مبنای متکلمان را می‌توان به منزله سنت رایج و اکثری خدا پذیرفت، نه امری که برای رساندن همه انسان‌ها به سعادت ضروری و از لحاظ عقلی واجب است. به عبارت دیگر خداوند از باب فضل لطف می‌کند، نه از باب عدل. البته به هر مقدار که غرض خداوند اثبات شود، به همان مقدار لطف در جهت رسیدن به غرض اثبات می‌شود.

۱. رک: کشف المراد: ص ۳۲۴-۳۲۵.

۲. رک: همان: ص ۳۲۵.

مرحوم نراقی نکته دیگری دارد و می‌فرماید: لطف به شرطی واجب است که موانع مفقود باشد و چون انسان به تمام جوانب و لوازم فعل آگاه نیست، این قاعده کارایی ندارد.^۱

در خصوص لطف بودن وجود امام معصوم باید گفت: وجود امام معصومی که اختلافات را رفع کند و دستورات خدا را بیان و مردم را رهبری نماید، در هر زمانی لطف است و باعث تقرب مردم به خدا می‌شود و این مطلب در همه زمان‌ها، از جمله زمان حاضر، صادق است.^۲

اگر از اشکالات قاعده لطف، که در بالا گذشت، صرف نظر کنیم، این اشکال خودنمایی می‌کند که حضور معصوم هم مثل وجودش لطف است؛ پس چرا امام غایب است؟ البته می‌پذیریم که برخی آثار و برکات امام، مانند امداد مؤمنان و واسطه فیض الهی بودن و ارائه طریق به صورت تکوینی و غیر مستقیم در عصر غیبت نیز جاری است. بنا بر این استدلال فوق، قطع نظر از اشکال قاعده لطف، وجود امام غایب را اثبات می‌کند؛ زیرا آثار و برکات مذکور انسان‌ها را به خدا و دین نزدیک می‌کند و مصداق لطف است؛ اما اشکال دلیل غیبت همچنان باقی است.

می‌توان از مطلب مرحوم نراقی، که ذکر شد، در این جا استفاده کرد و گفت: هر چند حضور امام نیز مانند وجودش لطف است، با توجه به وضعیت مردم و شرایط جهان، این حضور ممکن است با حکمت دیگری در تعارض باشد و از این رو این لطف در این شرایط بر خدا واجب نیست؛ به گفته خواجه نصیر الدین طوسی:

وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَعَدْمُهُ مَنَّا.^۳

وجود امام در میان مردم لطف است، و تصرف او (و حضور او) لطف دیگر، و غیبت او مربوط به خود ماست.

۱. ر.ک: خط امان در ولایت صاحب الزمان: ص ۱۶۶.

۲. ر.ک: همان: ص ۳۶۲.

۳. کشف المراد: ص ۳۸۹.

۳. برهان امکان اشرف

این برهان مبتنی بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: کمالاتی که از خداوند به موجودات پایین می‌رسد، قبلاً باید به موجود اشرف رسیده باشد تا از طریق او به دیگران برسد.

مقدمه دوم: کمالات بسیاری به انسان‌ها و دیگر موجودات رسیده است.

نتیجه: پس باید در هر زمان موجود اشرفی باشد که واسطه فیض این کمالات به دیگران باشد و در عصر حاضر، امام عصر علیه السلام، اشرف مخلوقات است.

مقدمه اول، قاعده امکان اشرف است که بر اساس آن در مراتب موجودات، ممکن اشرف باید مقدم بر ممکن اخس باشد؛ زیرا در غیر این صورت یکی از سه اشکال زیر لازم می‌آید:

۱. صدور کثیر از واحد.

۲. اشرف بودن معلول از علت خویش.

۳. وجود موجودی برتر از خدا.

توضیح این که اگر صدور اشرف پیش از اخس رخ داده باشد، یا این دو با هم از خدا صادر شده‌اند که در این صورت اشکال اول رخ می‌دهد؛ یا اشرف بعد از اخس صادر شده است که در این حال اشکال دوم پیش می‌آید؛ یا اشرف اصلاً صادر نشده است که در این صورت عدم صدور اشرف باید به سبب علتی برتر از خدا باشد که به اشکال سوم بر می‌خورد.^۱

گفتنی است هم اشکالاتی مبنایی و هم اشکالاتی بنایی متوجه این برهان است. نظریه صدور و قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد» بدیهی یا اثبات شده نیست. بنا بر آموزه خلقت در ادیان الهی، خداوند با اراده آزاد خویش ممکنات را خلق

۱. ر.ک: اسفار، ج ۷ ص ۲۴۵-۲۴۶، نه‌ایة الحکمه، ص ۲۲۰، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۱ ص ۲۰۱.

می‌کند و بر اساس این آموزه خداوند هم می‌تواند اشرف و احسن را با هم خلق کند، و هم می‌تواند اشرف را بعد از احسن بیافریند و هم می‌تواند اصلاً اشرف را نیافریند.

البته می‌توان قاعده امکان اشرف را در حد یک سنت الهی پذیرفت و گفت: سنت خدا این است که در آفرینش از موجودات کامل‌تر شروع کند؛ چنان که در احادیث، خلقت نوری چهارده معصوم قبل از آفرینش موجودات دیگر آمده و در زیارات نیز، از جمله در زیارت جامعه کبیره، به «واسطه فیض» بودن ائمه، و از جمله امام زمان علیه السلام نسبت به همه کمالات اشاره شده است.

اما این خلقت و این واسطه فیض بودن، ربطی به زندگی دنیایی آنها ندارد؛ چنان که حیات دنیوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که اشرف موجودات است، پس از بسیاری از موجودات واقع شده است و او پس از رحلتش باز هم واسطه فیض است. پس این قاعده و سنت، وجود امام زنده را ثابت نمی‌کند.

۴. برهان ضرورت پرستش

مقدمه اول: پرستش خدا عقلاً واجب است.

مقدمه دوم: پرستش خدا بدون امام ممکن نیست.

نتیجه: وجود امام ضروری است.

مقدمه اول روشن است؛ زیرا عقل پس از اثبات وجود آفریدگار حکم می‌کند که از باب وجوب شکر منعم، اطاعت او واجب، و تحصیل رضای او و اجتناب از سخطش ضروری است، و این به وجوب عقلی عبادت می‌انجامد.

در خصوص مقدمه دوم باید گفت: عقل پس از اثبات لزوم عبادت خدا در می‌یابد که خود نمی‌تواند همه اوامر و نواهی خدا را درک کند. لذا نیازمند پیامبر خداست و پس از پیامبر نیز به امام نیاز دارد. این نیاز هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد و انسان‌ها همیشه نیازمند حجت الهی‌اند. بنا بر این وجود پیامبر و امام مقدمه انجام

واجبی است که در مقدمه اول اثبات شد؛ زیرا اگر خداوند پیامبر و امام را نصب نکند، امکان تکلیف واجب، یعنی عبادت را در اختیار انسان نگذاشته است، و این یعنی تکلیف بما لا یطاق، که عقلاً قبیح است.^۱

این برهان وجود پیامبر و امام را به طور کلی اثبات می‌کند؛ اما نمی‌تواند وجود امام غایب را اثبات کند؛ زیرا می‌توان اشکال کرد که پیامبر و امامان حاضر احکام الهی را به انسان‌ها رسانده‌اند؛ اما امام غایب چنین کاری نمی‌کند، یا اینکه اصلاً نیازی به وجود امام زنده نیست.

۵. برهان واسطه فیض

فیض، که به دو قسم تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود، در سلسله علل و از مجرای کامل به ناقص می‌رسد. بنا بر این در هر زمان باید انسان کامل باشد تا از طریق او کمالات به دیگران برسند. این برهان در بخش فیض تکوینی به برهان امکان اشرف، و در قسمت فیض تشریحی به برهان ضرورت پرستش برمی‌گردد. پیش‌تر ادله و اشکالات هر دو برهان ذکر شد.

۶. برهان علت غایی

این برهان مبتنی بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: فعل خدا دارای هدف و غرض است؛ وگرنه فعل عبث خواهد بود.

۱. گفتنی است اشاره‌ای به این برهان در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است. «إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِيَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهِدَايَتَهُ عَلِيمٌ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ، وَعَلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً، وَأَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً، وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً، فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُوَصَّلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَطَلْبِهِ، وَأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصِيبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ، فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلْبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِي لَا قِيَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ؛ خردمند به دلیل خردی که خداوند آن را پایه زندگی و زیور و وسیله رهایی وی ساخته، می‌داند که خدا حق است و اوست پرورنده وی، و می‌داند که آفریدگار وی را خوشامد و بدآمزی است و طاعتی دارد و معصیتی که تنها خردش نمی‌تواند آنها را در یابد، و می‌داند که جز با دانش و طلب آن [از طریق پیامبران]، بدان نمی‌رسد و اگر با دانش خود بدان دست نیابد، از خرد خود بهره نمی‌برد. پس بر خردمند است که طلب دانش کند و ادب بیاموزد که بی آن نمی‌تواند پایدار بماند» (ر.ک: الکافی، ج ۱ ص ۲۹ ح ۳۴).

مقدمه دوم: هدف غایی خلقت باید کامل‌ترین موجود باشد، که مصداق آن معصومان، و در زمان حاضر، امام مهدی علیه السلام است. البته وجود موجودات ناقص نیز دارای حکمت و مصلحتی است که علت غایی خلقت آنهاست؛ اما نهایی‌ترین علت غایی، «کامل‌ترین موجود» است.

نتیجه این دو مقدمه این است که وجود امام عصر علیه السلام ضروری است.

در نقد این دلیل می‌توان گفت که وجود غایت و هدف در هر فعل حکیمانه لازم است و خلقت همه موجودات دارای حکمتی است؛ اما این بدان معنا نیست که هر فعل دارای مصلحت در هر زمان و دوره‌ای باید موجود باشد. وجود کامل‌ترین فرد در دوره‌های متفاوت نیز این هدف را برآورده می‌کند. این مطلب از طریق قاعده لطف یا برهان امکان اشرف اثبات پذیر است که قبلاً طرح و بررسی شد.

۷. برهان نظام اصلح (عنایت)

فیلسوفان مشاء فاعلیت خدا را بالعنایة می‌دانند و معتقدند علم به نظام اصلح (عنایت)، منشأ صدور نظام اصلح است.^۱ از سوی دیگر در نظام اصلح وجود انسان کامل، که در قله این نظام قرار دارد، ضروری است.

از لحاظ مبنایی، این برهان بر مبنای فاعلیت بالعنایة فلاسفة مشاء بنا شده است. متکلمان به فاعلیت بالقصد معتقدند و اراده را منشأ آفرینش می‌دانند نه علم را؛ هر چند علم قبل از اراده وجود دارد.

با فرض پذیرفتن مبنای مذکور باز می‌توان پرسید: به چه دلیل در نظام اصلح باید غایب وجود داشته باشد، نه امام حاضر.

۱. ر.ک: الاشارات و التنبیحات، ابن سینا: ج ۳ ص ۳۱۸. لازم به ذکر است که فیلسوفان اشراق، که به فاعلیت بالرضا قائل‌اند و فیلسوفان حکمت متعالیه، که معتقد به فاعلیت بالتجلی‌اند، نیز جهان را نظام اصلح می‌دانند. در باره اقسام فاعلیت، ر.ک: نهاية الحکمة: ص ۱۷۲.

۸. برهان عدم تبعیض در فیض

وجود امام معصوم بزرگ‌ترین فیض خدا به انسان‌هاست. از سوی دیگر تبعیض در فیض جایز نیست. پس در زمان حاضر نیز فیض وجود امام معصوم، که همان امام زمان علیه السلام است، وجود دارد.

به این برهان می‌توان اشکال کرد که اگر تبعیض اشکال دارد پس چرا اکنون امام مهدی علیه السلام مانند امامان دیگر حاضر نیست، و چرا خداوند سبحان موانع ظهور او را برطرف نمی‌کند؟ آیا این تبعیض نیست؟ به علاوه، این برهان بر اساس وجوب فیض و لطف سامان یافته است و از این رو محتاج قاعده لطف است که قبلاً به نقد آن پرداختیم.

۹. برهان استقراء تام

با استقراء امت‌های پیشین در می‌یابیم که همیشه نبی یا امام معصوم در جهان بوده است. بنا بر این پس از شهادت امام عسکری علیه السلام نیز باید نبی یا امام معصومی باشد که همان امام مهدی علیه السلام است.

به این برهان می‌توان اشکال کرد که استقراء وقتی تام است که در همه زمان‌ها و مکان‌ها صورت گرفته باشد. حتی اگر فرض کنیم در همه زمان‌های قبل این گونه بوده باشد (که نیست یا قابل اثبات نیست)، آینده که هنوز استقراء نشده است و بدون دلیل هم نمی‌توان حکم گذشته را به آینده تسری داد؛ مگر این که به روایات وجود حجت در همه زمان‌ها استناد شود.

۱۰. برهان رئیس مدینه فاضله

به اعتقاد فارابی رئیس مدینه فاضله باید انسان کامل باشد و انسان کامل کسی است که عقل او به فعلیت رسیده است و با عقل فعال اتصال دارد.^۱ مصداق چنین انسانی

۱. ر.ک: سیاست مدینه، فارابی، ترجمه سید جعفر سجادی، ص ۱۹۲.

امام معصوم است که در زمان ما بر امام مهدی علیه السلام انطباق می یابد. این برهان را با ادبیات دینی می توان به این شکل مطرح کرد که برای رشد و تعالی جامعه نیازمند حکومت دینی هستیم و کامل ترین شکل حکومت دینی، که می تواند به بهترین نحو انسان ها را به سوی کمال رهنمون سازد، حکومتی است که امام معصوم در رأس آن باشد.

اشکال این برهان این است که ربطی به مدعا، که اثبات امام غایب است، ندارد؛ چون امام غایب در رأس حکومت نیست؛ بلکه امام حاضر، آن هم به شرط بسط ید و قدرت، می تواند ریاست حکومت را در دست بگیرد. از این رو حتی امامان پیشین علیهم السلام هم در زمان حضورشان در رأس حکومت نبوده اند. بنا بر این جامعه آرمانی (مدینه فاضله) با واقعیت موجود تفاوت دارد.

۱۱. برهان حساب احتمالات

شهید سید محمدباقر صدر پس از ذکر دلایل نقلی، دلیل عقلی برای وجود امام عصر را چنین بیان می کند: در هفتاد سال غیبت صغرا اخبار و نامه های زیادی توسط نواب اربعه به مردم رسید. این نامه ها همه به یک خط و یک روش و یک انشا بود؛ گرچه توسط چهار نفر در طول هم ابلاغ می شد. این مطلب مسلم و مورد اجماع است. از سوی دیگر این مطلب عقلاً قابل قبول نیست که موضوع دروغی هفتاد سال مطرح شود و هیچ اشکال و شک و شبهه ای پیش نیاید. پس با حساب احتمالات اثبات می شود که احتمال دروغ بودن موضوع قابل اعتنا نیست.^۱

این استدلال هم تمام نیست؛ چون بسیاری از دروغ ها هستند که قرن ها جریان داشته و اقوامی بدانها معتقد بوده اند (مثل محور بودن زمین برای خورشید و دیگر کواکب و سیارات). افزون بر آن، شبهه و اشکال در میان غیر شیعیان وجود داشته

۱. ز.ک: سخنی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام از شهید صدر، نور مهدی ص ۴۱-۳۶.

است و آنان ادعای شیعیان را نپذیرفته‌اند.

گفتنی است که این دلیل ضرورت امام غایب را هم اثبات نمی‌کند؛ بلکه با فرض وجود منقولاتی در این باره، صحت آن نقل‌ها را اثبات می‌کند و در واقع تنها مؤیدی بر دلیل نقلی است.

۱۲. برهان مظهر جامع

ابن عربی معتقد است دلیل تجلی خدا این بود که خداوند خواست خود را در کون و مظهر جامعی که همه کمالات را در خود دارد ببیند.^۱ بنابراین وجود انسان کامل در هر زمان لازم است و مصداق آن انسان کامل امام معصوم است.

این برهان برای کسی پذیرفتنی است که مبانی عرفانی همچون نظریه تجلی و علت و انگیزه تجلی را قبول داشته باشد. افزون بر این می‌توان گفت: حتی اگر یک انسان کامل هم تحقق یابد، انگیزه خدا محقق شده و دیگر ضرورتی برای تکرار نیست؛ مگر این که بگوییم: تکرار هم انگیزه خدا بوده است که در این صورت باید دلیلی برای اثبات این انگیزه اقامه شود.

۱۳. برهان تجلی اعظم

بر اساس مبانی عرفانی هر اسمی اقتضای تجلی خاصی در عالم دارد. در میان اسماء اسم اعظم کامل‌ترین تجلی را خواهد داشت که همان انسان کامل و معصوم است و در حال حاضر مصداق آن امام مهدی علیه السلام است. این برهان به دلیل قبلی باز می‌گردد و همان اشکال‌ها به این هم وارد است.

۱۴. برهان تقابل الوهیت و عبودیت

خداوند در الوهیت کامل است. به مقتضای تقابل بین الوهیت و عبودیت، و لزوم

۱. ربک: فصوص الحکم، ابن عربی، فص حکمة الیهة فی کلمة آدمیة.

تناسب بین این دو، باید در عبودیت نیز کامل‌ترین عید در هر زمان تجلی کند، که مصداقش معصوم، و در زمان حاضر امام مهدی علیه السلام است.

این برهان بیش از آن که عقلی باشد ذوقی است؛ زیرا عقل هیچ ضرورتی نمی‌بیند که اگر اله و معبود کامل و بی‌نقص شد، عاید نیز کامل و بی‌نقص باشد.

جمع‌بندی

در جمع‌بندی مجموعه ادله غیر نقلی می‌گوییم:

۱. همان‌گونه که در طرح هر یک از ادله اشاره شد، این دلایل نه تنها برای اثبات منجی شخصی ناکافی‌اند، بلکه به کار اثبات موعود و منجی نوعی نیز نمی‌آیند.
۲. حتی اگر با تساهل برخی از دلایل را برای اثبات موعود نوعی کافی بدانیم، هیچ یک دلالتی بر اثبات امام مهدی علیه السلام به عنوان منجی موعود ندارد.
۳. هیچ یک از این ادله نمی‌تواند غیبت امام مهدی علیه السلام را توجیه کند و حداکثر مثبت امام حاضر است.
۴. برخی از دلایل تنها ناظر به امام میسوط‌الید است؛ در حالی که چنین بسط‌یدی حتی در دوره حضور ائمه پیشین نیز تحقق نیافته است.
۵. این دلایل ذوقی و مطابق با علاقه‌های شیعیان جمع‌آوری و تنظیم شده‌اند و مبنا یا معیار عقلی و یا عقلایی غیر قابل‌خداشه ندارند. از این رو برای فیلسوفان و متکلمان غیر شیعی موجب الزام عقلی نمی‌شوند.
۶. با اغماض و تسامح می‌توان برخی از این دلایل را مؤید ادله نقلی دانست و در کنار روایات بدان استدلال کرد.
۷. تکیه‌گاه عمده و اصلی در اثبات امامت امام مهدی علیه السلام و مهدویت شخصی، دلایل متواتر و متقن نقلی است که در این دانش‌نامه به تفصیل مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

گزاره‌های اعتقادی و گزاره‌های تاریخی مهدویت

موضوع مهدویت از آموزه‌های مهم اسلامی است. مذاهب مختلف اسلامی به اقتضای روایات متعدد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام، این اعتقاد را پذیرفته و آن را از نوع ایمان به غیب برشمرده‌اند که تنها از طریق نقل می‌توان بدان دست یافت.

ولی مباحث زیرمجموعه مهدویت، بر حسب دسته‌بندی موضوعی دارای زوایای مختلفی است که هر یک نوع نگاه به مسئله و روش اثبات و احراز آن را در زاویه‌ای متفاوت از منظر دیگر قرار می‌دهد.

از نگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام موضوع مهدویت، به جهت آن که جزئی از مباحث امامت است، موضوعی اعتقادی محسوب می‌شود و چون حیثیتی تاریخی و زمان‌مند نیز دارد، موضوعی تاریخی و تاریخ‌مند به شمار می‌رود. بدین جهت پژوهش در موضوع و مباحث مهدوی، همانند دیگر مباحث در حوزه امامت و نبوت، حیثیتی دوگانه دارد: اعتقادی و تاریخی. هر یک از این دو گروه نیز در بردارنده مباحثی اصلی و مباحثی فرعی هستند. مباحث اصلی اعتقادی، شامل زیربنایی‌ترین موضوعات اعتقادی هستند و با مباحث دیگر تفاوت ماهوی دارند. از

این رو شایسته است که گزاره‌های مرتبط با هر گروه و وجه تمایز آن با گروه دیگر و ویژگی‌های هر مجموعه تبیین شود.

الف - گزاره‌های اعتقادی مباحث مهدوی

ارکان مباحث اعتقادی، نیازمند اتقان و استحکام ویژه و مبتنی بر قواعد نقلی و عقلی خاص با شیوه‌ای مبتنی بر استدلال است.

ارکان و اصول باورهای اعتقادی امامت در حوزه فکری شیعه، که باید با روش کلامی فوق اثبات و تدوین شوند، از این قرار است:

۱. امامت به منزله استمرار نبوت (حجت الهی).
 ۲. ویژگی‌های خاص امامان (بویژه علم و عصمت).
 ۳. نصب الهی به عنوان تنها عامل مثبت امامت.
 ۴. تعیین شمار مشخص دوازده امام بدون کاستی و فزونی.
 ۵. معرفی و ابلاغ هر امام به مردم با نص خاص معصومان پیشین.
- موضوع مهدویت در تفکر شیعی، افزون بر عناوین امامت، دربردارنده مباحث خاص اعتقادی ذیل نیز هست:
۶. اثبات منجی موعود.
 ۷. اعتقاد به منجی شخصی (در مقابل اعتقاد به منجی نوعی).
 ۸. تعیین امام محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان مهدی موعود.
 ۹. تولد امام مهدی علیه السلام در دوره امامت امام حسن عسکری علیه السلام.
 ۱۰. غیبت امام مهدی علیه السلام و ظهور ایشان پس از دوره غیبت.
 ۱۱. حتمی بودن انقلاب جهانی مهدوی.
 ۱۲. فراگیر شدن عدل و انصاف در جهان پس از قیام امام مهدی علیه السلام.

مباحث دوازده‌گانه فوق، ارکان مباحث مهدویت در تفکر شیعی است که زیربنای اعتقادی خاص شیعه را نشان می‌دهد.

علاوه بر مباحث اصلی ذکر شده، برخی مباحث اعتقادی جزئی هم وجود دارد که جزو ارکان اعتقادی محسوب نمی‌شود.

باور اهل سنت در باره مهدویت در بسیاری از موارد با شیعیان مشترک است. از منظر آنان منجی موعود آخرالزمان از فرزندان پیامبر ﷺ و از نسل حضرت فاطمه (ع) است که در آخر الزمان قیام، و عدالت را بر جهان حاکم خواهد کرد. با توجه به احادیث فراوان اهل سنت در این موضوع، این باور نیز همانند گزاره‌های دیگر دینی، چون موضوعی مسلم نزد آنان پذیرفته شده است.

با این حال جایگاه اعتقادی این موضوع در تفکر اهل سنت، متفاوت با تفکر شیعی است؛ زیرا با توجه به عدم اعتقاد قاطبه آنان به امامت به منزله منصبی الهی،^۱ موضوع مهدویت از مباحث اعتقادی ویژه محسوب نمی‌شود.

از منظر آنان امامت به معنای حکومت بر مردم و جامعه است و منصبی دنیوی محسوب می‌شود. عدالت‌ورزی زمامداران جامعه امری شایسته است؛ ولی عدالت‌ورزی شرط لازم برای آنان نیست و اصولاً حاکمان و رهبران جامعه، در مقایسه با مردم عادی، ویژگی خاصی ندارند.

ویژگی‌های موضوعات اعتقادی در مباحث مهدوی

مهدویت در تفکر شیعی، که از مباحث اعتقادی به شمار می‌رود، ویژگی‌های خاصی هم دارد. از آنجا که مثلاً انکار مباحث اصلی مهدویت، که بدان اشاره شد، انکار جزئی از ارکان تشیع (یعنی امامت) شمرده می‌شود و می‌تواند به خروج فرد

۱. گفتنی است چنان‌که پیش از این اشاره شد، در میان صوفیه و عرفای اهل سنت، اعتقاد به امامت اهل بیت به عنوان منصبی الهی (بدون اشمال مفهوم امامت بر خلافت و حکومت)، پیوسته وجود داشته است (ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ص ۸۴۰، مقاله ستیان دوازده امامی).

انکارکننده از زمره شیعیان دوازده امامی بینجامد.

اصول و ارکان اعتقادی مهدویت، با ادله نقلی محکم و قطعی اثبات می شود؛ ادله ای که در منابع کهن شیعی مطرح شده و استنادهایی اطمینان بخش دارد که پذیرای هیچ گونه تأویل یا توجیهی نیست. این ادله نقلی، متواتر و قطعی اند و از این رو می توان آنها را از محکومات حدیثی شیعه برشمرد که همانند محکومات قرآنی، می توان دیگر ادله را با کمک آنها ارزیابی کرد.

در این زمینه موضوعات فرعی تری هم هست که اگرچه اعتقادی است، جزو مباحث بنیادین محسوب نمی شود، مانند مباحث مرتبط با فلسفه غیبت، برخی ویژگی های امام که ارتباطی با مقام امامت ندارند، همچون همسر داشتن امام مهدی علیه السلام، چگونگی زندگی و یا محل اقامت ایشان، جزئیات رجعت و این که اولین رجعت کننده چه کسی است. نکته مهم آن است که همواره مراقب باشیم در موضوعات اعتقادی مباحث فرعی جای مباحث اصلی را نگیرند.

گفتنی است موضوع امامت و جزئیات مرتبط با آن از مباحث درون مذهبی است، از این رو مطابق با معیارهای معرفتی شیعه تدوین شده است و از اصول حاکم بر تفکر و معارف شیعی تبعیت می کند. پس اصراری بر آن نیست که مباحث ویژه امامت و مهدویت، که اختصاص به تفکر شیعی دارد، برای کسانی هم که مبانی شیعه را در امامت قبول ندارند، اثبات شود. در اصول و فروع اعتقادی هر مذهب، مهم آن است که باورهایش بر اساس مبانی و اصول پذیرفته شده در همان مذهب سامان یافته باشد.

روشن است که در مقام احتجاج با مخالفان (خواه از اهل سنت و یا غیر مسلمانان) و برای رفع شبهات آنان، باید از باورهای پذیرفته آنان استفاده کرد؛ همچنان که در اثبات اصول و مبانی شیعه برای اهل سنت، می توان به ادله مشترک همانند عقل و قرآن استناد کرد؛ ولی لازم نیست همه باورهای شیعی برای افرادی که اصول فکری و مبانی نظری شیعه را نپذیرفته اند، اثبات شود.

به عبارت دیگر، هر آیین و مذهب باید اصول فکری خویش را بر اساس مبانی تفکر خود سامان دهد و بتواند معتقدان خود را، که مخاطبان اصلی اش هستند، اقناع کند و آن گاه در مقام رفع شبهات مخالفان، از دو منظر به پاسخگویی بپردازد:

الف. پاسخگویی به معتقدان خود بر اساس باورهای درونی مذهبی.

ب. پاسخگویی به غیرمعتقدان به آن مذهب بر اساس باورهای مشترک.

ما در این مجموعه در صدد پاسخگویی به مخاطبان دسته دوم نیستیم؛ زیرا جای

چنین مباحثی در مبحث امامت عامه و خاصه است.

ب- گزاره‌های تاریخی مهدوی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام، با این که حجت‌های الهی هستند و از ناحیه پروردگار متعال به این مقام منصوب شده‌اند، حیاتی زمینی و تاریخ‌مند دارند. آنان در میان مردمان زیسته و با آنان نشست و برخاست داشته‌اند. حوادث زمانه آنان و اصحابشان را گاه به بلا و مصیبت دچار ساخته و گاه طعم رفاه و آسایش را بدانها چشانده است. از این بُعد، آنان مخلوقاتی ویژه‌اند که از اوج ملکوت به این کره خاکی و در میان مردمان عادی قدم نهاده‌اند و با معیارهای الهی خود به مثابه الگوی‌هایی شایسته در میان افراد بشر زیسته و نیازهای هدایتی آنان را پاسخ گفته‌اند. ویژگی‌های خاص معصومان با الگو بودن آنان منافاتی ندارد. آنان اگرچه در قله‌ای دست نیافتنی برای ما حضور دارند، راهنمایان مسیر هدایت و تکامل‌اند و بندگان را به مراحل بالاتر راهنمایی می‌کنند. به هر روی هیچ کس را یارای هم‌وردی با آنان، و امید دستیابی به مقام ایشان نیست.

حضور آن ذوات مقدس در این دنیای خاکی یادآور تعبیر زیبای حافظ است:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو.

سخن و فعل آنان در دوران حیات دنیوی‌شان، سنت محسوب می‌شود و اعتبار

و حجیت دارد؛ ولی گزارش‌های تاریخی از این سنت باید از منظر تاریخی

نگریسته شود و انتساب یا عدم انتساب آن سخن یا فعل بدیشان، با معیارهای اصیل اعتقادی سنجیده و در بوته نقد نهاده شود. بسیاری از ویژگی‌ها و حوادث تاریخی در ارتباط با زندگی آن بزرگواران، ربطی به جایگاه الهی و اعتقادی آنان ندارد، مشخصات ظاهری، تاریخ تولد و شهادت، خانواده و فرزندان، حوادث روزمره زندگی آنان و ... برخی از این گونه وقایع تاریخی اند که دخالتی در مباحث اعتقادی ندارند و برای اثبات آنها سخت‌گیری‌های معمول در مباحث اعتقادی اعمال نمی‌شود. پذیرش این جزئیات تاریخی و یا تشکیک در آنها و حتی عدم پذیرش و یا انکار برخی از این گونه موضوعات و مباحث، مشکلی از لحاظ اعتقادی پدید نمی‌آورد.

پس اینکه امام مهدی علیه السلام فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام و امام دوازدهم شیعیان و منجی موعود، از چه مادری زاده شده است؛ تولد ایشان دقیقاً چه زمانی بوده و جزئیات تولد ایشان چگونه تصویر شده است، و دیگر جزئیاتی از این قبیل، موضوعاتی تاریخی اند که می‌توان آنها را با معیارهای تاریخی - حدیثی سنجید؛ ولی از لحاظ اعتقادی پذیرش یا رد آنها الزامی نیست.

چه تفاوتی می‌کند که مادر ایشان نرجس، شاهزاده رومی با پیشینه مسیحی از نسل وصی حضرت عیسی علیه السلام باشد، یا ضیقل دختر علی زاده؟ در نیمه شعبان متولد شده باشد یا آن که تولدش در ماه رجب یا رمضان یا ربیع الاول بوده باشد؟ حکایتگر ولادت ایشان، حکیمه باشد یا نسیم خادم، یا معمر بن غوث و یا همسایه امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا؟ حتی چگونگی تولد ایشان نیز واقعه‌ای تاریخی محسوب می‌شود که اعتقاد به جزئیات آن لازم نیست.

این ویژگی وقایع تاریخی تنها مربوط به مباحث مرتبط با گذشته نیست و بر وقایع تاریخ‌مندی که حکایت‌گر وقایع آینده‌اند نیز قابل تطبیق است؛ وقایعی مانند ارتباط با امام علیه السلام در دوره غیبت، علایم ظهور، و جزئیات وضعیت جهان پس از ظهور. مثال بارز این گزاره‌ها، مجموعه روایات حاکی از علایم ظهور است که

شایسته تبیین بیشتر است.

ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام پس از دوره غیبت، امری حتمی و مبتنی بر ادله معتبر نقلی است که تواتر معنوی دارد و نزد شیعه امامیه از اصول مهدویت محسوب می‌شود.

در کنار این بحث اعتقادی، روایات و گزارش‌هایی در باره علایم ظهور هست که برخی علایم را محتوم، و برخی را غیر محتوم شمرده است. روشن است که بحث علایم ظهور به اندازه اصل قیام و انقلاب مهدوی اهمیت ندارد و اثبات آن نیز به همین اندازه کم‌اهمیت است؛ زیرا این‌گونه مباحث از اصول اعتقادی محسوب نمی‌شوند و از این رو ایمان و اقرار تفصیلی به آنها لازم نیست. همچنان که شناخت تفصیلی تمامی آنچه در کتاب و سنت آمده است، در اصل ایمان و اسلام شرط نیست.^۱

شاهد این مطلب این است که حتی اگر هیچ علامتی نیز پدیدار نشود، در اصل قیام مهدوی خللی وارد نمی‌شود. چنان که در روایتی^۲ آمده است که اصل ظهور امام مهدی علیه السلام و عده تخلف‌ناپذیر الهی است؛ اما دیگر مباحث و ملازمات آن قابل تغییر و تبدیل اند.^۳

با تأمل در آنچه گفتیم می‌توان به چند نکته بسیار مهم در باره مهدویت پژوهی

۱. ر.ک: منتخب الآثار فی الإمام الثانی عشر: ج ۳ ص ۳۰۳.

۲. امام جواد علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِعَادِ، وَاللَّهُ لَا يُخَلِّفُ الْمِعَادَ؛ هَمَانَا [ظهور و قیام] قائم از وعده‌های خداست و خداوند در وعده خلاف نمی‌ورزد». ر.ک: ج ۷ ص ۲۲۲ ح ۱۲۸۳ (الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۳ ح ۱۰).

۳. ر.ک: شبهات مطرح در آثار برخی از مستشرقان همانند اتان کلیرگ در مقالات متعددی که در باره امامت شیعی و یا دوازده امام و امام مهدی علیه السلام نوشته و در برخی از معارف شیعی، تردید کرده است. عثمان خمیس که در کتاب متی یشرق نورک أیها المنتظر؟ در مباحث تاریخی و فرعی تشکیک کرده است. سید ابو الفضل برقی که در کتاب بررسی علمی احادیث مهدی به نقد گزاره‌های تاریخی پرداخته است. احمد کاتب که در کتاب تطور الفكر السياسي عند الشيعة با تحلیل تاریخی در پی رد گزاره‌های تاریخ‌مند است.

دست یافت:

چند نکته مهم در مهدویت پژوهی

نکته ۱: در مجموعه حاضر همه مباحث مرتبط با مهدویت، چه اعتقادی و چه تاریخی، گزارش و تحلیل شده است تا مجموعه‌ای جامع در ارتباط با امام مهدی علیه السلام و منجی موعود از منظر شیعه و دیگر مذاهب و ادیان فراهم آید؛ حتی اگر برخی از مباحث استناد قوی و تامی نداشته باشند.

نکته ۲: در مجموعه حاضر، بنا بر فحص تام، جامع‌نگری و تعاضد متون بوده است تا از راه تراکم ظنون، وثوق نوعی به صدور حاصل شود. همچنین جمع‌آوری کامل همه گزارش‌های مرتبط با موضوع و حتی گزارش‌های مصادر متفاوت از یک مطلب در گزاره‌های تاریخی کانون توجه بوده است. از این رو، اسناد هر یک از روایات مطابق با مبانی رجالی مشهور نزد عالمان شیعه ارزیابی شده و روایات معتبر در پاورقی مشخص شده‌اند.

طبیعی است که در مباحث اصلی اعتقادی، روایات قوی‌تری در دست است؛ در حالی که شمار روایات صحیح‌السند در گزاره‌های تاریخی، کمتر است.

نکته ۳: بررسی شبهات مطرح شده توسط مخالفان نشانگر آن است که بیشتر شبهات و اشکالات، ناظر به گزاره‌های تاریخی مهدویت و مطرح کردن گونه‌ای استبعاد است تا این گزاره‌ها را نامتعارف جلوه می‌دهد. این شبهات جزئی مربوط به مباحث فرعی مهدویت است و در اصل اعتقاد به امام مهدی علیه السلام به عنوان منجی موعود، خللی وارد نمی‌سازد.

نکته ۴: شبهات تاریخی و اعتقادی مرتبط با هر تفکر، می‌باید مطابق با مبانی، اصول و معیارهای حاکم بر آن تفکر مطرح شوند؛ در حالی که بیشتر شبهات مطرح شده در مباحث مهدویت توسط اهل سنت و مستشرقان، آبشخوری غیر از مبانی و اصول معرفتی شیعه دارند.

نکته ۵: آینده‌پژوهی تاریخی که از مباحث فرعی مرتبط با مهدویت است، اگرچه توجه توده مردم را به خود جلب می‌کند، ولی مشکلات خاص خود را دارد؛ زیرا تحلیل برخی از این پیشگویی‌ها، به گونه عادی ممکن نیست و شاید در تحلیل آنها باید دست به تأویل زد (مثل طلوع خورشید از مغرب).^۱

افزون بر آن، پیشگویی‌های تاریخی به گونه‌ای است که می‌تواند مصادیق متعدد در طول تاریخ داشته باشد (مثل تقارن روز جمعه با عاشورا که در برخی متون نشانه روز ظهور معرفی شده است) و اطمینانی به حتمی بودن یک مصداق آن نیست.

خلاصه سخن

در مباحث مرتبط با مهدویت، باید در همه موارد، پایبندی به اصول اعتقادی مطرح شده، کانون توجه باشد. این گروه از مباحث، در موضوع مهدویت نقش محکومات را دارند و اعتقاد به آنها لازمه تشیع دوازده امامی یا اسلام است. ولی گزاره‌های تاریخی و یا پیشگویانه، همانند اعتقادهای لازم و واجب نیستند. این گزاره‌ها در ایمان دینی و مذهبی ملاک ایمان و یا تدین به مذهب نیستند. البته در برخی موارد ممکن است مستند به قدری قوی باشد که پژوهشگر را به یقین برساند. به هر حال، آگاهی از این مباحث سبب بصیرت مؤمن نسبت به آینده خواهد شد. بصیرتی که او را از درگیری در فتنه‌های آخرالزمان می‌رهاند و مدعیان دروغین را از مدعی واقعی حق متمایز می‌سازد.

۱. برای نمونه، ملاصدرا روایات طلوع خورشید از مغرب در آستانه ظهور را حمل بر طلوع دانش از مغرب زمین کرده است (ر.ک: جنگ ملاصدرا: ص ۱۰۳).

بخش یکم

امام مهدی علیہ السلام در پرتو اولیٰ کلی

فصل یکم	:	استمرار امامت
فصل دوم	:	حدیث ثقلین
فصل سوم	:	احادیث شمار امامان علیهم السلام

الفصل الأول
إِسْتِزْرَارُ الْإِمَامَةِ

١ / ١

الاحتلال لأرض من أئمة الهدى عليهم السلام

الكتاب

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾. ١

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾. ٢

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾. ٣

الحديث

١. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ
بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فِي قَوْلِ اللَّهِ تعالى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾،
فَقَالَ:

١. الرعد: ٧.

٢. فاطر: ٢٤.

٣. القصص: ٥١.

فصل یکم استمرار امامت

۱/۱

زمین از پیشوایان هدایت علیهم السلام خالی نمی ماند

قرآن

﴿تو، تنها بیم‌دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد﴾.

﴿ما تو را به حق، بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم. و هیچ امتی نبود، مگر این که هشداردهنده‌ای در آن، گذشته است﴾.

﴿و بی گمان، ما گفتار خود را پی در پی به آنها رساندیم تا شاید به یاد آورند﴾.

حدیث

۱. الکافی - به نقل از بزرگ‌عجلی - : امام باقر علیه السلام در باره سخن خدای تعالی : ﴿تو، تنها

بیم‌دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد﴾ فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیم‌دهنده است و در هر

زمانی هدایتگری از ما هست که امت را به آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده، راه‌نمایی

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنذِرُ، وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ، عَلِيُّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ.

٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا مَعْنَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؟ فَقَالَ:

الْمُنذِرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلِيُّ الْهَادِي، وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَزَمَانٍ إِمَامٌ مِّنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

٣. الكافي: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَوَيْدٍ وَفَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ:

كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ.

٤. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنذِرُ، وَعَلِيُّ الْهَادِي، أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ.

٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَيَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ جَمِيعاً، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ:

می‌کند. هدایتگران پس از او (پیامبر ﷺ)، علی (علیه السلام) و اوصیا یکی از پی‌دیگری هستند.^۱

۲. کمال الدین - به نقل از برید بن معاویه عجللی - : به امام باقر (علیه السلام) گفتم: معنای «تو، تنها پیام دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد» چیست؟

فرمود: «پیام دهنده، پیامبر خدا ﷺ است و علی، هدایتگر. در هر وقت و زمانی، امامی از ما، امت را به آنچه پیامبر خدا ﷺ آورده است، راه‌نمایی می‌کند».^۲

۳. الکافی - به نقل از فضیل - : از امام صادق (علیه السلام) معنای سخن خداوند ﷻ: «هر قومی هدایتگری دارد» را پرسیدم. فرمود: «هر امامی، هدایتگر مردم روزگار خویش است».^۳

۴. الکافی - به نقل از عبد الرحیم قصیر - : امام باقر (علیه السلام) در باره سخن خدای - تبارک و تعالی - : «تو، تنها پیام دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد» فرمود: «پیامبر خدا ﷺ، پیام دهنده و علی (علیه السلام)، هدایتگر است. هشیار باشید! به خدا سوگند، هدایتگری، از ما بیرون نرفته و تا قیام قیامت همواره در ما خواهد بود».^۴

۵. کمال الدین - به نقل از محمد بن مسلم - : در باره سخن خداوند ﷻ: «تو، تنها پیام دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد» با امام صادق (علیه السلام) سخن گفتم. فرمود: «هر امامی، هدایتگر مردم روزگار خویش است».^۵

۱. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۲ (با سند حسن مثل صحیح)، بصائر الدرجات: ص ۲۹ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۵۸ ح ۵۰.

۲. کمال الدین: ص ۶۶۷ ح ۱۰ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵ ح ۹.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۱ (با سند معتبر)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۱۰ ح ۳۹، بصائر الدرجات: ص ۳۰ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲ ح ۴.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۴ (با سند صحیح)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۱۰ ح ۴۰، بصائر الدرجات: ص ۳۰ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲ ح ۵، نیز، رک: کمال الدین: ص ۲۳۰ ح ۳۱، کفایة الأثر: ص ۱۶۲.

۵. کمال الدین: ص ۶۶۷ ح ۹ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵ ح ۸.

كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِمْ.

٦. الكافي: الحسين بن محمد الأشعري، عن مَعْلَى بن مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ.

٧. تفسير العياشي: حنان بن سدير، عن أبي جعفر عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي^١، وَكُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ.

٨. تفسير القمي: قَوْلُهُ: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» قَالَ: لِكُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ.

٩. الكافي عن أبي جعفر عليه السلام، قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، خَاصِمُوا بِسُورَةِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» تَفَلَّجُوا^٢، فَوَاللَّهِ إِنَّهَا لَحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَإِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ، وَإِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا، يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِ «حَمِّ» وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ»^٣ فَإِنَّهَا لِرُؤَاةِ الْأَمْرِ خَاصَّةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»، قِيلَ:

١. في المصدر: «الهاد»، والتصويب من بحار الأنوار.

٢. الفلج: الظفر والنور، وقد فلج الرجل على خصمه. والاسم: الفلج (الضحاح: ج ١ ص ٣٣٥ «فلج»).

٣. الدخان: ١ و ٢.

۶. الکافی - به نقل از ابو بصیر - : با امام صادق علیه السلام در باره «تو، تنها بيم دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد» سخن گفتم. فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بيم دهنده و علی، هدایتگر است. ای ابو محمد! آیا امروز هدایتگری هست؟».

گفتم: آری، فدایت شوم! پیوسته از میان شما هدایتگری در پی هدایتگری بوده تا به شما رسیده است.^۱

۷. تفسیر العیاشی - به نقل از حنان بن سدید - : شنیدم که امام باقر علیه السلام در باره سخن خدای - تبارک و تعالی - : «تو، تنها بيم دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد» می فرماید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من، بيم دهنده ام و علی هدایتگر است و هر امامی، هدایتگر مردم روزگار خویش است».^۲

۸. تفسیر القمی - در باره سخن خداوند: «هیچ امتی نبود، مگر این که در میان آن، هشدار دهنده‌ای گذشته است» - : [فرمود:] برای هر زمانی، پیشوایی است.^۳

۹. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای شیعیان! با سوره قدر، احتجاج کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند، سوره قدر، حجت خداوند - تبارک و تعالی - پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای مردم، و مهتر دین شما و مرز و نهایت دانش ماست. ای شیعیان! با «حا. میم. سوگند به کتاب روشن. ما آن را در شبی بابرکت فرو فرستادیم و ما هشدار دهنده هستیم» احتجاج کنید. این آیه ویژه اولوا الأمر پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. ای شیعیان! خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «هیچ امتی نبود، مگر این که هشدار دهنده‌ای در آن، گذشته است».

۱. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۳، بصائر الدرجات: ص ۳۱ ح ۹، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۲۲۹ ح ۵، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۷۹ ح ۴۳.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۰۴ ح ۷ و ح ۸ (به نقل از برید بن معاویه، با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۴۰۴ ح ۲۲.

۳. تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۹ ح ۴۴.

يا ابا جعفر، نذيرها مُحَمَّدٌ عليه السلام، قال: صدقت، فهل كان نذيرٌ وهو حيٌّ من البيئته في أقطار الأرض؟ فقال السائل: لا، قال أبو جعفر عليه السلام: أرأيتَ بعينه أليس نذيره، كما أن رسولَ الله عليه السلام في بعته من الله عليه السلام نذيرٌ؟ فقال: بلى، قال: فكذلك لم يمّت مُحَمَّدٌ إلا وله بعيتٌ نذيرٌ قال: فإن قلت: لا فقد ضيَع رسولُ الله عليه السلام من في أصلاب الرجال من أمته، قال: وما يكفيهم القرآن؟

قال: بلى إن وجدوا له مفسراً. قال: وما فسره رسولُ الله عليه السلام؟ قال: بلى قد فسره لرجلٍ واحدٍ، وفسره لأمّةٍ شأن ذلك الرجل وهو عليُّ بنُ أبي طالب عليه السلام.

قال السائل: يا ابا جعفر كان هذا أمرٌ خاصٌّ لا يحتمله العامة؟ قال: أباي الله أن يعبد إلا سراً حتى يأتي إبانُ أجله الذي يظهر فيه دينه، كما أنه كان رسولُ الله عليه السلام مع خديجةً مستراً حتى أمرَ بالإعلان، قال السائل: ينبغي لصاحبِ هذا الدين أن يكتم؟

قال: أو ما كنتم عليُّ بنُ أبي طالب عليه السلام يومَ أسلمَ مع رسولِ الله عليه السلام حتى ظهر أمره؟ قال: بلى، قال: فكذلك أمرنا حتى يبلغ الكتابُ أجله.

گفته شد: ای ابو جعفر! هشدار دهنده امت، محمد ﷺ است.

فرمود: «درست گفتی. آیا در حالی که او زنده بود، هشدار دهنده‌ای در گوشه و کنار جهان بود؟». سؤال کننده گفت: نه.

امام باقر ﷺ فرمود: «آیا نماینده او، هشدار دهنده [از جانب] او نیست، همان گونه که پیامبر خدا ﷺ در برانگیخته شدنش از سوی خداوند ﷻ، هشدار دهنده است؟». او گفت: آری.

فرمود: «پس محمد ﷺ نیز همین گونه است. او از دنیا نرفت، مگر این که نماینده هشدار دهنده‌ای داشت». [آن گاه] فرمود: «اگر بگوییم که چنین نبود، نتیجه‌اش این است که پیامبر خدا ﷺ همه آنانی را که در پشت مردان امت اویند، تپاه کرده است».

سؤال کننده گفت: آیا قرآن برایشان کافی نیست؟

فرمود: «چرا؛ اگر تفسیر کننده‌ای برای آن باشد».

او گفت: آیا پیامبر خدا ﷺ آن را تفسیر نکرد؟ فرمود: «چرا، آن را برای یک نفر تفسیر کرد، و جایگاه آن یک نفر را هم برای امت توضیح داد، و آن شخص، علی بن ابی طالب ﷺ است».

سؤال کننده گفت: ای ابو جعفر! آیا این، امری [پوشیده و] ویژه است و عموم مردم نمی‌توانند آن را تحمل کنند؟

فرمود: «سنت خداوند، این است که جز به طور سری عبادت نشود، تا زمانی که وقتش برسد و دینش را در آن آشکار نماید، همان گونه که پیامبر خدا با خدیجه [دارای عقیده] پنهان بودند، تا این که به آشکار کردن، فرمان آمد».

سؤال کننده گفت: آیا لازم است صاحب این دین هم پنهان‌کاری کند؟

فرمود: «آیا علی بن ابی طالب، روزی که با پیامبر خدا اسلام آورد، ایمانش را پنهان نکرد تا این که رسالت پیامبر خدا، علنی شد؟». گفت: آری.

فرمود: «وضعیت ما نیز همین گونه است تا زمان آنچه مقدر شده، برسد».

١٠. بصائر الدرجات : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ». قَالَ: إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ.

١١. الكافي : الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

قَالَ: إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ.

١٢. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعْرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْرَةَ الْقَنْوِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَفِيهِمْ مَنْ قَدْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نوحَ عليه السلام? قَالَ: لَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

١٣. الكافي : عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا.

١٤. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشَّارِ الْوَاسِطِيِّ، قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ لِلرَّضَا عليه السلام - وَأَنَا حَاضِرٌ -: أَتَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا.

١٥. كمال الدين : بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ،

١. أي أبي عليه السلام عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميري قالوا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْرِيَارَ.

۱۰. بصائر الدرجات - به نقل از حماد بن عیسی، از یکی از یارانش و محمد بن هیشم - امام صادق علیه السلام در باره سخن خدای متعال: «و بی تردید، گفتار خود را پی در پی به آنها رساندیم» فرمود: «امامی از پی امامی»^۱.

۱۱. الکافی - به نقل از عبد الله بن جندب - از امام کاظم در باره سخن خدای تعالی: «و بی تردید، گفتار خود را پی در پی به آنها رساندیم تا شاید به یاد آورند» پرسیدم. فرمود: «امامی از پی امامی»^۲.

۱۲. کمال الدین - به نقل از هارون بن حمزه غنوی - به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا از روزگار نوح تا کنون، در میان مردم، کسی هست که به اطاعتش فرمان یافته باشند؟ فرمود: «پیوسته چنین بوده است؛ اما بیشتر آنان، ایمان نمی آورند»^۳.

۱۳. الکافی - به نقل از حسین بن ابی العلاء - به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین، بدون امام می شود؟ فرمود: «نه»^۴.

۱۴. کمال الدین - به نقل از حسن بن بشار واسطی - من حاضر بودم که حسین بن خالد به امام رضا علیه السلام گفت: آیا زمین از امام، خالی می ماند؟ فرمود: «خیر»^۵.

۱۵. کمال الدین - به نقل از حسین بن ابی العلاء - به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین، بدون امام

۱. بصائر الدرجات: ص ۵۱۵ ح ۲۸ (با سند معتبر)، مختصر بصائر الدرجات: ص ۶۴، تفسیر القمی: ج ۲ ص ۱۴۱ (با سند موثق)، الأمالی، طوسی: ص ۲۹۴ ح ۵۷۶، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۱۶ و ص ۴۲۰ ح ۱۴، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۱ ح ۵۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۴۱۵ ح ۱۸، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۱۵، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۹۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۱ (به نقل از امام صادق علیه السلام)، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۱ ح ۵۰.

۳. کمال الدین: ص ۲۳۲ ح ۲۷، و ص ۲۴۱ ح ۲۲، المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۷ ح ۷۹۸ (هر دو منبع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۳ ح ۸۴.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۱ (با سند صحیح)، کمال الدین: ص ۲۳۳ ح ۴۱، مختصر بصائر الدرجات: ص ۶۵، بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۱۱ و ص ۵۱۶ ح ۴۴ (همه این منابع با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۰۷ ح ۷.

۵. کمال الدین: ص ۲۳۳ ح ۴۲ و ح ۴۰ (به نقل از عبدالله بن خداهش، از امام صادق علیه السلام، با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۴ ح ۸۸، نیز، ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۱، التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: ص ۲۷۶ ح ۲۰۴.

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟

قَالَ: لَا، قُلْتُ: أَفَيَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا وَأَحَدُهُمَا صَامِتٌ، قُلْتُ: فَالْإِمَامُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: الْقَائِمُ إِمَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ، قَدْ أُوتِمَ بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ.

١٦. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ:

وَاللَّهِ، مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضاً مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ عليه السلام إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ، وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ.

١٧. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ.

١٨. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْرِيَّارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا حُجَّةَ عَالِمٍ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ.

١٩. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ

می شود؟

فرمود: «خیر».

گفتم: دو امام، در یک زمان می شود؟

فرمود: «خیر، جز این که اگر باشند، یکی از آن دو خاموش است».

گفتم: امام، امام پس از خود را می شناسد؟

فرمود: «آری».

گفتم: قائم، امام است؟

فرمود: «آری، امام و پسر امام است و امامتش پیش تر معلوم شده است».^۱

۱۶. الکافی - به نقل از ابو حمزه - : امام یاقرب علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، خداوند از هنگامی که آدم علیه السلام را قبض روح کرد، زمین را بدون امامی که با او به خدا ره جویند، رها نکرد و او حجت بر پندگان خداست و زمین، بدون امامی که حجت خدا بر پندگانش باشد، باقی نمی ماند».^۲

۱۷. الکافی - به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، جلیل تر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند».^۳

۱۸. کمال الدین - به نقل از حسن بن زیاد - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «زمین از حجتی دانا در آن، خالی نمی ماند، جز این، زمین را اصلاح نمی کند و مردم جز با آن، اصلاح نمی شوند».^۴

۱۹. الکافی - به نقل از اسحاق بن عمار - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «زمین از امام،

۱. کمال الدین: ص ۲۲۳ ح ۱۷، دلائل الإمامة: ص ۴۲۷ ح ۴۰۸، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۰۷ ح ۷.
 ۲. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۸ (با سند معتبر)، غلل الشرائع: ص ۱۹۷ ح ۱۱، الغيبة، نعمانی: ص ۱۲۸ ح ۷، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۴، الإمامة و التبصرة: ص ۱۶۰ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۸۵ ح ۲۷، نیز، رک: همین دانش نامه: ج ۳ ص ۱۸۶ ح ۵۷۵.
 ۳. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۶، کمال الدین: ص ۲۲۹ ح ۲۶ و ص ۲۳۴ ح ۴۳ (همه این منابع با سند معتبر)، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۳ (با سند موثق)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۲ ح ۸۱.
 ۴. کمال الدین: ص ۲۰۳ ح ۷ (با سند معتبر)، المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۳ (با سند صحیح)، بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۵ ح ۶۰.

وسعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: إن الأرض لا تخلو إلا وفيها إمام^١، كيما إن زاد المؤمنون شيئاً ردّهم، وإن نقصوا شيئاً أتمّهم لهم.

٢٠. كمال الدين: حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ، وَلَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُمَا بَقِيَ الْحُجَّةُ.

٢١. الكافي: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ، لَكَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا.

٢٢. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كَرَّامٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ. وَقَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ، لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ تعالى أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ.

٢٣. الكافي: أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ.

٢٤. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ،

١. في المتابع: «عالم» بدل «إمام».

خالی نمی ماند تا اگر مؤمنان چیزی [به دین] افزودند، آنان را باز گرداند و اگر کم گذاشتند، برایشان کامل کند»^۱.

۲۰. کمال الدین - به نقل از حمزة بن حمران - : امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر جز دو نفر در زمین نباشد، یکی از آن دو، حجّت است و اگر یکی از آنها برود، حجّت می ماند [و آن که حجّت نیست، می رود]»^۲.

۲۱. الکافی - به نقل از یونس بن یعقوب - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «اگر جز دو نفر در زمین نباشد، یکی از آن دو امام خواهد بود»^۳.

۲۲. الکافی - به نقل از کرام - : امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردم زمین تنها دو تن باشند، حتماً یکی از آن دو، امام است» و فرمود: «و افسین کسی که می میرد، امام است تا کسی بر خداوند صلوات الله علیه حجّت نیاورد [و اعتراض نکند] که او را بدون حجّت الهی، رها کرده است»^۴.

۲۳. الکافی - به نقل از حمزة طیار - : امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر [تنها] دو نفر بمانند، یکی بر دیگری حجّت است»^۵.

۲۴. کمال الدین - به نقل از صفوان بن یحیی - : شنیدم که امام رضا علیه السلام فرمود: «زمین از

۱. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۲ (با سند موثق)، علل الشرائع: ص ۲۰۰ ح ۲۹ و ص ۱۹۹ ح ۲۳ (هر دو منبع با سند معتبر)، کمال الدین: ص ۲۲۱ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۷ ح ۲۷.

۲. کمال الدین: ص ۲۳۲ ح ۳۸ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۳ ح ۸۵.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۱۸۰ ح ۵، الغيبة، نعمانی: ص ۱۴۰ ح ۵، بصائر الدرجات: ص ۴۸۷ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۲ ح ۱۰۷.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۱۸۰ ح ۳، الغيبة، نعمانی: ص ۱۴۰ ح ۳، علل الشرائع: ص ۱۹۶ ح ۶، الإمامة و التبصرة: ص ۱۶۱ ح ۱۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۱۴ ح ۲۰.

۵. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۲ و ۱ و ص ۱۸۰ ح ۴، کمال الدین: ص ۲۰۳ ح ۱۰ و ص ۲۳۰ ح ۳۰ (به نقل از حمزة بن حمران)، علل الشرائع: ص ۱۹۷ ح ۱۰، الإمامة و التبصرة: ص ۱۶۰ ح ۹، بصائر الدرجات: ص ۴۸۷ ح ۳ و ص ۴۸۸ ح ۴، الغيبة، نعمانی: ص ۱۳۹ ح ۲ و ۱ و ص ۱۴۰ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۲ ح ۱۰۸.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَاءَ (ع) يَقُولُ:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ مِنَّا.

٢٥. المحاسن: عنه^٢ عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن

أيوب بن الحر، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر (ع) قال: ما كانت الأرض إلا

وفيها عالم^٣.

٢٦. علل الشرائع: أبي (ع)، قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

عيسى، عن مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ نُعْمَانَ الرَّازِيِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا أَنَا وَبَشِيرُ الدَّهَانَ

عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَقَالَ: لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ وَانْقَطَعَ أَكْلُهُ، أَوْحَى اللَّهُ (ع) إِلَيْهِ:

أَنْ يَا آدَمُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَانْقَطَعَ أَكْلُكَ، فَانظُرْ إِلَيَّ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ

وَمِيرَاتِ النُّبُوَّةِ، وَأَثَرَةَ^٤ الْعِلْمِ وَالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ، فَاجْعَلْهُ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هَيْبَةِ

اللَّهِ، فَإِنِّي لَمْ أَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَدِينِي، وَيَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ

أَطَاعَهُ.

٢٧. علل الشرائع: أبي (ع)، قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ

سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): قَالَ:

الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يُصَلِّحُهُمْ، وَلَا يُصَلِّحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ.

٢٨. الكافي: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة

١. في المصدر: «يعقوب يزيد» والتصويب من بحار الأنوار.

٢. أي: أحمد بن أبي عبد الله البرقي.

٣. وفي بصائر الدرجات: «إلا والله فيه عالم».

٤. أثره العلم وأثرته: بقیة منه توثق، أي تروى وتذكر (لسان العرب: ج ٤ ص ٧ «أثر»).

این که امامی از ما داشته باشد، خالی نمی ماند»^۱.

۲۵. المحاسن - به نقل از سلیمان بن خالد - : امام باقر علیه السلام فرمود: «زمین بدون آن که عالمی در آن باشد، نیست»^۲.

۲۶. علل الشرائع به نقل از نعمان رازی - : من و بشیر دهقان، نزد امام صادق علیه السلام بودیم که فرمود: «هنگامی که نبوت آدم به پایان رسید و غذا خوردنش قطع شد (دستش از دنیا کوتاه شد)، خداوند تعالی به او وحی کرد: "ای آدم! نبوتت به پایان رسیده و غذا خوردنت قطع شده است. پس به دانش و ایمان و میراث نبوتت، و نیز آثار علمی و اسم اعظمی که می دانی بنگر و آنها را نزد پسر ت از نسل خودت، هبه الله، بگذار، که من زمین را بدون عالمی که اطاعت و دینم را به او بشناسند و مایه نجات پیروانش باشد، نمی گذارم»^۳.

۲۷. علل الشرائع - به نقل از حسن بن زیاد - : امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین، تداوم ندارد، مگر به عالمی که مردم را اصلاح کند و مردم را جز این، اصلاح نمی کند»^۴.

۲۸. الکافی - به نقل از زراره و فضیل - : امام باقر علیه السلام فرمود: «علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، دیگر بالا نرفت و علم، به ارث برده می شود و علی علیه السلام عالم این امت است و

۱. کمال الدین: ص ۲۲۸ ح ۲۳ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۲ ح ۷۹.

۲. المحاسن: ج ۱ ص ۲۶۵ ح ۷۹۱، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۶ (هر دو منبع با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۰ ح ۹۸.

۳. علل الشرائع: ص ۱۹۵ ح ۱، المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۷ ح ۷۹۷، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۹ ح ۱۵، نیز، رک: تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۱۰ ح ۷۸.

۴. علل الشرائع: ص ۱۹۶ ح ۸، بصائر الدرجات: ص ۴۸۴ ح ۲ (هر دو منبع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۰ ح ۹۶.

وَالْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ^١

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام عَالِمًا هَذِهِ الْأُمَّةَ، وَإِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عِلْمٌ مِثْلَ عِلْمِهِ، أَوْ مَا بَشَاءَ اللَّهُ.

٢٩. كمال الدين: بِهَذَا الْإِسْنَادِ ^٢، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ؟ ^٣ قَالَ:

لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ، عَالِمٌ بِحَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ.

٣٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ جَمِيعًا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

لَمْ يَتْرِكِ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ، يَعْلَمُ ^٤ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَاذَا يَعْلَمُ؟ قَالَ:

بِوَرَاثَةٍ ^٥ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَمِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

١. وفي كمال الدين عن الفضيل بن يسار وفيه «سمعت أبا عبد الله وأبا جعفر».

٢. أي أبي عليه السلام، عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميري، قالا: حدثنا إبراهيم بن مهزيار:

٣. وفي المخاسن «عالم» بدل «إمام».

٤. في المصدر: «يعلم»، والتصويب من بحار الأنوار.

٥. في بحار الأنوار: «بموراثته» بدل «بوراثة».

هرگز در میان ما عالمی رحلت نکرده، مگر آن که از خاندان خود، کسی را به جانشینی نهاده که علمی همچون او بداند یا آنچه را خدا بخواهد»^۱.

۲۹. کمال الدین - به نقل از حسن بن زیاد - : به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام وجود دارد؟

فرمود: «همواره در زمین، امامی عالم به حلال و حرام و نیازهای اهل آن هست»^۲.

۳۰. کمال الدین - به نقل از حارث بن مغیره - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «خدای تعالی، زمین را بدون عالمی که مردم نیازمند او باشند ولی او نیازمند مردم نباشد و حلال و حرام را بداند، رها نکرده است».

گفتم: فدایت شوم! از کجا می دانند؟

فرمود: «به وراثت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام»^۳.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۲ (با سند حسن مثل صحیح)، کمال الدین: ص ۲۲۳ ح ۱۴. المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۶. بصائر الدرجات: ص ۱۱۶ ح ۱۰ (همه این منابع با سند معتبر). بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۹ ح ۷۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۲۲۳ ح ۱۶ (با سند معتبر). المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۲. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۰ ح ۷۳. نیز، رک: بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۹.
 ۳. کمال الدین: ص ۲۲۴ ح ۱۸ (با سند صحیح). بصائر الدرجات: ص ۲۲۷ ح ۷. مختصر بصائر الدرجات: ص ۶۱ (با عبارت مشابه). بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۰ ح ۷۴.

٣١. کمال الدین : بهذا الإسناد^١، عن علي بن مهزيار، عن فضالة بن أيوب، عن
أبان بن عثمان، عن الحارث بن المغيرة، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول :
إن الأرض لا تُترك إلا بعالم يعلم الحلال والحرام وما يحتاج الناس إليه، ولا
يحتاج إلى الناس.

قلت : جعلت فداك، علم ماذا؟ قال : ورأته من رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام.

٣٢. علل الشرائع : حدثنا أحمد بن محمد عليه السلام، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى
ومحمد بن عبد الجبار، عن عبد الله بن محمد الحجال، عن ثعلبة بن ميمون، عن
إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال :
إن الأرض لا تخلو من أن يكون فيها من يعلم الزيادة والنقصان، فإذا جاء
المسلمون بزيادة طرحتها، وإذا جاؤوا بالنقصان أكملته لهم، فلولا ذلك اختلط على
المسلمين أمورهم.

٣٣. الكافي : علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن
أبي بصير، عن أحدهما عليه السلام^٢، قال : قال :

إن الله لم يدع الأرض بغير عالم، ولولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل.

٣٤. علل الشرائع : أبي عليه السلام قال : حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى
ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب ومحمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان
وعلي بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال :

١. أي أبي عليه السلام، عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميري، قالوا : حدثنا إبراهيم بن مهزيار.

٢. وفي كمال الدين والغيبة : «أبي عبد الله عليه السلام».

۳۱. کمال الدین به نقل از حارث بن مغیره - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «زمین، بدون عالمی که حلال و حرام و نیازهای مردم را بداند و نیازی هم به مردم نداشته باشد، رها نشده است».

گفتم: فدایت شوم! چگونه علمی؟

فرمود: «علمی به ارث برده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام».^۱

۳۲. علل الشرائع - به نقل از اسحاق بن عمّار - : امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین از کسی که فزونی و کاستی را بداند و چون مسلمانان افزوده‌ای آوردند، آن را دور بیندازد و چون کم آوردند، برایشان تکمیل کند، خالی نمی ماند. اگر چنین نبود، کار مسلمانان، پریشان می شد».^۲

۳۳. الکافی - به نقل از ابو بصیر - : امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، زمین را بدون عالم نگذاشته است. اگر چنین بود، حق از باطل شناخته نمی شد».^۳

۳۴. علل الشرائع - به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، هیچ گاه زمین را از عالم آگاه به فزونی و کاستی، خالی نمی گذارد، تا اگر مؤمنان چیزی [سر دین]

۱. کمال الدین: ص ۲۲۳ ح ۱۵، المعاصن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۴، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۸ (همه این منابع با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۰ ح ۷۲.

۲. علل الشرائع: ص ۱۹۹ ح ۲۴ (با سند صحیح) و ص ۲۰۰ ح ۳۰، بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۱۲ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۵ ح ۲۲.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۵ (با سند صحیح)، کمال الدین: ص ۲۰۳ ح ۱۲ (با سند صحیح)، الغيبة، نعمانی: ص ۱۳۸ ح ۶ (هر دو منبع به نقل از امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۶ ح ۶۲).

إِنَّ اللَّهَ تعالى لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ فِي الْأَرْضِ، فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً زَادَهُمْ، وَإِذَا نَقَصُوا أَكْمَلَهُ لَهُمْ، فَقَالَ: «خُذُوهُ كَامِلاً»، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَلْتَبَسَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورُهُمْ، وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ.

٣٥. علل الشرائع: أبي عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَيْمَنِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عنه قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَنْقُصُ مَا زَادَ النَّاسُ، وَيَزِيدُ مَا نَقَصُوا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَخْتَلَطَ عَلَى النَّاسِ أُمُورُهُمْ.

٣٦. علل الشرائع: أبي عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عنه:

إِنَّ جِبْرَائِيلَ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله يُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ تعالى، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، لَمْ أَتْرِكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ طَاعَتِي وَهُدَايَ، وَيَكُونُ تَجَاةً فِيمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ، وَلَمْ أَكُنْ أَتْرِكُ إِبْلِيسَ يُضِلُّ النَّاسَ وَلَيْسَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ وَدَاعٍ إِلَيَّ، وَهَادٍ إِلَى سَبِيلِي، وَعَارِفٌ بِأَمْرِي، وَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِياً أَهْدِي بِهِ السُّعْدَاءَ، وَيَكُونُ حُجَّةً عَلَى الْأَشْقِيَاءِ.

٣٧. مختصر بصائر الدرجات: عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ ضُرَيْسٍ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عنه، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: بِمَ يَعْلَمُ عَالِمُكُمْ؟ قَالَ:

افزودند، مانع آنان شود و اگر کاستند، آن را برایشان کامل گردانند» و فرمود: «آن را کامل بگیرید. و اگر چنین نبود، بی گمان، مؤمنان در امور خود دچار شبهه می شدند و حق از باطل تشخیص داده نمی شد»^۱.

۳۵. **علل الشرائع** - به نقل از عبد الأعلى، وایسته آل سام - : شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند، زمین را بدون عالمی که افزوده‌ها را بکاهد و کاستی‌ها را بیفزاید، رها نکرده است و اگر این گونه نبود، کارهای مردم پریشان می شد»^۲.

۳۶. **علل الشرائع** - به نقل از عبد الکریم و غیر او - : امام صادق علیه السلام فرمود: «جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و از جانب پروردگارش به او خبر داد و گفت: «ای محمد! من زمین را بدون فردی عالم - که طاعت و راه [وره‌نمودهای] مرا بشناسد و مایه نجات [مردم] در فاصله رحلت یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر باشد - رها نمی‌کنم و ابلیس را و نمی‌گذارم که مردم را در حالی گم‌راه کند که در زمین، حجت و دعوتگری به سوی من و راه‌نمایی به راه من و آشنایی به امر من نباشد. حکم [و سنت] من، این است که برای هر قومی، رهبری باشد تا به واسطه او، نیک‌بختان را هدایت کنم و بر تیره‌بختان حجت باشد»^۳.

۳۷. **مختصر بصائر الدرجات** - به نقل از ضریس - : من و ابوبصیر در خدمت امام باقر علیه السلام بودیم. ابوبصیر به ایشان گفت: عالم شما چگونه علم می‌یابد؟

۱. **علل الشرائع**: ص ۱۹۹ ح ۲۲ (با سند صحیح) و ص ۲۰۰ ح ۲۷ و ح ۲۸ و ص ۱۹۵ ح ۴. **الإمامة و التبصرة**: ص ۱۶۰ ح ۱۱ (همه این منابع با سند صحیح). **کمال الدین**: ص ۲۰۳ ح ۱۱ (به نقل از ابو صباح، با عبارت مشابه). **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۴ ح ۳۱.

۲. **علل الشرائع**: ص ۲۰۱ ح ۲۲ (با سند معتبر). **کمال الدین**: ص ۲۰۴ ح ۱۶. **بصائر الدرجات**: ص ۳۳۲ ح ۸. **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۷ ح ۳۸.

۳. **علل الشرائع**: ص ۱۹۶ ح ۷ (با سند معتبر). **الإمامة و التبصرة**: ص ۱۶۲ ح ۱۶. **الکافی**: ج ۸ ص ۲۸۵ ح ۴۳۰. **کمال الدین**: ص ۱۳۴ ح ۳ (هر دو منبع به نقل از ابو دیلم، با عبارت مشابه). **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۲ ح ۲۲. نیز، **رک**: **کمال الدین**: ص ۱۳۶ ح ۶.

إِنَّ عَالِمَنَا لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَلَوْ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ لَكَانَ كَبَعْضِكُمْ، وَلَكِنْ يُحَدِّثُ فِي السَّاعَةِ بِمَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ، وَفِي السَّاعَةِ بِمَا يَحْدُثُ بِالنَّهَارِ، الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ، وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ، بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وقال أبو جعفر عليه السلام: ما ترك الله الأرض بغير عالم ينقص ما يزداد ويزيد ما ينقص، ولو لا ذلك لاختلط على الناس أمرهم.

٣٨. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الشُّعْمَانِ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَائِ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ الشُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ:

لَنْ تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا رَجُلٌ مِتْنَا يَعْرِفُ الْحَقَّ، فَإِذَا زَادَ النَّاسُ فِيهِ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَإِذَا نَقَصُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَإِذَا جَاؤُوا بِهِ صَدَّقَهُمْ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ، لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.^٢

٣٩. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

لَا وَاللَّهِ، لَا يَدْعُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا وَلَهُ مَنْ يَقُومُ بِهِ إِلَى يَوْمِ تَقُومُ السَّاعَةُ.

١. الظاهر أنه تصحيف والتصحيح: «الحسين بن أبي حمزة الشمالي».

٢. في آخره: «قال عبد الحميد... منه».

فرمود: «عالم ما، غیب نمی‌داند و اگر خدا او را به خود وا نهد، همچون یکی از شما خواهد بود؛ لیکن او در هر لحظه، از آنچه در شب یا روز، یکی پس از دیگری رخ می‌دهد و از هر آنچه تا روز رستاخیز پیش می‌آید، سخن می‌گوید»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند، زمین را بدون عالمی که افزوده‌ها را کم کند و کاستی‌ها را بیفزاید، رها نمی‌کند، که اگر چنین نبود، امر [دین] مردم بر آنان مشتبه می‌شد»^۲.

۳۸. کمال الدین - به نقل از ابو حمزة ثمالی - : شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «زمین از وجود مردی از خاندان ما خالی نمی‌ماند؛ مردی که حق را می‌شناسد و چون مردم بر آن بیفزایند، می‌گوید: "افزودند" و چون بکاهند، می‌گوید: "کاستند"، و چون همان حق را آوردند، تصدیقشان می‌کند، که اگر چنین نباشد، حق از باطل تشخیص داده نمی‌شود»^۳.

۳۹. الغیبة، نعمانی - به نقل از یعقوب بن شعیب - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به خدا سوگند، خداوند، این امر را وا نمی‌گذارد، جز آن که تا روز قیامت، کسی برای قیام به امور آن هست»^۴.

۱. یعنی علم امامان علیهم السلام استقلالی نیست بلکه علم تفضلی الهی است.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۳. الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۸۳۱ ح ۴۷.

۳. کمال الدین: ص ۲۲۲ ح ۱۲ (با سند معتبر)، علل الشرائع: ص ۲۰۱ ح ۳۱ و ص ۱۹۹ ح ۲۵ (هر دو منبع با سند صحیح) و ص ۲۰۰ ح ۲۶. بصائر الدرجات: ص ۳۳۱ ح ۵. المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۸۰۰ و ح ۸۰۱ (این دو منبع با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۹ ح ۶۹.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۵۴ ح ۶. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۴ ح ۱۱۴.

٤٠. علل الشرائع : أبي ع قال : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع : تَبَقَى الْأَرْضُ بِلا عَالِمٍ حَيٍّ ظَاهِرٍ يَفْرَعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَالَهِمْ وَحُرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِي :

إِذَا لَا يُعْبَدُ اللَّهُ يَا أَبَا يَوْسُفَ.

٢ / ١

لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ

٤١. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع :

الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَمَعَ الْخَلْقِ، وَبَعْدَ الْخَلْقِ.

٤٢. الكافي : عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ وَهَشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَمَّنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ :

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ.

٤٣. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ ع فَقَالَ : يَا أَحْمَدُ، مَا كَانَ جَالِكُمْ فِيمَا كَانَ

١. الظاهر أنه تصحيف، والصحيح : «محمد بن الحسين بن أبي الخطاب».

۴۰. علل الشرائع - به نقل از یعقوب سراج - : به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین، بدون عالم زنده آشکاری که مردم در حلال و حرامشان به او پناه ببرند، باقی می ماند؟
به من فرمود: «در این صورت، خدا عبادت نمی شود، ای ابو یوسف!»^۱

۲/۱

زمین از حجت، خالی نمی ماند

۴۱. الکافی - به نقل از ابان بن تغلب - : امام صادق علیه السلام فرمود: «حجت، پیش از مخلوق (آفریده ها) بوده و با مخلوق هست و پس از مخلوق هم خواهد بود»^۲

۴۲. الکافی: - نقل از ابو اسحاق از یکی از یاران موثق امیر مؤمنان علیه السلام، از ایشان: خدایا! تو زمینت را از حجت بر آفریدگانت خالی نمی گذاری.^۳

۴۳. کمال الدین - به نقل از احمد بن اسحاق - : بر مولایمان، ابو محمد حسن بن علی عسکری وارد شدم. به من فرمود: «ای احمد! حال شما در این هنگامه شک و تردید مردم، چگونه است؟»

به ایشان گفتم: سرور من! هنگامی که نامه [شما] می رسد، مرد و زن و نیز جوان به فهم رسیده ای از ما نمی ماند، جز آن که معتقد به حق می شود».

۱. علل الشرائع: ص ۱۹۵ ح ۳ (با سند معتبر)، تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۱۲ ح ۱۸۱، دلائل الإمامة: ص ۴۲۲ ح ۳۹۷، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۱ ح ۱۸.
۲. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۷ ح ۴ (با سند صحیح)، کمال الدین: ص ۲۲۱ ح ۵، بصائر الدرجات: ص ۴۸۷ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۸ ح ۶۶.
۳. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۷، الغیبة، نعمانی: ص ۱۳۷ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۵ ح ۱۱۶. نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۲ ص ۱۹۵ (بخش سوم / فصل سوم / نعمت نهان و هدایت پنهان).

فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشَّكِّ وَالْإِرْتِيَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ، لَمْ يَبْقَ مِنَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا غُلَامٌ بَلَغَ الْفَهْمَ إِلَّا قَالَ بِالْحَقِّ، فَقَالَ:

أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَيَّ ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَأَنَا ذَلِكَ الْحُجَّةُ، أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ.

٣٤. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ تعالى طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَيَّ عِبَادَتِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله? فَقَالَ لِي:

يَا كَنَكَرُ! إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تعالى أَيْمَةً لِلنَّاسِ، وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عليه السلام: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ تعالى عَلَيَّ عِبَادَتِهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: إِنِّي مُحَمَّدٌ، وَاسْمُهُ فِي الثَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ...

٣٥. بصائر الدرجات: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ

فرمود: «ای احمد! خداوند را بر این، سپاس بگزار. آیا نمی دانید که زمین از حجت، خالی نمی ماند و من همان حجتم^۱» یا فرمود: «من حجتم^۱»^۱.

۴۴. کمال الدین - به نقل از ابو خالد کابلی - : بر سرورم امام زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! مرا از کسانی که خداوند تعالی اطاعت و دوستی شان را واجب و اقتدای به آنان را پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بندگانش لازم کرده است، آگاه کن. به من فرمود: «ای کنکر^۲! اختیار دارانی که خدای تعالی آنان را امام مردم قرار داده و اطاعتشان را بر ایشان واجب کرده است، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس حسن و حسین، فرزندان علی بن ابی طالب، و آن گاه امر به ما رسیده است» و سپس ساکت شد.

به ایشان گفتم: ای سرور من! برایمان از امیر مؤمنان، علی علیه السلام، روایت شده که زمین از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند. حجت و امام پس از تو کیست؟

فرمود: «پسرم محمد که نامش در تورات، باقر است و علم را می شکافد. او حجت و امام پس از من است و پس از محمد، پسرش جعفر است و نام او نزد آسمانیان، صادق است و...»^۳.

۴۵. بصائر الدرجات - به نقل از اسحاق بن عمار - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱. کمال الدین: ص ۲۲۲ ح ۹ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۸ ح ۶۷.

۲. کنکر، لقب ابو خالد کابلی است.

۳. کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۲ ح ۱۸۸، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۳۶۵ ح ۴۳۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۴، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ح ۱.

يونس، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (ع)، قال: سمعته يقول:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا حُجَّةٌ^١، كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهْمَ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَثَمَّهُ لَهُمْ.

٤٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ:

لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ كَانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عَالِمٍ يُحْيِي فِيهَا مَا يُمَيِّتُونَ مِنَ الْحَقِّ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^٣.

٤٧. المحاسن: عَنْهُ^٢، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ زِيَادِ الْعَطَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا حُجَّةٌ، إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يُصْلِحُ الْأَرْضَ إِلَّا ذَلِكَ.

٤٨. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُسَلِّيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ:

١. في الكافي «إمام» بدل «حجة».

٢. في المصدر: «أزداد»، وهو تصحيف، والصواب ما أثبتناه، كما في الكافي.

٣. التوبة: ٢٢.

٤. أي: أحمد بن أبي عبد الله البرقي.

«زمین از امام، خالی نمی ماند تا اگر مؤمنان چیزی [به دین] افزودند، آنان را باز گرداند و اگر کم گذاشتند، برایشان کامل کند»^۱.

۴۶. کمال الدین - به نقل از عمّار بن موسی سباطی - : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «زمین تا بوده، خالی از حجّتی عالم نبوده است. او آنچه را از حق در آن می میرانند، زنده می کند».

ایشان سپس این آیه را تلاوت نمود: «می خواهند با دهان هایشان نور خدا را خاموش کنند؛ اما خدا نور خود را کامل می گرداند، اگرچه کافران نخواهند»^۲.

۴۷. المحاسن - به نقل از زیاد عطّار - : گفت شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین تداوم ندارد، مگر این که همیشه حجّت خدا هست. اصلاح مردم جز با آن نیست و زمین را جز آن، اصلاح نمی کند»^۳.

۴۸. الکافی - به نقل از عبد الله بن سلیمان عامری - : امام صادق علیه السلام فرمود: «تا زمین

۱. بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۱۰ (با سند موثق)، الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۲.

۲. کمال الدین: ص ۲۲۱ ح ۴ (با سند موثق)، بصائر الدرجات: ص ۴۸۷ ح ۱۷، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۷ ح ۶۵.

۳. المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۱۹۵ (با سند صحیح)، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۱ ح ۱۰۱.

مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَرَبِّهَا الْحُجَّةُ، يُعَرَّفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.

٤٩. التوحيد: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ الْهَيْثِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الثَّلَجِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الزُّهْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَبِيحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ظَرِيفُ بْنُ نَاصِحٍ، عَنْ عَيْسَى بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فِي قَوْلِهِ عليه السلام... «نُورٌ عَلَى نُورٍ»^١: «يَعْنِي: إِمَامًا مُؤَيَّدًا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ فِي إِثْرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَذَلِكَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَهَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عليه السلام خُلَفَاءَهُ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عليه السلام».

٥٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا: يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام، وَلَا يُخَلِّيهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِ يُنْزَلُ الْغَيْثُ، وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

٥١. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ، عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ

هست، خداوند در آن حجّتی دارد که حلال و حرام را معرفی می‌کند و مردم را به راه خدا فرامی‌خواند»^۱.

۴۹. التوحید - به نقل از عیسی بن راشد - : امام محمد باقر علیه السلام در باره سخن خدای تعالی :
 «نوری بر نور» فرمود: «یعنی امامی تأیید شده با نور علم و حکمت در پی امامی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله، و این از آدم علیه السلام است تا قیامت و اینها اوصیایی هستند که خدای تعالی آنان را جانشینان خود در زمینش و حجّت‌های خود بر خلقش قرار داد و زمین در هر زمان از یکی از آنان خالی نمی‌ماند»^۲.

۵۰. کمال الدین - به نقل از احمد بن اسحاق بن سعید اشعری - : خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و می‌خواستم از ایشان در باره جانشینش پرسیم؛ اما پیش از آن که من سؤال کنم، فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خداوند - تبارک و تعالی - از زمانی که آدم علیه السلام را آفرید، تا قیام قیامت، زمین را از حجّت خدا بر خلقش خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت. به برکت وجود اوست که بلا را از زمینیان دور می‌گرداند، و به برکت وجود اوست که باران را فرو می‌فرستد، و به برکت وجود اوست که برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد»^۳.

۵۱. کمال الدین - به نقل از محمد بن عثمان عمری، از پدرش - : نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از ایشان در باره این روایت از پدرانش که: «زمین تا روز قیامت از حجّت خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند، و هر کس بدون شناخت امام زمانش بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» پرسیدند.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۳، کمال الدین: ص ۲۲۹ ح ۲۴، المحاسن: ج ۱ ص ۲۶۸ ح ۸۰۲، بصائر الدرجات: ص ۴۸۴ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۱ ح ۷۸.

۲. التوحید: ص ۱۵۸ ح ۴، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۸۰.

۳. کمال الدین: ص ۲۸۴ ح ۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳ ح ۱۶، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۱۶۲ ح ۳۰۷.

آبَائِهِ عليهم السلام: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقَالَ عليه السلام:

إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ، فَقِيلَ لَهُ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ:

إِبْنِي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.
 ٥٢. الكافي: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن أبي علي بن راشد قال: قال أبو الحسن عليه السلام:
 إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَأَنَا وَاللَّهُ ذَلِكَ الْحُجَّةُ.

راجع: ج ٣ ص ١٩٢ (القسم الثالث / الفصل الثالث / النعمة الباطنة و الهداية الباطنية).

٣ / ١

الْحُجَّةُ إِذَا ظَاهَرَ مَشْهُورٌ أَوْ سَنَّارٌ مَغْمُورٌ

٥٣. كمال الدين عن علي بن الحسن السائح عن الإمام العسكري عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِي خُلَفَائِي وَأُمَّةَ أُمَّتِي بَعْدِي، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَلَا تَخْلِ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ، ظَاهِرًا أَوْ خَافِيًا مَغْمُورًا^١، لِئَلَّا يَبْطُلَ دِينُكَ وَحُجَّتُكَ وَبُرْهَانُكَ وَبَيِّنَاتُكَ.

٥٤. الغيبة للنعماني عن المفضل بن عمر عن الإمام الصادق عن الإمام علي عليه السلام: إَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْصِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.

١. مغمور: أي ليس بمشهور (النهاية: ج ٣ ص ٣٨٤ «غمر»).

فرمود: «این روایت، حقیقت دارد، همان گونه که روز حقیقت دارد».

به ایشان گفته شد: ای فرزند پیامبر خدا! حجّت و امام پس از تو کیست؟

فرمود: پسر محمد. او امام و حجّت پس از من است. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به

مرگ جاهلی مرده است»^۱.

۵۲. الکافی: امام رضا علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام فرمود: «زمین از حجّت خالی نمی ماند و - به خدا

سوگند - من آن حجّت هستم»^۲.

ر.ک: ج ۳ ص ۱۹۵ بخش سوم / فصل سوم / نعمت نهران و هدایت پنهان).

۳/۱ حجّت، یا آشکار و پنهان و گم نام

۵۳. کمال الدین - به نقل از علی بن حسن سائح، از امام عسکری، از پدرانش علیهم السلام - : پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دستانش را به سوی آسمان برداشته بود، فرمود: «بار خدایا! دوست

بدار هر کسی را که جانشینان من و امامان امت پس از من را دوست می دارد، و دشمن باش

با هر کسی که با آنان دشمنی می کند، و یاری کن هر کسی را که یاری شان می کند، و فرو

گذار هر کسی را که آنان را فرو می گذارد، و زمین را از وجود شخصی از آنان که حجّت تو

را بر پای دارد - خواه آشکار باشد، خواه پنهان و گم نام - تُهی مدار تا دین تو و حجّت و

برهان و نشانه هایت، از بین نروند»^۳.

۵۴. الغیبة، نعمانی - به نقل از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام - : علی علیه السلام فرمود: «بدانید که

زمین از حجّت خداوند صلی الله علیه و آله خالی نمی ماند؛ اما به زودی، خداوند، خلق خود را به سبب

ستم و بیداد و گنجهکاری زیادشان، از دیدن آن حجّت، کور خواهد ساخت»^۴.

۱. کمال الدین: ص ۴۰۹ ح ۹ (با سند معتبر)، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۳، کفایة الأثر:

ص ۲۹۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶۰ ح ۷.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۹.

۳. کمال الدین: ص ۲۶۲ ح ۸، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۷۰ ح ۲۵ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۶

ح ۵۹.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۴۱ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۳ ح ۸، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین

دانش نامه: ج ۳ ص ۱۹۲ ح ۵۸۵.

٥٥. نهج البلاغة: الإمام علي (ع): اللَّهُمَّ بَلِّ، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطَلْ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّةَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ^١، وَيَزَرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ^٢.

٥٦. كمال الدين عن سليمان بن مهران الأعمش عن الإمام الصادق عن أبيه عن الإمام زين العابدين (ع): لَمْ تَخْلُ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ^٣ فِيهَا، ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ، وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.

راجع: ج ٣ ص ١٨٠ (القسم الثالث / الفصل الثالث / بقاء نظام العالم)

و ص ١٩٤ (النعمة الباطنة والهداية الباطنية).

٤ / ١

كَلِمَاتٌ بِنَجْمِ طَلَعِ نَجْمٍ

٥٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْحَجَّاجِ الْخَشَّابِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع)، يَقُولُ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا

١. التَّنْظِيرُ: المِثْلُ فِي كُلِّ شَيْءٍ (النهاية: ج ٥ ص ٧٨ «نظر»).

٢. وفي تفسير القمي صدره إلى «بَيِّنَاتِهِ».

٣. في المصدر: «من حجة الله»، والتصويب من بخار الأنوار.

۵۵. نهج البلاغة: امام علی علیه السلام فرمود: «صد البته، زمین از وجود کسی که حجّت خدا را بر پای دارد - خواه آشکار و به نام، خواه بیمناک و گم نام -، خالی نمی ماند، تا حجّت های خدا و برهان های او از بین نروند. اینان چندند و کجایند؟ به خدا سوگند که شمارشان اندک است؛ اما نزد خداوند، پُرارج و قدرند. خداوند به واسطه آنان، حجّت ها و نشانه های خود را نگه می دارد، تا آنان نیز آنها (حجّت و نشانه ها) را به همتایان خویش بسپارند و در دل های همانندان خود بکارند»^۱.

۵۶. کمال الدین - به نقل از سلیمان بن مهران اعمش، از امام صادق علیه السلام، از پدرش -: علی بن حسین (زین العابدین علیه السلام) فرمود: «از آن گاه که خداوند، آدم علیه السلام را آفرید، زمین هرگز از حجّت خدا تهی نبوده است، - خواه آشکار و به نام، خواه پنهان و در پرده -، و تا قیام قیامت نیز از حجّت خدا تهی نخواهد بود و اگر نه چنین بود، خدا عبادت نمی شد»^۲.

ر.ک: ج ۳ ص ۱۸۱ (بخش سوم/فضل سوم/بقای نظام جهان) و ص ۱۹۵ (تعمت نهان و هدایت پنهان).

۴/۱

هر ستاره ای که ناپدید شود، ستاره ای دیگر طلوع می کند

۵۷. کمال الدین - به نقل از معروف بن خربوذ -: امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در این امت، مثل ستارگان آسمان است. هر گاه ستاره ای ناپدید شود، ستاره ای دیگر طلوع می کند»^۳.

۱. نهج البلاغة: حکمت ۱۴۷، الأمالی، مفید: ص ۲۵۰ ح ۳، الخصال: ص ۱۸۷ ح ۲۵۷، کمال الدین: ص ۲۹۱ ح ۲ (همه این منابع به نقل از کمیل بن زیاد با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۸۸ ح ۴: تاریخ دمشق: ج ۵۰ ص ۲۵۵ (به نقل از کمیل بن زیاد)، کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۶۲ ح ۲۹۳۹۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۲۰۷ ح ۲۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۱ ح ۱۸۷ (به نقل از امام صادق علیه السلام از پدرش) - نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۳ ص ۲۱۲ ح ۶۰۳ (الأمالی، صدوق).
 ۳. کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۳۱ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۴ ح ۹۰.

غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ.

٥٨. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ الْقَصْبَانِيِّ جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عج، ^١ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتَّى إِذَا مَدَدْتُمْ إِلَيْهِ حَوَاجِبَكُمْ، وَأَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ، أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَذَهَبَ بِهِ، ثُمَّ بَقِيْتُمْ سَبْتاً ^٢ مِنْ ذَهْرِكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيَّاماً مِنْ أَيِّ، فَاسْتَوَى فِي ذَلِكَ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَبَيْنَمَا أَنْتُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ نَجْمَكُمْ، فَاحْمَدُوهُ وَاقْبَلُوهُ.

٥٩. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عج، قَالَ:

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتَّى إِذَا أَشْرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ، وَمِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ، غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يُعْرِفْ أَيُّ مِنْ أَيِّ، فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ.

٦٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ

١. في الغيبة (ص ١٥٥ ح ١٥): يستند آخر عن الخشاب عن أبي عبد الله عن آبائه.

٢. السَّبْتُ: مُدَّةٌ مِنَ الزَّمَانِ، قَلِيلَةٌ كَانَتْ أَوْ كَثِيرَةً (النهاية: ج ٢ ص ٣٣١ «سبت»).

۵۸. الغیبة، نعمانی - به نقل از معروف بن خربوذ - : امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در این امت، مثل ستارگان آسمان است. هر گاه ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند. همین که چشم‌هایتان را به سوی او چرخانیدید و با دستتان به او اشاره کردید، فرشته مرگ در می‌رسد و او را با خود می‌برد، و شما روزگاری کوتاه یا دراز، نمی‌دانید کی به کی است [و چه کسی امام است]. فرزندان عبد المطلب در این میان یکسان‌اند و در همین حال و روزگار است که ستاره شما پدیدار می‌شود. او را بستانید و باور کنید»^۱.

۵۹. الکافی - به نقل از معروف بن خربوذ - : امام باقر علیه السلام فرمود: «ما مانند ستارگان آسمانیم. هر گاه ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره‌ای دیگر پدیدار می‌گردد. همین که با انگشتتان به او اشاره کردید و به سوی او سر چرخانیدید، خداوند، ستاره‌تان را از شما غایب می‌کند. فرزندان عبد المطلب در این میان یکسان‌اند [و احتمال امامت همه هست] و از یکدیگر شناخته نمی‌شوند و چون ستاره‌تان پدیدار شد، خدایتان را سپاس بگذارید»^۲.

۶۰. کمال الدین - به نقل از ابن عباس - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ای علی! من شهر حکمتم و تو دروازه آن هستی و جز از دروازه شهر به آن وارد نمی‌شوند. دروغ می‌گویند کسی که ادعا می‌کند مرا دوست دارد؛ اما با تو دشمنی می‌کند؛ زیرا تو از منی و من از تو هستم. گوشتت از گوشت من، خونت از خون من، روح از روح من، درونت از درون من و برونت از برون من است. تو امام امت من

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۵ ح ۱۶ (یا سند صحیح) و ح ۱۵ (به نقل از خشاب، از امام صادق از پدرانش علیهم السلام)، از پیامبر صلی الله علیه و آله، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۲ ح ۲۳.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۸ ح ۸ (یا سند موثق)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۶ ح ۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۸ ح ۷.

عبأس قآل : قآل رسول الله ؑ لعلي بن أبي طالب ؑ :

يآعلي؁ أنا مءينة الحكمة وأنت بآبها؁ ولن تؤتى المءينة إآ من قبل الباب؁ فكدب من زعم أنه يحييني ويغضك؁ لأنك مني وأنا منك؁ لحمك من لحمي؁ ودمك من دمي؁ وروحك من روحي؁ وسريرتك من سريرتي؁ وعلائيتك من علايتي؁ وأنت إمام أمتي؁ وخليفتي عليها بعدي؁ سعد من أطاعك؁ وشقي من عصاك؁ وريح من تولاك؁ وخسر من عاداك؁ وفاز من لزمك؁ وهلك من فاركك؁ مثلك ومثل الأئمة من ولدك (بعدي) مثل سفينة نوح؁ من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق؁ ومثلكم كمثل النجوم؁ كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة .

٦١ . الغيبة للنعماني : بإسناده ١؁ عن عبد الرزاق بن همام؁ عن معمر بن راشد؁ عن أبان بن أبي عيأش؁ عن سليم بن قيس؁ قال : قال علي بن أبي طالب ؑ : مررت يوماً برجل - سماء لي - فقال : « ما مثل محمد إآ كمثل نخلة نبتت في كباة » ٢ فأتيت رسول الله ؑ فذكرت ذلك له؁ فغضب رسول الله ؑ وخرج مغضباً وأتى المنبر؁ ففرغت ٣ الأنصار إلى السلاح لما رأوا من غضب رسول الله ؑ؁ قال :

فما بال أقوام يعيرونني بقرآبتي؁ وقد سمعوني أقول فيهم ما أقول من تفضيل الله تعالى إياهم؁ وما اختصهم به من إذهب الرجس عنهم وتطهير الله إياهم ؟ ... نظر الله (سبحانه) إلى أهل الأرض نظرة واختارني منهم؁ ثم نظر نظرة فاختار علياً أخي ووزيري ... ثم إن الله نظر نظرة ثالثة فاختار أهل بيتي من بعدي؁ وهم خيار أمتي :

١ . أي أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة .

٢ . الكبا : الكناساة (الصحاح : ج ٦ ص ٢٤٧١ «كبا»).

٣ . افرغ : أي اعمد واقصد (النهاية : ج ٣ ص ٤٢٧ «فرغ») وفي كتاب سليم بن قيس «فرغت» بدل «فرغت» .

هستی و پس از من، جانشینم بر امت. هر کس تو را اطاعت کرد، خوش بخت شد و هر کس تو را نافرمانی کرد، بدبخت شد و هر کس تو را ولی خود گرفت، سود برد و هر کس با تو دشمنی کرد، زیان کرد و هر کس همراه تو شد، کامیاب شد و هر کس از تو جدا شد، هلاک گشت.

ای علی! مثل تو و امامان از نسل تو پس از من، همچون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد، رهایی یافت و هر که از آن باز ماند، غرق گردید و مثل شما، همچون اختران است که هر گاه یکی ناپدید شود، دیگری پیدا می‌گردد، تا به روز رستاخیز»^۱.

۶۱. الغیبة، نعمانی - به نقل از سلیم بن قیس - : روزی امام علی علیه السلام نام مردی را برد و فرمود: «بر او می‌گذشتم که گفت: محمد، مانند درخت خرمایی است که در خاکروبه رویده است». نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و سخن او را به ایشان گفتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و با همان خشم، بیرون آمد و به منبر رفت و انصار هم چون چنین دیدند، سلاح برگرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی را چه می‌شود که مرا بر خویشانم سرزنش می‌کنند، در حالی که شنیده‌اند که من در باره آنان چه گفته‌ام و برتری اعطایی خداوند به آنان و ویژگی یافتن آنان در زدوده شدن آلودگی از آنان و پاک شدن کاملشان به وسیله خداوند را از من شنیده‌اند؟! خداوند سبحان، نگاهی به زمین انداخت و مرا از میان زمینیان برگزید. سپس نگاه دیگری کرد و علی، برادر و وزیرم را برگزید. سپس نگاه سومی کرد و اهل بیتم را پس از من برگزید و آنان، برگزیدگان امت من هستند: یازده امام پس از برادرم، یکی از پس دیگری، که هر گاه یکی از دنیا برود، دیگری بر می‌خیزد. مثل ایشان (امامان بعد از من) در میان امتم،

۱. کمال الدین: ص ۲۴۱ ح ۶۵، الأملی، صدوق: ص ۲۴۱ ح ۴۰۸، بشارة المصطفی: ص ۲۲، التحصین، ابن طاووس: ص ۶۲۰ و ص ۶۲۱، منة منقبة: ص ۶۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۲۵ ح ۵۳.

أَحَدٌ عَشَرَ إِمَامًا بَعْدَ أَخِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، كُلُّمَا هَلَكَ وَاحِدٌ قَامَ وَاحِدٌ، مَثَلُهُمْ فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، كُلُّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، إِنَّهُمْ أَيْمَةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُونَ، لَا يَضُرُّهُمْ كَيْدٌ مَن كَادَهُمْ، وَلَا خِذْلَانٌ مَن خَدَلَهُمْ، بَلْ يَضُرُّ اللَّهُ بِذَلِكَ مَن كَادَهُمْ وَخَدَلَهُمْ، هُمْ حُجَجُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَشُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ، مَن أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَن عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَلَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَوْضِي، وَأَوَّلُ الْأَيْمَةِ أَخِي، عَلِيُّ خَيْرُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي حَسَنٌ، ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.

٦٢. نهج البلاغة عن الإمام علي عليه السلام: أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا خَوِيَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ.

٦٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ دَاوُودَ، عَنِ فَضِيلِ الرَّثَّانِ، قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبَرْنَا مَا فَضَلْتُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُعِلَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلَ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوْعَدُونَ.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: جُعِلَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي، جَاءَ أُمَّتِي مَا كَانُوا يُوْعَدُونَ.

١. خوى البيت: إذا سقطت وخلا (النهاية: ج ٢ ص ٩٠ «خوى»).

همچون ستارگان سپهر است که هر گاه یکی از آنها ناپدید شود، دیگری پدیدار می‌گردد. آنها امامانی ره‌نما و ره‌یافته‌اند. نه کینه کسی که بدیشان کینه ورزد و نه یاری نکردن کسانی که از یاری دادن به ایشان دریغ ورزند، به آنها زیان نمی‌رساند؛ بلکه خداوند به کسانی که کینه آنها را در دل دارند و از یاری دادن به ایشان دریغ می‌ورزند، زیان می‌رساند. آنان حجّت‌های خدا بر زمین و گواهان او بر خلقش‌اند. هر کس از آنها فرمان برد، از خدا فرمان برده است و هر که از ایشان سر پیچد، از خدا سر پیچیده است. آنها با قرآن هستند و قرآن با آنهاست. نه قرآن از آنها جدایی می‌پذیرد و نه آنان از قرآن جدایی می‌پذیرند، تا آن که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. نخستین امام، برادرم علی است که بهترین آنهاست. سپس فرزندان حسن و پس از او فرزندان حسین است و در پی ایشان، نه تن از فرزندان حسین‌اند»^۱.

۶۲. نهج البلاغة: امام علی علیه السلام فرمود: «به هوش باشید که مثل خاندان محمد، مانند ستارگان آسمان است. هر گاه یکی غروب کند، ستاره دیگری طلوع می‌کند. گویی خداوند، تکی خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را آرزو داشته‌اید، به شما نمایانده است»^۲.

۶۳. کمال الدین: محمد بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نوشت: از فضیلت شما اهل بیت برای ما بگویید. امام صادق علیه السلام به او نوشت: «ستارگان آسمان را امان آسمانیان قرار داده‌اند و چون ستارگان بروند، ناخوشی‌های وعده داده شده، به آسمانیان می‌رسد.

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۸۲ ح ۱۲، کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۶۸۴، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۸ ح ۹۸، نیز، ر. ک: تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۵ و ج ۲ ص ۶۸۷ ح ۶ و التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام: ص ۵۴۶ ح ۳۲۶.

۲. نهج البلاغة: خطبة ۱۰۰.

٦٤. الأصول الستة عشر: عبّاد، عن عمرو بن ثابت، عن أبي جعفر، عن أبيه، عن آباؤه (عليهم السلام)، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وعليهم: نُجُومٌ فِي السَّمَاءِ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَ نُجُومُ السَّمَاءِ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ.

وَنُجُومٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَجْمًا، أَمَانٌ فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ أَهْلِ بَيْتِي مِنَ الْأَرْضِ أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ.

٦٥. علل الشرائع: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (ع): لِأَيِّ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) وَالْإِمَامِ؟ فَقَالَ:

لِإِقْبَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ إِمَامٌ. قَالَ اللَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^١ وَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ):
النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ، وَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ، يَعْنِي بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) طَاعَتَهُمُ بِطَاعَتِهِ، فَقَالَ:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وَهُمْ
الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يُذْنِبُونَ وَلَا يَعْصُونَ، وَهُمْ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَفَّقُونَ

١. مادّ تمیّد: إذا مال وتحرّك (النهاية: ج ٤ ص ٣٧٩ «ميد»).

٢. الأنفال: ٣٣.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: اهل بیتم را امان امّتم قرار داده‌اند و چون اهل بیتم بروند، ناخوشی‌های وعده داده شده به امّتم، به آنان می‌رسد.^۱

۶۴. الأصول الستة عشر - به نقل از عمر بن ثابت، از امام باقر علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ستارگان در آسمان، امان آسمانیان‌اند و چون ستارگان آسمان بروند، آنچه را آسمانیان ناخوش می‌دارند، به آنان می‌رسد. و ستارگانی از اهل بیتم، یازده ستاره از فرزندانم، امان زمینیان از جنبیدن زمین بر آنان است و چون ستارگان اهل بیتم از زمین بروند، آنچه زمینیان ناخوش می‌دارند، به آنان می‌رسد.»^۲

۶۵. علل الشرائع - به نقل از جابر بن یزید جعفی - : به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: برای چه، به پیامبر و امام نیاز است؟

فرمود: «تا جهان به سامان ماند؛ زیرا خدای تعالی عذاب را آن گاه که پیامبر یا امام در زمین است، از زمینیان بر می‌دارد. خداوند تعالی فرمود: «و خداوند، آنان را در حالی که تو میان ایشان، عذاب نمی‌کند» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان، امان آسمانیان و اهل بیتم، امان زمینیان‌اند. هنگامی که ستارگان بروند، آنچه آسمانیان ناخوش می‌دارند، به ایشان می‌رسد و چون اهل بیتم می‌روند، آنچه زمینیان ناخوش می‌دارند، به آنها می‌رسد.

مقصود او از اهل بیتش، امامانی هستند که خداوند تعالی اطاعتش را با اطاعت آنان همراه کرده و فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر تان (اختیاردارانتان) نیز اطاعت کنید». آنان معصوم و پاک‌اند و گناه و نافرمانی نمی‌کنند و نیز تأیید شده، توفیق یافته و استوار گشته [از سوی خدا] هستند. خدا بندگانش را به دست آنها روزی می‌دهد و با آنان سرزمین‌ها را آباد می‌کند و باران را از آسمان با [دعای] آنان فرو می‌فرستد و با آنان، برکات زمین را

۱. کمال الدین: ص ۲۰۵ ح ۱۷، شرح الأخیار: ج ۲ ص ۵۰۲ ح ۸۸۸ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۳۰۹ ح ۵.

۲. الأصول الستة عشر (أصل أبي سعيد عبّاد العُصفری): ص ۱۶.

الصُّدَدُونَ، بِهِمْ يَرْزُقُ اللهُ عِبَادَهُ، وَبِهِمْ تُعَمَّرُ بِلَادُهُ، وَبِهِمْ يُنَزَّلُ الْقَطَرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَبِهِمْ يُمَهَّلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَلَا يُعَجَّلُ عَلَيْهِمُ بِالْعُقُوبَةِ وَالْعَذَابِ، لَا يُفَارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدْسِ وَلَا يُفَارِقُونَهُ، وَلَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُفَارِقُهُمْ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

٦٦. فضائل الصحابة لابن حنبل: وفيما كتبت إلينا [محمَّد بن عبد الله الحضرمي]: يذكُرُ أنَّ يوسُفَ بنَ نَفيْسٍ حَدَّثَهُمْ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بنُ هَارُونَ بنَ عَنَثْرَةَ، عَن أَبِيهِ، عَن جَدِّهِ، عَن عَلِيِّ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص):

النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، إِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.

٦٧. المستدرک علی الصحیحین: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ بِالْكُوفَةِ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بنُ كَثِيرٍ الْعَامِرِيُّ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بنُ مُحَمَّدٍ بنِ عَبْدِ اللهِ الدَّارِمِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَنبَأَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ سَوْقَةَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الْمُنْكَدِرِ، عَن جَابِرِ (ع)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص):

«وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ»^٢ فَقَالَ: النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهَا مَا يُوْعَدُونَ، وَأَنَا أَمَانٌ لِأَصْحَابِي مَا كُنْتُ [فِيهِمْ]^٣ فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهُمْ مَا يُوْعَدُونَ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَاهُمْ مَا يُوْعَدُونَ.

راجع: ج ٢ ص ١٤٠ ح ٦٦١ (القسم الخامس / الفصل الأول / الأرض لا تخلو من الحجة).

١. في بحار الأنوار: «يَعْمُرُ بِلَادَهُ» وهو الأنسب بالسياق.

٢. الزخرف: ٦١.

٣. ما بين المعقوفين أثبتناه من كثر العتال.

بیرون می آورد و با [شفاعت] آنان، گنهکاران را مهلت می دهد و آنان را زود کیفر و عذاب نمی دهد. روح القدس از آنان جدا نمی شود و آنان هم از او جدا نمی شوند، و از قرآن جدا نمی شوند و قرآن هم از آنان جدا نمی شود. دروذهای خدا بر همه ایشان باد!»^۱

۶۶. فضائل الصحابة، ابن حنبل: و در آنچه محمد بن عبد الله حضر می به سندش از علی علیه السلام به ما نوشت: «ستارگان، امان آسمانیان اند و چون ستارگان بروند، آسمانیان هم می روند، و اهل بیت، امان زمینیان اند و چون بروند، زمینیان هم می روند».^۲

۶۷. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از جابر - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیه «بی گمان، او (عیسی علیه السلام) [به خاطر کیفیت تولد و عروج و بازگشتش به زمین] قیامت را معلوم می دارد» را تلاوت نمود و فرمود: «ستارگان، امان آسمانیان اند و چون بروند، آنچه وعده داده شده اند، به آنان می رسد و من امان همراهانم هستم تا هنگامی که در میان آنان حضور دارم و چون بروم، آنچه وعده داده شده اند، به آنان می رسد و اهل بیت، امان ائمه هستید. هنگامی که اهل بیت بروند، آنچه وعده داده شده اند به آنان می رسد».^۳

ر.ک: ج ۴ ص ۱۴۱ ح ۶۶۱ (بخش پنجم / فصل یکم / زمین از حجت خالی نمی ماند)

۱. علل الشرائع: ص ۱۲۳ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۹ ح ۱۴.

۲. فضائل الصحابة، ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۷۱ ح ۱۱۴۵، کمال الدین: ص ۲۰۵ ح ۱۹، العمدة: ص ۲۰۸ ح ۵۱۰، الطرائف: ص ۱۳۱ ح ۲۰۵، الأمالی، طوسی: ص ۳۷۹ ح ۸۱۲ (به نقل از جابر و ابن عباس و ابو موسی اشعری)، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۳۰۹ ح ۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۴۸۶ ح ۳۶۷۶ و ج ۳ ص ۵۱۷ ح ۵۹۲۶، کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۰۲ ح ۲۴۱۹۰.

فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدْلٌ عَالِمٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

٦٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْخَمِيرِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ اللَّيْثِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبَائِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ :

إِنَّ فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ ، وَإِنْ أَيْمَنْتُمْ قَادَتْكُمْ إِلَى اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ ؟

٦٩. قرب الإسناد : عَنْهُ قَالَ : وَحَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبَائِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ :

فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ ، وَتَأْوِيلَ الْجُهَالِ . وَإِنْ أَيْمَنْتُمْ وَفَدُّكُمْ إِلَى اللَّهِ ، فَانظُرُوا مَنْ تَوْفِدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ .

٧٠. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ :

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا ، وَإِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ خَطَأً وَافِرًا ، فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ ، فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا ، يَنْفُونَ عَنْهُ

در هر نسلی، دادگری نماز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد

۶۸. کمال الدین - به نقل از ابو الحسن لیشی، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر نسلی از امت من، دادگری از اهل بیتم حضور دارد که تحریف زیاده‌روان، نسبت ناروای باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از این دین، دور می‌کند. امامان شما، همان راهبران شما به سوی خداوند تعالی هستند. پس بنگرید که در دین و نماز خود، به چه کسانی اقتدا می‌کنید»^۱.

۶۹. قرب الإسناد - به نقل از مسعدة بن صدقة، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر نسلی از امت من، دادگری از اهل بیتم حضور دارد که تحریف زیاده‌روان، نسبت ناروای باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از این دین، دور می‌کند. امامان شما، نمایندگان شما در برابر خداوندند. پس دقت کنید چه کسی را به نمایندگی دین و نمازتان بر می‌گزینید»^۲.

۷۰. الکافی - به نقل از ابو البختری - : امام صادق علیه السلام فرمود: «دانشمندان، وارثان انبیا هستند و این از آن روست که پیامبران، نه در همی به ارث می‌نهند و نه دیناری؛ بلکه احادیثی از احادیث خود را به ارث می‌نهند. پس هر که قدری از آن را فراستاند، به بهره‌ای فراوان دست یافته است. پس بنگرید دانش خود را از چه کسی می‌ستانید؛ زیرا در هر نسلی، افراد عادلانی از ما اهل بیت هستند که تحریف زیاده‌روان، نسبت

۱. کمال الدین: ص ۲۲۱ ح ۷ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۰ ح ۴۶.

۲. قرب الإسناد: ص ۷۷ ح ۲۵۰ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۰ ح ۴۶.

تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ .

٧١. كمال الدين : بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ

عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَأَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولَانِ :

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي [أ] هَبِطَ مَعَ آدَمَ لَمَ يُرْفَعْ ، وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ

وَأَثَارِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنَّ عَلِيًّا (ع) عَالِمٌ هَذِهِ

الْأُمَّةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يَمُتْ مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ ، أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ .

١. أي : أبي ، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ، قالوا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْرِيَّارَ .

ناروای باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از این دین، دور می‌کنند»^۱.

۷۱. کمال‌الدین - به نقل از فضل بن یسار - : از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) شنیدم که فرمودند: «علمی که با آدم (ع) فرود آمد، دیگر بالا نرفت و علم، به ارث برده می‌شود و علی (ع)، عالم این امت است و هرگز در میان ما عالمی رحلت نکرده، مگر آن که از خاندان خود، کسی را به جانشینی نهاده که علمی همچون او را بداند یا آنچه را خدا بخواهد»^۲.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲ ح ۲، بصائر الدرجات: ص ۱۰ ح ۱، الاختصاص: ص ۴، منیة المرید: ص ۳۷۲، القصول المختارة: ص ۳۲۵ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۹۲ ح ۲۱.
 ۲. کمال‌الدین: ص ۲۲۳ ح ۱۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۹ ح ۷۱.

پژوهشی درباره تداوم رهبری در همه عصرها

از نگاه قرآن و احادیث صحیحی که از پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت او به ما رسیده است، بهره‌مند ساختن انسان در همه اعصار از راه‌تما، سنت خداوند متعال است و زمین، هیچ‌گاه از راه‌نمایی که بتواند راه درست زندگی را به مردم نشان دهد، خالی نبوده و نخواهد بود. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ^۱﴾

هیچ قومی نبوده، مگر آن که در میان‌شان هشدار دهنده‌ای گذشته است.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۲﴾

بی‌گمان، ما گفتار خود را پی در پی به آنها رساندیم تا شاید به یاد آورند.

و نیز خطاب به خاتم پیامبران می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^۳﴾

تو، تنها هشدار دهنده‌ای و هر قومی، راه‌نمایی دارد.

این آیات، به روشنی دلالت دارند که هدایت اقوام و جوامع مختلف بشر، سنت قطعی الهی در نظام آفرینش است. چیزی که هست، راه‌نمایان خداوند متعال، گاه پیامبران اویند که مؤسس شریعت‌اند و «نذیر» یا «منذر» نامیده می‌شوند و گاه ادامه دهندگان راه پیامبرند که «هادی» نامیده می‌شوند. مقصود ما از استمرار امامت در

۱. فاطر: آیه ۲۴.

۲. قصص: آیه ۵۱.

۳. زعد: آیه ۷.

همه اعصار، همین است که جامعه بشر، هیچ گاه از راه‌نمای الهی (پیامبر یا جانشین او) خالی نیست.

احادیث صحیحی که این معنا را تأیید می‌کنند، به چند دسته تقسیم می‌شوند:
دسته اول. احادیثی که دلالت دارند که زمین از هنگامی که آدم ابوالبشر آفریده شد تا کنون، از امام، خالی نبوده است و تا انسانی روی آن زندگی می‌کند، امامت ادامه خواهد داشت.^۱

دسته دوم. احادیثی که بر ضرورت تداوم حجّت الهی در همه اعصار تأکید دارند و تصریح می‌کنند که حجّت خدا، قبل از مردم و همراه با مردم و پس از مردم بوده و خواهد بود.^۲

دسته سوم. احادیثی که بر ضرورت تداوم حضور عالم و راه‌نمای الهی در همه اعصار، تأکید می‌کنند.^۳

دسته چهارم. احادیثی که ضمن تأکید بر ضرورت وجود امام و حجّت و عالم الهی، به حکمت و فلسفه تشریحی و تکوینی وجود امام، اشاره می‌کنند.^۴
دسته پنجم. احادیثی که تأکید دارند امام و حجّت الهی، گاهی آشکار است و گاهی پنهان.^۵

دسته ششم. احادیثی که اهل بیت پیامبر ﷺ را به ستارگان آسمان تشبیه کرده‌اند که همیشه در آسمان هستند و هر گاه ستاره‌ای ناپدید شود، ستاره‌ای دیگر پدیدار می‌گردد^۶ و همچنین اهل بیت ﷺ تا دامنه قیامت، برای جهانیان، نورافشانی خواهند

۱. ر.ک: ص ۲۰۵ (زمین از پیشوایان هدایت، خالی نمی‌ماند).

۲. ر.ک: ص ۲۲۹ (زمین از حجّت، خالی نمی‌ماند).

۳. ر.ک: ص ۲۲۲ ح ۳۳ و ص ۲۲۴ ح ۲۷.

۴. ر.ک: دانش‌نامه قرآن و حدیث: ج ۶ (فصل چهارم / حکمت ضرورت امامت).

۵. ر.ک: ص ۲۲۷ (حجّت یا آشکار و پنهان است و یا پنهان و گم‌نام).

۶. ر.ک: ص ۲۲۹ (هر ستاره‌ای که ناپدید شود، ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند).

کرد. برخی از این احادیث، به طور مشخص به امام مهدی علیه السلام اشاره دارند.^۱
 دسته هفتم. احادیثی که دلالت دارند در همه اعصار، عدلی از اهل بیت پیامبر
 جدا خواهد بود که با تحریف دین، مبارزه خواهد کرد.^۲
 با تأمل در احادیثی که بدانها اشاره شد و ملاحظه آنها در کنار آیاتی که بر استمرار
 هدایت الهی در همه اعصار دلالت دارند و حدیث ثقلین^۳ و نیز احادیثی دیگر
 می‌توان به این جمع‌بندی رسید که:

۱. مقصود از «امام»، «حجّت» و «عالم»، در همه احادیثی که گذشت، همان
 «هادی» در آیه هفتم سوره رعد است. در حقیقت، این احادیث، مفسر و مبین آیه
 یاد شده و آیات مشابه آن هستند و هر یک از این نام‌ها، به یکی از ویژگی‌ها و
 مشخصات هادی و راه‌نمای الهی در هر عصر اشاره دارد.

۲. راه‌نمایان الهی که وجود آنها یکی پس از دیگری در همه اعصار ضروری
 است، اعم از پیامبران و جانشینان آنها هستند.

۳. راه‌نمایان الهی پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تا دامنۀ قیامت، اهل بیت آن بزرگوارند.
 علاوه بر احادیثی که در این فصل بر این معنا دلالت دارند، احادیث فصل‌های دوم،
 سوم و چهارم نیز بر آن دلالت می‌کنند.

۴. راه‌نمای الهی در برخی از مقاطع تاریخ، بنا بر مصالحی ممکن است از دید
 مردم غایب گردد. در این صورت، هر چند جامعه از بخشی از منافع وجود امام،
 محروم است، لیکن از برکات تکوینی وی، تا هنگام ظهور برخوردار خواهد بود.

نقد دلایل نفی استمرار امامت

بر پایه این جمع‌بندی - که مقتضای احادیث صحیح و مورد تأیید قرآن کریم است -

۱. ر.ک: ص ۲۳۷ (حجّت، یا آشکار و پنهان است و یا پنهان و گم‌نام).

۲. ر.ک: ص ۲۵۱ (در هر نسلی، دادگری دانا از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد).

۳. ر.ک: ص ۲۶۳ (فصل دوم: حدیث ثقلین).

امامت و رهبری الهی در تمام اعصار، استمرار داشته است و زمین، هیچ گاه از حجّت الهی خالی نبوده و نخواهد بود؛ لیکن در مقابل آیات و احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، نصوص دیگری هستند که به ظاهر، بر عدم استمرار امامت و هدایت الهی در همه اعصار دلالت دارند که طرح و نقد آنها در این جا ضروری است:

۱. دلایل دوران فترت

مهم ترین دلیلی که در برابر ادلّه استمرار امامت قابل بررسی است، نصوصی هستند که بر دوران فترت میان بعثت انبیای الهی دلالت دارند. «فترت»، در اصل، به معنای سکون و آرامش است و بدین جهت، فاصله میان دو جنبش، دو نهضت و کوشش نیز فترت نامیده می شود. قرآن کریم نیز دوران میان نبوت عیسی علیه السلام و نبوت خاتم پیامبران را دوران «فترت رُسل» نامیده است. این دوران، حدود ششصد سال طول کشیده است.^۱

برخی از احادیث تصریح می کنند افرادی که در دوران فترت زندگی کرده اند، مستضعف شمرده می شوند و در قیامت، مؤاخذه نخواهند شد.^۲ بنا بر این، این شبهه پیش می آید که در دوران فترت، امامت و هدایت الهی، استمرار نیافته است. پاسخ این شبهه، آن است که قرآن و احادیث اسلامی، فاصله میان عیسی علیه السلام و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را دوران «فترت رُسل» نامیده اند، نه «فترت امام و حجّت». بنا بر این، نصوصی که بر ثبوت دوران فترت دلالت دارند، نمی توانند استمرار امامت و هدایت الهی در همه اعصار را نفی کنند و بنا بر این، معارض نصوصی که بر استمرار

۱. برخی معتقدند فاصله میان این دو پیامبر بزرگ، کمتر از ششصد سال بوده و برخی دوران فترت را پیش از این مدت می دانند. به گفته برخی، فاصله میان ولادت عیسی علیه السلام و هجرت پیامبر خدا، به سال رومی، ۶۲۱ سال و ۱۹۵ روز است (ر.ک: تفسیر ابو الفتح رازی: ج ۴ ص ۱۵۴، یاورقی به قلم علامه ابو الحسن شعرانی).

۲. الکافی: ج ۳ ص ۲۴۸ ح ۱، معانی الأخبار: ص ۴۰۸ ح ۸۶.

امامت دلالت دارند، محسوب نمی‌شوند.

افزون بر این، بر اساس آنچه در قرآن بدان اشاره شده،^۱ میان مسیح علیه السلام و خاتم پیامبران، حداقل سه پیامبر مبعوث گردیده‌اند. نیز طبق احادیث متعدد، همه انبیای الهی، وصی داشته‌اند^۲ که در دوران فترت رسل، هدایت ظاهری و یا باطنی^۳ طالبان حق، به آنها سپرده می‌شده و آخرین حجّت الهی پیش از بعثت خاتم پیامبران، خالد بن سنان عیسی^۴ بوده که پیامبر خدا با دختر او ملاقات کرده است و طبق روایتی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّهُ كَانَ بَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا فِتْرَةٌ.^۵

او میان پیامبر خدا و عیسی علیه السلام می‌زیسته و میان آن دو، فترتی نبوده است.

بنا بر این، دوران «فترت رسل»، با استمرار امامت و هدایت باطنی الهی به وسیله امام غایب و یا امام ظاهری که مردم به وی دسترس ندارند، منافاتی ندارد، چنان که در برخی از احادیث، فاصله میان از دنیا رفتن یک امام تا ثابت شدن امامت امام پس از او، دوران فترت نامیده شده است.^۶ امام صادق علیه السلام نیز دوران غیبت امام عصر علیه السلام را دوران «فترت ائمه» می‌نامد:

الَّذِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، لَعَلِّي فِتْرَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ يَأْتِي كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.^۷

همو که زمین را پر از داد می‌کند - چنان که پُر از بیداد شده باشد - پس از دوره

۱. یس: آیه ۱۴.

۲. ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام: (بخش سوم / فصل یکم: احادیث وصایت).

۳. ر.ک: کمال الدین: ص ۱۶۱ ح ۱۹ و ۲۰، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۴۷ ح ۶ و ۷.

۴. در برخی از احادیث آمده است که او پیامبر نبوده؛ ولی علامه مجلسی می‌گوید: احادیثی که بر پیامبری او دلالت دارند، قوی‌تر و بیشترند (ر.ک: بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۴۵۱).

۵. قصص الانبیاء: ص ۲۷۷ ح ۳۳۴، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۴۵۰ ح ۲.

۶. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۸ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۲ ح ۳۷.

۷. الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۶ ح ۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۹ ح ۱۸.

فترت امامان خواهد آمد، همان گونه که پیامبر خدا پس از دوره فترت [پیامبران] برانگیخته شد.

تذکر

نکته قابل توجه، این که حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که به ظاهر، وجود هر گونه حجّت را در دوران فترت، نفی می کند:

زید عن محمد بن علی الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: كانت الدنيا قطاً منذ كانت وليس في الأرض حجة؟ قال: قد كانت الأرض وليس فيها رسول ولا نبي ولا حجة وذلك بين آدم ونوح في الفترة ولو سألت هؤلاء عن هذا لقالوا: لن تخلو الأرض من الحجة وكذبوا. إنما ذلك شيء بدأ الله عليه السلام فيه، ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ وقد كان بين عيسى و محمد عليه السلام فترة من الزمان ولم يكن في الأرض نبي ولا رسول ولا عالم، فبعث الله محمد عليه السلام بشيراً و نذيراً وداعياً إليه.^۱

زید از محمد بن علی حلّبی نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیاتاً به حال، از وقتی که دنیا بوده، پیش آمده که در زمین، حجّتی نباشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «[آری.] پیش آمده که در زمین، نه پیامبری باشد و نه فرستاده‌ای و نه حجّتی، این، در دوره فترت میان آدم علیه السلام و نوح علیه السلام بوده است. حال اگر این مطلب را از اینان بپرسی، حتماً خواهند گفت: زمین، هرگز از حجّت، خالی نبوده است؛ ولی دروغ می گویند. همانا این، مطلبی بود که برای خداوند، در آن بدا حاصل شد، پس پیامبران و بشارت‌دهندگان و هشداردهندگان را برانگیخت، در حالی که میان عیسی علیه السلام و محمد علیه السلام برهه‌ای از زمان بود که در آن، نه پیامبری در زمین بود و نه فرستاده‌ای و نه عالمی. پس خداوند، محمد علیه السلام را برانگیخت تا بشارت‌دهنده و هشداردهنده و فراخواننده به سوی خداوند باشد».

۱. الأصول الستة عشر: ص ۱۹۷ ح ۱۶۹، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۲۲ ح ۶۸.

به مدلول ظاهری این روایت، علامه مجلسی رحمته الله علیه چنین پاسخ گفته است:
 شاید مراد [در این روایت]، نبودن حجّت و عالم ظاهر و پیدا باشد [و نه هیچ
 حجّت و عالمی، هر چند پنهان از نظر]؛ چرا که اخبار فراوانی بر این دلالت دارند
 که زمین هرگز از حجّت، خالی نبوده است.^۱

بر فرض که این توجیه را نپذیریم، انتساب حدیث یاد شده به امام علیه السلام، ثابت
 نیست؛ زیرا در کتاب الأصول الستة عشر آمده و انتساب آن کتاب به مؤلفانش ثابت
 نیست. افزون بر این، زید نرسی که راوی این حدیث است، توثیق نشده است و بر
 فرض که بتوانیم سند روایت را بپذیریم، متن آن نمی‌تواند با احادیث صحیح و
 مشهور و مقبول در نزد محدّثان و علما - چنان که ملاحظه شد -، معارضه کند.

۲. بقای زمین منوط به امام ظاهر

در بسیاری از احادیثی که گذشت^۲ یا خواهد آمد،^۳ تصریح شده که بقای نظام زمین،
 در گرو وجود امام ظاهر یا باطن است. تنها در یکی از احادیث، کلمه «أو باطن»
 وجود ندارد. متن این حدیث، در بصائر الدرجات چنین است:

حدّثنا محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب و الخجّال، عن العلاء، عن محمّد

بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام، قال: لا تبقى الأرض بغير إمام ظاهر.^۴

محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب و خجّال، از علا، از محمّد بن مسلم نقل

کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: «زمین، بدون امام ظاهر، دوام نمی‌آورد».

با عنایت به صحّت سند این حدیث، این سؤال پیش می‌آید که: آیا مدلول آن

می‌تواند با سایر روایات، تعارض داشته باشد؟

۱. بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۲۲.

۲. رک: ص ۲۱۴ ح ۱۶.

۳. رک: ج ۳ ص ۱۸۱ (بخش سوم / فصل سوم: برکات تکوینی امام غایب علیه السلام).

۴. بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۱۴.

پاسخ، این است که: خیر؛ زیرا:

اولاً این متن با همین سند، در دو کتاب الإمامة و التبصرة و علل الشرائع نقل شده و در پایان آن، عبارت «ظاهر او باطن» ذکر شده است.^۱ بنا بر این، به نظر می‌رسد که متن بصائر الدرجات، افتادگی داشته باشد.

ثانیاً مؤلف کتاب بصائر الدرجات نیز این متن را در کنار متونی آورده است که به امام ظاهر و باطن، اشاره دارند. روایت بعدی در این متن، به وجود حجّت غایب، تصریح دارد. عنوان بعدی نیز در باره لزوم وجود همیشگی حجّت است که حتی اگر تنها دو نفر در روی زمین باشند، یکی از آنان حجّت خواهد بود.

ثالثاً کتاب بصائر الدرجات در زمان غیبت صغری و توسط یک مؤلف امامی معتقد و خالص، نگاشته شده است. پس طبیعی است که این شخص، متنی مخالف معتقدات رسمی خود را نقل نمی‌کند.

رابعاً مفهوم این روایت، آن است که زمین، تنها با وجود امام ظاهر باقی می‌ماند، در حالی که اکنون بیش از هزار سال از زمان حضور گذشته و دنیا همچنان باقی است.

خامساً احادیثی که به امام ظاهر و باطن اشاره دارند، بسی بیشتر و قوی‌تر از متنی هستند که تنها ظاهر بودن امام را بیان کرده است. بنا بر این، در فرض تعارض متون، آن گروه مقدم می‌شوند.

الفصل الثاني

حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ

١ / ٢

حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ بِرُؤْيَا أَتْبَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٧٢. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ يُحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام :

...إِنْتَفِعُوا بِمَوْعِظَةِ اللَّهِ، وَالزَّمُوا كِتَابَهُ؛ فَإِنَّهُ أْبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ، وَخَيْرُ الْأُمُورِ فِي الْمَعَادِ عَاقِبَةٌ، وَلَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ الْحُجَّةَ فَلَا يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ إِلَّا عَنِ بَيْتِهِ، وَلَا يُحْيِي مَنْ حَيَّ إِلَّا عَنِ بَيْتِهِ، وَقَدْ بَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي أُرْسِلَ بِهِ، قَالَزَمُوا وَصِيَّتَهُ وَمَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، الَّذِينَ لَا يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا، وَلَا يَهْتَدِي مَنْ تَرَكَهُمَا.

٧٣. عيون أخبار الرضا عليه السلام : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ وَجَعْفَرُ بْنُ

فصل دوم

حدیث ثقلین

۱ / ۲

حدیث ثقلین، به روایت پیروان اهل بیت علیهم السلام

۷۲. الکافی - به نقل از محمد بن مسلم - امام باقر علیه السلام فرمود: «از پند خداوند، بهره مند شوید و به کتاب او چنگ زنید؛ زیرا آن، رساترین پند و خوش فرجام‌ترین چیزها در قیامت است. خداوند، حجت قرار داده است. بنا بر این، هر که هلاک شود، با وجود دلیل روشن هلاک می‌شود و هر که زنده بماند، با وجود دلیل روشن زنده می‌ماند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیامی را که برای آن فرستاده شده بود، ابلاغ کرد. پس به وصیت او و دوشیء گران سنگی که پس از خود در میان شما بر جای نهاد - یعنی کتاب خدا و اهل بیتش -، بچسبید، که هر کس به این دو چنگ در زند، گم‌راه نمی‌شود و هر کس آنها را واگذارد، به راه درست نرفته است»^۱.

۷۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از ریّان بن صلت - امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شد. جمعی از دانشمندان عراق و خراسان، در آن مجلس گرد آمده

۱. الکافی: ج ۳ ص ۴۲۲ ح ۶ (با سند صحیح). نیز، ر. ک: مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰ و ص ۹۱، بصائر الدرجات: ص ۴۱۴ ح ۵ و ح ۶، رجال الکشی: ج ۲ ص ۴۸۴ ح ۳۹۴.

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَعَةَ
الْحِمَيْرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: حَضَرَ الرَّضَا (ع) مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ
يَمْرُؤَ، وَقَدْ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَخُرَاسَانَ... فَقَالَ
الْمَأْمُونُ: مَنْ الْعِترَةُ الطَّاهِرَةُ؟ فَقَالَ الرَّضَا (ع):

الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ (ع): ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا﴾ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، أُنْبَاهَا النَّاسُ لَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ
أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

٧٤. معاني الأخبار: حَدَّثَنَا أَبِي (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ (ص)؟ قَالَ: ذُرِّيَّتُهُ، فَقُلْتُ: أَهْلُ
بَيْتِهِ؟ قَالَ: الْأَئِمَّةُ الْأَوْصِيَاءُ... فَقُلْتُ: مَنْ أُمَّتُهُ؟ قَالَ:

الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَّقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (ع)، الْمُتَمَسِّكُونَ بِالتَّقْلِينِ الَّذِينَ
أَمَرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا: كِتَابِ اللَّهِ (ع)، وَعِترَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ، الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ
وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَهُ (ص).

بودند... مأمون گفت: عترت پاک، کیان اند؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «همانان که خداوند در کتاب خود، از ایشان یاد کرده و فرموده است: ﴿و خدامی خواهد که پلیدی را از شما «اهل بیت» ببرد و شما را پاک گرداند﴾ و همانان اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "من در میان شما، دو چیز گران سنگ بر جای می نهم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. بدانید که این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. پس مراقب باشید که پس از من، چگونه با آن دو، رفتار می کنید. ای مردم! سعی نکنید به آنان چیز بیاموزید؛ چرا که آنان از شما داناترند".^۱

۷۴. معانی الأخبار - به نقل از ابو بصیر - : به امام صادق علیه السلام گفتم: آل محمد، چه کسانی هستند؟

فرمود: «ذریه او».

گفتم: اهل بیت او، چه کسانی هستند؟

فرمود: «امامان و وصی» ...

گفتم: عترت او، چه کسانی هستند؟

فرمود: «اصحاب کسا».

گفتم: امت او، چه کسانی هستند؟

فرمود: «مؤمنانی که آنچه را پیامبر خدا از جانب خداوند صلی الله علیه و آله آورده، تصدیق کنند و به دو گران بهایی که فرمان دارند به آنها چنگ زنند، چنگ در زنند: یعنی به کتاب خداوند صلی الله علیه و آله و عترت و اهل بیت او؛ همانان که خداوند، پلیدی را از ایشان زدوده و پاک پاکشان گردانیده است. این دو، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت او هستند».^۲

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱ ص ۲۲۸ ح ۱، الأمالی، صدوق؛ ص ۶۱۵ ح ۸۴۳ (هر دو منبع با سند صحیح).

بحار الأنوار؛ ج ۲۵ ص ۲۲۰ ح ۲۰، نیز، رک: الکافی؛ ج ۱ ص ۲۹۴ ح ۲.

۲. معانی الأخبار؛ ص ۹۴ ح ۳، الأمالی، صدوق؛ ص ۳۱۲ ح ۲۶۲، روضة الواعظین؛ ص ۲۹۴، بحار الأنوار؛ ج ۲۵ ص ۲۱۶ ح ۱۳ (با سند معتبر). نیز، رک: الإرشاد؛ ج ۱ ص ۱۸۰ و ۲۲۳.

٧٥. عيون أخبار الرضا (ع): بهذا الإسناد، قال: قال رسول الله (ص):

كأني قد دُعيتُ فأجبتُ، وإني تاركُ فيكمُ الثقلين، أحدهما أكبرُ من الآخر، كتابُ اللهِ حبلٌ ممدودٌ من السماءِ إلى الأرضِ، وعِترتي أهلُ بيتي، فانظروا كيفَ تُخلِفوني فيهما.

٧٦. مختصر بصائر الدرجات: مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرِ

الْبَجَلِيِّ، عَنْ ذَرِيحِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْمُحَارِبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي»، فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ.

٧٧. الأُمالي للطوسي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ

مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ الزَّرَادِي، عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ

مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) إِذْ جَاءَ شَيْخٌ قَدْ انْحَنَى

مِنَ الْكِبَرِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): وَعَلَيْكَ

١. أي أبو الحسن محمد بن علي بن الشاه الفقيه المروزي بمرور الرود في داره، قال: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

عبدالله النيسابوري، قال: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدالله بن أحمد بن عامر بن سليمان الطائي بالبصرة، قال: حَدَّثَنَا

أبي قبي سنة ستين ومثتين، قال: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرضا (ع) سنة أربع وتسعين ومئة؛ وحَدَّثَنَا أَبُو منصور

أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوري بنيسابور، قال: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبراهيم بن هارون بن محمد الخوري، قال:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْفقيه الخوري بنيسابور، قال: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِالله الهروي الشيباني، عن

الرضا علي بن موسى (ع)؛ وحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِالله الحسين بن محمد الأشتاني الرازي العدل ببلخ، قال: حَدَّثَنَا

علي بن محمد بن مهرويه القزويني، عن داوود بن سليمان الفراء، عن علي بن موسى الرضا (ع) قال: حَدَّثَنِي

أبي موسى بن جعفر، قال: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي

علي بن الحسين، قال: حَدَّثَنِي أَبِي الحسين بن علي، قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع).

۷۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گویا [به رفتن از دنیا] فراخوانده شده‌ام و اجابت کرده‌ام. همانا من در میان شما، دو گران بها بر جای می‌گذارم که یکی از آنها بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا - که رشته متصل از آسمان به زمین است - و عترتم اهل بیتم. پس مراقب باشید که پس از من، چگونه با آن دو رفتار می‌کنید»^۱.

۷۶. مختصر بصائر الدرجات - به نقل از ذریح بن محمد بن یزید محاربی - : امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من دو چیز گران سنگ در میان شما بر جای می‌گذارم: کتاب خدا، و عترتم اهل بیتم - اهل بیت او، ما هستیم»^۲.

۷۷. الأمالی، طوسی - به نقل از معاویة بن وهب - : نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که پیرمردی که از پیری خمیده شده بود، وارد شد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند، بر تو باد!

امام صادق علیه السلام فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای پیر! نزدیک من بیا».

او نزدیک امام آمد و دست او را بوسید و گریست. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چرا گریه می‌کنی، ای پیر؟».

گفت: ای پسر پیامبر خدا! حدود صد سال است که به امید شما نشسته‌ام و با خود می‌گویم: امسال، این ماه، و امروز؛ اما خبری نمی‌شود. حال، ملامتم می‌کنید که می‌گیرم!

امام صادق علیه السلام گریست و سپس فرمود: «ای پیر! اگر مرگت به تأخیر افتد، تو با ما

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۰ ح ۴۰ (با سند معتبر)، کمال الدین: ص ۲۳۴ ح ۴۵ (به نقل از زید بن ارقم)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۴۴ ح ۱۰۱.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰ (با سند صحیح)، بصائر الدرجات: ص ۴۱۴ ح ۴، الأصول الستة عشر: ص ۸۸، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۴۰ ح ۸۸، نیز، رک: الکافی: ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۵، کمال الدین: ص ۲۴۰ ح ۶۳، بصائر الدرجات: ص ۸۳ ح ۶.

السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، يَا شَيْخُ ادْنُ مِنِّي، فَدَنَا مِنهُ فَقَبَّلَ يَدَهُ فَبَكَى. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): وَمَا يُبْكِيكَ يَا شَيْخُ؟ قَالَ لَهُ: يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا مُقِيمٌ عَلَى رَجَائِكَ مِنْكُمْ مُنْذُ نَحْوِ مِئَةِ سَنَةٍ، أَقُولُ: هَذِهِ السَّنَةُ وَهَذَا الشَّهْرُ وَهَذَا الْيَوْمُ، وَلَا أَرَاهُ فِيكُمْ، فَتَلَوْنِي أَنْ أَبْكِيَ! قَالَ: فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) ثُمَّ قَالَ:

يَا شَيْخُ، إِنْ أَخْرَجْتَ مِنِّيكَ كُنْتَ مَعَنَا، وَإِنْ عَجَّلْتَ كُنْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ ثَقَلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَقَالَ الشَّيْخُ: مَا أَبَالِي مَا فَاتَنِي بَعْدَ هَذَا يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَا شَيْخُ، إِنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ، وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، تَجِيءُ وَأَنْتَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

راجع: ص ٢٧٤ (مواضع صدور حديث الثقلين)

وص ٢٨٦ - ٢٩٠ (آخر خطبة خطبها النبي (ص))

وص ٢٩٦ ح ١٠٥ و ص ٣٠٠ ح ١٠٩ و ح ١١٠

٢ / ٢

حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ بِرُوَايَةِ أَهْلِ السُّنَّةِ

٧٨. صحيح مسلم: حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَشُجَاعُ بْنُ مَخْلَدٍ جَمِيعًا، عَنِ ابْنِ عُلَيَّةَ، قَالَ زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنِي أَبُو حَيَّانَ، حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ حَيَّانَ، قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ شَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَسَمِعْتَ حَدِيثَهُ، وَعَزَّوْتَ مَعَهُ، وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ، لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟

قال: يَا بِنَّ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبَّرْتَ سِنِّي، وَقَدَّمَ عَهْدِي، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ

هستی، و اگر زود بود، روز قیامت با ثقل پیامبر خدا هستی».

پیر مرد گفت: ای پسر پیامبر خدا! اکنون دیگر مرا باکی نیست که به آرزویم نرسم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای پیر! پیامبر خدا فرمود: "من دو چیز گران بها در میان شما باقی می گذارم که تا وقتی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب آسمانی خدا، و عترت و اهل بیتم". تو در روز قیامت، با ما هستی».

راجع: ص ۲۷۵ (جایگاه های صدور حدیث ثقلین)

و ص ۲۸۷-۲۹۱ (آخر سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله)

و ص ۲۹۷ ح ۱۰۵ و ص ۳۰۱ ح ۱۰۹ و ح ۱۱۰.

۲/۲

حدیث ثقلین، بروایت اهل سنت

۷۸. صحیح مسلم - به نقل از یزید بن حیان -: من و حُصَین بن سَبره و عَمَر بن مسلم، نزد زید بن أرقم رفتیم و چون نشستیم، حصین به او گفت: ای زید! تو توفیقات فراوانی داشته ای: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده ای، حدیثش را شنیده ای، با او به جنگ رفته ای، پشت سرش نماز خوانده ای. ای زید! به راستی که تو توفیقات فراوانی داشته ای. ای زید! آنچه را از پیامبر خدا شنیده ای، برای ما باز گو.

زید گفت: ای برادرزاده! به خدا ستم بالا رفته و سال خورده گشته ام و پاره ای از مطالبی را که از پیامبر خدا به یاد داشته ام، فراموش کرده ام. پس آنچه را برای شما بازگو کردم، بپذیرید و آنچه را نگفتم، به زور از من نخواهید.

او سپس گفت: روزی پیامبر خدا در آبیگری به نام نَحْم، واقع در میان مکه و مدینه، برای ما سخنرانی کرد و نخست، حمد و ثنای خدا را به جای آورد و پند و

۱. الأملی، طوسی: ص ۱۶۱ ح ۲۶۸، بشارة المصطفی: ص ۲۷۵، کفایة الأثر: ص ۲۶۰ (به نقل از مسعدة، با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۱۳ ح ۱۴.

أَعْي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا حَدَّثْتُمْ فَأَقْبِلُوا، وَمَا لَا فَلَا تُكَلِّفُونِيهِ، ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعَّظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ»، فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي».

٧٩. سنن الترمذي: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ الْكُوفِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَالْأَعْمَشُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي؛ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ؛ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟^٢

٨٠. مسند ابن حنبل: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

١. في المصدر: «قالا» وما أبتناه من أسد الغابة، وهو الصحيح.

٢. في الطوائف: «عترتي» بدل «فيهما».

اندرز داد و آن گاه فرمود: «اینک - ای مردم - من نیز یک بشر هستم و زودا که بیک پروردگارم بیاید و اجابتش کنم. من دو چیز گران سنگ در میان شما بر جای می گذارم: نخستین آنها کتاب خداست که در آن، هدایت و نور است. پس، کتاب خدا را بپذیرید و بدان چنگ زنید». ایشان به کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: «و دیگری اهل بیتم. خدا را در باره اهل بیتم خاطر نشانان می کنم. خدا را در باره اهل بیتم خاطر نشانان می کنم. خدا را در باره اهل بیتم خاطر نشانان می کنم»^۱.

۷۹. سنن الترمذی - به نقل از زید بن ارقم - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما چیزی بر جای می گذارم که اگر به آن تمسک جویند، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو، با عظمت تر از دیگری است: کتاب خدا - که رشته ای کشیده شده از آسمان به زمین است - و [دیگری] عترتم، یعنی اهل بیتم. این دو، هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من، چگونه با آنها رفتار می کنید»^۲.

۸۰. مسند ابن حنبل - به نقل از ابو سعید خدری - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما چیزی بر جای نهاده ام که اگر به آن چنگ زنید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد؛ دو چیز گران بها که یکی از آنها بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا که رشته ای متصل از آسمان به زمین است، و عترتم یعنی اهل بیتم. بدانید که این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد شوند»^۳.

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۶، مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۷۵ ح ۱۹۲۸۵، السنن الکبری، بیهقی: ج ۲ ص ۲۱۲ ح ۲۸۵۷، تفسیر ابن کثیر: ج ۶ ص ۴۱۱، العمدة: ص ۱۰۲ ح ۱۲۶، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۱۴ ح ۲۳، نیز، ر. ک: همین دانش نامه: ج ۱ ص ۲۸۱ ح ۹۱ (صحیح ابن خزیمه).
 ۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۳ ح ۲۷۸۸ (هذا حدیث حسن غریب)، أسد الغابة: ج ۲ ص ۱۷، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۷۳ ح ۸۷۲، العمدة: ص ۷۲ ح ۸۹، الطرائف: ص ۱۱۵ ح ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۰۸ ح ۱۱.
 ۳. مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۱۱۸ ح ۱۱۵۶۱ (شعیب الأرتؤوط در تعلیقه اش بر مسند ابن حنبل: ج ۱۱۲۱۱ و ۱۱۵۶۱ گفته است: «خیر، یا شواهد و قرائنش صحیح است»)، السنة، ابن ابی عاصم: ص ۶۲۹ ح ۱۵۵۳، مسند ابی یعلی: ج ۲ ص ۴۷ ح ۱۱۲۵، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۸۶ ح ۹۴۹، الطرائف: ص ۱۱۳ ح ۱۷۱، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۰۶ ح ۷.

٨١. المستدرک علی الصحیحین : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصَلِحِ الْفَقِيهِ بِالرِّيِّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْمُغِيرَةِ السَّعْدِيُّ، حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيِّ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضي الله عنه، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

٨٢. سنن الدارمي : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ، حَدَّثَنَا أَبُو حَيَّانَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمًا خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُهُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَتَمَسَّكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَخُذُوا بِهِ » فَحَثَّ عَلَيْهِ وَرَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ : « وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي » ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

٨٣. مسند ابن حنبل : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْرَائِيلَ - يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي إِسْحَاقَ الْمَلَائِيَّ - عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

٨٤. مسند ابن حنبل : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ يَعْنِي ابْنَ طَلْحَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ :

۸۱. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از زید بن ارقم - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما، دو چیز گران بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند»^۱.

۸۲. سنن الدارمی - به نقل از زید بن ارقم - : روزی پیامبر خدا برای ما به سخنرانی ایستاد و خدا را حمد و ثنا نمود و سپس فرمود: «ای مردم! من هم یک بشر هستم و زودا که بیک پروردگارم نزد من آید و اجابتش کنم. پس در میان شما دو چیز گران بر جای می‌نهم: نخستین آنها کتاب خداست که در آن، راه‌نمایی و روشنایی است. پس به کتاب خدا چنگ زنید و آن را از دست مَنهید» و به آن، ترغیب و تشویق کرد و آن‌گاه فرمود: «و دیگری اهل بیتم. خدای را در باره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم» و این جمله را سه بار فرمود.^۲

۸۳. مسند ابن حنبل - به نقل از ابو سعید خدری - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما، دو گران سنگ بر جای می‌نهم که یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا - که رشته متصل از آسمان به زمین است - و عترتم اهل بیتم. این دو، هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند»^۳.

۸۴. مسند ابن حنبل - به نقل از ابو سعید خدری - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «به زودی، من [به سوی آخرت] فرا خوانده می‌شوم و از میان شما خواهم رفت، در حالی که دو چیز گران سنگ در میانتان بر جای می‌نهم: کتاب خداوند ﷻ و عترتم. کتاب خدا، رشته کشیده از آسمان به زمین است، و عترتم همان اهل بیت من‌اند. خداوند لطیف

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۰ ح ۴۷۱۱، المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۱۷۰ ح ۴۹۸۱.

۲. سنن الدارمی: ج ۲ ص ۸۸۹ ح ۳۱۹۸، المنتخب من مسند عبد بن حمید: ص ۱۱۴ ح ۲۶۵.

۳. مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۳۰ ح ۱۱۱۰۴ (شعب ابی‌رؤط در تعلیقه‌اش بر مسند ابن حنبل (ح ۱۱۱۰۴) آورده است: «حدیث با شواهد و قرائنش، صحیح است»)، السنّة، ابن ابی‌عاصم: ص ۶۲۹ ح ۱۵۵۳، مسند ابی‌یعلی:

ج ۲ ص ۹ ح ۱۰۲۳، المعجم الأوسط: ج ۳ ص ۲۷۴ ح ۲۴۳۹.

إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ ﷻ وَعِترَتِي،
كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ
الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَانظُرُونِي بِسْمِ تَخْلُقُونِي
فِيهِمَا.

راجع: ج ٨٥ و ٩١ و ٩٢.

٣ / ٢

مَوَاضِعُ صِدْقِ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ

أ - عَرَفَات

٨٥. سنن الترمذي: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكُوفِيُّ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ
الْأَنْمَاطِيُّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: رَأَيْتُ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ، وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ^١ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:
يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي
أَهْلَ بَيْتِي.^٢

ب - مَنَى

٨٦. بصائر الدرجات: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ
دَاوُدَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَدِيمٍ، عَنْ شَرِيكِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عج):
دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِمَنَى فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَمَا

١. قِصْوَاء: كَانَ هَذَا لِقَباً لِنَاقَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَقِيلَ: كَانَتْ مَقْطُوعَةَ الْأُذُنِ (النهاية: ج ٤ ص ٧٥ «قضا»).

٢. قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَفِي الْبَابِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ وَأَبِي سَعِيدٍ وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ وَحَدِيفَةَ بْنِ أَسِيدٍ. هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ حَسَنٌ
مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، وَزَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ قَدْ رَوَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَغَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ».

و آگاه، به من خبر داد که این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من، با آن دو چگونه رفتار می‌کنید.^۱

ر.ک: ج ۸۵ و ۹۱-۹۴.

۳/۲

جایگاه‌های صدور حدیث ثقلین

الف - عرفات

۸۵. سنن الترمذی - به نقل از جابر بن عبد الله - : پیامبر خدا ﷺ را در حَجَّش به روز عرفه دیدم که سوار بر ناقه‌اش، قِصْوَاء^۲ سخرانمی می‌کند. شنیدم که می‌فرماید: «ای مردم! من چیزی در میان شما بر جای می‌گذارم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز گم‌راه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم».^۳

ب - مِنا

۸۶. بصائر الدرجات - به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام - : پیامبر خدا ﷺ در مِنا، مردم را فرا خواند و فرمود: «ای مردم! من دو گران‌سنگ در میان شما بر جای می‌گذارم که تا وقتی بدانها چنگ زنید، هرگز گم‌راه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم».

۱. مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۳۶ ح ۱۱۱۳۱، (الرتووط در تعلیقه‌اش بر مسند ابن حنبل: ج ۱۱۱۳۱ آورده است: حدیث، باقرائن و شواهدش، صحیح است)، الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۹۴، مسند ابن الجعد: ص ۳۹۷ ح ۲۷۱۱، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۸۵ ح ۹۴۴.

۲. قِصْوَاء که به معنای نیزرو و گوش بریده است، نام ناقه پیامبر خدا ﷺ بوده است.

۳. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ (ترمذی گفته است که: این حدیث، غریب، اما از این جهت حسن است)، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۸۹ ح ۴۷۵۷، تفسیر ابن کثیر: ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۲۹ ص ۳۴۰ ح ۶.

إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

٨٧. الإقبال: قَالَ صَاحِبُ كِتَابِ النَّسْرِ وَالطِّيِّ مِنْ غَيْرِ حَدِيثِ حُدَيْفَةَ: فَكَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمَنَى:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُ قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كِاصْبَعَيْ هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - أَلَا فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِمَا فَقَدْ نَجَا، وَمَنْ خَالَفَهُمَا فَقَدْ هَلَكَ، أَلَا هَلْ بَلَغَتْ أَيُّهَا النَّاسُ؟».

قالوا: نَعَمْ، قَالَ: [اللَّهُمَّ] ^١ اشْهَد.

ج - مَسْجِدُ الْخَيْفِ ^٢

٨٨. الغيبة للنعماني: قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ] ﷺ فِي خُطْبَتِهِ الْمَشْهُورَةِ الَّتِي خَطَبَهَا فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ:

إِنِّي فَرَطُكُمْ ^٣، وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضاً عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بُصْرَى ^٤ إِلَى صَنْعَاءَ ^٥، فِيهِ قُدْحَانٌ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ، أَلَا وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ

١. ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار.

٢. جدير بالذكر أن مسجد الخيف جزء من منى، فيحتمل أن تكون الخطبة المتعلقة بمنى والخطبة المتعلقة بالخيف واحدة في الأصل.

٣. فَرَطُكُمْ: أي متقدمكم إليه (النهاية: ج ٣ ص ٢٢٤ «فرط»).

٤. بُصْرَى: في موضعين بالضم، والقصر: أحدهما بالشام من أعمال دمشق... وبصري أيضاً: من قرى بغداد قرب عكبراء (معجم البلدان: ج ١ ص ٢٤١).

٥. صنعاء موضعان أحدهما قصبة اليمن وأحسن بلادها وأخرى قرية بالغوطة من دمشق (راجع: معجم البلدان: ج ٣ ص ٢٢٦).

این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌گاه که در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد شوند.^۱

۸۷. الإقبال: از جمله سخنان پیامبر خدا ﷺ در حجّة الوداع در مینا این بود: «ای مردم! من دو چیز در میان شما بر جای می‌گذارم که اگر بدانها چنگ زنید، هرگز گم‌راه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم. خداوند لطیف و آگاه، به من خبر داد که این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌گاه که در کنار حوض، بر من وارد شوند، مانند این دو انگشتم» و دو انگشت نشانه‌اش را کنار هم نهاد. [آن‌گاه فرمود:] «بدانید که هر کس به این دو چنگ زند، نجات می‌یابد و هر کس با آنان مخالفت کند، نابود می‌شود. هان! آیا ابلاغ کردم، ای مردم؟».

مردم، همگی گفتند: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: «بار خدایا! گواه باش».^۲

ج - مسجد خیف^۳

۸۸. الغیبة، نعمانی: پیامبر خدا ﷺ در حجّة الوداع در مسجد خیف فرمود: «من پیش از شما می‌روم و شما در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد می‌شوید؛ حوضی که پهنایش از بصری^۴ تا صنعاست^۵ و در آن، جام‌هایی سیمین به شمار ستارگان وجود دارد. بدانید که من در باره دو گران‌سنگ، از شما خواهم پرسید».

گفتند: ای پیامبر خدا! دو گران‌سنگ چیست؟

۱. بصائر الدرجات: ص ۴۱۳ ح ۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۴۰ ح ۹۱.

۲. الإقبال: ج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۱۲۸.

۳. گفتنی است که مسجد خیف، جزئی از میناست و احتمال دارد که خطبه‌های مینا و خیف، در اصل، یکی بوده باشند.

۴. دوی بصری داریم: یکی در شام که از توابع دمشق است و دیگری از روستاهای بغداد در نزدیکی عکبراء.

۵. صنعاء، نام دو مکان است: یکی در یمن که زیباترین شهر و پایتخت آن است و دیگری، روستایی در حوالی دمشق.

الْقُرْآنُ، وَالشَّقْلُ الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ ﷻ مَا
إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ يَبْدُ اللَّهُ وَسَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ.

إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كِاصِبَيْ هَاتَيْنِ
هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ -، وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَالْوَسْطَى -
فَتَفْضُلُ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ ١.

٨٩. الإقبال: قَالَ صَاحِبُ كِتَابِ النَّشْرِ وَالطِّي: ... فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ
التَّشْرِيقِ ٢، أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ إِلَى آخِرِهَا. فَقَالَ ﷻ: نُعِيَتْ إِلَيَّ
نَفْسِي، فَجَاءَ إِلَى مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَدَخَلَهُ وَنَادَى: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ،
فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ - وَذَكَرَ خُطْبَتَهُ ﷻ - . ثُمَّ قَالَ فِيهَا:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ ﷻ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ ﷻ،
وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ، وَالشَّقْلُ الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُ نَبَّأَنِي
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كِاصِبَيْ هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ

١. وقال في آخره: «أخبرنا بذلك عبد الواحد بن عبد الله بن يونس الموصلي، قال: أخبرنا محمد بن علي بن
ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن جده، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن أبي عبد الله
جعفر بن محمد بن علي، عن أبيه، عن آبائه عن علي (ع) قال: خطب رسول الله ﷺ، وذكر الخطبة بطولها وفيها
هذا الكلام، وأخبرنا عبد الواحد بن عبد الله، عن محمد بن علي، عن أبيه، عن جده، عن الحسن بن محبوب
والحسن بن علي بن فضال، عن علي بن عقبة، عن أبي عبد الله (ع) بمثله، وأخبرنا عبد الواحد، عن محمد بن
علي، عن أبيه، عن جده، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رئاب، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر
محمد بن علي الباقر (ع) بمثله»، تفسير القمي: ج ١ ص ٣، بحار الأنوار: ج ٢٣ ص ١٢٩ ح ٦١.

٢. هي ثلاثة أيام تلي عيد النحر سميت بذلك من تشريق اللحم وهو تقديده وبسطه في الشمس ليحفظ (النهاية:
ج ٢ ص ٤٤٢ «شرق»).

٣. في المصدر: «المسجد»، وما أثبتناه من تفسير القمي وهو الصحيح.

فرمود: «کتاب خدا که گران سنگ بزرگ تر است. یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگرش در دست شما. پس بدان چنگ زنید تا هرگز گم راه نشوید و هیچ گاه نلغزید. و گران سنگ کوچک تر، عترت من، یعنی اهل بیت من اند. خداوند لطیف و آگاه، به من خبر داد که این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض بر من وارد شوند. آن دو، به سان این دو انگشت من اند» و دو انگشت نشانه اش را کنار هم قرار داد» [و آن گاه افزود: «نمی گویم همانند این دو که یکی بر دیگری فزونی دارد» و انگشت نشانه و میانه اش را کنار هم نهاد.^۱

۸۹. الإقبال - در بیان رخدادهای حجة الوداع - چون آخرین روز از روزهای تشریق^۲ شد، خداوند، سوره نصر را تا آخر آن بر پیامبر ﷺ فرو فرستاد. پیامبر فرمود: «خبر درگذشتم، به من داده شد».

پس به سوی مسجد خیف رفت و وارد مسجد شد و مردم را بانگ داد که جمع شوند. مردم، گرد آمدند. پیامبر ﷺ حمد و ثنای الهی را به جای آورد و به سخنرانی پرداخت و در آن فرمود: «ای مردم! من دو گران سنگ در میان شما بر جای می گذارم: گران سنگ بزرگ تر، کتاب خداست که یک سوی آن در دست خداوند ﷻ و سوی دیگرش در دست شماست. پس بدان چنگ زنید. و گران سنگ کوچک تر، عترت من، یعنی اهل بیت من است. خدای لطیف و آگاه، مرا خبر داد که این دو، هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد می شوند. آن دو، به سان این دو انگشت من اند» و دو انگشت نشانه اش را به هم چسباند [و

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۴۲، تفسیر القمی: ج ۱ ص ۳، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۲۹ ح ۶۱.

۲. ایام تشریق، سه روز عید قربان [دهم ذی حجه] و دو روز پس از آن است. علت نام گذاری هم آن است که در این سه روز، گوشت [قربانی] را «تشریق (قطعه قطعه)» می کنند و در آفتاب پهن می کردند تا خشکد.

بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ^١ وَالْوُسْطَى - فَتَفَضَّلُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ.

د - الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ

٩٠. تاريخ اليعقوبي: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ حَجَّةَ الْوُدَاعِ سَنَةَ عَشْرٍ، وَهِيَ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ... وَوَقَّفَ عِنْدَ رَمَزَمَ، وَأَمَرَ رَبِيعَةَ بِنَ أُمِّيَّةَ بِنِ خَلْفِ فَوْقَ تَحْتِ صَدْرِ رَاحِلَتِهِ - وَكَانَ ضَيْبًا - فَقَالَ:

يَا رَبِيعَةُ! قُلْ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْفَوْنَنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَعَلَيْكُمْ هَذَا، هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَهَلْ تَدْرُونَ أَيَّ شَهْرٍ هَذَا؟ وَهَلْ تَدْرُونَ أَيَّ يَوْمٍ هَذَا؟ فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ، وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ، وَالْيَوْمُ الْحَرَامُ.

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا، وَكَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا، وَكَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَد...

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَارًا مُضِلِّينَ، يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، إِنِّي قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَد، ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ.

ه - غَدِيرُ حَمٍّ

٩١. صحيح ابن خزيمة: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مَوْسَى، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنِ

١. في المصدر: «سبابتيه»، والتصويب من المصادر الأخرى.

افزودند: «نمی‌گوییم: همانند این دو هستند که این بر این فزونی دارد» و انگشت نشانه و میانه‌اش را به هم چسباند.^۱

د - مسجد الحرام

۹۰. تاریخ یعقوبی: پیامبر ﷺ در سال دهم هجری برای عمره حج تمتع، مُحرم شد و در [محل] زمزم، توقف کرد و به ربیعه بن أمیه بن خلف - که کودکی بود - دستور داد زیر سینه اشتر ایشان بایستد و به او فرمود: «ای ربیعه! بگو: ای مردم! پیامبر خدا می‌گوید: شاید شما دیگر مرا در چنین حالی نبینید. چنین موقعیتی را دریابید. آیا می‌دانید این جا، چه شهری است؟ آیا می‌دانید این ماه، چه ماهی است؟ آیا می‌دانید امروز، چه روزی است؟»
مردم گفتند: آری! شهر حرام و ماه حرام و روز حرام است.

پیامبر ﷺ فرمود: «پس خداوند، خون‌ها و اموال شما را همانند حرمت این شهرتان و حرمت این ماهتان و حرمت این روزتان، بر شما حرام [و محترم] قرار داد. هان! آیا ابلاغ کردم؟» همگی گفتند: آری. ایشان فرمود: «بار خدایا! گواه باش...».

سپس فرمود: «مبادا پس از من، به کفر و گمراهی باز گردید و برخی از شما بر گرده برخی دیگر سوار شوند. من در میان شما چیزی بر جای می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم. هان! آیا ابلاغ کردم؟» همگی گفتند: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: «بار خدایا! گواه باش.»

سپس فرمود: «شما مسئولید.^۲ پس حاضران شما به غایبان برسازند.»^۳

ه - غدیر خم

۹۱. صحیح ابن خزيمة: یزید بن حیان گفت: من و حصین بن سمره و عمرو بن مسلم به

۱. الإقبال: ج ۲ ص ۲۴۲، تفسیر القمی: ج ۱ ص ۱۷۳ (با عبارات مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۴ ح ۶.

۲. از شما درباره این دو بازمانده‌ام، سؤال و بازخواست خواهد شد.

۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۰۹.

أبي حَيَّانَ التَّمِيمِيَّ - وَهُوَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدِ التَّمِيمِيِّ الرَّيَّابُ - عَنْ يَزِيدِ بْنِ حَيَّانَ، قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَمُرَةَ وَعَمْرُو بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: يَا زَيْدُ، رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ وَسَمِعْتَ حَدِيثَهُ وَعَزَوْتَ مَعَهُ، لَقَدْ أَحْبَبْتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدَّثْنَا يَا زَيْدُ حَدِيثًا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا شَهِدْتَ مَعَهُ. قَالَ:

بَلَى ابْنُ أَخِي، لَقَدْ قَدَّمَ عَهْدِي، وَكَبَّرْتَ سِنِّي، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا حَدَّثْتُمْ فَأَقْبَلُوهُ، وَمَا لَمْ أَحَدِّثْكُمْوهُ فَلَا تُكَلِّفُونِي، قَالَ: قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا^١، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعَّظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُهُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، مَنْ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَأَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ وَأَخْطَأَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ؛ وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - .

٩٢. خصائص أمير المؤمنين ع: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ (الْأَعْمَشِ)، قَالَ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ (عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ)، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَنَزَلَ غَدِيرِ خُمٍّ، أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ^٢ فُقِّمْنَ، ثُمَّ قَالَ:

كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ

١. في المصدر: «خُمٌّ» بالرفع، والصواب ما أثبتناه كما في المصادر الأخرى.

٢. الدَّوْحَةُ: الشَّجَرَةُ الْعَظِيمَةُ الْمُتَسَّعَةُ مِنْ أَيِّ الشَّجَرِ كَانَ (لسان العرب: ج ٢ ص ٢٣٦ «دوح»).

سوی زید بن مسلم رفتیم و نزد او نشستیم. حصین به او گفت: ای زید! تو پیامبر خدا را دیده‌ای و پشتش نماز خوانده‌ای و حدیثش را شنیده‌ای، و همراهش جنگیده‌ای و به خیر بزرگی دست یافته‌ای. ای زید! حدیثی را که از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ای و آنچه را که در همراهی او دیده‌ای، برایمان بازگو کن.

زید گفت: باشد - پسر برادر -! روزگار درازی گذراندم، و ستم بالا رفته، و برخی چیزها را که از پیامبر خدا ﷺ شنیده بودم و در ذهنم بود، فراموش کرده‌ام. به هر چه برایتان نقل می‌کنم، بسنده کنید، و هر چه را نقل نمی‌کنم، مرا به زحمت نیندازید.

[آن گاه] گفت: پیامبر خدا ﷺ روزی در کنار برکه‌ای به نام حُم، در میان ما برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و پند داد و موعظه کرد و سپس فرمود: «أما بعد، ای مردم! من بشرم. نزدیک است که فرستاده پروردگارم به سراغم بیاید و من خواست او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار می‌گذارم: اول آنها، کتاب خداست که در آن، هدایت و نور است. هر کس به آن چنگ زند و آن را بگیرد، بر هدایت است و هر کس آن را رها کند و از آن بگذرد، بر گمراهی است. و [دومی] اهل بیتم هستند. و بعد سه بار فرمود: «خدا را در باره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم!».

۹۲. خصائص أمير المؤمنين - به نقل از ابو طفیل - : زید بن ارقم گفت: چون پیامبر ﷺ از حجة الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد، دستور داد زیر چند درخت تناور را جارو کردند. سپس فرمود: «گویا من [به سرای جاوید] فرا خوانده شده‌ام و باید از میان شما بروم. من دو گران‌سنگ را در میانتان بر جای می‌گذارم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم. پس مراقب باشید که پس از من، چگونه با این دو، رفتار می‌کنید؛ چرا که این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند.»

۱. صحیح ابن خزيمة: ج ۴ ص ۶۲ ح ۲۳۵۷، السنن الکبری، نسایی: ج ۵ ص ۵۱ ح ۸۱۷۵، السنن الکبری، بیهقی: ج ۲ ص ۲۱۲ ح ۲۸۵۷؛ شرح الأخبار: ج ۲ ص ۴۸۱ ح ۸۴۳ (با عبارت مشابه)، المناقب، کوفی: ج ۲ ص ۱۳۵ ح ۶۲۱، نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۲۶۹ ح ۷۸.

اللَّهُ وَعِترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. ثم قال:

إن الله مولاي، وأنا ولي كل مؤمن. ثم إنه أخذ بيد عليّ ع فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

(قال أبو الطفيل): فقلت لزيد: (أنت) سمعته من رسول الله ص؟

فقال: وإنه ما كان في الدوحات أحد إلا رآه بعينه وسمعه بأذنه.

٩٣: المستدرک علی الصحیحین: حدّثناه أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزي، قالا: أنبأنا محمد بن أيوب، حدّثنا الأزرق بن عليّ، حدّثنا حسان بن إبراهيم الكرمانيّ، حدّثنا محمد بن سلمة بن كهيل، عن أبيه، عن أبي الطفيل، عن ابن واثلة، أنه سمع زيد بن أرقم رض يقول:

نزل رسول الله ص بين مكة والمدينة عند شجرات خمس دوحات عظام، فكئس الناس ما تحت الشجرات، ثم راح رسول الله ص عشية فصلّى، ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه، وذكر ووعظ، فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال:

أيها الناس، إني تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتبعتموهما، وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي، ثم قال: أتعلمون أيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرّات قالوا: نعم، فقال رسول الله ص: من كنت مولاه فعليّ مولاه!

٩٤: المعجم الكبير: حدّثنا محمد بن حيان المازنيّ، حدّثنا كثير بن يحيى، حدّثنا حيان بن إبراهيم، حدّثنا سعيد بن مسروق أو سفيان الثوريّ، عن يزيد بن حيان،

سپس فرمود: «خدا مولای من است و من، ولی هر مؤمنی هستم». آن گاه، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من ولی او هستم، این، ولی اوست. بار خدایا! دوستدار او را دوست بدار و هر که را با او دشمنی کرد، دشمن بدار».

من به زید گفتم: آیا تو خود، این را از پیامبر خدا شنیدی؟

گفت: هیچ کس در زیر آن درختان نبود، مگر این که با چشم خود، آن صحنه را دید و با گوش خود، این سخنان را شنید.^۱

۹۳. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از زید بن ارقم - : پیامبر صلی الله علیه و آله میان مکه و مدینه، در زیر پنج درخت تناور فرود آمد. مردم، زیر آن درختها را جارو کردند. آن گاه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و سپس به سخراتی ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و پند و اندرز داد و آنچه را خدا خواست بگوید، گفت. سپس فرمود: «ای مردم! من دو امر را در میان شما بر جای می‌نهم که اگر از آنها پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو، کتاب خدا، و اهل بیت [یعنی] عترتم هستند».

سپس سه بار فرمود: «آیا می‌دانید که من به مؤمنان، از خود آنان سزاوارترم؟» مردم گفتند: آری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».^۲

۹۴. المعجم الکبیر - به نقل از یزید بن حیان - : نزد زید بن ارقم رفتیم و گفتیم: تو خیر دیده‌ای؛ [زیرا] صحابی پیامبر خدا بوده‌ای و پشت سر او نماز خوانده‌ای.

زید گفت: من خیر دیده‌ام و می‌ترسم که برای شری، مرگم به تأخیر افتاده باشد.

۱. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، نسایی: ص ۱۵۰ ح ۷۹، السنن الکبری، نسایی: ج ۵ ص ۱۳۰ ح ۸۴۶۴، کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۰۴ ح ۲۶۲۴۰ (به نقل از ابن جریر)، کمال الدین: ص ۲۴۴ ح ۴۵، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۱۲۷ ح ۲۵.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۷، تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۱۶، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۸۶ ح ۹۵۰.

عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقُلْنَا: لَقَدْ رَأَيْتَ خَيْرًا، أَصْحَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ، قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ خَيْرًا وَخَشِيتُ أَنْ أَكُونَ إِنَّمَا أُخِّرْتُ لِشَرٍّ، مَا حَدَّثَكُمْ فَأَقْبِلُوا وَمَا سَكَتُ عَنْهُ فَدَعَوْهُ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِوَادٍ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَخَطَبَنَا، ثُمَّ قَالَ:

أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ اثْنَيْنِ، أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ حَبْلُ اللَّهِ - مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ - وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - .

فَقُلْنَا: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ الْمَرْأَةَ قَدْ يَكُونُ يَتَزَوَّجُ بِهَا الرَّجُلُ الْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَأُمِّهَا» .

و- آخِرَ خُطْبَةِ خُطْبَتِهَا النَّبِيِّ ﷺ

٩٥. الأُمَالِي لِلْمَفِيدِ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّعْفَرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّقْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو حَفْصُ بْنُ عَمَرَ الْفَرَّاءُ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَنْمَاطِيُّ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خُرَيْبِوَدَّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى الْعَبَّاسِ يُحَدِّثُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (ع)، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: إِنَّ آخِرَ خُطْبَةِ خُطْبَتِنَا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لَخُطْبَةُ خُطْبَتِنَا فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُؤْفَى فِيهِ، خَرَجَ مُتَوَكِّنًا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَمِيمُونَةَ مَوْلَاتِهِ، فَجَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ وَسَكَتٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

١. هكذا في المصدر، والظاهر أنها «حدَّثتكم»، إذ هو الأنسب للسياق.

آنچه را برایتان می‌گویم، بپذیرید و آنچه را که خاموش ماندم، رهایش کنید. پیامبر خدا ﷺ در وادی‌ای میان مکه و مدینه برخاست و برایمان سخنرانی کرد و سپس فرمود: «من هم یک بشر هستم و به زودی فرا خوانده می‌شوم و باید از میان شما بروم. دو چیز در میانتان بر جای می‌گذارم: یکی کتاب خدا که رشته [اتصال به] خدا در آن است. هر که از آن پیروی کند، بر راه راست است و هر که آن را رها کند، در گمراهی است. و [دوم] اهل بیت. خدا را در باره اهل بیت به شما یاد آور می‌شوم» و این جمله را سه بار فرمود.

ما گفتیم: اهل بیت او کیان‌اند؟ آیا زنان او هم هستند؟

گفت: نه. چه بسا مدتی از یک روزگاری را مردی با زنی ازدواج می‌کند و بعد، او را طلاق می‌دهد و وی به خانه پدر و مادرش باز می‌گردد!

و - آخرین سخنرانی پیامبر ﷺ

۹۵. الأمالی، مفید - به نقل از معروف بن خربوذ - از ابو عبید الله، غلام آزاد شده عیاس، شنیدم که برای امام باقر علیه السلام نقل می‌کرد و می‌گفت: از ابو سعید خدری شنیدم که می‌گوید: آخرین سخنرانی‌ای که پیامبر خدا برای ما نمود، سخنرانی‌ای بود که در بیماری منجر به درگذشتش برای ما ایراد فرمود. ایشان در حالی که به دست علی بن ابی طالب علیه السلام و همسرش میمونه تکیه داده بود، بیرون آمد و بر منبر نشست. سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما، دو چیز گران‌سنگ بر جای می‌گذارم» و ساکت شد.

مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! این دو چیز گران‌سنگ چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله چنان خشمگین شد که رنگ رخسارش سرخ شد. سپس آرام گرفت و فرمود: «من این را نگفتم، جز آن که می‌خواستم شما را از آن دو، خیر دهم؛ اما تقسم تنگ آمد و نتوانستم. یکی از آن دو، ریسمانی است که یک سوی آن در دست خداست و سوی دیگرش در دست شما. شما در باره آن، چنین و چنان می‌کنید. این ریسمان، همان قرآن

ما هذان الثقلان؟ فَعَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْهَهُ، ثُمَّ سَكَنَ وَقَالَ:

ما ذَكَرْتُهُمَا إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُخْبِرَكُمْ بِهِمَا، وَلَكِنْ رَبُّوتُ^١ فَلَمْ أُسْتَطِعْ، سَبَبُ طَرْفِهِ
بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفُ بَأْيَدِيكُمْ، تَعْمَلُونَ فِيهِ كَذَا وَكَذَا، أَلَا وَهُوَ الْقُرْآنُ، وَالثَّقْلُ الْأَصْغَرُ أَهْلُ
بَيْتِي، ثُمَّ قَالَ:

وَإِيْمُ اللَّهِ، إِنِّي لَأَقُولُ لَكُمْ هَذَا وَرِجَالٌ فِي أَصْلَابِ أَهْلِ الشُّرْكِ أَرْجِي عِنْدِي مِنْ
كَثِيرٍ مِنْكُمْ، ثُمَّ قَالَ:

وَاللَّهِ لَا يُحِبُّهُمْ عَبْدٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَلَا
يُبْغِضُهُمْ عَبْدٌ إِلَّا احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَأْتِينَا
بِمَا يَعْرِفُ.

٩٦. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ
الْيَمَانِيِّ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ،^٢ قَالَ: سَمِعْتُ
عَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضَةِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
إِلَيْهِ:

إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ،
وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ: أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ - وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ
وَالْوَسْطَى - فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا، لَا تَبْزَلُوا وَلَا تَضِلُّوا، وَلَا
تَقْدَمُوهُمْ فَتَضِلُّوا.

١. الرُّبُوبُ: هُوَ التَّهَيُّجُ وَتَوَاتُرُ النَّفْسِ الَّذِي يَعْرِضُ لِلتَّسْرِعِ فِي مَشِيهِ وَحَرَكَتِهِ (النهاية: ج ٢ ص ٩٢ «ربا»).

٢. سند صحيح بشرط قبول أبان بن أبي عيَّاش.

است. و گران سنگ کوچک تر، اهل بیت من اند.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، من این را به شما می گویم؛ اما مردانی در اصلاط مشرکان هستند که امید من به آنان، از امیدم به بسیاری از شما بیشتر است.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، هیچ بنده‌ای آنان (اهل بیتم) را دوست ندارد، مگر آن که خداوند در روز قیامت، به او نوری می بخشد، تا آن گاه که در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد شود، و هیچ بنده‌ای آنان را دشمن نمی دارد، مگر آن که روز قیامت، خداوند از او محجوب خواهد بود.»

آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «ابو عبید الله هر چه می داند، برای ما می گوید»^۱.

۹۶. الکافی - به نقل از امام علی علیه السلام - : پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین سخنرانی خود - که در روز رحلتش به سوی خداوند تعالی ایراد کرد - فرمود: «من دو چیز در میان شما بر جای نهاده‌ام که تا وقتی به آنها تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم [یعنی] اهل بیتم. خداوند لطیف و آگاه، به من خبر داد که این دو، هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن که در کنار حوض بر من وارد شوند، همانند این دو» و انگشت نشانه‌اش را کنار هم نهاد «و نمی گویم همانند این دو که یکی از دیگری جلوتر باشد» و انگشت نشانه و میانه‌اش را کنار هم گذاشت [و افزود]: «پس به این دو، چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از آنها پیشی نگیرید که به گمراهی در می افتید»^۲.

۱. الامالی، مفید: ص ۱۲۴ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۵ ح ۲۵.

۲. الکافی: ج ۲ ص ۴۱۴ ح ۱ (به شرط معتبر بودن ابان بن ابی عیاش، سند صحیح است).

٩٧. تفسیر العیاشی: عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ، وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ، وَبِهَا تَوَهَّتِ الْكُتُبُ، وَيَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ، وَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةِ خُطْبَاهَا:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي، وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فِعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا؛ فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.

ز - حِينَ الْإِحْتِضَارِ

٩٨. دعائم الإسلام: رُوِيَنا عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، أَنَّهُ شَهِدَ الْمَوْسِمَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَلَمَّا احْتَفَلَ النَّاسُ فِي الطَّوَافِ، وَقَفَ بِبَابِ الْكَعْبَةِ وَأَخَذَ بِحَلْقَةِ الْبَابِ، وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ - ثَلَاثًا - وَاجْتَمَعُوا وَوَقَفُوا وَأَنْصَتُوا، فَقَالَ: مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، أَحَدْتُكُمْ بِمَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، سَمِعْتُهُ يَقُولُ حِينَ احْتَضَرَ:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ مِنْ يَدَيْهِ، وَقَرَنَهُمَا، وَسَاوَى بَيْنَهُمَا - وَقَالَ: وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَقَرَنَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْوُسْطَى وَالْمُسَبِّحَةَ مِنْ يَدِهِ الْيَمْنَى - لِأَنَّ إِحْدَاهُمَا تَسْبِقُ الْأُخْرَى، أَلَا وَإِنَّ مَثَلَهُمَا فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ.^١

٩٩. مستند زيد بن علي: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، قَالَ:

١. كتاب سليم بن قيس عن سليم عن الإمام علي (ع) عنه (ص).

۹۷. تفسیر العیاشی - به نقل از مسعدة بن صدقه - : امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، ولایت ما، اهل بیت، را محور قرآن و محور همه کتاب‌ها [ی آسمانی] قرار داد. قرآن مُحکم بر این محور می چرخد، و کتاب‌ها [ی آسمانی] از آن به نیکی یاد کرده‌اند، و ایمان، با آن شناخته و روشن می شود. پیامبر خدا به پیروی از قرآن و خاندان محمد امر نمود، آن جا که در آخرین سخنرانی اش فرمود: "من در میان شما، دو چیز گران سنگ بر جای می گذارم: گران سنگ بزرگ تر و گران سنگ کوچک تر. آن بزرگ تر، کتاب پروردگار من است و آن کوچک تر، عترت من، یعنی اهل بیتم. پس مرا در این دو، پاس بدارید؛ زیرا تا زمانی که به آنها چنگ در زنید، گم راه نخواهید شد".^۱

ز - واپسین لحظات زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

۹۸. دعائم الإسلام: از ابو ذر برایمان روایت شده است که وی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، در مراسم حج حاضر شد و چون مردم در طواف گرد آمدند، او بر در کعبه ایستاد و حلقه در را گرفت و سه بار صدا زد: آی مردم!

مردم، گرد آمدند و به گوش ایستادند. ابو ذر گفت: آن که مرا می شناسد، می شناسد و آن که مرا نمی شناسد، بداند که من ابو ذر غفاری هستم. حدیثی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، برایتان باز می گویم. شنیدم که ایشان در هنگام احتضارش، می فرماید: «من دو گران سنگ در میان شما بر جای می نهم: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند، مانند این دو» و انگشت نشانه دو دستش را کنار هم گذاشت و برابر هم قرارشان داد و فرمود: «و نمی گویم مانند این دو» و انگشت میانه و نشانه دست راستش را کنار هم قرار داد [و افزود]: «زیرا یکی از آنها جلوتر از دیگری است. بدانید که حکایت این دو در میان شما، حکایت کشتی نوح است که هر کس در آن نشست، نجات یافت و آن که ننشست، غرق شد». ^۲

۹۹. مسند زید - به نقل از امام زین العابدین علیه السلام، از امام علی علیه السلام - : چون بیماری پیامبر

۱. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۵ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۹۲ ص ۲۷ ح ۲۹.

۲. دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۲۷، کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۶۱۶ (به نقل از سلیم، از امام علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارت مشابه).

لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ وَالْبَيْتُ غَاصُّ بِمَنْ فِيهِ، قَالَ: أَدْعُوا لِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَدَعَوْتُهُمَا، فَجَعَلَ يَلْتَمُهُمَا حَتَّى أُغْمِيَ عَلَيْهِ، قَالَ: فَجَعَلَ عَلِيٌّ ﷺ يَرْفَعُهُمَا عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ: دَعُهُمَا يَتَمَتَّعَانِ مِنِّي وَأَتَمَّتْ مِنْهُمَا، فَإِنَّهُ سَيُصِيبُهُمَا بَعْدِي أَثَرَةٌ^١، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَالْمُضَيِّعُ لِكِتَابِ اللَّهِ كَالْمُضَيِّعِ لِسُنَّتِي، وَالْمُضَيِّعُ لِسُنَّتِي كَالْمُضَيِّعِ لِعِزَّتِي، أَمَا إِنَّ ذَلِكَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى أَلْقَاهُ عَلَى الْحَوْضِ.

٢ / ٢

بَعْنَى الْعِزَّةِ وَأَهْلِ الْبَيْتِ

١٠٠. المستدرک علی الصحیحین: کتب إلی أبو إسماعیل مُحَمَّدُ بْنُ النَّحْوِيِّ يَذْکُرُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَرَفَةَ حَدَّثَهُمْ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ تَابِتِ الْجَزْرِيِّ، ثنا بُكَيْرُ بْنُ مِسْمَارٍ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ: سَمِعْتُ عَامِرَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ: قَالَ سَعْدٌ: نَزَلَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْوَحْيَ، فَأَدْخَلَ عَلِيًّا وَقَاطِمَةَ وَابْنَيْهِمَا تَحْتَ ثَوْبِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ وَأَهْلُ بَيْتِي.

١٠١. صحیح مسلم: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ (وَاللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ)، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرِ، عَنْ زَكَرِيَاءَ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ^٢ مِنْ شَعْرِ

١. الأثرية: أن يُسْتَأْثَرَ عَلَيْكُمْ، فَيُفْضَلُ غَيْرُكُمْ فِي نَصِيهِهِ مِنَ الْفِيءِ (النهاية: ج ١ ص ٢٢ «أثر»).

٢. مِرْطٌ مَرْحَلٌ: إِزَارٌ خَزٌّ فِيهِ عَظْمٌ، وَسَمِي مَرْحَلًا لِمَا عَلَيْهِ مِنْ ثِيَابٍ وَرِزْلٍ وَمَا ضَاهَاهُ (لسان العرب: ج ١١ ص ٢٧٨).

خدا ﷻ شدت یافت، در حالی که افاق آکنده از جمعیت بود، فرمود: «حسن و حسین را برایم صدا بزنید».

من آن دو را صدا زدم. پیامبر ﷺ شروع به بوسیدن آن دو کرد تا آن که از هوش رفت. من آنان را از روی صورت پیامبر خدا ﷻ بلند کردم. پیامبر خدا ﷻ چشمانش را گشود و فرمود: «بگذارشان تا از من لذت ببرند و من از آنان لذت برم؛ زیرا به زودی پس از من، به این دو، ستم خواهد رسید».

سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما کتاب خدا و ستم و عترتم - یعنی اهل بیت - را جانشین خود قرار می‌دهم. پس کسی که کتاب خدا را وا نهد، همچون کسی است که سنت مرا وا نهاده باشد و کسی که سنت مرا وا نهد، چنان است که عترت مرا وا نهاده باشد. بدانید که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، ملاقاتشان کنم»^۱.

۴ / ۲

معنای «عترت» و «اهل بیت»

۱۰۰. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از عطاء بن یسار، از ام سلمه - : آیه شریف : «جز این نیست که خدا اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را کاملاً پاک نماید» در خانه من نازل شد. آن گاه پیامبر ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را حاضر کرد و فرمود: «اینان، اهل بیت من اند»^۲.

۱۰۱. صحیح مسلم - به نقل از صفیه دختر شیبه - : عایشه گفت: پیامبر ﷺ بامداد خارج شد، در حالی که پوشش پشمی نقش‌داری از موی سیاه بر تن داشت. پس حسن بن علی آمد و پیامبر ﷺ او را در زیر آن جای داد. به دنبال او حسین آمد که پیامبر ﷺ او را نیز در زیر آن

۱. مستدرک علی بن علی: ص ۴۰۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۴۷۰۸، السنن الکبری: ج ۷ ص ۱۰۱ ح ۱۲۳۹۱، تفسیر الطبری: ج ۱۲ ص ۸ (با عبارت مشابه)، کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۶۳ ح ۳۶۴۹۶.

أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌُّّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

١٠٢. المستدرک علی الصحیحین: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ الْفَقِيهَ، وَأَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَا: ثنا الْحَسَنُ بْنُ مُكْرَمِ الْبَزَّازِ، ثنا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: فِي بَيْتِي نَزَلَتْ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». قَالَتْ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.

١٠٣. تفسير الطبري: حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيْدٍ، قَالَ: ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقُدُوسِ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: ذَكَرْنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: فِيهِ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى بَيْتِي، فَقَالَ: لَا تَأْذَنِي لِأَحَدٍ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ، فَلَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَحْجُبَهَا عَنْ أَبِيهَا، ثُمَّ جَاءَ الْحَسَنُ، فَلَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَمْنَعُهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ جَدَّهُ وَأُمُّهُ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ، فَلَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَحْجُبَهُ، فَاجْتَمَعُوا حَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَيَّ بِسَاطِ، فَجَلَّلَهُمْ نَبِيُّ اللَّهِ بِكِسَاءٍ كَانَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ حِينَ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ بِالسَّاطِ.

قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا؟ قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ، وَقَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ.

جای داد. در پی او فاطمه آمد که پیامبر ﷺ او را نیز در زیر پوشش خود جای داد و سرانجام علی آمد و پیامبر ﷺ او را نیز در زیر پوشش خود جای داد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱.

۱۰۲. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از عطاء بن یسار، از اُم سلمه - : آیه شریف : «جز این نیست که خدا اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما «اهل بیت» دور گرداند و شما را کاملاً پاک نماید» در خانه من نازل شد. آن گاه پیامبر ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را حاضر کرد و فرمود: «اینان، اهل بیت من اند»^۲.

۱۰۳. تفسیر الطبری - به نقل از حکیم بن سعد - : نزد اُم سلمه از علی بن ابی طالب نام بردیم. اُم سلمه گفت: آیه: «جز این نیست که خدا اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما «اهل بیت» دور گرداند و شما را کاملاً پاک نماید» در باره او (علی رضی الله عنه) نازل شده است.

اُم سلمه گفت: پیامبر ﷺ به خانه من آمد و فرمود: «به هیچ کس اجازه دخول نده». آن گاه فاطمه آمد و من نتوانستم مانع از رفتن او نزد پدرش شوم. به دنبال او حسن آمد و نتوانستم از رفتن او نزد جد و مادرش جلوگیری کنم. سپس حسین آمد و جلوی او را نیز نتوانستم بگیرم. همه آنها بر گلیمی، گرد پیامبر ﷺ حلقه زدند و پیامبر خدا عباپی را که بر دوش داشت، بر آنها افکند و سپس فرمود: «اینان اهل بیت من اند. خدایا! هر گونه پلیدی را از آنها دور کن و کاملاً پاکشان گردان». پس هنگامی که بر گلیم حلقه زده بودند، این آیه نازل شد. اُم سلمه گفت: گفتم: ای پیامبر خدا! من چه؟ و به خدا سوگند، پیامبر ﷺ نفرمود: آری؛ بلکه فرمود: «تو در راه درست هستی»^۳.

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۴۷۰۷ (با عبارت مشابه)، السنن الکبری: ج ۲ ص ۲۱۲ ح ۲۸۵۸، الإقبال: ج ۲ ص ۲۵۰، الطرائف: ص ۱۲۳ ح ۱۸۷، بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۲۸۱.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۵، السنن الکبری: ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۲۸۶۱، المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۲۸۶، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۲۸ ح ۳۴۴۱.

۳. تفسیر الطبری: ج ۱۲ ص ۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۶ ص ۴۱۰، شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۷۶۵ (همه این منابع با عبارت مشابه).

١٠٤. صحیح مسلم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكَّارِ بْنِ الرَّيَّانِ، حَدَّثَنَا حَسَّانُ (يَعْنِي ابْنَ إِبْرَاهِيمَ)، عَنْ سَعِيدِ (وَهُوَ ابْنُ مَسْرُوقٍ)، عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ: لَقَدْ رَأَيْتَ خَيْرًا، لَقَدْ صَاحَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ بِنَحْوِ حَدِيثِ أَبِي حَيَّانَ، غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ: أَلَا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ ﷻ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ».

وفيه: فَقُلْنَا: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَا وَآيِمُ اللَّهِ، إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ، ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا.

١٠٥. معاني الأخبار: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشُّكْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَضَمَّ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ -، فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ عِزَّتُكَ؟

قَالَ: عَلِيٌّ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

١٠٦. تاريخ دمشق: أَخْبَرَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، نَا عَاصِمُ بْنُ الْحَسَنِ، أَنَا أَبُو عَمَرَ بْنِ مَهْدِيِّ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَخْلَدٍ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، نَا أَبُو سُفْيَانَ، نَا هُشَيْمٌ، عَنْ

۱۰۴. صحیح مسلم: یزید بن حیان، نقل کرده که: بر زید بن ارقم وارد شدیم و به او گفتیم: تو خیر دیده‌ای؛ با پیامبر ﷺ همراه بوده‌ای و پشتش نماز خوانده‌ای و سخن را به شکل حدیث ابو حیان ادامه داده؛ اما این را [در این حدیث] گفته است: بدانید که من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار می‌گذارم: یکی از آن دو، کتاب خدای است که ریسمان خداست. هر کس از آن پیروی کند، بر هدایت است، و هر کس آن را رها نماید، بر گمراهی است.

و در همان حدیث آمده: گفتیم: اهل بیت او کیان‌اند؟ آیا زنان اویند؟ گفت: نه؛ سوگند به خدا، زن همراه مرد است از روزگاری کوتاه تا روزگاری بلند. بعد مرد او را طلاق می‌دهد و او به خانه پدر و قبیله خود برمی‌گردد.^۱

۱۰۵. معانی الأخبار - به نقل از امام علی علیه السلام - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما، دو چیز گران‌سنگ را جانشین خود می‌کنم: کتاب خدا و عترتم [یعنی] اهل بیتم. این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌که در کنار حوض بر من وارد شوند، همانند این دو» و دو انگشت سیب‌باهش را کنار هم نهاد.

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! عترت تو، کیان‌اند؟ فرمود: «علی و حسن و حسین و امامان از نسل حسین تا روز قیامت».^۲

۱۰۶. تاریخ دمشق - به نقل از جمیع بن عمیر - : با مادرم بر عایشه وارد شدیم. مادرم از او پرسید و گفت: به من بگو که محبت پیامبر خدا ﷺ نسبت به علی چگونه بود؟ عایشه به او گفت: او در میان مردان، محبوب‌ترین کس نزد پیامبر خدا بود. من دیدم که او را به همراه فاطمه، حسن و حسین زیر جامه خود گرفت و سپس فرمود:

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۴ ح ۲۷؛ تاریخ دمشق: ج ۴۱ ص ۱۹؛ العمدة: ص ۷۰ ح ۸۶ و ص ۹۹ ح ۱۳۱، الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۱۸۵. نیز ر. ک.: همین دانش‌نامه: ج ۱ ص ۲۸۵ ح ۹۴ (المعجم الکبیر).
۲. معانی الأخبار: ص ۹۱ ح ۵. کمال الدین: ص ۲۴۴. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۴۷ ح ۱۱۱.

العَوَّامِ بْنِ حَوْشِبٍ، عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ^١، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أُمِّي عَلِيَّ عَائِشَةَ [فَسَأَلْتُهَا أُمِّي] قَالَتْ: أَخْبِرْنِي كَيْفَ كَانَ حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ؟

فَقَالَتْ عَائِشَةُ: كَانَ أَحَبَّ [الرِّجَالِ] إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَقَدْ أَدْخَلَهُ تَحْتَ ثَوْبِهِ، وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.

قَالَتْ: فَذَهَبْتُ لِأَدْخِلَ رَأْسِي فَدَفَعَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ قَالَ: إِنَّكَ عَلِيٌّ خَيْرٌ، إِنَّكَ عَلِيٌّ خَيْرٌ.

١٠٧. تاريخ دمشق: أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُظَفَّرِ بْنُ الْقَشِيرِيِّ، وَأَبُو الْقَاسِمِ الشَّحَامِيُّ، قَالَا: أَنَا أَبُو سَعْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَا أَبُو سَعِيدِ الْكِرَائِسِيِّ، أَنَا أَبُو لَيْبِدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، نَا سُؤَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، نَا إِسْحَاقُ بْنُ سُؤَيْدٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: جَاءَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِلَى بَابِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ بِرِجَائِهِ وَطَرَحَهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ عِثْرَتِي.

١٠٨. كفاية الأثر: أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ صَيْفِيٍّ، عَنِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ يَقُولُ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ - وَذَلِكَ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عَلِيٍّ ﷺ -: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ،

١. في تاريخ دمشق «عمير بن جميع» وهو تضحيف، وأثبتنا الصواب الموافق لما في باقي المصادر، والذي ضبطه ابن حجر في تهذيب التهذيب: ج ١ ص ٢٤٩ الرقم ١١٣٩ بقوله «جميع بن عمير التيمي الكوفي» روى عن عائشة، وروى عنه العوام بن حوشب وفي بعض المنابع: نحوه عن مجمع.

«خدایا! اینان، اهل بیت من اند. خدایا! هر گونه پلیدی را از آنها دور کن و کاملاً پاکشان گردان.» من هم پیش رفتم تا سرم را زیر جامه کنم؛ ولی پیامبر ﷺ مرا پس زد. گفتم: ای پیامبر خدا! آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: «تو بر عقیده‌ای درست هستی. تو بر عقیده‌ای درست هستی.»^۱

۱۰۷. تاریخ دمشق - به نقل از براء بن عازب - : علی، فاطمه، حسن و حسین بر در خانه پیامبر ﷺ آمدند. پیامبر ﷺ ردای خود را برداشت و آن را بر روی آنان انداخت و فرمود: «خدایا! اینان، خاندان من اند.»^۲

۱۰۸. کفایة الأثر - به نقل از موسی بن عبد ربّه - : از حسین بن علی ﷺ شنیدم که در مسجد النبی ﷺ در روزگار حیات پدرش علی ﷺ می فرمود: «از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: "هان! اهل بیت من، موجب زنهار دادن به شمايند. پس آنها را به سبب محبت من دوست بدارید و بدیشان چنگ در زنید تا هرگز گمراه نشوید."

گفته شد: اهل بیت تو چه کسانی هستند، ای پیامبر خدا؟

۱. تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۶۰، تفسیر التعلی: ج ۸ ص ۴۳، شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۶۱ ح ۶۸۴ (هر دو منبع به نقل از مجمع) و ص ۶۱ ح ۶۸۲ (همه منابع با عبارت مشابه)؛ مجمع البیان: ج ۸ ص ۵۵۹، العمدة: ص ۴۰ ح ۲۳ (این دو منبع به نقل از مجمع).

۲. تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۶۸ ح ۸۹۶۲، شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۶ ح ۶۴۵ و ۶۴۶.

فَأَحَبُّوهُمْ لِحُبِّي، وَتَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا. قِيلَ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ وَسِبْطَايَ، وَتِسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَيْمَّةٌ أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَعِزَّتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي.

١٠٩. الخصال: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَظِيمَةَ الْعَوْفِيَّةِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِزَّتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَقُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عِزَّتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ.

١١٠. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ النَّقْلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي، مَنْ الْعِزَّةُ؟ فَقَالَ:

أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَيْمَّةُ التَّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، تَابِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ، لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يَفَارِقُهُمْ، حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَوْضَهُ.

فرمود: "علی و دو ثوبه من و نه تن از فرزندان حسین که امامانی امین و معصومانند. آگاه باشید که آنان، اهل بیت و عترت من و از گوشت و خون من هستند".^۱

۱۰۹. الخصال - به نقل از عطیة عوفی - : ابو سعید خدری گفت که پیامبر ﷺ فرمود: «من دو چیز را در میان شما از خود بر جای می‌گذارم که یکی از آنها بلندتر از دیگری است: کتاب خدا - که رشته متصل از آسمان به زمین است - و عترتم. آگاه باشید که این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند».

به ابو سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟

گفت: اهل بیتش.^۲

۱۱۰. عیون أخبار الرضا ﷺ - به نقل از امام حسین ﷺ - : از امیر مؤمنان - که در ودهای خداوند بر او یاد - در یازده این سخن پیامبر خدا ﷺ: «من در میان شما، دو گران سنگ بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم» سؤال شد که: عترت، کیان‌اند؟

فرمود: «من و حسن و حسین و نه امام از نسل حسین که نهمین آنان، مهدی و قائم ایشان است. نه اینان از کتاب خدا جدا می‌شوند و نه کتاب خدا از ایشان جدا می‌شود، تا آن که بر پیامبر خدا در کنار حوضش وارد شوند».^۳

۱. کفایة الأثر: ص ۱۷۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۴۱ ح ۲۰۷.

۲. الخصال: ص ۶۵ ح ۹۷، معانی الأخبار: ص ۹۰ ح ۱، کمال الدین: ص ۲۴۶ ح ۵۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۳۱ ح ۶۴.

۳. عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۵۷ ح ۲۵ (با سند حسن مثل صحیح)، کمال الدین: ص ۲۴۰ ح ۶۴، معانی الأخبار: ص ۹۰ ح ۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۴۷ ح ۱۱۰.

پژوهشی درباره حدیث ثقلین

حدیث ثقلین که در آن، پیامبر خدا ﷺ، اهل بیت خود را «همسنگ قرآن» معرفی کرده و با تأکید تمام، جامعه اسلامی را به پیروی از آنان در کنار قرآن فرا خوانده است، یکی از مبانی استوار و خدشه‌ناپذیر شناخت اهل بیت ﷺ و اثبات مرجعیت علمی و امامت و رهبری آنان تا دامنه قیامت است. از این رو، یکی از دلایل متقن امامت امام مهدی ﷺ نیز محسوب می‌گردد.

با عنایت به اهمیت این حدیث و نقش راهبردی آن در تبیین مسئولیت سنگین امت اسلامی در پیروی و حمایت از «عترت» در کنار «قرآن» و زمینه‌سازی جهت تداوم و توسعه حاکمیت اسلام در جهان، مسائل مربوط به آن را در چند بند، تحقیق و بررسی می‌کنیم.

یک. متن حدیث ثقلین

متن حدیث ثقلین که در منابع معتبر حدیثی با اندکی تفاوت در لفظ، از پیامبر خدا روایت شده است، این است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

من دو چیز گران‌بها در میان شما به جا می‌گذارم. که تا وقتی به آن دو چنگ بزنید،

هرگز گم‌راه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، همان اهل بیتم، این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض، بر من وارد شوند.

دو. راویان حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، یکی از معدود احادیث متواتری است که در منابع حدیثی اهل سنت و پیروان اهل بیت علیهم السلام با طرق مختلف، روایت شده و صدور آن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قطعی، غیر قابل تردید و مورد اتفاق مسلمانان است.

الف - راویان حدیث ثقلین از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

۴۴ نفر از اصحاب پیامبر خدا، حدیث ثقلین را گزارش (روایت) کرده‌اند که اسامی آنان، بدین شرح است:

۱. ابو ایوب انصاری^۱

۲. ابو ذر غفاری^۲

۳. ابو رافع^۳

۴. ابو سعید خدری^۴

۵. ابو شریح خزاعی^۵

۱. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۴ ح ۲۵؛ الولاية، ابن عقده: ص ۱۹۷ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۷۳.

۲. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ۱۹۳ ح ۲۶، جواهر العقدين: ص ۲۳۹؛ کمال الدین: ص ۲۳۹ ح ۵۹، شرح الأخبار: ج ۲ ص ۴۷۹، دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۲۸.

۳. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ۲۲۴ ح ۵۵، جواهر العقدين: ص ۲۳۹، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۸۸، ينابيع المودة: ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۵۲.

۴. ر.ک: مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۳۰ ح ۱۱۱۰۴ و ص ۲۷ ح ۱۱۱۳۱ و ص ۱۱۸ ح ۱۱۵۶۱، مسند ابن الجعد: ص ۳۹۷ ح ۲۷۱۱، السنة، ابن ابی عاصم: ص ۶۲۹ ح ۱۵۵۳ و ص ۶۳۰ ح ۱۵۵۴، مسند أبی یعلی: ج ۲ ص ۹ ح ۱۰۲۳ و ص ۴۷ ح ۱۱۳۵، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۶۵ ح ۲۶۷۸، المعجم الصغير: ج ۱ ص ۱۳۱، المعجم الأوسط: ج ۳ ص ۳۷۴ ح ۳۴۳۹؛ کمال الدین: ص ۲۴۰ ح ۶۱، الأمالی، طوسی: ص ۲۵۵ ح ۴۶۰، الطرائف: ص ۱۱۴ ح ۱۷۱، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۱۷۵.

۵. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ۱۹۷ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۷۳.

۶. ابو قدامه انصاری^۱
۷. ابو الهیثم بن تیّهان^۲
۸. ابو لیلی انصاری^۳
۹. ابو هریره^۴
۱۰. اَبی بن کعب^۵
۱۱. اُمّ سلمه^۶
۱۲. اُمّ هانی^۷
۱۳. آنس بن مالک^۸
۱۴. براء بن عازب^۹
۱۵. جابر بن عبد الله انصاری^{۱۰}

ص ۲۴۹ ح ۷۳.

۱. ر.ک: الولاية، ابن عقیده: ص ۱۹۷ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۷۳.
۲. ر.ک: کمال الدين: ص ۲۷۴ ح ۲۵، الولاية، ابن عقیده: ص ۱۹۷ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۲۴۹.
۳. ر.ک: کمال الدين: ص ۲۷۵ ح ۲۵، الولاية، ابن عقیده: ص ۱۹۷ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۷۳.
۴. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۳۱۹، السنن الکبری: ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۲۰۲۲۷، سنن الدارقطنی: ج ۲ ص ۲۴۵ ح ۱۴۹، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۸۷۵ و ۸۷۶، کمال الدين: ص ۲۳۵ ح ۴۷.
۵. ر.ک: کمال الدين: ص ۲۷۴ ح ۲۵.
۶. ر.ک: الولاية، ابن عقیده: ص ۲۴۴ ح ۸۵ و ۸۶ و ص ۲۴۵ ح ۸۷، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۲۶۲ ح ۹۲، الأمانی، طوسی: ص ۴۷۹ ح ۱۰۴۵، كشف الغمة: ج ۲ ص ۳۴.
۷. ر.ک: الولاية، ابن عقیده: ص ۲۴۵ ح ۸۸، جواهر العقدين: ص ۲۳۹، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۲۶۲ ح ۹۳.
۸. ر.ک: تفحات الأزهار: ج ۲ ص ۲۳۴ (به نقل از ابو نعیم اصفهانی)، کمال الدين: ص ۲۷۵ ح ۲۵.
۹. ر.ک: تفحات الأزهار: ج ۲ ص ۲۳۴ (به نقل از ابو نعیم اصفهانی).
۱۰. ر.ک: سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۸۹ ح ۴۷۵۷، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۶۶ ح ۲۶۸۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۷ ص ۱۹۱، کمال الدين: ص ۲۳۷ ح ۵۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰.

١٦. جُبَيْر بن مُطْعِم^١
١٧. حُدَيْفَة بن أَسِيد غِفَارِي^٢
١٨. حُدَيْفَة بن يَمَان^٣
١٩. خُزَيْمَة بن ثَابِت، ذُو الشَّهَادَتَيْنِ^٤
٢٠. زُبَيْر^٥
٢١. زَيْد بن أَرْقَم^٦
٢٢. زَيْد بن ثَابِت^٧
٢٣. سَعْد بن أَبِي وَقَّاص^٨
٢٤. سَلْمَان فَارَسِي^٩

١. ر.ك: السنة، ابن أبي عاصم: ص ٦٦٣ ح ١٤٦٥، ينابيع المودة: ج ١ ص ١٠٢ ح ١٧ و ج ٢ ص ٢٧٢ ح ٧٧٦.
٢. ر.ك: نوادر الأصول: ج ١ ص ١٦٣، المعجم الكبير: ج ٣ ص ١٨٠ ح ٣٠٥٢، حلية الأولياء: ج ١ ص ٢٥٥، كنز العمال: ج ٥ ص ٢٨٩ ح ١٢٩١١، الولاية، ابن عقده: ص ٢٣٣ ح ٦٩، جواهر العقدين: ص ٢٢٧، استجلاب ارتقاء العرف: ج ١ ص ٣٥٣ ح ٧٧، كفاية الأثر: ص ١٢٨، المناقب، كوفي: ج ٢ ص ١٥٠ ح ٦٢٦.
٣. ر.ك: كفاية الأثر: ص ١٢٧.
٤. ر.ك: الولاية، ابن عقده: ص ١٩٦ ح ٣٠، جواهر العقدين: ص ٢٣٦، استجلاب ارتقاء العرف: ج ١ ص ٢٤٩ ح ٧٣.
٥. ر.ك: كمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥.
٦. ر.ك: صحيح مسلم: ج ٤ ص ١٨٧٣ ح ٢٦، سنن الترمذي: ج ٥ ص ٦٦٣ ح ٢٧٨٨، مسند ابن حنبل: ج ٧ ص ٧٥ ح ١٩٢٨٥، سنن الدارمي: ج ٢ ص ٨٨٩ ح ٣١٩٨، صحيح ابن خزيمة: ج ٤ ص ٦٢ ح ٢٢٥٧، المستدرک علی الصحیحین: ج ٢ ص ١١٨ ح ٤٥٧٦ و ٤٥٧٧، السنن الكبرى: ج ١٠ ص ١٩٤ ح ٢٠٣٣٥، منتخب مسند عبد بن حميد: ص ١١٤ ح ٢٦٥، الطرائف: ص ١١٤ ح ١٧٤.
٧. ر.ك: مسند ابن حنبل: ج ٨ ص ١٥٣ ح ٢١٧١١، المعجم الكبير: ج ٥ ص ١٥٣ ح ٤٩٢١١ و ص ١٥٤ ح ٤٩٢٢٢ و ٤٩٢٢٣، المصنف، ابن أبي شيبة: ج ٧ ص ٤١٨ ح ٤١، منتخب مسند عبد بن حميد: ص ١٠٨ ح ٢٤٠، السنة، ابن أبي عاصم: ص ٣٣٧ ح ٧٥٤، كمال الدين: ص ٢٣٦ ح ٥٢، الأمالي، صدوق: ص ٥٠٠ ح ٦٨٦، شرح الأخبار: ج ٣ ص ١٢ ح ٩٤١، سعد السعود: ص ٢٢٨، الطرائف: ص ١١٤ ح ١٧٣.
٨. ر.ك: كمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥، ينابيع المودة: ج ١ ص ١١٤ ح ٢٥.
٩. ر.ك: ينابيع المودة: ج ١ ص ١١٤.

٢٥. سهل بن سعد^١
٢٦. ضَمْرَةُ (/ضَمِيرَةُ) سَلْمَى (/اسلمى)^٢
٢٧. طلحة بن عبيد الله تميمي^٣
٢٨. عامر بن لیلی بن ضَمْرَه^٤
٢٩. عامر بن وائله^٥
٣٠. عبد الرحمان بن عوف^٦
٣١. عبد الله بن ابی أوفی^٧
٣٢. عبد الله بن جعفر^٨
٣٣. عبد الله بن حَنْطَب^٩
٣٤. عبد الله بن عَبَّاس^{١٠}
٣٥. عبد الله بن عمر^{١١}
٣٦. عَدِيّ بن حاتم^{١٢}

١. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ١٩٦ ح ٣٠، جواهر العقدين: ص ٢٣٦، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ١ ص ٢٤٩ ح ٧٣.
٢. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ٢٢٧ ح ٦٠، جواهر العقدين: ص ٢٣٧، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ١ ص ٢٥٢ ح ٧٦.
٣. ر.ک: کمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥؛ ينابيع المودة: ج ١ ص ١١٣ ح ٢٥.
٤. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ٢٣٣ ح ٦٩، جواهر العقدين: ص ٢٣٧، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ١ ص ٢٥٢ ح ٧٧.
٥. کنز العمال: ج ١٣ ص ١٠٤ ح ٣٦٣٤٠ (به نقل از ابن جریر).
٦. ر.ک: کمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥؛ ينابيع المودة: ج ١ ص ١١٣ ح ٢٥.
٧. ر.ک: کمال الدين: ص ٢٧٥ ح ٢٥.
٨. ر.ک: کمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥.
٩. ر.ک: أسد الغابة: ج ٣ ص ٢١٩ ش ٢٩٠٧.
١٠. ر.ک: المستدرک علی الصحيحین: ج ١ ص ١٧١ ح ٣١٨، السنن الکبری: ج ١٠ ص ١٩٤ ح ٢٠٣٢٦، السنة، ابن ابی عاصم: ص ٦٣٠ ح ١٥٥٧، کنز العمال: ج ١٠ ص ١٨٧ ح ٩٥٤؛ کمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥.
١١. ر.ک: کمال الدين: ص ٢٧٤ ح ٢٥.
١٢. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ١٩٦ ح ٣٠، جواهر العقدين: ص ٢٣٦، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ١ ح ١

- ۳۷. عقیبة بن عامر^۱
- ۳۸. عمّار بن یاسر^۲
- ۳۹. عمر بن خطاب^۳
- ۴۰. عمرو بن عاص^۴
- ۴۱. قیس بن سعد بن عبّاده^۵
- ۴۲. محمّد بن مسلمه^۶
- ۴۳. مقداد بن اسود^۷
- ۴۴. هاشم بن عتبّه^۸

تأمل در گزارش‌های حدیث ثقلین، بیانگر آن است که:

۱. روایت بعضی از این افراد، در کتاب‌های معتبر یا مشهور اهل سنت (همانند کتب تسعه^۹ و کتاب‌های هم‌ردیف آنها) در حدیث و رجال و تراجم آمده است.^{۱۰}

ص ۳۴۹ ح ۷۳.

۱. ر.ک: الولاية، ابن عقده: ص ۱۹۶ ح ۳۰، جواهر العقدين: ص ۲۳۶، استجلاب ارتقاء الغرف: ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۷۳.
۲. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۴ ح ۲۵.
۳. ر.ک: کفاية الأثر: ص ۹۱.
۴. ر.ک: نفحات الأزهار: ج ۲ ص ۲۳۴ (به نقل از موفق بن احمد خوارزمی).
۵. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۵ ح ۲۵.
۶. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۵ ح ۲۵.
۷. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۴ ح ۲۵.
۸. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۷۴ ح ۲۵.
۹. کتب تسعه (نه گانه)، عبارت اند از: ۱. صحیح البخاری، ۲. صحیح مسلم، ۳. سنن أبی داوود، ۴. سنن الترمذی، ۵. سنن النسائی، ۶. سنن ابن ماجه، ۷. سنن الدارمی، ۸. الموطأ، ۹. مستدرک ابن حنبل.
۱۰. بجز امام علی (ع) (که در ضمن بند «ب» آمده) این افراد، عبارت اند از: ابو سعید خدری، ابو هریره، جابر بن عبد الله انصاری، جبیر بن مطعم، حدیفة بن أسید غفاری، زید بن أرقم، زید بن ثابت، عبد الله بن حنطب و عبد الله بن عباس.

۲. روایت برخی دیگر از صحابه، در کتاب‌های معمولی و متوسط اهل سنت موجود است.^۱

۳. برخی افراد، در روایت‌های کتاب‌هایی همچون نفحات الأزهار (به نقل از مصادر اهل سنت) و ینایع المودة، یاد شده‌اند که از اعتبار مصادر پیشین برخوردار نیستند.^۲

۴. روایت دو نفر از این افراد، اختصاصاً در مصادر شیعی ذکر شده است.^۳

۵. حضور برخی اصحاب، در مجلس مناشده (اقرار گرفتن) امام علی علیه السلام بر حادثه غدیر، گزارش شده است.^۴

ب- راویان حدیث ثقلین از میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

افزون بر اصحاب پیامبر خدا، اهل بیت ایشان نیز متن حدیث ثقلین را روایت کرده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد امام علی علیه السلام،^۵ فاطمه زهرا علیها السلام،^۶ امام حسن مجتبی علیه السلام،^۷ امام حسین علیه السلام،^۸ امام زین العابدین علیه السلام،^۹ امام باقر علیه السلام،^{۱۰} امام

۱. این افراد، عبارت‌اند از: ابو ذر غفاری، ابو رافع، أم سلمه، أم هانئ، ضمرة أسلمی، عامر بن لیلی بن ضمیره.
۲. این افراد، عبارت‌اند از: انس بن مالک، براء بن عازب، سلمان فارسی، عمرو بن عاص.
۳. این دو نفر، حذیفه بن یمان و عمر بن خطاب هستند.
۴. این افراد، عبارت‌اند از: ابو ایوب انصاری، ابو شریح خزاعی، ابو قدامة انصاری، ابو الهیثم بن تیہان، ابو لیلی انصاری، ابی بن کعب، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سهل بن سعد، طلحة بن عبید الله تمیمی، عبد الرحمان بن عوف، عبد الله بن ابی اوفی، عبد الله بن جعفر، عبد الله بن عمر، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، عمار بن یاسر، قیس بن سعد بن عباده، محمد بن مسلمه، مقداد بن اسود، هاشم بن عبه.
۵. رک: السنه، ابن ابی عاصم: ص ۶۳۱ ح ۱۵۵۸، کنز العمال: ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۱۶۵۰؛ الکافی: ج ۲ ص ۴۱۵ ح ۱، کمال الدین: ص ۲۲۷ ح ۵۴.
۶. رک: الولاية، ابن عقده: ص ۲۴۲ ح ۸۳.
۷. رک: کفایة الأثر: ص ۱۶۳.
۸. رک: کمال الدین: ص ۲۴۰ ح ۶۴، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۷ ح ۲۵، معانی الأخبار: ص ۹۰ ح ۴.
۹. رک: معانی الأخبار: ص ۹۰ ح ۴، کمال الدین: ص ۲۴۰ ح ۶۴، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۷ ح ۲۵.
۱۰. رک: الکافی: ج ۳ ص ۴۲۲ ح ۶، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰، بصائر الدرجات: ص ۴۱۳ ح ۳.

صادق (عج)،^۱ امام رضا (عج)^۲ و امام هادی (عج)^۳، این حدیث را روایت کرده‌اند.

ج- راویان حدیث ثقلین از میان تابعین

علاوه بر شماری از اهل بیت (ع) و اصحاب پیامبر (ص) که نامشان گذشت، هفده تن از طبقه بعد از اصحاب پیامبر خدا - که اصطلاحاً «تابعین» نامیده می‌شوند - حدیث ثقلین را به طبقه پس از خود، منتقل کرده‌اند.^۴ آنان عبارت‌اند از:

۱. اصبع بن نباته
۲. حارث همدانی
۳. حبیب بن ابی ثابت
۴. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب
۵. حنش بن معتمر
۶. عید الرحمان بن ابی سعید
۷. عبد الله بن ابی رافع
۸. عطیه بن سعید عوفی
۹. علی بن ربیعہ
۱۰. عمر بن علی بن ابی طالب
۱۱. عمرو بن مسلم
۱۲. فاطمه بنت علی
۱۳. قاسم بن حسان
۱۴. مسلم بن صبیح

ص ۴۱۴ ح ۵.

۱. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۳، کمال الدین: ص ۲۴۴، تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۵ ح ۹، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۰.
۲. ر.ک: عیون أخبار الرضا (عج): ج ۱ ص ۲۲۹ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۳۶۹ ح ۱۸.
۳. ر.ک: تحف العقول: ص ۴۵۸، الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۸۸ ح ۳۴۸.
۴. نفعات الأزهار: ج ۲ ص ۹۰.

۱۵. مطلب بن عبد الله بن حنطب

۱۶. یحیی بن جعدة.

۱۷. یزید بن حیان

دراویان حدیث ثقلین از قرن دوم تا قرن چهاردهم

پس از صحابه و تابعین، بسیاری از علما و ائمه حدیث و بزرگان اهل سنت، از قرن دوم تا قرن چهاردهم هجری، این حدیث را در آثار خود آورده‌اند. در برخی از کتاب‌هایی که بدین موضوع پرداخته‌اند، نام بیش از سیصد تن از آنان آمده است.^۱

سه. صحت و صدور حدیث ثقلین

تأمل در تواتر «معنوی» و بلکه «لفظی» حدیث ثقلین و کثرت راویان آن در همه طبقات مختلف از یک سو، و ناهمگونی گروه‌های فکری و سیاسی گزارش‌کننده این حدیث از سوی دیگر، هر گونه تردید در صدور آن را برطرف می‌سازد و پژوهشگر را از ارزیابی سند، بی‌نیاز می‌کند. با این وصف، بررسی موردی اسناد حدیث ثقلین نیز صحت و اعتبار بسیاری از آنها را نشان می‌دهد. موارد زیر، از بررسی موردی اسناد، به دست آمده است:

الف - روایت صحیح مسلم به نقل از زید بن ارقم، صحیح و مورد قبول اهل سنت است.

ب - روایت سنن الترمذی به نقل از جابر بن عبد الله انصاری را ناصرالدین البانی^۲

۱. ری: نفحات الأزهار: ج ۱ ص ۱۹۹ و ج ۲ ص ۹۱.

۲. محمد ناصر الدین البانی (۱۳۳۲ - ۱۴۲۰ ق)، یکی از محدثان مشهور و معاصر اهل سنت است. اعتقاد او به سلفیه و سختگیری‌اش در اسناد روایات، مشهور است. او نگاهشته‌های فراوانی در تقویم سندی روایات اهل سنت دارد که سلسله الأحادیث الصحیحة، مشهورترین آنهاست. البانی با همه سختگیری‌ای که دارد و در حالی که بسیاری از روایات کتب صحاح اهل سنت را ضعیف می‌داند، ولی حدیث ثقلین را صحیح شمرده است.

صحیح شمرده است.^۱

ج - البانی، روایت ترمذی به نقل از زید بن ارقم و ابو سعید خدری را صحیح دانسته است.^۲

د - حاکم نیشابوری، گزارش زید بن ارقم در باره خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم را صحیح دانسته^۳ و ذهبی نیز این سخن را تأیید کرده است.^۴ ابن کثیر، صحت این حدیث را به نقل از استاد خود، ذهبی، گزارش کرده است.^۵

ه - هیشمی، روایت زید بن ثابت را معتبر دانسته و گفته است:

«اسناده جید»^۶ و «رواه الطبرانی فی الکبیر و رجاله ثقات»^۷.

«سندهای آن، خوب است». «طبرانی، آن را در المعجم الکبیر نقل کرده است و

رجال حدیث، ثقه هستند».

سیوطی و البانی نیز آن را صحیح شمرده‌اند.^۸

و - ابن حجر، نقل امام علی علیه السلام را صحیح دانسته است.^۹ بوضیری نیز آن را

صحیح شمرده است.^{۱۰}

چهار. موارد صدور حدیث ثقلین

نقش سرنوشت‌ساز اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن و ضرورت مرجعیت علمی و سیاسی

۱. ر.ک: سلسله الأحادیث الصحیحة: ج ۴ ص ۲۵۶ ح ۱۷۶۱.

۲. صحیح الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۲۴۵۸.

۳. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶ و ص ۱۶۱ ح ۴۷۱۱.

۴. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶ و ص ۱۶۱ ح ۴۷۱۱.

۵. ر.ک: البداية و النهایة: ج ۵ ص ۲۰۹.

۶. ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۵۶ ح ۱۴۹۵۷.

۷. ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۴۱۳ ح ۷۸۴.

۸. ر.ک: الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۴۰۲ ش ۲۶۳۱. صحیح الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۲۴۵۷.

۹. ر.ک: المطالب العالیة: ج ۴ ص ۶۵ ح ۳۹۷۲.

۱۰. ر.ک: مختصر إتحاف السادة المهرة: ج ۹ ص ۱۹۴ ح ۷۴۸۳.

آنان برای امت اسلامی، ایجاب می‌کرد که پیامبر خدا ﷺ در ماه‌های آخر عمر پربرکت خود، از هر فرصتی برای تبیین جایگاه آنان استفاده کند و در مناسبت‌های مختلف، این سخن را تکرار نماید تا به گوش همگان برسد و حجّت بر آنان تمام شود. موارد گزارش شده، عبارت‌اند از:

۱. در سرزمین عرفات، در روز عرفه^۱

۲. در مسجد خیف^۲

۳. در مینا^۳

۴. در مسجد الحرام^۴

۵. در غدیر خم، در بازگشت از حجة الوداع^۵

۶. در مدینه، در آخرین سخنرانی^۶

۷. در منزل، در بستر بیماری‌ای که به رحلت ایشان انجامید.^۷

ابن حجر هیشمی در باره طرق حدیث ثقلین و اهمیت تکرار آن می‌گوید:

ثم اعلم أنّ لحدیث التمسک بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف و عشرين

صحابياً، و مرّ له طرق مبسوطة ... و فی بعض تلك الطرق أنّه قال ذلك بحجة

الوداع بعرفة، و فی أخرى أنّه قاله بالمدينة فی مرضه و قد امتلأت الحجرة

۱. ر.ک: سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۸۹ ح ۴۷۵۷، تفسیر ابن کثیر: ج ۷ ص ۱۹۱.

۲. ر.ک: تفسیر القمی: ج ۱ ص ۳، الإقبال: ج ۲ ص ۲۴۲.

۳. ر.ک: الإقبال: ج ۲ ص ۲۴۲، بصائر الدرجات: ص ۴۱۳ ح ۳.

۴. ر.ک: تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۱۱.

۵. ر.ک: السنن الکبریٰ، نسایی: ج ۵ ص ۱۳۰ ح ۸۴۶۴، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶.

السنن الکبریٰ: ج ۲ ص ۲۱۲ ح ۲۸۵۷، خصائص أمير المؤمنين، نسایی: ص ۱۱۲ ح ۷۸، السيرة النبوية، ابن

کثیر: ج ۴ ص ۴۱۶.

۶. ر.ک: الکافی: ج ۲ ص ۴۱۵ ح ۱، تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۵ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۹۲ ص ۲۷ ح ۲۹.

۷. ر.ک: دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۲۸، مسند زید: ص ۴۰۴.

بأصحابه ، و فی أُخری أنه قال ذلك بغدير خم ، و فی أُخری أنه قال [ذلك] لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف^۱ كما مرّ ، و لا تنافی ، إذ لا مانع من أنه كرّر عليهم ذلك في تلك المواطن و غيرها اهتماماً بشأن الكتاب العزيز و العترة الطاهرة^۲ . بدان که حدیث «تمسک به ثقلین» ، طرق زیادی دارد و از بیست و چند صحابی نقل شده است . طرق فراوانی هم در صفحات گذشته ذکر شد ... در برخی از این طرق ، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در سرزمین عرفات در حجة الوداع گفت . در برخی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در مدینه به هنگام بیماری اش ، وقتی که اتاقش آکنده از اصحاب بود ، فرمود . در پاره‌ای از آنها آمده که آن را در غدیر خم گفته است . در برخی دیگر گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از طائف ، به سخنرانی ایستاد و در آن جا فرمود . البته میان اینها منافاتی وجود ندارد ؛ چرا که معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر توجه ویژه اش به کتاب خدا و عترت ، آن را در جاهای یاد شده و جاهای دیگر ، بارها گفته باشد .

پنج. مقصود از «عترت» و «اهل بیت»

پیامبر خدا در تبیین آیه تطهیر ، شخصاً مقصود از «عترت» و «اهل بیت» خود را بیان کرده است ، به گونه‌ای که جای هیچ گونه ابهام و تردید و یا تفسیر و تأویلی نیست . بی شک ، در حدیث ثقلین نیز که ایشان در آن ، اهل بیت خود را همتای قرآن به امت معرفی می‌نماید ، «اهل بیت» ، همان کسانی هستند که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده است .

۱. این مطلب را در منابع نیافتیم و شاید اشاره به سخن عبد الرحمان بن عوف باشد که می‌گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شیبخون به طائف فرمود : «أيتها الناس ! إني فرط لكم وأوصيكم بعترتي خيراً وإن موعدكم الحوض ؛ ای مردم ! من بر شما پیشی می‌گیرم و شما را نسبت به عترتم سفارش می‌کنم . به درستی که وعده گاه شما ، نزد حوض است» (مسند ابی یعلی : ج ۱ ص ۳۹۳ ح ۸۵۶ ، المستدرک علی الصحیحین : ج ۲ ص ۱۳۱ ح ۲۵۵۹ ، تاریخ دمشق : ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۸۶۷ ، المطالب العالیة : ج ۴ ص ۵۶ ح ۳۹۴۹ : الأمالی ، طوسی : ص ۵۰۴ ح ۱۱۰۴ ، المناقب ، کوفی : ج ۱ ص ۴۸۸ ح ۳۹۵) .

۲. الصواعق المحرقة : ص ۱۵۰ .

بدین ترتیب، برای روشن شدن مقصود از «اهل بیت» در حدیث ثقلین، توضیح کوتاهی در باره آیه تطهیر، ضروری می نماید.

اهل بیت، در آیه تطهیر

مثن آیه تطهیر، این است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

جز این نیست که خدا اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما «اهل بیت» بزداید و شما را کاملاً پاک نماید.

جالب توجه است که این آیه در اواخر عمر پیامبر خدا نازل شده است،^۲ چنان که حدیث ثقلین نیز در همان ایام از ایشان صادر گردیده است.

آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر ﷺ نازل شد. پس از نزول آن، پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت نمود و عبای خیری خود را بر آنها کشید و فرمود:

هؤلاء اهل بیتی.

اینان، اهل بیت من اند.

۱. احزاب: آیه ۳۳.

۲. از امام حسن ﷺ روایت شده است که پس از آن که «آیه تطهیر» نازل شد، پیامبر ﷺ تا پایان عمر شریفش هر روز، هنگام طلوع فجر، به درب منزل آنها می آمده و می فرموده: «الصلاة، برحمتکم الله! ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾: خداوند، رحمتتان کند! نماز! ﴿جز این نیست که خدا اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما «اهل بیت» دور گرداند و شما را کاملاً پاک نماید﴾» (الأمالی، طوسی: ص ۵۶۵ ح ۱۱۷۴). نیز غالب روایات، زمانی را که پیامبر ﷺ به این کار میادرت می ورزید، شش ماه دانسته اند (ر.ک: سنن الترمذی: ج ۵ ص ۲۵۲ ح ۳۲۰۶، مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۵۱۶ ح ۱۲۷۲، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۱۷۲ ح ۴۷۴۸، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۵۶ ح ۲۶۷۱، المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۷ ص ۵۲۷ ح ۴، تفسیر الطبری: ج ۱۲ جزء ۲۲ ص ۶) می توان نتیجه گرفت که آیه تطهیر در اواخر عمر پیامبر ﷺ نازل شده است.

۳. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۲۵۱ ح ۳۲۰۵، مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۱۹۷ ح ۲۶۶۵۹، المصنف، ابن ابی شیبه: ج ۷ ص ۵۰۱ ح ۴۰.

أم سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من از «اهل بیت» نیستم؟ و پیامبر خدا فرمود:

إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ^۱.

تو، از همسران پیامبر خدایی.

و در روایت دیگر آمده است که فرمود:

إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، أَنْتِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ^۲.

تو در راهی درست و از همسران پیامبر خدایی.

در روایتی دیگر، آمده است که أم سلمه گفت: من عبا را کنار زدم تا همراه علی و

فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) زیر آن قرار گیرم؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را از دست من

کشید و فرمود:

إِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ^۳.

تو بر عقیده‌ای درست هستی.

از مجموع آنچه دو تن از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) (أم سلمه و عایشه) در معنای «اهل

بیت» از پیامبر خدا روایت کرده‌اند^۴ و آنچه هفده تن از اصحاب پیامبر خدا در باره

آن، گزارش کرده‌اند^۵ و آنچه اهل بیت (علیهم السلام)، خود در تفسیر «اهل بیت» گفته‌اند،^۶

چنین بر می‌آید که تنها گروهی خاص از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، «اهل بیت» شمرده

می‌شوند و حتی همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) جزو آن نیستند. بدین ترتیب، مجال کمترین

شک در مقصود از «اهل بیت» برای محقق منصف، باقی نمی‌ماند.^۷

۱. تاریخ دمشق: ج ۱۳، ص ۲۰۷ ح ۳۱۸۸.

۲. تفسیر الطبری: ج ۱۲ جزء ۲۲ ص ۷، تفسیر ابن کثیر: ج ۶ ص ۴۰۹.

۳. مستند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۲۲۸ ح ۲۶۸۰۸، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۵۳ ح ۲۶۶۴ و ج ۲۳ ص ۳۳۶ ح ۷۷۹.

مستند ابی یعلی: ج ۶ ص ۲۴۹ ح ۶۸۷۶.

۴. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۲۵ (بخش یکم: فصل یکم: همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مصداق اهل بیت).

۵. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۵۵ (بخش یکم: فصل دوم: اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مصداق اهل بیت).

۶. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۸۵ (بخش یکم: فصل سوم: اهل بیت (علیهم السلام) و مصداق اهل بیت).

۷. این نکته بدیهی می‌نماید که «اهل بیت» در آیه تطهیر، شامل پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز می‌شود، به خلاف حدیث

از سوی دیگر، مضمون و سیاق آیه تطهیر نیز مؤید احادیثی است که «اهل بیت» را به جمع خاصی از نزدیکان پیامبر ﷺ تفسیر کرده‌اند.

به علاوه، سیره عملی پیامبر خدا در تبیین این آیه شریف - از هنگامی که برای دفع احتمال ورود همسرانش در عنوان «اهل بیت»، مانع از ملحق شدن همسر بزرگوارش ام سلمه به «اصحاب کسا» شد تا هنگام مرگ -^۱ به گونه‌ای بود که هیچ گونه اختلافی در مفهوم و مصداق «اهل بیت» باقی نمی‌گذاشت و در زمان حیات ایشان، جز گروه خاصی از نزدیکان پیامبر ﷺ که از نظر علمی و عملی، شایستگی هدایت و رهبری امت اسلامی را داشتند، کسی مدعی این عنوان نبود.^۲

بنابر این، هر گونه شبهه در مفهوم و مصداق «اهل بیت» در آیه تطهیر و حدیث ثقلین، در برابر سخنان صریح و روشن پیامبر ﷺ در تفسیر این عنوان و سیره عملی ایشان در این زمینه، فاقد ارزش علمی است.

قابل توجه این که مضمون حدیث ثقلین و تأکید پیامبر خدا بر این نکته که قرآن و اهل بیت، تا قیامت با هم هستند و جامعه اسلامی موظف به پیروی از آنان است، به روشنی دلالت دارد که مصداق «اهل بیت»، منحصر به اصحاب کسا - که آخرین آنان (امام حسین علیه السلام)، پنجاه سال پس از رحلت پیامبر ﷺ به شهادت رسید - نیستند؛ بلکه چنان که در شماری از روایات اهل البیت بدان تصریح گردیده است، نه تن از فرزندان حسین علیه السلام نیز بدان افزوده می‌شود. امام علی علیه السلام در تبیین معنای «عترت پیامبر ﷺ» می‌فرماید:

أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ التُّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، تَابِعَهُمْ مَهْدِيَّهُمْ وَ

۱. ثقلین که در آن، «اهل بیت» به عنوان جانشینان پیامبر خدا مطرح شده‌اند و پیامبر ﷺ از آن خارج است.
 ۲. ر.ک: اهل بیت در قرآن و حدیث، ص ۱۰۱ (بخش یکم: فصل چهارم: درود فرستادن پیامبر ﷺ بر اهل بیت علیهم السلام و تخصیص ایشان در امر به نماز).

۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: اهل بیت در قرآن و حدیث، ص ۲۳ (بخش یکم: مصداق اهل بیت).

قَائِمُهُمْ ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضَهُ .^۱
 من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین - که نهمین آنان ، مهدی و قائم
 آنهاست - ، همان‌هاییم که از کتاب خدا جدا نمی‌شوئید و کتاب خدا هم از آنان جدا
 نمی‌شود تا بر حوض ، در کنار پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شوئید .

در احادیث معتبر در نزد اهل سنت ، هر چند با این صراحت ، «عترت» بر دوازده
 نفر از خاندان رسالت ، تطبیق نشده است ، ولی احادیث نقل شده توسط آنان که
 تأکید می‌کنند خلفای پیامبر خدا دوازده نفرند ، جز با مبنای اعتقادی پیروان اهل
 بیت علیهم السلام قابل توجیه نیستند .^۲ نمونه‌هایی از این احادیث ، به شرح زیرند :

لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ ، أَوْ يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ، كُلُّهُمْ مِنْ
 قُرَيْشٍ .^۳

دین خدا ، همواره با برجاست تا این که قیامت برپا شود و یا دوازده نفر بر شما
 خلیفه شوئند که همگی از قریش هستند .

در نقلی دیگر ، آمده است :

لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً .^۴

اسلام تا دوازده خلیفه ، همواره عزتمند است .

بدین سان ، می‌توان گفت که این گونه احادیث ، به شمول مفهوم «عترت» بر
 سایر امامان ، اشاره دارند ، چنان که در احادیث اهل بیت علیهم السلام بدان تصریح شده
 است .

شش. معنای حدیث ثقلین

بر اساس اسناد معتبری که بدانها اشاره شد ، پیامبر خدا در اواخر عمر شریف خود ،

۱. ر.ک: ص ۳۰۰ ح ۱۱۰ .

۲. ر.ک: ص ۳۴۳ (پژوهشی درباره احادیث مربوط به دوازده خلیفه) .

۳. ر.ک: ص ۳۳۴ ح ۱۱۳ .

۴. ر.ک: ص ۳۳۳ ح ۱۱۱ .

خطاب به امت اسلامی تا دامنه قیامت فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

من دو چیز گران بها در میان شما به جامی گذارم. که تا وقتی به آن دو چنگ برنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم، [یعنی] اهل بیتم. این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض، بر من وارد شوند.

بر پایه این سخن نورانی، «قرآن» و «عترت»، دو امانت گران بهای به هم پیوسته ای هستند که خاتم انبیاء^ﷺ به امت خود سپرده و از آنان خواسته است که تا دامنه قیامت، از آنها پاسداری کنند.

یکی از مهم ترین نکات در تبیین معنای حدیث ثقلین، دلالت این حدیث شریف بر امامت امام مهدی^ﷺ و لزوم تمسک به ایشان است؛ اما قبل از هر گونه توضیح در این باره، مقدمتاً به سه پیام سرنوشت ساز این سخن نورانی در ارتباط با امامت و رهبری اهل بیت^ﷺ، اشاره ای کوتاه می کنیم:

۱. عصمت اهل بیت^ﷺ

خداوند متعال، خود، عصمت قرآن و مصون بودن آن از هر گونه خطا را تضمین کرده است، آن جا که می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

ما ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و ما نگهدارنده آنیم.

نیز تأکید می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۳

۱. رک: ص ۲۷۴ ح ۸۶ (بصائر الدرجات).

۲. حجر: آیه ۹.

۳. فصلت: آیه ۴۲.

باطل، از پیش رو و از پشت سر آن، به سویش نمی‌آید، وحی [نامه‌ای] است از حکیمی ستوده*.

پیام روشن «همتایی اهل بیت با قرآن» در حدیث ثقلین، عصمت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا:

اولاً فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره تمسک به اهل بیت در کنار قرآن، به معنای وجوب اطاعت از آنان است و اگر اهل بیت مانند قرآن از خطا مصون نباشند، وجوب فرمانبری از آنان غیر قابل توجیه است.

امام علی علیه السلام در تبیین این برهان و در باره وجوب اطاعت از اولی الامر (اختیارداران) می‌فرماید:

إِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلَى الْأَمْرِ^۱ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ، لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةٍ^۲.
به فرمانبری از اولی الامر دستور داده شده است، به این جهت که آنان [از گناه و خطا] میرایند و پاک‌اند و به گناه، دستور نمی‌دهند.

ثانیاً عدم مصونیت اهل بیت از خطا، پیوستگی آنان با قرآن را مخدوش می‌سازد، در حالی که حدیث ثقلین، با صراحت، پیوستگی و جداناپذیری قرآن و اهل بیت را اعلام نموده است. شیخ مفید رحمته الله در این باره می‌گوید:

و ذلك موجب لعصمتهم من الآثام و مانع من تعلق السهو بهم و النسيان؛ إذ لو وقع منهم عصيان أو سهو في الأحكام لفارقوا به القرآن فيما ضمنه البرهان^۳.
این، موجب پاکی آنان از گناه و مانع از دچار شدن آنها به غفلت و فراموشی است؛ زیرا اگر از آنان نافرمانی سر بزنند و یا در احکام، سهو کنند، از قرآن، در چیزی که برهان، آن را اثبات کرده است (عصمت)، جدا شده‌اند.

۱. اشاره است به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: آیه ۵۹).

۲. الخصال: ص ۱۳۹ ح ۱۵۸، علل الشرائع: ص ۱۲۳ ح ۱.

۳. المسائل الجارودية: ص ۴۲.

بنا بر این، حدیث ثقلین، دلیل دیگری است بر عصمت اهل بیت و مصونیت آنان از گناه و اشتباه در کنار آیه تطهیر و احادیثی که در تبیین طهارت اهل بیت، صادر شده‌اند.^۱

۲. مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام

دومین پیام روشن حدیث ثقلین برای امت اسلام، مرجعیت علمی اهل بیت است. در واقع، پذیرش همتایی اهل بیت با قرآن و مصونیت علم آنان، برای اثبات این پیام کافی است. این، بدان معناست که هیچ کس جز اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌تواند حقایق قرآن را برای مردم، بازگو کند و آنان را با معارف ناب اسلام، آشنا سازد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ التَّنْزِيلَ وَالتَّوْوِيلَ ، فَقَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ، قَالَ : وَ عَلَّمْنَا وَاللَّهِ .^۲

خداوند به پیامبرش تنزیل و تاویل را آموخت. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم به علی علیه‌السلام آموخت و به خدا سوگند، به ما هم یاد داد.

همه احادیثی که بر جایگاه علمی اهل بیت تأکید دارند (مانند احادیثی که آنان را «خزانه داران علم الهی» و «وارثان علم انبیا» معرفی می‌کنند، یا سخن آنان را سخن پیامبر خدا می‌شمرند^۳)، در واقع، تبیین‌کننده این پیام و تأکیدورز بر مرجعیت علمی اهل بیت‌اند. جالب توجه است که در برخی از گزارش‌های حدیث ثقلین، به جایگاه علمی اهل بیت نیز اشاره شده است.^۴

۱. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۲۴۷ (بخش سوم: فصل یکم: مهم‌ترین ویژگی‌های اهل بیت / پاک).

۲. الکافی: ج ۷ ص ۴۴۲ ح ۱۵، تهذیب الأحکام: ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۱۰۵۲.

۳. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۴۱۱ (بخش چهارم: فصل یکم: ویژگی‌های علمی اهل بیت).

۴. رک: اهل بیت در قرآن و حدیث (ص ۴۲۱ ح ۳۷۹): «من دو چیز در میان شما می‌نهم که اگر به آن دو چنگ

افزون بر این، حدیث ثقلین در تبیین مرجعیت علمی اهل بیت (ع) در کنار قرآن، تصریح می‌کند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

من دو چیز گران بها در میان شما به جا می‌گذارم، که تا وقتی به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، [یعنی] اهل بیتم.

و این، بدان معناست که مرجعیت علمی اهل بیت (ع) در کنار قرآن، موجب مصونیت از گمراهی در مسائل دینی است و کسانی که مرجعیت علمی آنان را نپذیرند، نمی‌توانند به مجموعه باورهای دینی خود مطمئن باشند.

۳. تلازم مهجوریت اهل بیت و قرآن

حدیث ثقلین، در واقع، وصیت‌نامه سیاسی - الهی پیامبر خداست. پیامبر (ص) خوب می‌دانست که مرجعیت علمی اهل بیت، جدا از رهبری سیاسی آنان عملاً امکان‌پذیر نیست و تا رهبری امت بر عهده آنان نباشد، جامعه اسلامی و جوامع دیگر دنیا نمی‌توانند به طور شایسته از اقیانوس بی‌کران علم اهل بیت، بهره‌مند شوند. از این رو، حدیث ثقلین، حامل این پیام مهم سیاسی - الهی برای امت اسلامی است که سرنوشت قرآن و عترت، به هم پیوسته است. به سخن دیگر، قرآن (که پیام تکامل مادی و معنوی انسان است) نمی‌تواند از عترت (که پاسداران این پیام و تداوم بخش سنت نبوی هستند) جدا گردد و در یک جمله: دین، از سیاست، جدا نیست و مهجوریت هر یک از قرآن و عترت در جامعه اسلامی، به

« زید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خداوند و اهل بیت من که همان عترت من اند. ای مردم! گوش کنید. به من خبر رسیده است که در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و من در باره این که با این دو امر سترگ چه کردید، از شما پرسش خواهم کرد. این دو امر سترگ، کتاب خداوند و الا نام و اهل بیت من اند. پس، از آنها پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و به آنها تیا موزید که دانایتر از شمایند» (ر.ک: ص ۲۶۳ ح ۷۳).

۱. ر.ک: ص ۲۷۴ ح ۸۶ (بصائر الدرجات).

معنای مهجوریت دیگری است.

امام خمینی علیه السلام در آغاز وصیت نامه گران بار خود که الهام گرفته از وصیت نامه سیاسی - الهی پیامبر خداست، در شرح حدیث ثقلین، به این نکته مهم اشاره می کند که:

شاید جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» اشاره باشد بر این که بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هر چه بر یکی از این دو گذشته است، بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر یک، مهجوریت دیگری است.^۱

تاریخ سیاسی اسلام، به روشنی اثبات می کند همان طور که پیامبر خدا پیش بینی نموده بود، تحقق احکام قرآن در جامعه، بدون رهبری سیاسی اهل بیت، امکان پذیر نیست؛ چرا که جداسازی اهل بیت از قرآن با وجود اقامه حروف این کتاب آسمانی، زمینه ساز تضييع حدود آن در جامعه اسلامی گردید.^۲

هفت. دلالت حدیث ثقلین بر امامت امام مهدی علیه السلام

یکی از روشن ترین پیام های حدیث ثقلین، بقای اهل بیت تا دامنه قیامت است؛ زیرا اگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت باقی نباشند، توصیه به تمسک به آنها تا قیامت، بی معناست.^۳ برای توضیح این پیام، تبیین سه مسئله ضروری است:

۱. صحیفه امام: ج ۲۱ ص ۳۹۴.

۲. امام خمینی در وصیت نامه سیاسی - الهی خود آورده است: خود خواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومت های ضد قرآنی، و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و ندای «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ» در گوششان بود، با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تعیین شده، آنان را عقب زدند و با قرآن، در حقیقت، قرآن را که با بشریت تا ورود به حوض، بزرگ ترین دستور زندگانی مادی معنوی بود و هست، از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمان های این کتاب مقدس بوده و هست، خط بطلان کشیدند (صحیفه امام: ج ۲۱ ص ۳۹۴).

۳. در احادیث تشویق به تمسک به اهل بیت، اشاره ای است به این نکته که هر یک از اهل بیت شایسته تمسک، تا روز قیامت، این شایستگی را دارند، همان گونه که کتاب عزیز هم چنین است. به همین جهت است که اهل

۱. غیبت امام عصر علیه السلام

حدیث ثقلین، در حقیقت، یکی از ادله امامت و غیبت امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - نیز هست. این مدعا با دو مقدمه قابل اثبات است:

مقدمه اول. طبق این حدیث، همان گونه که متن قرآن تا قیامت باقی خواهد ماند، یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام نیز تا قیامت، حیات خواهد داشت و در کنار قرآن خواهد بود.

در متن حدیث ثقلین، سه قرینه وجود دارد که به روشنی بر این مدعا دلالت می کند:

الف - جمله «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ». بی تردید، خطاب در این جمله، به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص ندارد؛ بلکه شامل همه امت اسلامی تا قیامت می گردد. در غیر این صورت، «لَنْ تَضَلُّوا» و «حَتَّى يَرِدَ عَلَى الْخَوْضِ» بی معنا خواهند بود.

بنا بر این، یکی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، باید تا قیامت، حیات داشته باشد تا جمله «إِنِّي تَارِكٌ ...» صادق باشد.

ب - جمله «إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا». این جمله، قرینه دیگری بر استمرار امامت یکی از اهل بیت علیهم السلام برای همیشه است؛ زیرا اگر یکی از آنان در کنار قرآن تا قیامت وجود نداشته باشد، و خوب استمرار تمسک به اهل بیت علیهم السلام بی معنا خواهد بود.

ج - جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ». این جمله در کنار دو جمله گذشته، بر

بیت، مایه امان زمینیان اند. چنان که خبرش می آید و گواه بر این مطلب، خیر گذشته است که: در هر نسلی از امت من، دادگرانی از اهل بیتم وجود دارند (تا آخر روایت). سپس شایسته ترین کس از اهل بیت برای تمسک، امام آنان و دانشمندان علی بن ابی طالب - که خداوند، او را بزرگ گرداند - است، به دلیلی که پیش تر گفتیم و به جهت دانش فراوان و دقت هایش در [فهم و] استنباط. از همین روست که ابو بکر گفت: «علی، عترت پیامبر خداست»؛ یعنی [جزو] همان هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تمسک به آنها تشویق کرده است. پس علی را برای آنچه گفتیم، ویژه گردانید و برای همین، در غدیر خم، او را برگزید (الصواعق المحرقة: ص ۱۵۱).

این مطلب دلالت دارد که همان کسانی که پیامبر ﷺ در میان امت تا قیامت به جای خود گذاشته و تمسک به آنها را توصیه فرموده است، تا قیامت از قرآن جدا نخواهند شد.

پاسخ یک شبهه

ممکن است گفته شود که پیامبر ﷺ شبیه این تعبیر را در مورد امام علی علیه السلام در احادیث زیر به کار برده است:

عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

یا:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

علی با حق است و حق با علی است و این دو، تا زمانی که در روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند، از هم جدا نخواهند شد.

بنا بر این، اگر استظهار از حدیث ثقلین در استدلال به آن برای اثبات استمرار امامت اهل بیت علیهم السلام صحیح باشد، طبق این احادیث باید بگوییم امام علی علیه السلام تا قیامت، زنده است.

پاسخ این شبهه، این است که قیاس این دو حدیث با حدیث ثقلین، قیاس مع الفارق است؛ زیرا جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا» در حدیث ثقلین، مسبوق به جمله «إِنِّي تَارِكٌ

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۴۶۲۸، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۴۸۱۰، المعجم الصغیر: ج ۱ ص ۲۵۵ ح ۷۰۵، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۲: الأملی، طوسی: ص ۴۶۰ ح ۱۰۲۸، الطرائف: ص ۱۰۳ ح ۱۵۲، الصراط المستقیم: ج ۳ ص ۱۶۳، کشف الغمّة: ج ۱ ص ۱۴۸.
 ۲. الخصال: ص ۴۹۶ ح ۵، الأملی، صدوق: ص ۱۵۰ ح ۱۲۶، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۶۲، الطرائف: ص ۱۰۳ ح ۱۵۰، الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۲۷۵: تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۲۲۱ ش ۷۶۴۳، تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۴۴۹ ش ۹۰۲۵.

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» و «إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا» است و این دو جمله - که دو قرینه روشن بر استمرار امامت اهل بیت‌اند - در دو حدیث مذکور وجود ندارند.

به سخن دیگر، پیوستگی امام با قرآن و حق، اگر با موضوع جانشینی و ضرورت تمسک به جانشین مطرح شود، یک معنا دارد و اگر بدون آن مطرح گردد، معنایی دیگر دارد. در حدیث ثقلین، پیوستگی اهل بیت با قرآن، همراه با جانشینی آن دو برای پیامبر خدا و وجوب تمسک به آنها تا قیامت آمده است. از این رو، بر استمرار حیات یکی از اهل بیت علیهم السلام تا قیامت دلالت دارد؛ اما پیوستگی امام علی علیه السلام با قرآن و حق در دو حدیث پیش گفته، با موضوع جانشینی ایشان و وجوب تمسک به این امام تا قیامت، همراه نیست. بدین جهت، پیوستگی مذکور، تنها بیانگر جدا نشدن قطعی امام علی علیه السلام از مسیر قرآن و حق است.

مقدمه دوم، بقای هر یک از اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن، اعم از حضور و غیبت اوست.

از آن جا که پس از امام حسن عسکری علیه السلام تا کنون، امامی از اهل بیت حاضر و ظاهر نیست، مقتضای حدیث ثقلین، وجود امام غایب از اهل بیت است؛ زیرا در غیر این صورت، قرآن از عترت، جدا خواهد شد. این امام غایب، شخصی جز امام مهدی علیه السلام نیست.

۲. مقصود از تمسک به اهل بیت علیهم السلام

پیامبر خدا علاوه بر حدیث ثقلین، در احادیث فراوان دیگری^۱ بر لزوم «تمسک به اهل بیت» پس از رحلت خود، تأکید دارد. تردیدی نیست که معنای تمسک به پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان، پیروی دینی و سیاسی از ایشان است. بنا بر این، وجوب تمسک به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ایشان، به روشنی، بر مرجعیت دینی و

۱. ر.ک: اهل بیت در قرآن و حدیث: ص ۷۸۱ (بخش هشتم: فصل سوم: عناوین حقوق اهل بیت / تمسک).

سیاسی آنان و وجوب پیروی از آنان دلالت دارد.

البته تمسک و تبعیت دینی و سیاسی در مورد امام حاضر و امام غایب متفاوت است، که توضیح خواهیم داد.

۳. چگونگی تمسک به امام غایب

تا این جا روشن شد که بر پایه حدیث ثقلین، اهل بیت پیامبر ﷺ، تا قیامت، باقی هستند و تمسک به آنان در دین و سیاست، واجب است؛ اما مسئله مهم، این است که جامعه اسلامی چگونه می تواند به امامی که غایب است، تمسک بجوید؟

با اندکی تأمل، روشن می شود که تمسک به امام غایب، به معنای پیروی از نمایان خاص و عام او، تبلیغ و ترویج مکتب اهل بیت، پیکار با موانع ظهور او، تلاش برای برقراری پیوند میان قرآن و عترت و دین و سیاست، و بالأخره زمینه سازی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای حکومت جهانی اسلام به رهبری اهل بیت است و این، کاری است کارستان و بس دشوار. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ! ^۱

صاحب این امر، غیبتی دارد. چنگ زننده به دین در زمان غیبت، همانند کسی است که خارهای مگیلان را [با گرفتن شاخه آن در داخل مشت] بتراند.

بدین سان است که ولایتمداران واقعی و متمسکان به اهل بیت در عصر غیبت، پاداش هزار شهید همچون شهدای بدر و أحد دارند ^{۲، ۳}.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۵ ح ۱، کمال الدین: ص ۳۴۶ ح ۳۴، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۹ ح ۱۱، الغیبة، طوسی: ص ۴۵۵ ح ۴۶۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۱ ح ۲۱.

۲. ربیع: کمال الدین: ص ۳۲۳ ح ۷، اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۲، کشف الغمة: ج ۲ ص ۳۱۲.

۳. اگر اشکال شود که با این فرض، می توان گفت: مقصود از تمسک، پیروی کردن از سنت (روش) اهل بیت است. در نتیجه به حضور اهل بیت علیهم السلام در جامعه نیاز نیست، این گونه جواب گفته می شود که: این معنا تمسک

هشت. بررسی گزارشی دیگر در باره حدیث ثقلین

در برابر متن متواتر حدیث ثقلین که در آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به تمسک به قرآن و عترت توصیه می‌فرماید، در برخی از منابع حدیثی به جای «عترت»، «سنت» آمده است، چنان که مالک در الموطأ از پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مُرْسَل، چنین نقل کرده است:

تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا مَسَكْتُمُ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ. ۱

دو چیز را در میان شما برجا گذاشتم که اگر به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش.

حاکم، در المستدرک، روایت را این گونه آورده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ. ۲

ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش.

با عنایت به ناهمگونی این دو متن با گزارش مشهور حدیث ثقلین، بررسی آنها، ضروری است.

بررسی سند

الف. مهم‌ترین مصدر «كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ»، الموطأ مالک است که این روایت را به گونه مُرْسَل، نقل کرده است. با توجه به این که هیچ یک از اصحاب صحاح ششگانه، چنین نقل نکرده‌اند و منابعی مانند: صحیح مسلم، سنن الترمذی، سنن

چه به «سنت» شمرده می‌شود، نه تمسک به «عترت»، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله صراحتاً تمسک به عترت را توصیه و گوشزد نموده است. تمسک به سنت در عصر غیبت و پیروی از تائیدان امامان علیهم السلام، به جهت آن است که در این دوران، ارتباط با امام غایب علیه السلام و پیروی بی واسطه از او ممکن نیست و در نتیجه، چاره‌ای جز این راه وجود ندارد.

۱. الموطأ: ج ۲ ص ۸۹۹ ح ۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۷۱ ح ۳۱۸، السنن الکبری: ج ۱ ص ۱۰ ص ۱۹۴ ح ۲۰۳۳.

النسائی، سنن الدارمی و مسند ابن حنبل، عبارت «کِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي» را گزارش کرده‌اند، آنچه در الموطأ آمده، از اعتبار لازم از حیث سند برخوردار نیست.

ب. حاکم نیشابوری، روایت پیش گفته را از دو طریق، نقل کرده که هر دو، شامل برخی راویان «ضعیف» اند. صالح بن موسی طلحی و اسماعیل بن ابی اویس، جزو گزارشگران این متن هستند که از طرف رجالیان اهل سنت، به شدت، تضعیف شده و مورد انکار قرار گرفته‌اند.

در باره صالح بن موسی، الفاظ: «ضعیف الحدیث جداً (احادیث جداً ضعیف نقل می‌کند)»، «متروک الحدیث (احادیث مطرود نقل می‌کند)»، «یروی المناکیر (احادیث قبیح نقل می‌کند)» و ... آمده است.^۱ علاوه بر این، او جزو رجال بخاری و مسلم نیست و حدیث او، به اشتباه، در کتاب المستدرک علی الصحیحین آمده است. اسماعیل بن ابی اویس نیز اگرچه از رجال مسلم است، ولی تضعیف‌های شدید و بسیار دارد. در باره او گفته‌اند: «مُخْلِط (پریشان حال)»، «کَذَّاب (دروغزن)»، «لیس بشیء (بی ارزش)»، «كَانَ يَضَعُ الْحَدِيثَ (حدیث، جعل می‌کرده است)»، «يَسْرِقُ الْحَدِيثَ (حدیث می‌دزدد)» و ... همچنین از قول او آورده‌اند:

رَبِّمَا كُنْتُ أَضَعُ الْحَدِيثَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ، إِذَا اِخْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ.^۲

هنگامی که میان اهل مدینه در باره چیزی اختلاف می‌شد، من برایشان حدیث جعل می‌کردم.

این دو نفر در تمام نقل‌های «کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي» حضور دارند و موجب بی‌اعتباری همه آنها شده‌اند.

ج. حاکم نیشابوری، اصل روایت ثقلین را صحیح و گزارش لفظ «سُنَّتِي» را «غریب» شمرده است:

۱. ربک: تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۵۲۵.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۲۵۷.

و هذا الحديث لخطبة النبي صلى الله عليه وآله متفق على إخراجها في الصحيح: «يا أيها الناس! إنني قد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به: كتاب الله وأنتم مسؤولون عنه» فما أنتم قائلون؟ و ذكر الاعتصام بالسنة في هذه الخطبة غريب و يحتاج إليها.

این [نقل از] حدیث سخنانی پیامبر صلى الله عليه وآله که بر صحیح بودنش بر اساس تخریج از مصادر، اتفاق نظر هست، این است: «ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن، کتاب خداست و شما از آن، بازخواست خواهید شد. پس چه جوابی از آن دارید؟». اما ذکر «چنگ زدن به سنت» [در گزارش‌های دیگر] این حدیث، امری غریب (نادر) است، گرچه لازم به نظر می‌رسد.

از این رو، گزارش مذکور از حدیث ثقلین، معتبر نیست و نمی‌تواند جای‌گزین «کتاب الله و عترتی» گردد.

د. در برخی از احادیث شیعی نیز، «کتاب الله و سنتی»، به جای «کتاب الله و عترتی» آمده است. شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین پس از نقل روایت مشهور حدیث ثقلین، این متن را از ابو هریره نقل کرده است.^۲ سند این حدیث، ضعیف است و احتمالاً وی برای اشاره به تفاوت مذکور، این گزارش را آورده است؛ زیرا این اقدام با هدف او از نگارش کتاب کمال الدین و نیز با عنوان باب: «اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام» هماهنگ نیست.

چند نکته

تذکر چند نکته در خاتمه بحث، مفید است:

۱. سخن بالا به معنای نفی حجیت سنت پیامبر صلى الله عليه وآله نیست؛ زیرا دلایل قرآنی، روایی و عقلی حجیت سنت پیامبر صلى الله عليه وآله، چنان محکم و قوی است که احتمال عدم

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۷ ح ۳۱۸.

۲. ر.ک: کمال الدین: ص ۲۳۵ ح ۴۷.

اعتبار و حجیت آن، متفی است. بنا بر این، انکار صدور این گزارش‌ها، به معنای انکار حجیت سنت پیامبر ﷺ نیست.

۲. وجوب تمسک به عترت در کنار حجیت قرآن و سنت دلالت می‌کند که پیامبر ﷺ در صدور بیان این مطلب بوده که هدایتگری قرآن و سنت، با تمسک به عترت، امکان‌پذیر است. ممکن است قرائت‌های مختلفی از «سنت» وجود داشته باشد. چنان‌که در گروه‌های فکری متفاوت شیعه و اهل سنت یافت می‌شود.؛ ولی فقط گزارشی از سنت پیامبر ﷺ حجیت است که از طریق «عترت» به دست بیاید. این معناست که کمال تلازم عترت و سنت را در بر خواهد داشت.

۳. به احتمال قوی حکومت طولانی امویان و عباسیان موجب شد که نقل فضایل اهل بیت، بسیار مشکل شود. طبیعی است که در چنان موقعیت خطرناکی، نقل چنین حدیثی با این صراحت، ممکن نبوده و پیامدهای خطرناکی داشته است. از این رو، برخی مطابق با تصور خویش، به «نقل به معنا» روی آورده و «عترتی» را به «سنتی» تبدیل نموده‌اند تا زندگی آسوده‌ای داشته باشند، بویژه آن‌که راوی حدیث (اسماعیل بن ابی اویس) تصریح کرده که: در موارد اختلاف اهل مدینه، برای آنان حدیث جعل می‌کنم.

۴. در برابر احتمال گذشته، احتمال صدور «کتاب الله و سنتی» و نقل به معنا شدن آن به «کتاب الله و عترتی» بسیار بعید و غیر قابل قبول است؛ چرا که در فضای آن روزگار، انگیزه نقل به معنایی این چنین - که برای نقل کننده خطرناک بوده - وجود نداشته است.

۵. [ادعای صدور هر دو نقل نیز پذیرفتنی نیست، زیرا معنای عبارت «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا» آن است که اگر تنها به این دو چنگ زنید، گمراه نمی‌شوید و از این رو اگر عترتی و سنتی هر دو گفته شده و مقصود باشند، آنگاه سه چیز خواهیم داشت که می‌توان به آنها چنگ زد و گمراه نشد.]

الفصل الثالث

أَحَادِيثُ عَدَدِ الْأُمَّةِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ / ٣

فَارُوقِي بِلَفْظِ «إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

أ- رِوَايَةُ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ

١١١. صحيح مسلم: حَدَّثَنَا هَدَّابُ بْنُ خَالِدٍ الْأَزْدِيُّ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنِ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً» ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمَهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

١١٢. صحيح مسلم: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ النَّوْفَلِيُّ (وَاللَّفْظُ لَهُ)، حَدَّثَنَا أَزْهَرُ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: انْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعِيَ أَبِي، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً».

فصل سوم

احادیث شمار امامان علیهم السلام

۱ / ۳

روایت هاشمی دوازده خلیفه

الف - روایت جابر بن سمره

۱۱۱. صحیح مسلم - به نقل از جابر بن سمره - : از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «اسلام تا دوازده جانشین، همچنان عزیز خواهد بود». سپس کلمه‌ای فرمود که من نفهمیدم. به پدرم گفتم: پیامبر ﷺ چه فرمود؟ او گفت: همه آنها از قریش اند.^۱

۱۱۲. صحیح مسلم - به نقل از جابر بن سمره - : با پدرم به سوی پیامبر خدا ﷺ رفتم. شنیدم که می فرماید: «همواره این دین تا دوازده خلیفه با عزت و استوار خواهد بود» و

۱. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۴۵۳ ح ۷، مستدرک ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۱۲ ح ۲۰۸۸۲ و ص ۴۲۲ ح ۲۱۰۰۵، مستدرک ابی داوود الطیالسی: ص ۱۰۵ ح ۷۶۷ و ص ۱۸۰ ح ۱۲۸۷، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۴ ح ۶۶۶۲، الطرائف: ص ۱۷۰ ح ۲۶۳، العمدة: ص ۴۱۷ ح ۸۶۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۶۶ ح ۸۷.

قَالَ كَلِمَةً صَمَّنِيهَا النَّاسُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

١١٣. صحيح مسلم: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ (وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ)، عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنِ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ: أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رُجْمِ الْأَسْلَمِيِّ، يَقُولُ:

لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

١١٤. مسند ابن حنبل: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ أَسَامَةَ، حَدَّثَنَا مُجَالِدٌ، عَنِ عَامِرٍ، عَنِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ الشَّوَائِي، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ:

«إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِرًا عَلَى مَنْ نَاوَاهُ، لَا يَضُرُّهُ مُخَالِفٌ وَلَا مُفَارِقٌ، حَتَّى يَمُضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً».

قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

١١٥. الخصال: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ كَمِيلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ؛ عَنِ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ، عَنِ سَعْدِ بْنِ قَيْسِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ:

١. أصمَّنِيهَا النَّاسُ: أَي شَغَلُونِي عَنْ سَمَاعِهَا، فَكَأَنَّهُمْ جَعَلُونِي أَصَمًّا... أَي لَا أَسْمَعُ. (النهاية: ج ٣ ص ٥٤ «صمم»).

کلمه‌ای فرمود که مردم نگذاشتند بفهمم. به پدرم گفتم: چه فرمود: گفت: همه آنها از قریش اند.^۱

۱۱۳. صحیح مسلم - به نقل از عامر بن سعید بن ابی وقاص - : نامه‌ای به جابر بن سمره نوشتم و با غلامم، نافع، فرستادم و از جابر خواستم که چیزی از شنیده‌هایش از پیامبر ﷺ را برایم بگوید. او به من نوشت: شامگاه روز جمعه‌ای که اسلمی سنگسار شد، از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «این دین همچنان برقرار خواهد بود تا این که یا قیامت بر پا شود یا دوازده خلیفه بر شما فرمان رانند که همه آنها از قریش اند».^۲

۱۱۴. مسند ابن حنبل - به نقل از جابر بن سمره سوائی - : شنیدم که پیامبر خدا ﷺ در حجة الوداع می‌فرماید: «این دین همواره بر دشمنان خود، چیره است و مخالفان و ناپیوستگان به آن، زیانی نمی‌توانند بزنند تا آن که دوازده خلیفه از امت من درگذرند». سپس چیزی فرمود که نفهمیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود. گفت: همه آنان از قریش اند.^۳

۱۱۵. الخصال - به نقل از جابر بن سمره - : پیامبر ﷺ فرمود: «این امت همواره کارش

۱. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۹. سنن ابی داوود: ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۸۰. مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۲۸ ح ۲۰۹۸۰. المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۷۹۱. تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۱۲۶ ش ۵۱۶. العمدة: ص ۴۱۸ ح ۸۶۵ و ص ۴۲۱ ح ۸۷۶. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۰. کشف الغمة: ج ۱ ص ۵۷. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۶۲.

۲. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۱۰. مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۱۰ ح ۲۰۸۶۹. مسند ابی یعلی: ج ۶ ص ۴۷۳ ح ۷۴۲۹. الخصال: ص ۴۷۳ ح ۳۰. الغیبة، نعمانی: ص ۱۲۰ ح ۹. الطرائف: ص ۱۷۱ ح ۲۶۵. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۸۹. کشف الغمة: ج ۱ ص ۵۷. العمدة: ص ۴۱۸ ح ۸۶۶ و ص ۴۲۰ ح ۸۷۳. إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۵۸. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۹ ح ۲۸.

۳. مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۰۵ ح ۲۰۸۴۰ (شعب ابی رزوق در تعلیقش بر مسند ابن حنبل گفته: این حدیث، صحیح است). المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۷۹۱ و ص ۲۳۲ ح ۱۹۶۴ (هر دو منبع با عبارت مشابه وبدون «در حجة الوداع»).

قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أَمْرُهَا، ظَاهِرَةٌ عَلَيَّ عَدُوَّهَا، حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

١١٦. مسند ابن حنبل: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرِ الْمُقَدَّمِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَرَفَاتٍ وَقَالَ الْمُقَدَّمِيُّ فِي حَدِيثِهِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ بِنِيٍّ، وَهَذَا لَفْظُ حَدِيثِ أَبِي الرَّبِيعِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا ظَاهِرًا حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ. ثُمَّ لَغَطَ الْقَوْمُ وَتَكَلَّمُوا قَلَمَ أَفْهَمَ قَوْلَهُ بَعْدَ كُلِّهِمْ، فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَاهُ مَا بَعْدَ كُلِّهِمْ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. وَقَالَ الْقَوَارِيرِيُّ فِي حَدِيثِهِ: لَا يَضُرُّهُ مَنْ خَالَفَهُ أَوْ فَارَقَهُ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ.

ب - رِوَايَةُ أَبِي جُحَيْفَةَ

١١٧. المستدرک علی الصحیحین: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى، أُنْبَأَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَجْدَةَ الْقُرَشِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَمِّي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً».

ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً وَخَفَضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّي - وَكَانَ أَمَامِي -: مَا قَالَ يَا عَمُّ؟

قَالَ: قَالَ يَا بُنَيَّ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^١.

١. حذفه الذهبي في التلخيص (هامش المصدر).

درست و بر دشمنش چیره خواهد بود، تا آن که دوازده خلیفه که همگی از قریش اند، در گذرند». سپس به منزل پیامبر ﷺ رفتم و گفتم: پس از آن، چه می شود؟ فرمود: «هرج و مرج می شود».^۱

۱۱۶. مسند ابن حنبل - به نقل از جابر بن سمره - : پیامبر خدا ﷺ در عرفات برای ما سخنرانی کرد. مقدمی در حدیثش گفته است: از پیامبر خدا ﷺ وقتی که در منا سخنرانی می کرد، شنیدم. کلمات حدیث ابو الربيع، این است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «این امور [امت] استوار و روشن ادامه دارد تا دوازده تن به حکمرانی برسند. همه شان...». بعد، جمعیت یاهو کردند و حرف زدند و بعد از کلمه «همه شان» گفته پیامبر ﷺ را متوجه نشدم. به پدرم گفتم: پدر جان! بعد از کلمه «همه شان» چه بود؟ گفت: همگی از قریش اند. قواری در روایتش این افزوده را نیز آورده است که فرمود: «کسی که با آن مخالفت کند یا از آن جدا شود، لطمه ای به آن نمی زند، تا زمانی که دوازده تن به حکمرانی برسند».^۲

ب - روایت ابو جحیفه

۱۱۷. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از ابو جحیفه - : یا عمویم در خدمت پیامبر ﷺ بودیم. ایشان فرمود: «امور امت من همچنان نیک خواهد بود تا این که دوازده جانشین راه خود را بسپرنند». سپس صدای خود را پایین آورد و کلمه ای فرمود.
من به عمویم که جلوی من بود، گفتم: عموا! پیامبر ﷺ چه فرمود؟ عمویم گفت:
فرزندم! پیامبر ﷺ فرمود: «همه آنها از قریش اند».^۳

۱. الخصال: ص ۴۷۰ ح ۱۸ و ص ۴۷۲ ح ۲۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۵ ح ۲۴.

۲. مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۲۹ ح ۲۰۹۹۱، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۶ ح ۱۷۹۵، النبیة، نعمانی: ص ۱۲۴ ح ۱۷.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۷۱۶ ح ۶۵۸۹ (ذهبی)، روایت را در تلخیص المستدرک حذف نموده است)، المعجم الکبیر: ج ۲۲ ص ۱۲۰ ح ۲۰۸، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۰۹ ح ۶۲۱۱، تاریخ أصفهان: ج ۲ ص ۱۴۷ ح ۱۳۲۷، النبیة، نعمانی: ص ۱۲۵ ح ۲۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۲، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۹۸ ح ۱۳۱.

ج- روایة عبد الله بن عمر^١

١١٨. الغيبة للطوسي : بهذا الإِسْتِادِ^٢ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي حَيْثَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ سَيْفٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ شَفِيِّ^٣ الْأَصْبَحِيِّ فَقَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.

١١٩. المناقب لابن شهر آشوب : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زُرَيْقٍ الْقَرَّازُ الْبَغْدَادِيُّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ ثَابِتِ الْخَطِيبِ فِي تَارِيخِ بَغْدَادَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: يَا أَبَا طُفَيْلٍ، اَعْدِدْ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ.

د- روایة عبد الله بن عمرو بن العاص

١٢٠. مقتضب الأثر : حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدِ الْمَالِكِيِّ الْحَرَبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ سَيْفٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ سَيْفِ الْأَصْمَعِيِّ، فَقَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.

١. في الغيبة للنعماني: عبد الله بن عمرو.

٢. أي أحمد بن عبدون، عن محمد بن علي الشجاعی، عن محمد بن إبراهيم النعماني.

٣. كذا في المصدر والغيبة للنعماني، وفي بحار الأنوار: «شقيق الأصبحي».

ج - روایت عبد الله بن عمر

۱۱۸. الغيبة، طوسی - به نقل از عبد الله بن عمر - : شنیدم که پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «پس از من، دوازده خلیفه خواهند بود»^۱.

۱۱۹. المناقب، ابن شهر آشوب - به نقل از ابو طفیل - : عبد الله بن عمر به من گفت: ای ابو طفیل! دوازده خلیفه پس از پیامبر ﷺ را بشمار.^۲

د - روایت عبد الله بن عمرو بن عاص

۱۲۰. مقتضب الأثر - به نقل از عبد الله بن عمرو بن عاص - : شنیدم که پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «پس از من، دوازده خلیفه خواهند بود»^۳.

۱. الغيبة، طوسی: ص ۱۳۰ ح ۹۴، الغيبة، نعمانی: ص ۱۰۴ ح ۲۴ و ص ۱۲۶ ح ۲۳، الاستصار: ص ۲۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۳۷ ح ۳۰.
 ۲. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۳، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۶۸ ح ۹۰.
 ۳. مقتضب الأثر: ص ۷، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۷۱.

هـ- روایة عبد الله بن أبي أوفى

۱۲۱. مقتضب الأثر: أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مُنِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ حُضَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قُرَيْشٍ.

و- روایة أنس

۱۲۲. المناقب لابن شهر آشوب: وَمِمَّا رَوَاهُ أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ بْنُ فَارِسٍ الْغُورِيُّ الْمُحَدِّثُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
يَكُونُ مِنَّا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، يَنْصُرُهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنْ نَاوَاهُمْ^۱، وَلَا يَضُرُّهُمْ مَن عَادَاهُمْ.

۲ / ۳

فَارُوقِي بَلْفِظِ «إِثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»

۱۲۳. صحيح البخاري: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا» فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۱. ناوَاهم: ناهضهم وعاداهم (النهاية: ج ۵ ص ۱۲۲ «نوا»).

هـ- روایت عبد الله بن ابی اوفی

۱۲۱. مقتضب الأثر - به نقل از عبد العزیز بن خضیر - شنیدم عبد الله بن ابی اوفی می گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «پس از من، دوازده خلیفه از قریش هستند»^۱.

و- روایت انس

۱۲۲. المناقب، ابن شهر آشوب - به نقل از انس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دوازده خلیفه، از ما هستند. خداوند، آنان را بر دشمنانشان یاری می دهد و دشمنان نمی توانند به آنان زیانی برسانند»^۲.

۲ / ۳

روایات دوازده امیر

۱۲۳. صحیح البخاری - به نقل از جابر بن سمره - : از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «دوازده امیر خواهد بود». بعد، پیامبر ﷺ کلمه ای گفت که من نشنیدم. پدرم گفت که ایشان فرمود: «همه آنها از قریش هستند»^۳.

۱. مقتضب الأثر: ص ۷، العدد القویة: ص ۸۱ ح ۱۴۲. بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۷۱.
۲. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۶۹ ح ۹۱.
۳. صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۶۴۰ ح ۶۷۹۶، سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۱ ح ۲۲۲۳، مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۱۱ ح ۲۰۸۸۰ و ص ۴۲۷ ح ۲۰۹۷۷، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۱۸۷۵ و ص ۲۱۸ ح ۱۸۹۶ و ص ۲۵۵ ح ۲۰۷۰: الطرائف: ص ۱۷۰ ح ۲۶۰، العمدة: ص ۴۱۶ ح ۸۵۶ و ص ۴۲۰ ح ۸۷۱، كشف الغمة: ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۶۵.

پژوهشی درباره احادیث مربوط به دوازده خلیفه

بر پایه احادیثی که آمد، پیامبر خدا ﷺ دوازده نفر را یکی پس از دیگری به عنوان جانشینان خود، به امت معرفی کرده است. در این پژوهش، ضمن ارزیابی سند این احادیث، روشن خواهد شد که مقصود آنها چیست.

۱. ارزیابی سند احادیث

در ارزیابی سند احادیث مربوط به تعداد خلفا، چند نکته قابل ذکر است:
الف. سند این احادیث در منابع کهن و معتبر اهل سنت، به جابر بن سمره^۱ و ابو جحیفه^۲ می‌رسد.

ب. گزارش جابر بن سمره^۳ در نزد اهل سنت، صحیح و معتبر است. بغوی در ارزیابی این حدیث می‌گوید:

بر صحت این حدیث، اتفاق وجود دارد.^۴

۱. ر.ک: ص ۳۳۳.

۲. ر.ک: ص ۳۳۷.

۳. جابر بن سمره، از صحابیان کم‌سال و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است. پدرش در سال فتح مکه مسلمان شد او در کوفه می‌زیست و پس از سال ۷۳ وفات یافت از او ۱۴۶ حدیث (با شمارش تکرارها) نقل شده که ۲۳ روایت آن، در صحیح مسلم است (تهذیب الکمال: ج ۴ ص ۴۳۷ ش ۸۶۷، الإصابة: ج ۳ ص ۱۴۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۱۸۶، تهذیب الأسماء: ج ۱ ص ۱۴۲).

۴. شرح السنة: ج ۱۵ ص ۳۱.

افزون بر این، آلبانی، برخی طُرُق این حدیث را صحیح می‌داند.^۱ این حدیث همچنین در صحیح مسلم^۲ و صحیح البخاری^۳ روایت شده که این نقل‌ها نیز نزد اهل سنت معتبر شمرده می‌شوند، هر چند در نقل بخاری به جای «اثنا عشر خلیفة»، «اثنا عشر امیراً» آمده است.

ج. گزارش جابر بن سَمْرَه با همان استادی که در منابع اهل سنت آمده، در منابع حدیثی شیعه نیز نقل شده است.^۴

د. احادیث یاد شده، علاوه بر جابر بن سَمْرَه^۵ از طریق عبد الله بن عمر،^۶ عبد الله بن مسعود،^۷ عبد الله بن عمرو بن عاص،^۸ انس بن مالک^۹ و عبد الله بن ابی اوفی^{۱۰} نیز نقل شده‌اند؛ لیکن منابعی که این گزارش‌ها را روایت کرده‌اند، مصادر شیعی‌اند.^{۱۱}

ه. نکته قابل تأمل، این است که: سخنی سرنوشت‌ساز با آن اهمیت که آینده رهبری در جامعه اسلامی را رقم می‌زند، چرا آن گونه که باید، مورد توجه صحابی‌ان قرار نگرفته و آنان کمتر به نقل آن پرداخته‌اند، تا آن جا که حدیث «اثنا عشر خلیفة» (دوازده خلیفه) به حدیث جابر بن سَمْرَه معروف گردیده است؟

۱. سلسلة الأحادیث الصخیحة: ج ۱ ص ۶۵۱ ش ۲۷۶.

۲. ر.ک: ص ۳۲۲-۳۲۴ ح ۱۱۱-۱۱۳.

۳. ر.ک: ص ۳۴۰ ح ۱۲۳.

۴. ر.ک: الخصال: ص ۴۶۹-۴۷۳ ح ۱۲-۳۰ (یا نوزده سند)، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۴۸-۲۵۰.

العمدة: ص ۴۱۶ ح ۸۵۶ و ص ۴۱۹ ح ۸۷۱، كشف الغمة: ج ۱ ص ۵۷-۵۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۵۸، بخار

الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۳۹ ح ۲۸.

۵. ر.ک: ص ۳۲۲-۳۲۶ ح ۱۱۱-۱۱۶.

۶. ر.ک: ص ۳۲۸ ح ۱۱۸-۱۱۹.

۷. کمال الدین: ص ۲۷۹ ح ۲۶، بخار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۵۶.

۸. ر.ک: ص ۳۳۹ ح ۱۲۰.

۹. ر.ک: ص ۳۴۱ (روایت عبد الله بن ابی اوفی).

۱۰. ر.ک: ص ۳۴۱ (روایت انس).

۱۱. ر.ک: ص ۳۳۸-۳۴۰ ح ۱۱۸-۱۲۲.

بی تردید، سیاسی بودن مضمون حدیث در عدم نقل آن توسط اصحاب پیامبر ﷺ، مؤثر بوده است. از این رو، عدم شهرت نقل آن از طرق مختلف، بر بی توجهی صحابیان به این موضوع مهم، دلالت ندارد.

۲. زمان و مکان صدور حدیث

در صحیح مسلم، سخن پیامبر ﷺ در باره خلفای پس از خود، مربوط به روز جمعه‌ای است که شخصی به نام اسلمی سنگسار شد^۱ و چون این واقعه در مدینه اتفاق افتاده،^۲ می‌توان گفت که مکان سخن پیامبر ﷺ، مسجد مدینه بوده است؛ اما مسند ابن حنبل، زمان صدور این حدیث را عرفه و مکان آن را سرزمین عرفات^۳ ذکر کرده است و در گزارشی دیگر، مکان صدور آن را مینا می‌داند.^۴

با تأمل در متن گزارش‌هایی که مربوط به این واقعه است، به نظر می‌رسد که جابر بن سمّره، تنها یک واقعه را بیان می‌کند و با توجه به ویژگی‌های اختصاصی موجود در متن، احتمال تعدد واقعه، بعید است.

۳. اختلاف در متن احادیث

متن حدیث جابر بن سمّره، به گونه‌های مختلفی گزارش شده است. در بیشتر گزارش‌ها «اثنا عشر خلیفه (دوازده خلیفه)»، در صحیح البخاری «اثنا عشر امیراً (دوازده امیر)»^۵ و در گزارش‌های دیگر، «اثنا عشر اماماً (دوازده امام)»^۶، «اثنا عشر

۱. ر.ک: ص ۳۳۴ ح ۱۱۳.

۲. أسد الغابة: ج ۵ ص ۶.

۳. ر.ک: ص ۳۳۶ ح ۱۱۶ و مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۲۴ ح ۲۰۹۵۹ و ۲۰۹۶۰ و ص ۴۱۸ ح ۲۰۹۲۲. این جریان در حجة الوداع اتفاق افتاده است.

۴. ر.ک: ص ۳۳۶ ح ۱۱۶.

۵. ر.ک: ص ۳۴۰ ح ۱۲۳.

۶. ر.ک: ص ۲۵۹ (روایات «دوازده امام»).

ملکاً (دوازده پادشاه)»^۱ و «اثنا عشر قیماً (دوازده سرپرست)»^۲ آمده است و مطابق برخی از نقل‌ها، متن حدیث یا عبارت «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِياً مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا»^۳ همواره امور مردم انجام می‌شود، مادام که دوازده مرد، سرپرست آنها باشند» گزارش شده است.

همه این گزارش‌ها، نشان‌دهنده آن است که پیامبر خدا (ص) در پی معرفی جانشینان خود و رهبران آینده جهان اسلام بوده و راوی و یا راویان حدیث، سخن پیامبر (ص) را نقل به معنا کرده‌اند.

نکته قابل توجه، این که: پس از معرفی دوازده نفر به عنوان جانشینان پس از پیامبر (ص) توسط ایشان، همهمه و هیاهو مجلس را فرا می‌گیرد، به گونه‌ای که جابر بن سمره تصریح می‌کند که سخن پایانی پیامبر (ص) را شنیده و از پدر یا عموی خود می‌پرسد که: ایشان چه گفت؟ و او پاسخ می‌دهد که ایشان فرمود: «كَلِّهِمْ مِنْ قَرِيْشٍ؟^۴ همه آنها از قریش اند»، یا «كَلِّهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؟^۵ همه آنها از بنی هاشم اند».

این صحنه نشان می‌دهد که فضای سیاسی برای اعلان رهبران آینده جهان اسلام، مناسب نبوده است، چنان که جمله «وَأَلَلُّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ»^۶ خداوند، تو را از آسیب مردمان حفظ می‌کند در جریان غدیر، اشاره به همین واقعیت است. البته بعد از غدیر نیز هنگامی که پیامبر اسلام در بیماری منجر به وفاتش می‌خواهد به صورت مکتوب، مشکل رهبری آینده جهان اسلام را حل کند، با کارشکنی و همهمه و

۱. ر.ک: ص ۳۳۶ ح ۱۱۶.

۲. المعجم الكبير: ج ۲ ص ۱۹۶.

۳. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۱۶، الخصال: ص ۴۷۳ ح ۲۷، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۹ ح ۳۵.

۴. ر.ک: ص ۳۳۲ ح ۱۱۱-۱۱۶.

۵. تنبیح المودة: ج ۲ ص ۳۱۶ ح ۹۰۸.

۶. مائده: آیه ۶۷.

غوغا رو به رو می شود و در نتیجه، تصریح به این امر، میسر نمی گردد.^۱

۲. مقصود از «دوازده خلیفه»

تأمل در واژه های «خلیفه»،^۲ «امام»،^۳ «وصی»،^۴ «امیر»^۵ و الفاظ مشابه آنها که در گزارش های مختلف حدیث جابر آمده و نیز موقعیت خانوادگی و عدد کسانی که پیامبر ﷺ آنان را به عنوان جانشینان خود معرفی می کند و مهم تر از همه، تأکید ایشان بر این که قیام دین و عزت اسلام و صلاح امت تا قیامت در گرو خلافت آنهاست، به روشنی نشان می دهند که پیامبر ﷺ در این پیام مهم، در صدد ارائه مشخصات افرادی است که شایستگی علمی، عملی، سیاسی و مدیریتی لازم را برای رهبری جامعه اسلامی پس از او دارند؛ کسانی که از هر جهت می توانند خلیفه خدا و خلیفه پیامبر خدا باشند.

در آن هنگام، اهمیت این پیام، به گونه ای بود که به گفته ابن عباس، ابو بکر در آغاز حکومتش، خود را خلیفه نمی خواند و در پاسخ کسی که از او می پرسد: «آیا تو خلیفه پیامبر خدایی؟»، پاسخ می دهد: نه. و در پاسخ این سؤال که: پس تو کیستی؟ پاسخ می دهد: «من، خالفه [= جایگزین] پس از او هستم».^۶

دقت و تأمل در معنای واژه «خلیفه»، خود، بیانگر این معناست. خلیفه به معنای جانشین است و جانشین، کسی است که وظیفه شخص پیشین را به عهده دارد و جای خالی او را پر می کند، و چون وظیفه اصلی و محوری پیامبر ﷺ، هدایتگری و

۱. ر.ک: صحیح البخاری: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۱۴ و ج ۴ ص ۱۶۱۲ ح ۴۱۶۸ و ج ۸ ص ۲۶۸۰ ح ۶۹۲۳. مستند ابن

حنبل: ج ۱ ص ۶۹۵ ح ۲۹۹۲. الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. ر.ک: ص ۳۲۳ (روایات های دوازده خلیفه).

۳. ر.ک: ص ۳۵۹ (روایات «دوازده امام»).

۴. ر.ک: ص ۳۶۱ (روایات دوازده وصی).

۵. ر.ک: ص ۳۴۱ (روایات دوازده امیر).

۶. التهایة: ج ۲ ص ۶۹.

راه‌نمونی مردمان به سوی رستگاری است، تنها، فردی شایستگی عنوان خلافت را خواهد داشت که به بهترین وجه به هدایت مردمان بپردازد.

به همین دلیل است که پیامبر (ص) ، مبلغان دین و راویان حدیث و سنت خود را خلفای خود شمرده است. در حدیثی آمده است:

قال رسول الله (ص): اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِن بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي.^۱

پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدایا! جانشینان مرا رحمت فرما». سؤال شد: ای پیامبر خدا! جانشینان تو، چه کسانی اند؟ فرمود: «کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند».

این، در حالی است که حکومت، تنها وسیله و ابزاری بوده که پیامبر (ص) از آن استفاده نموده و هدف خویش را گسترش داده است. البته پیامبر (ص) چه آن گاه که حکومت داشته و چه زمانی که آن را در اختیار نداشته (همانند دوران سخت مکه)، وظیفه خویش را به انجام رسانده است.

توجهات و تأویلاتی که به نقل از محققان حدیثی اهل سنت در پی می‌آید، نشان دهنده این مطلب است که آنان بدون توجه به علت غایی بعثت پیامبران، به معنای شایع «خلیفه» توجه کرده‌اند و در میان حاکمان و قدرت‌مداران، به دنبال خلیفه گشته‌اند. بدیهی است که حاکمان ظالم و خونریزی همانند یزید و عبد الملک را نمی‌توان خلیفه بزرگ‌ترین پیامبران الهی و خاتم آنان دانست.

باری! تردیدی نیست که هدف پیامبر (ص) از این سخن، معرفی بهترین کسانی است که پس از او شایستگی کامل را برای رهبری امت اسلامی دارند؛ لیکن با عنایت به این که مقام نبوت، منزّه از سخن لغوی یا معماگونه است، مسئله مهم در فقه الحدیث و فهم سخن پیامبر خدا، تعیین مصداق خلفای دوازده‌گانه‌ای است که

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۲۰ ح ۵۹۱۹.

ایشان، آنان را به عنوان خلفای شایسته خود، معرفی نموده است.

از نگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام، پاسخ این سؤال، روشن است؛ زیرا آنان بر این باورند که خلفای دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده تن از اهل بیت ایشان اند که اولین آنها امام علی علیه السلام و آخرین آنها امام مهدی علیه السلام است که هم اکنون، زنده است و روزی، جهان را پُر از عدل و داد خواهد کرد.^۱

محدثان اهل سنت با این که حدیث جابر بن سمُرَه را صحیح می دانند، پاسخ روشنی برای تبیین مصادیق خلفای دوازده گانه ندارند، تا آن جا که این جوزی در کتاب کشف المشکل می گوید:

اگر چه درباره این حدیث جستجوی بسیار کردم و در مورد آن سؤال نمودم، لیکن کسی را نیافتم که مقصود [واقعی] آن را بداند.^۲

مهلَب نیز چنین تصریح می نماید:

کسی را نیافتم که به معنای حقیقی این حدیث، رسیده باشد.^۳

همچنین ابن حجر، اجمالاً عدم فهم حدیث یاد شده را تأیید می کند.^۴

البته عده ای از جمله افراد یاد شده خواسته اند که مقصود از خلفای دوازده گانه را هر چند به صورت احتمال، بیان کنند؛ لیکن با تأمل در آنچه گفته اند، مشخص می گردد که مدعای آنان، نه از حیث عدد و نه از حیث ویژگی ها، با آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده، قابل انطباق نیست که در این جا به شماری از آراء اشاره می کنیم.^۵

۱. ر.ک: ص ۳۷۹ (روایت های در بر دارنده شمار و نام امامان علیهم السلام).

۲. کشف المشکل: ج ۱ ص ۴۴۹، فتح الباری: ج ۳ ص ۲۱۲.

۳. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱.

۴. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۲.

۵. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱-۲۱۵ به بعد، المسائل الخلافية: ص ۱۵-۳۸.

شماری از آرای غیر منطبق بر خلفای دوازده‌گانه

نظریهٔ اول: حکام دوران اقتدار سیاسی اسلام

بیهقی^۱ و قاضی عیاض^۲ گفته‌اند: مقصود از خلفای دوازده‌گانه، کسانی‌اند که در دوران عزت خلافت و قوت اسلام، حکومت کرده‌اند و مردم بر آنان اجماع داشته‌اند. این دوران تا ایام حکومت یزید بن عبد الملک، ادامه داشته است. طبق این نظریه، افزون بر خلفای راشد، معاویه، یزید، عبد الملک، ولید، سلیمان، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک و ولید بن یزید، مصادیق خلفای دوازده‌گانه‌اند.

نقد نظریهٔ اول

اشکال‌هایی که به نظریهٔ بیهقی و قاضی عیاض وارد شده، عبارت‌اند از:

۱. هیچ استدلالی بر این ادعا ارائه نشده است.
۲. مجموع این افراد، بیش از دوازده نفر است.
۳. حتی بنا بر مبنای خود قائلان، مشخص نشده است که چرا امام حسن علیه السلام، معاویه بن یزید و مروان، از این جمع خارج شده‌اند و چرا خلفای عباسی در این مجموعه جای نگرفته‌اند؟ آیا «کوتاه بودن مدت خلافت» و یا «تغییر خانوادهٔ خلیفه»، خلیفه را از خلیفه بودن ساقط می‌کند؟!
۴. با قطع نظر از حکومت حاکمان اولیهٔ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، واضح است که به قدرت رسیدن معاویه و حاکمان پس از او، از طریق زور و قوهٔ قهریه بوده است. از این رو، چنین حاکمانی (چه اموی و چه عباسی)، شایستهٔ عنوان خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند؛ زیرا مردم بدون اختیار و با اکراه و اجبار، مجبور به پذیرش

۱. دلائل النبوة: ج ۶ ص ۵۲۰.

۲. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۳.

خلافت آنان گشته‌اند.

۵. اجتماع کامل بر خلافت تمام این افراد، وجود ندارد. ابتدای حکومت ابو بکر، این گونه است؛ چرا که امام علی علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام و بعضی از بزرگان صحابه، حاکمیت ابو بکر را تا چند ماه نپذیرفتند. نیمه دوم خلافت عثمان هم با شورش و اعتراض همراه بود و بنا بر این، اجتماع بر خلافت وجود نداشت. خلافت امام علی علیه السلام از آغاز تا انجام، مورد پذیرش معاویه و مردم شام قرار نگرفت. در برخی مواقع هم با مخالفت اصحاب جمل و اصحاب نهروان روبه‌رو شد.

۶. بیشتر این افراد، در پی اقامه معالم دین (برپا داشتن احکام دین) نبوده‌اند. بنا بر این، مشمول توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌گردند. بیهقی، خود به این مطلب اشاره کرده و نوشته است:

مقصود از اقامه دین، برپا داشتن نشانه‌های دین است - خدا داناتر است - هر چند برخی از آنان، کارهای نامشروع انجام می‌دادند.^۱

نظریه دوم: حاکمان صدر اسلام تا عصر عمر بن عبد العزیز

ابن حجر عسقلانی، پس از کلامی که از واضح نبودن مطلب در نزد او حکایت دارد، در تبیین مقصود از «خلفای دوازده گانه» می‌گوید:

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «پس از من، دوازده خلیفه خواهند بود»، بهتر است بر واقعیت زمان پس از پیامبر خدا حمل شود؛ چرا که همه کسانی که پس از ایشان جامه خلافت بر تن کردند، از ابو بکر تا عمر بن عبد العزیز، چهارده تن بودند، دو تن از آنها نه خلافت درستی داشتند و نه مدّت خلافتشان چندان قابل توجه بود. آن دو، معاویه بن یزید و مروان بن حکم بود، و بقیه، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده، دوازده نفر بودند.

و در ادامه اظهار داشته است:

البته این که فرموده است: «مردم بر آنها اتفاق نظر پیدا می‌کنند»، بر این مسئله،

خدشه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا اتفاق نظر، در اکثر و غالب است و این ویژگی هم همواره، جز در حسن بن علی (ع) و عبد الله زبیر، به رغم درستی خلافت آن دو، و حکم به ثابت نبودن شایستگی مخالفانشان، جز پس از مصالحه حسن (ع) و کشته شدن زبیر، بوده است. و خدا بهتر می‌داند.^۱

نقد نظریه دوم

افزون بر شماری از اشکال‌های نظریه اول، اشکال‌های دیگری بر این نظریه وارد شده، که عبارت‌اند از:

۱. ابن حجر، در توجیه خارج کردن معاویه بن یزید و مروان بن حکم از شمار خلفا، گفته است که مدت حکومت این دو، کوتاه بوده است. بر طبق این نظریه باید امام حسن (ع) نیز از این مجموعه خارج شود؛ زیرا مدت حکومت ایشان نیز کوتاه بوده است.
۲. عبد الله بن زبیر، جزو این گروه شمرده شده است، در حالی که خلافت او هیچ‌گاه فراگیر و همه‌گستر نگردید.

نظریه سوم: دوازده خلیفه نامشخص تا قیامت

ابن جوزی می‌گوید:

منظور، وجود دوازده خلیفه در دوره اسلامی تا روز قیامت است که آنان، بر اساس حق رفتار می‌کنند، هر چند دوران خلافتشان پشت سر هم نباشد.^۲

ابن کثیر نیز در تفسیر خود از این نظریه دفاع می‌کند.^۳

نقد نظریه سوم

اشکال‌های این نظریه، عبارت‌اند از:

۱. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۵.

۲. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۳، المسائل الخلافية: ص ۸.

۳. تفسیر ابن کثیر: ج ۶ ص ۸۵.

۱. غیر شفاف کردن سخن پیامبر ﷺ، ممکن است برخی از اشکالات وارد بر نظریات پیشین را حل کند؛ ولی نتیجه‌ای روشن و مشخص برای ما نخواهد داشت. نتیجه این نظریه آن است که پیامبر ﷺ جمله‌ای مبهم و معماگونه فرموده است که هیچ نقشی در معرفت و عمل جامعه اسلامی نداشته و نخواهد داشت.

۲. سخن پیامبر ﷺ برای پی‌ریزی مسیری هموار برای رسیدن به هدفی بزرگ است، یعنی پیروی مردم از این رهبران که موجب راهیابی و هدایت آنان خواهد گشت، در صورتی که با فرض نامشخص بودن آن دوازده نفر، این هدف هرگز محقق نخواهد شد و حتی موجب سر درگمی آنان در شناخت مقتدا و سوء استفاده دنیاطلبان از آن خواهد شد.

نظریه چهارم: خلفای بنی امیه

خطابی و ابن جوزی گفته‌اند: مقصود پیامبر ﷺ از خلفای دوازده گانه، خلفای بنی امیه است؛ زیرا اصحاب پیامبر ﷺ مربوط به زمان پیامبرند و مشمول عنوان خلفای دوازده گانه نیستند. بنا بر این خلفای اربعه، معاویه و مروان بن حکم، از این گروه خارج می‌شوند و دوازده نفر باقی خواهند ماند.^۱

برای روشن شدن سخن این دو نفر، این نکته را باید ذکر کنیم که حاکمان اموی، پانزده نفر بوده‌اند که دوران حکومت آنان، سیزده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ آغاز شده است (چون عثمان در اواخر سال ۲۳ هجری به خلافت رسید). این دو نفر برای رفع مشکل تعداد افراد بنی امیه و زمان حکومت آنان، اصحاب پیامبر ﷺ را به پیامبر خدا ملحق نموده، شایسته عنوان «خلافة النبی» ندانسته‌اند. در نتیجه، دوران خلفای اربعه، معاویه و مروان بن حکم، از این حکم خارج شده و دوازده نفر ذیل آن باقی مانده‌اند.

۱. ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۲.

گفتنی است که ابن جوزی در ابتدای سخن خویش گفته است که دستیابی به مدلول اصلی سخن پیامبر (ص) و فهم آن، ممکن نیست.^۱

نقد نظریه چهارم

اشکال‌های این نظریه، عبارت‌اند از:

۱. خلفای چهارگانه، از عنوان دوازده خلیفه خارج شده‌اند و هیچ استدلالی بر آن ارائه نشده است.

۲. در متون اهل سنت، دوران خلافت پیامبر (ص) تا سی سال پس از ایشان دانسته شده است. پیامبر (ص) فرموده است:

الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ.^۲

خلافت، در امت من، سی سال است. سپس، بعد از آن، سلطنت است.

در حالی که این نظریه، خلافت را بعد از سال ۶۰ هجری (مرگ معاویه) تصویر کرده است.

۳. روایت «اثنا عشر خلیفة (دوازده خلیفه)»، در مقام ستایش از این افراد است. طبیعی است که این ستایشگری نمی‌تواند شامل بنی‌امیه گردد که جنایات متعددی را نسبت به اسلام و مسلمانان و جامعه اسلامی مرتکب شده‌اند، علاوه بر این که احادیث فراوانی نیز در مذمت آنها صادر شده است.^۳

۴. حکم بن ابی العاص و پسر او مروان بن حکم، به دستور پیامبر (ص) به جرم «نفاق» از مدینه تبعید شدند. آیا عجیب نیست که او را جزو اصحاب پیامبر بشمرند

۱. ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۲.

۲. سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۳ ح ۲۲۲۶، سنن ابی داود: ج ۴ ص ۲۱۱ ح ۴۶۴۶-۴۶۴۷، مسند ابن حنبل: ج ۸ ص ۴۱۳ ح ۲۱۹۷۸، السنن الکبریٰ، نسایی: ج ۵ ص ۴۷ ح ۸۱۵۵، صحیح ابن حبان: ج ۹ ص ۳۵ ح ۶۶۵۷، سلسلة الأحادیث الصحیحة: ج ۱ ص ۷۴۲ ح ۴۵۹.

۳. ر.ک: الغدير: ج ۸ ص ۲۴۸، المسائل الخلافة: ص ۳۱-۳۵.

و حکومت او را همانند حکومت زمان پیامبر ﷺ بدانند؟!!

نظریه پنجم: امارت دوازده امیر در یک زمان

مُهَلَّب گفته است:

گمان غالب، این است که پیامبر - که درود و سلام خداوند بر او باد - از فتنه‌های شگفت پس از خود، خبر داده است، حتی از این که مردم در یک زمان، دارای دوازده امیر می‌شوند و اگر جز این را می‌خواست، می‌فرمود: دوازده امیرند که فلان گونه عمل می‌کنند.^۱

نقد نظریه پنجم

به نظر می‌رسد مهلب در صدد توضیح متن منقول در صحیح البخاری بوده و به سایر گزارش‌های دقیق‌تر و مشروح‌تر حدیث جابر بن سمیره توجه نداشته است. متن موجود در صحیح البخاری، مختصر و مبهم است. در نتیجه، احتمالات گوناگونی در باره آن، متصور است.

ابن حجر عسقلانی، در نقد نظریه او به این نکته اشاره کرده و معتقد است: متون موجود در صحیح مسلم، مشخص کرده‌اند که در زمان این دوازده نفر، اسلام، عزیز و منیع خواهد بود. آیا می‌توان تصور کرد که افتراق دوازده گانه در میان مسلمانان رخ دهد و باز هم عزت اسلام را در پی داشته باشد؟^۲

با توجه به دلایل ارائه شده در صفحات پیشین، حدیث «خلفای دوازده گانه» تنها بر نظریه شیعه دوازده امامی قابل انطباق است و دیگر تحلیلی‌ها و نظریه‌پردازی‌ها به جهت دارا بودن اشکالات متعدد، نادرست اند.

پاسخ به دو اشکال

در باره نظریه‌ای که ما در تبیین حدیث «خلفای دوازده گانه» انتخاب کردیم، دو

۱. فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱.

۲. ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱.

اشکال بدین شرح قابل طرح است که همراه با پاسخ آنها ارائه می‌گردند:

۱. بیشتر امامان شیعه به خلافت نرسیدند

اشکال اول، این است که در میان امامان دوازده‌گانه‌ای که پیروان اهل بیت علیهم السلام به آنها معتقدند، تنها امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام به خلافت رسیدند. بنا بر این، چگونه می‌توان آنها را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله شمرد؟

پاسخ این اشکال، این است که بر پایه نصوص (متون) معتبری که بخشی از آنها گذشت، امامت و خلافت، منصبی الهی است و پیامبر خدا، به فرمان خداوند، دوازده تن از اهل بیت خود را برای انجام این مسئولیت تعیین کرده است و پیروی نکردن اکثر مردم از آنها، یا خلافت واقعی آنها منافاتی ندارد.

به تعبیر دیگر، بر پایه احادیث معتبری که گذشت، از جمله حدیث «خلفای دوازده‌گانه»، پیامبر خدا خبر از شایستگی امامان اهل بیت علیهم السلام برای خلافت و تعیین آنها به عنوان جانشین خود داده؛ اما این که مردم می‌پذیرند، یا نمی‌پذیرند، موضوع دیگری است که در این باره نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث دیگری، حوادث آینده امت اسلامی را پیشگویی نموده و خبر داده که امتش با اهل بیت او چه خواهند کرد.^۱

۲. عدم اتفاق امت بر خلافت امامان شیعه

اشکال دوم، این است که در برخی از گزارش‌های حدیث در باره «خلفای دوازده‌گانه»، این عبارت آمده است:

كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ ۲.

همه آنها، مورد اتفاق امت اند.

۱. ر.ک: اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث: ص ۹۶۱ (بخش یازدهم: ستم کردن به اهل بیت علیهم السلام)، دانش‌نامه امیر

المؤمنین علیهم السلام: ج ۷ ص ۲۵۳ (بخش هشتم / فصل یکم: خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت علی علیه السلام).

۲. سنن ابی داود: ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۷۹.

بدیهی است که هیچ یک از امامان شیعه مورد اتفاق امت نبوده‌اند. بنا بر این، چگونه می‌توان حدیث یاد شده را بر آنان منطبق دانست؟

پاسخ، این است که:

اولاً بیشتر احادیثی که «خلفای دوازده گانه» را گزارش کرده‌اند، فاقد تعبیر یاد شده‌اند و گزارشی که به اتفاق امت بر آنها اشاره کرده، از اعتبار لازم برخوردار نیست.

ثانیاً بر فرض که سند گزارش یاد شده، صحیح باشد، مدلول ظاهری آن را نمی‌توان به پیامبر ﷺ نسبت داد؛ زیرا واقعیت ندارد؛ چون اکثر قریب به اتفاق زمامداران پس از پیامبر ﷺ، مورد اتفاق امت نبوده‌اند. بنا بر این، برای تصحیح نسبت این گزارش به پیامبر ﷺ باید گفت که مقصود از آن، خبر دادن از آینده نیست؛ بلکه توصیة امت به اتفاق بر پیروی از آنهاست که در این صورت بر مذهب امامیه اثنا عشریه منطبق خواهد شد.

فَارَوْيْ بِلَفْظِ «إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا»

١٢٤. کمال الدین : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِيُّ رضي الله عنه ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ ، أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ ، الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ صلى الله عليه وآله عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا .

١٢٥ . الإِرشَادُ : أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ (الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ) ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ رضي الله عنه يَقُولُ :

الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَيُّمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيُّ هُمَا الْوَالِدَانِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا .

١٢٦ . الْكَافِي : الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانَ ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ رضي الله عنه يَقُولُ :

نَحْنُ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ، مِنْهُمْ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ رضي الله عنه .

١٢٧ . كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه : رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ

۳ / ۳

روایات «دوازده امام»

۱۲۲. کمال الدین - به نقل از امام علی علیه السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من، دوازده نفرند. نخستین آنها تو هستی - ای علی - و آخرین ایشان، قائم است که خداوند، شرق و غرب زمین را به دست او فتح می کند».^۱
۱۲۵. الإرشاد - به نقل از زراره - : شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: «دوازده امام از خاندان محمد، همگی محدث^۲ اند: علی بن ابی طالب و یازده فرزند او. پیامبر خدا و علی، هر دو، پدر [امت] هستند. خدا بر هر دو درود فرستد».^۳
۱۲۶. الکافی - به نقل از زراره - : شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: «ما دوازده امام هستیم. حسن و حسین، از این دوازده تن اند و سپس امامان از نسل حسین اند».^۴
۱۲۷. کتاب من لایحضره الفقیه - به نقل از یحیی بن ابی القاسم، از امام صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من، دوازده نفرند. نخستین آنها

۱. کمال الدین: ص ۲۸۲ ح ۲۵ (با سند معتبر)، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۵ ح ۲۴، الأمالی، صدوق: ص ۱۷۲ ح ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۲۶ ح ۱.
 ۲. محدث - به فتح دال -، کسی است که خبر غیبی دریافت می کند.
 ۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴۷ (با سند معتبر)، الاستبصار: ص ۱۶، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۲۸.
 ۴. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۶ (با سند معتبر)، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴۷، الخصال: ص ۴۷۸ ح ۴۴ و ص ۴۸۰ ح ۵۱ (با عبارت مشابه)، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۶ ح ۲۲ (همه این منابع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۲ ح ۵.

عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن يحيى بن أبي القاسم، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ:

الأئمة بعدي اثنا عشر، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم القائم، فهم خلفائي وأوصيائي وأوليائي، وحجج الله على أممي بعدي.

١٢٨. كمال الدين: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد الهمداني ﷺ، قال: حدثنا محمد بن معقل القرميستي، قال: حدثنا محمد بن عبد الله البصري، قال: حدثنا إبراهيم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبد الله، عن أبيه، عن آباءه، عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ:

الأئمة اثنا عشر من أهل بيتي، أعطاهم الله تعالى فهمي وعلمي وحكمي، وخلفهم من طيئتي، فويل للمتكبرين عليهم بعدي، القاطعين فيهم صلتي، ما لهم؟ لا أنالهم الله شفاعتي.

تذييل

قد تواتر في المصادر الشيعة أن الأئمة والخلفاء بعد النبي ﷺ اثنا عشر، ومضمونها يشابه مضمون الأحاديث المتقدمة، ولهذا نكتفي بذكر بعض مصادرها.

٤ / ٣

فأروي بلفظ «إثنا عشر وصيًا»

١٢٩. الكافي: علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر ﷺ قال:

علی بن ابی طالب و آخرینشان قائم است. آنان جانشینان، اوصیا و اولیای من و پس از من، حجّت‌های خدا بر امت اند»^۱.

۱۲۸. کمال الدین - به نقل از امام علی علیه السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان، دوازده تن از خاندان من اند، خدای متعال، فهم و علم و حکمت مرا به ایشان عطا کرد و آنان را از سرشت من آفرید. وای بر کسانی که پس از من بر ایشان بزرگی می‌فروشند و پیوند با مرا در حقّ ایشان قطع می‌کنند. اینان را چه می‌شود؟! خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند!»^۲.

یادداشت

در منابع شیعی، به صورت متواتر آمده است که امامان و خلیفگان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند. مضمون این روایات، شبیه همین احادیثی است که گذشت. از همین رو، ما تنها به ذکر مصادر آنها بسنده می‌کنیم.^۳

۴ / ۳

روایات «دوازده وصی»

۱۲۹. الکافی - به نقل از ابو حمزه - : امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند، محمّد را به سوی جن و انس فرستاد و دوازده وصی پس از او قرار داد. برخی از آنها پیش‌تر گذشتند و

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۷۹ ح ۵۴۰۶، کمال الدین: ص ۲۵۹ ح ۴، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۹ ح ۲۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۴ ح ۵۷.

۲. کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۲۳، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۳ ح ۵۲.

۳. ر. ک: الکافی: ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۸ و ص ۵۲۹ ح ۵ والغیبة، طوسی: ص ۱۵۳ ح ۱۱۳، الخصال: ص ۴۸۰ ح ۴۹ و ص ۴۷۵ ح ۳۹، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۶ ح ۲۴ و ص ۵۲ ح ۱۸، کمال الدین: ص ۲۶۹ ح ۱۴، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۳، الغیبة، نعمانی: ص ۸۵ ح ۱۵ و ۱۶ و ص ۹۰ ح ۲۱ و ص ۷۴ ح ۹، الاستنصار: ص ۱۳، کفایة الأثر: ص ۷۴ و ص ۹۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۵، کشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۹۶ و ۲۹۷، جامع الأثر: ص ۲۵۹ «الباب الخامس هی ما ورد عن الرسول صلی الله علیه و آله أن الأئمّة بعده اثنا عشر بعدد الأسباط...».

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْجِنِّ وَالإِنْسِ، وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَكُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى، وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ.

١٣٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخِرُهُمُ الْقَائِمُ ﷺ.

١٣١. كمال الدين: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي، وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ: أَوْلَهُمْ أَخِي وَأَخِرُهُمْ وَوَلَدِي». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ أَخْوَاكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قِيلَ: فَمَنْ وَلَدُكَ؟ قَالَ:

الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتِ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَوَلَدِي الْمَهْدِيُّ، فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ، وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.

برخی مانده‌اند و هر وصی، سستی را بر جای نهاده است و اوصیای پس از محمد ﷺ مانند اوصیای مسیح - که دوازده تن بودند - عمل کرده‌اند، و امیر مؤمنان علی ﷺ، مانند مسیح ﷺ عمل می‌کرد.^۱

۱۳۰. کمال الدین - به نقل از عبد الله بن عباس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من، سرور انبیا هستم و علی بن ابی طالب، سرور اوصیاست. اوصیای پس از من، دوازده تن هستند که نخستین آنها، علی بن ابی طالب و آخرین ایشان، قائم است».^۲

۱۳۱. کمال الدین - به نقل از عبد الله بن عباس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «جانشینان و اوصیای من و حجّت‌های خدا بر خلقش، پس از من، دوازده نفرند. نخستین آنها، برادرم و آخرین ایشان، فرزندم است».

گفته شد: ای پیامبر خدا! برادرت کیست؟

فرمود: «علی بن ابی طالب».

گفته شد: فرزندت کیست؟

فرمود: «مهدی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از جور و ستم پر شده است. سوگند به خدایی که مرا به حق پیامبر برانگیخت، اگر جز یک روز از دنیا نمانده باشد، خداوند، آن روز را طول می‌دهد تا فرزندم مهدی در آن خروج کند. پس روح خدا، عیسی بن مریم، [از آسمان] فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌خواند، و زمین از نورش روشن می‌شود و حکومتش شرق و غرب را در بر می‌گیرد».^۳

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۲ ح ۱۰ (با سند معتبر)، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۱ ح ۱۰۵، الخصال: ص ۴۷۸ ح ۴۳، کمال الدین: ص ۲۲۶ ح ۴، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۵، عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۵۵ ح ۲۱، الاستنصار: ص ۱۷، روضة الواعظین: ص ۲۸۶، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۹۲ ح ۴.

۲. کمال الدین: ص ۲۸۰ ح ۲۹، عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۶۴ ح ۳۱، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۹۹، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۳ ح ۵۱، نیز، رک: الکافی: ج ۱ ص ۵۲۴ ح ۱۹، الغیبة، نعمانی: ص ۹۵ ح ۲۶.

۳. کمال الدین: ص ۲۸۰ ح ۲۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۷۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۹۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۱ ح ۱۲.

١٣٢. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ جَعْفَرِ الرُّمَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ (أَبِي) الْقَاسِمِ -ابنِ أُخْتِ خَالِدِ بْنِ مَخْلَدِ الْقَطَوَانِيِّ- قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع))، أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ:

يا حُمْرَانُ، عَجَبًا لِلنَّاسِ، كَيْفَ عَقَلُوا أَمْ نَسُوا أَمْ تَنَاسُوا؟ فَتَسَوَّاهُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ مَرَضَ، فَأَتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَ وَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ، حَتَّى إِذَا غَصَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتُ، جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَسَلَّمَ وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ، وَلَمْ يُوسَّعُوا لَهُ، فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ، رَفَعَ مِخْدَتَهُ وَقَالَ: إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَأَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ، وَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَانِبِهِ، ثُمَّ قَالَ:

يا أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى، فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي؟! وَاللَّهِ لَا تَقْرُبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قَرُبْتُمْ مِنَ اللَّهِ مَنزِلَةً، وَلَا تَبَاعِدُونَ (عَنْهُمْ) حُطْوَةً وَتُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ». ثُمَّ قَالَ:

«أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ، أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَالرِّضْوَانَ وَالْجَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَتَوَلَّاهُ، وَاتَّمَّ بِهِ وَبِفَضْلِهِ، وَ(بِ) أَوْصِيائِي بَعْدَهُ، وَحَقُّ عَلِيٍّ رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ، إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا، وَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، إِنِّي مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَإِبْرَاهِيمُ مِنِّي، وَدِينِي دِينُهُ، وَدِينُهُ دِينِي، وَنَسَبَتُهُ نَسَبَتِي، وَنَسَبَتِي نَسَبَتُهُ، وَقَضِي فَضْلُهُ، وَأَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَلَا فَخْرَ، يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلُ رَبِّي: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

۱۳۲. الغیبة، نعمانی - به نقل از عبد الوهاب ثقفی، از امام صادق علیه السلام در باره پدرش - : او (امام باقر علیه السلام) به حُمران نگریست و گریست و سپس فرمود: «ای حمران! شگفتا از مردم که چگونه غافل شدند و فراموش کردند و یا خود را به فراموشی زدند و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بیماری اش از یاد بردند! مردم برای عیادتش می آمدند و سلام می دادند تا آن که خانه پر شد. علی علیه السلام آمد و سلام داد و نتوانست از میان آنها بگذرد و آنان راهی برایش نگشودند. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این را دید، پشتمی اش را برداشت و فرمود: "نزد من بیا، ای علی!". هنگامی که مردم چنین دیدند، کمی فشرده تر نشستند و راه گشودند و علی از میان آنها گذشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را کنار خود نشاند و سپس فرمود: "ای مردم! می بینم که در زندگی ام، با علی این گونه می کنید. پس از وفاتم چه می کنید؟! به خدا سوگند، به اهل بیتم اندکی نزدیک نمی شوید، جز آن که نزد خداوند، مقرب تر می شوید و گاهی از آنها دور نمی شوید و از آنها روی نمی گردانید، جز آن که خداوند از شما روی می گرداند". سپس فرمود: "ای مردم! بشنوید که به شما چه می گویم! هشیار باشید که رضایت و رضوان و بهشت خدا برای کسی است که علی را دوست بدارد و او را مولای خود بداند و به او و فضیلت او و نیز به اوصیای من پس از او اقتدا کند و خدا بر خود، لازم کرده است که دعای مرا در حق آنان مستجاب کند. آنان دوازده وصی هستند و هر کس از آنان پیروی کند، از من است و من از ابراهیم هستم و ابراهیم از من است. دین من، دین او و دین او، دین من است. تبار او، تبار من و تبار من، تبار او و فضیلت من، فضیلت اوست، و من برتر از او هستم، بی آن که فخر بفروشم. سخن مرا، سخن خدایم تأیید می کند: «نسلی که برخی از برخی دیگر هستند و خداوند، شنوا و داناست»»^۱

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۹۱ ح ۲۲، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۹ ح ۹۹.

فَارَوَى بِلَفْظِ «إِثْنَا عَشَرَ مُحَمَّدًا»

١٣٣. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنِ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

«نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَمَّدًا»، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؟ فَخَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، [فَخَلَفَ] أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

١٣٤. الغيبة للنعماني : مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدِ بْنِ يَظْطِينِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بَصِيرٍ، وَمَعَنَا مَوْلَى لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام، فَقَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:

«مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مُحَمَّدًا، السَّابِعُ مِنْ وُلْدِي الْقَائِمِ»، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُهُ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

١٣٥. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنِ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ:

١. ما بين المعقوفين أثبتناه من المصادر الأخرى.

روایات «دوازده محدث»

۱۳۳. الکافی - به نقل از سماعة بن مهران - : من و ابو بصیر و محمد بن عمران (غلام آزادشده امام باقر علیه السلام)، در منزل او در مکه بودیم. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «ما، دوازده محدث هستیم».

ابو بصیر به او گفت: آیا [تو خود] از امام صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک یا دو بار سوگند داد که این مطلب را شنیده است. سپس ابو بصیر خود گفت: اما من، این را از امام باقر علیه السلام شنیده‌ام.^۱

۱۳۴. الغیبة، نعمانی - به نقل از علی بن ابی حمزه - : من با ابو بصیر بودم و یکی از وابستگان امام باقر علیه السلام نیز با ما بود. او گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «از ما، دوازده تن محدث اند که هفتمین نفر پس از من، فرزندی قائم است».

ابو بصیر رو به او کرد و گفت: گواهی می دهم که من نیز چهل سال پیش، این سخن را از امام باقر علیه السلام شنیدم. سپس ابو بصیر به سوی او رفت و گفت: گواهی می دهم که آن را چهل سال پیش از امام باقر علیه السلام شنیدم.^۲

۱۳۵. الکافی - به نقل از امام جواد علیه السلام - : امیر مؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود: «شب قدر در هر سال وجود دارد و امور مربوط به سال در آن شب نازل می شود و پس از پیامبر

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۴ ح ۲۰ (با سند معتبر)، الخصال: ص ۴۷۸ ح ۴۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۶

ح ۲۳ (همه این منابع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۳ ح ۷.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۹۶ ح ۲۸ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۵ ح ۱۱.

«إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وَوَلَاةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص». فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَأَحَدُ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي، أَيْمَةٌ مُحَدَّثُونَ.

١٣٦. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحِ الرَّهْرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عز وجل: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»؟ قَالَ لِي:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّنَةَ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا، وَجَعَلَ اللَّيْلَ اثْنِي عَشْرَةَ سَاعَةً، وَجَعَلَ النَّهَارَ اثْنِي عَشْرَةَ سَاعَةً، وَمِنَّا اثْنِي عَشَرَ مُحَدَّثًا، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنْ تِلْكَ السَّاعَاتِ ٢.

٦ / ٣

فَارَوْي بِلَفْظِ «إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»

١٣٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ ع، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَمْدَانِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وَهَيْبٍ، عَنْ ذَرِيحٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا.

١. الفرقان: ١١.

٢. في الغيبة ص ٨٥ ح ١٤ عن أبي بصير عن الإمام الباقر ع وفيه «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا».

خداوند ﷺ کسانی اختیاردار این امر هستند».

ابن عباس گفت: آنان چه کسانی هستند؟

فرمود: «من و یازده فرزندانم، امامانی محدث».^۱

۱۳۶. الغیبة، نعمانی - به نقل از مفضل بن عمر - : به امام صادق ﷺ گفتم: معنای این سخن خداوند ﷺ: «بلکه قیامت را دروغ شمردند و ما برای کسی که قیامت را دروغ بشمرد، آتشی سوزان آماده کرده‌ایم» چیست؟

به من فرمود: «خداوند، سال را دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت قرار داد و روز را دوازده ساعت، و از ما نیز دوازده محدث قرار داد، و امیر مؤمنان ﷺ از این ساعت‌ها بود».^۲

۶ / ۳

روایات «دوازده هدایت یافته»

۱۳۷. کمال الدین - به نقل از ابو حمزه - : امام صادق ﷺ فرمود: «از ما دوازده هدایت یافته هست».^۳

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۶، الخصال: ص ۴۷۹ ح ۴۷، کمال الدین: ص ۳۰۴ ح ۱۹، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۱ ح ۱۰۶، کتاب الغیبة، نعمانی: ص ۶۰ ح ۳، کفایة الأثر: ص ۲۲۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۷۲، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۲۸، روضة الواعظین: ص ۲۸۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۴، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۷۲ ح ۳.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۸۴ ح ۱۳ و ص ۸۵ ح ۱۴ (به نقل از ابویصیر، از امام باقر ﷺ، که در آن فقط آمده است: «از ما، دوازده محدث هست»)، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۹۸ ح ۶.
۳. کمال الدین: ص ۳۳۸ ح ۱۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۹۸ ح ۴.

١٣٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ :

أَخْبَرَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلَيْطٍ، قَالَ :

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام :

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَخِرُهُمُ التَّاسِعُ

مِنْ وُلْدِي، وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ.

١٣٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ

اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ

أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ،

قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ

مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ : تَاللَّهِ لَقَدْ

سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟ فَحَلَفَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ

أَبُو بَصِيرٍ : لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام .

٧ / ٣

فَارَوِي بِلَفْظِ «إِثْنَا عَشَرَ» كَمَا نَقَبْنَا فِي سُرَابِيلِ»

١٤٠. مسند ابن حنبل : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا

١. وقال الصدوق في آخره : «وحدَّثنا بمثل هذا الحديث محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال : حدَّثنا

محمد بن الحسن الصفار، عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمي، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران

مثله سواء».

۱۳۸. کمال الدین - به نقل از عبد الرحمان بن سُلَیْط - : امام حسین علیه السلام فرمود: «دوازده هدایت شده، از ما هست که نخستین آنها، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است و آخرین ایشان، نهمین فرزند من است و او امام قیام کننده به حق است»^۱.

۱۳۹. کمال الدین - به نقل از سماعة بن مهران - : من و ابو بصیر و محمد بن عمران (آزادشده امام باقر علیه السلام)، در منزلی در مکه بودیم. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «ما، دوازده هدایت شده هستیم».

ابو بصیر به او گفت: تو را به خدا، این را از امام صادق علیه السلام شنیدی؟

محمد بن عمران یک یا دو بار سوگند خورد که این سخن را از ایشان شنیده

است. سپس ابو بصیر گفت: اما من، این را از امام باقر علیه السلام شنیده‌ام.^۲

۷ / ۳

روایات «به شمار دوازده نقیب بنی اسرائیل»

۱۴۰. مسند ابن حنبل - به نقل از مسروق - : نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و او برای

ما قرآن می خواند.^۳ مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمان! آیا از پیامبر خدا پرسیدید

که چند خلیفه، بر این امت، حکومت خواهند کرد؟

عبد الله بن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام تا کنون، هیچ کس این سؤال

۱. کمال الدین: ص ۳۱۷ ح ۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۸ ح ۴۶، مقتضب الأثر: ص ۲۷، إعلام الوری:

ج ۲ ص ۱۹۴، کفایة الأثر: ص ۲۳۱، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۳ ح ۴، نیز،

برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۲ ص ۷۴ ح ۲۲۴.

۲. کمال الدین: ص ۳۳۵ ح ۶ (با دو سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۸ ح ۳.

۳. به ما قرائت قرآن می آموخت.

حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَهُوَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: اثْنَا عَشَرَ، كَعِدَّةِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ^١.

١٤١. الغيبة للنعماني: أبو كريب وأبو سعيد، قالا: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَشْعَثُ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ، عَنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمْ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ:

مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: اثْنَا عَشَرَ، عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

١٤٢. الخصال: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ وَسِّ الْخَرَّانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: هَلْ حَدَّثْتُمْ نَبِيَّكُمْ ﷺ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ:

١. النقباء جمع نقيب، وهو الرئيس أو المدير لجماعة من قوم يكون الرابط بينهم وبين المسؤول الأعلى منه. والنقباء الاثني عشر في هذا الحديث وغيره من أحاديث الباب هو إشارة الى آية ١٢ من سورة المائدة حيث قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾. وكان عدد المبايعين لرَسُولِ اللَّهِ ﷺ في ليلة العقبة اثنا عشر شخصاً، فجعلهم النبي نقباء على قبايلهم. (راجع: لسان العرب: ج ١ ص ٧٦٩).

را از من نرسیده است! سپس گفت: آری! ما از پیامبر خدا پرسیدیم و او فرمود: «دوازده تن، به شمار نقیبان^۱ بنی اسرائیل»^۲.

۱. الغیبة، نعمانی - به نقل از مسروق - نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن می خواند.^۳ مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمان! آیا از پیامبر خدا پرسیدید که چند خلیفه، بر این امت حکومت خواهند کرد؟

عبد الله بن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام تا کنون، هیچ کس این سؤال را از من نرسیده است! سپس گفت: آری، ما از پیامبر خدا پرسیدیم و او فرمود: «دوازده تن، به شمار نقیبان بنی اسرائیل»^۴.

۱۲. الخصال - به نقل از قیس بن عبد - در انجمنی که عبد الله بن مسعود در آن بود، نشسته بودیم که بادیه نشینی وارد شد و گفت: کدام یک از شما، عبد الله بن مسعود است؟
عبد الله گفت: من عبد الله بن مسعود هستم.

بادیه نشین گفت: آیا پیامبرتان به شما گفت که خلفای پس از او، چند نفرند؟

۱. «نقیب» به معنای رئیس و مدیر گروهی از یک جمعیت است که ارتباط آنها را با مدیر بالاتر برقرار می نماید. نقیبان دوازده گانه که در این حدیث و سایر احادیث این باب آمده، اشاره به آیه ۱۲ از سوره مائده است که می فرماید: ﴿در حقیقت، خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده نقیب برانگیختیم﴾. پیامبر خدا ﷺ نیز در لیلۃ العقبه، کسانی را که با او بیعت کردند و تعداد آنها دوازده نفر بود، به عنوان «نقیب» قوم و قبیله خود، تعیین نمود.

۲. مسند ابن جنبل: ج ۲ ص ۵۵ ح ۳۷۸۱ (شعب ارنؤوط در تعلیقش بر مسند ابن جنبل: ج ۴ ص ۲۸ و ص ۶۲ گفته است: «مسند هر دو مورد صحیح است»)، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۴۶ ح ۸۵۲۹، مسند ابی یعلی: ج ۵ ص ۱۴۶ ح ۵۴۰۱، المعجم الکبیر: ج ۱۰ ص ۱۵۷ ح ۱۰۳۱۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۶۱، کنز العمال: ج ۱۲ ص ۳۳ ح ۳۳۸۵۷، الاستصار: ص ۲۴، قصص الانبیاء، راوندی: ص ۳۷۰ ح ۴۴۵، إغلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۱، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۹۴، عوالی اللآلی: ج ۴ ص ۹۰ ح ۱۲۳، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۹۹ ح ۱۲۲.

۳. به ما قرائت قرآن می آموخت.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۱۱۷ ح ۳ و ص ۱۱۸ ح ۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۴ ح ۱۸، نیز، رک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۰۰.

نعم، اثنا عشر، عدد نبياء بني إسرائيل.

١٣٣. اليقين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُثَنِّرِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَعَاشِرَ النَّاسِ، اعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ بِأَبَا مَنْ دَخَلَهُ أَمِنْ مِنَ النَّارِ». فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ؟ قَالَ: «هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَخَلِيفَتُهُ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ».

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا، فَلْيَسْتَمْسِكَ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وِلَايَتِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي. مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَلَّى وِلَايَةَ اللَّهِ، فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، فَإِنَّهُمْ خُزَانُ عِلْمِي».

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا عِدَّةُ الْأَيْمَةِ؟ فَقَالَ: «يَا جَابِرُ، سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»^١ وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فانفجرت منه اثنا عشر عَيْنًا^٢ وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي

١. التوبة: ٢٦.

٢. البقرة: ٦٠.

عبد الله گفت: آری؛ دوازده تن اند، به شمار نقیبان بنی اسرائیل.^۱

۱۳۳. الیقین - به نقل از ابن عباس - : از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرماید: «ای مردم! بدانید که خداوند، دری دارد که هر کس از آن در وارد شود، از آتش، ایمن خواهد بود».

ابو سعید خُدَری برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! ما را به این در، راهنمایی کن تا آن را بشناسیم.

فرمود: «آن در، علی بن ابی طالب است که سرور اوصیا، امیر مؤمنان، برادر فرستاده پروردگار جهانیان و خلیفه او بر همه مردم است. ای مردم! هر کس دوست دارد به ریسمانی محکم چنگ بزند که گسستی ندارد، به ولایت علی بن ابی طالب چنگ بزند؛ چرا که ولایت او، ولایت من، و اطاعت از او، اطاعت از من است».

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! شمار امامان، چند است؟

فرمود: «ای جابر! خدا تو را رحمت کند! تو از من در باره اسلام، به تمامی آن، پرسیدی. شمار ایشان، به شمار ماه هاست و آن، «نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفرید، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است». نیز شمارشان به شمار چشمه هایی است که برای موسی بن عمران ﷺ جوشید، آن گاه که با عصایش بر سنگ زد «و از آن [سنگ]، دوازده چشمه جوشیدن گرفت». شمارشان به شمار نقیبان بنی اسرائیل است. خدای متعال فرموده است: «و هر آینه، خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از ایشان دوازده

۱. الخصال: ص ۴۶۷ ح ۷ و ح ۸، عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۴۸ ح ۹ و ص ۵۰ ح ۱۱، کمال الدین: ص ۲۷۱ ح ۱۷ و ۱۸، الأمالی، صدوق: ص ۳۸۶ ح ۴۹۶ - ۴۹۸، الغیبة، نعمانی: ص ۱۱۷ ح ۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۲، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۳۰ ح ۹.

إِسْرَائِيلَ وَبِعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا^١ قَالَ الْأَيْمَةُ يَا جَابِرُ، أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ،
وَأَخِرُهُمُ الْقَائِمُ».

١٣٣. الاختصاص: (حديث في الأئمة عليهم السلام) عنه^٢ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ

الْمَتَوَكَّلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَالِمِ بْنِ دِينَارَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ
طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

ذَكَرُ اللَّهُ صلى الله عليه وآله عِبَادَةَ، وَذَكَرِي عِبَادَةَ، وَذَكَرُ عَلِيٍّ عِبَادَةَ، وَذَكَرُ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةَ،
وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، إِنْ وَصِيَّي لِأَفْضَلِ الْأَوْصِيَاءِ، وَإِنَّهُ لَحُجَّةُ
اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَمِنْ وُلْدِهِ الْأَيْمَةُ الْهُدَاةُ بَعْدِي، بِهِمْ يَحْبِسُ اللَّهُ
الْعَذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِمْ يُمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ
يُمَسِكُ الْجِبَالُ أَنْ تَمِيدَ^٣ بِهِمْ، وَبِهِمْ يَسْقِي خَلْقَهُ الْغَيْثَ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ النَّبَاتَ، أُولَئِكَ
أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا، وَخُلَفَائِي صِدْقًا، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، وَعِدَّتُهُمْ
عِدَّةُ نَقَبَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، ثُمَّ تَلَا صلى الله عليه وآله هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾^٤.

ثُمَّ قَالَ: أَنْتَقَدَّرُ^٥ يَا بَنَ عَبَّاسِ إِنَّ اللَّهَ يُقْسِمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، وَيَعْنِي بِهِ السَّمَاءَ
وَبُرُوجَهَا، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَمَّا السَّمَاءُ فَأَنَا، وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأَيْمَةُ

١. المائدة: ١٢.

٢. أي: أبو جعفر محمد بن علي الصدوق.

٣. يُمِيدُ: إِذَا مَالَ وَتَحَرَّكَ (النهاية: ج ٢ ص ٣٧٩ «ميد»).

٤. البروج: ١.

٥. التقدير على وجوه من المعاني: أخذها التروية والتفكير في تسوية أمر وتهيته، والثاني تقديره بعلامات يقطعها
عليها... (لسان العرب: ج ٥ ص ٧٦ «قدر»).

نقیب فرستادیم». ای جابر! نخستین این امامان، علی بن ابی طالب است و آخرینشان قائم^۱.

۱۴۴. الاختصاص - به نقل از اصبع بن نباته، از ابن عباس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «یاد خداوند ﷻ عبادت است. یاد من، عبادت است. یاد علی، عبادت است و یاد امامان از نسل او نیز عبادت است. سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت و مرا بهترین مردمان قرار داد، وصی من، برترین اوصیاست و او پس از من، حجّت خدا بر بندگان اوست و جانشین او در میان خلقش، و همچنین اند امامان هدایتگر از نسل او... آنان اولیای حقیقی خدا و جانشینیان راستین من هستند. شمارشان به شمار ماه‌هاست که دوازده ماه است. شمارشان به شمار نقیبان موسی بن عمران است.

و خداوند، عذاب را به خاطر آنان از زمینیان بر می‌دارد و به خاطر آنان، آسمان را از فرو افتادن بر زمین جزیه فرمان خودش نگاه می‌دارد و به خاطر ایشان، کوه‌ها را از حرکت و جنبش باز می‌دارد و به خاطر ایشان، آفریدگانش را آب یاران می‌دهد و به خاطر ایشان، گیاه را می‌رویاند. آنان اولیای حقیقی خداوند و جانشینیان راستین من اند شمار آنان به عدد ماه‌های سال دوازده ماه است و شمارشان به اندازه نقیبان موسی بن عمران است».

سپس این آیه: «و آسمان دارای برج‌ها» را تلاوت کرد و آن گاه فرمود: «ای ابن عباس! آیا می‌پنداری خداوند به آسمان دارای برج، سوگند یاد می‌کند و همین آسمان و برج‌هایش را قصد می‌کند؟!»

گفتم: ای پیامبر خدا! پس مقصود چیست؟

فرمود: «آسمان، من هستم و برج‌ها، امامان پس از من هستند. نخستین آنها، علی

۱. الیقین: ص ۲۴۴، التحصین، ابن طاووس: ص ۵۷۰، الاستنصار: ص ۲۰، مئة منقبة: ص ۹۴، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۶۳ ح ۸۴.

بعدي، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَهُمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

١٣٥. الكافي: بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عج قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا، نُجَبَاءً، مُحَدِّثُونَ، مُفَهِّمُونَ، أَخْرَهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا.

راجع ج ٨ ص ٨٢ ح ١٢٢٥

٨ / ٣

مَارُوي فِي بَيَانِ عِلَاقَةِ الْأُمَّةِ وَاسْمِهَا

١٣٦. الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ عج، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمَرَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّكَ تُدْعَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ أَمْرَكَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ عج:

اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَمْرَنِي عَلَيْهِمْ. فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْصَدُقُ عَلِيٌّ فِيمَا يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ أَمْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ؟

فَغَضِبَ النَّبِيُّ ص وَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِوِلَايَةِ مِنَ اللَّهِ عج، عَقَدَهَا لَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ، وَأَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ مَلَائِكَتُهُ.

إِنَّ عَلِيًّا خَلِيفَةُ اللَّهِ، وَحُجَّةُ اللَّهِ، وَإِنَّهُ لِأِمَامِ الْمُسْلِمِينَ، طَاعَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ جَهِلَنِي، وَمَنْ عَرَفَهُ فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ

١: أي: محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين.

و آخرین ایشان، مهدی است. درودهای خدا بر همه آنان باد!^۱

۱۴۵. الکافی - به نقل از امام باقر علیه السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان فرزندان من، دوازده نقیب هست که نجیب^۲ و محدث^۳ و مفهم^۴ هستند. آخرینشان برپا دارنده حق است و زمین آکنده از بیداد را آکنده از داد می کند»^۴.

ر.ک: ج ۸ ص ۸۴ ح ۱۴۴۵

۸ / ۳

روایات در بارنده شمار و نام امامان علیهم السلام

۱۴۶. الأمالی، صدوق - به نقل از امام حسین علیه السلام - : مردی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای ابو الحسن! تو را «امیر مؤمنان» می خوانند. چه کسی تو را بر آنان امیر کرده است؟

فرمود: «خداوند تعالی مرا بر آنان، امیر کرده است».

آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا علی راست می گوید که خدا او را بر خلقش امیر کرده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: «علی با ولایت از جانب خداوند تعالی، امیر مؤمنان است که لوای امیری او را از فراز عرش خود، برای او بست و فرشتگان را بر آن گواه گرفت. علی، خلیفه خدا و حجت خداست. او پیشوای مسلمانان است. اطاعت از او، به اطاعت از خدا پیوسته است و نافرمانی از او، به نافرمانی از خدا پیوسته است. هر که او را نشناسد، مرا نشناخته، و هر که او را بشناسد، مرا شناخته است. هر که امامت او را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده، و هر که امیری او را نفی

۱. الاختصاص: ص ۲۲۳، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۷۰ ح ۲۲۴.

۲. اصیل و ممتاز و بزرگ زاده و برگزیده.

۳. مفهم، یعنی فهمیده. امامان علیهم السلام را مفهم گویند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل قرآن را به ایشان فهمانیده است.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸، الاستنصار: ص ۸، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۰۰، بحار الأنوار: ج ۳۶

ص ۲۷۱ ح ۹۲، نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۳۴.

أُنكِرَ إِمَامَتَهُ فَقَدْ أُنكِرَ نُبوَّتِي، وَمَنْ جَحَدَ إِمْرَتَهُ فَقَدْ جَحَدَ رِسَالَتِي، وَمَنْ دَفَعَ فَضْلَهُ فَقَدْ تَنَقَّضَنِي، وَمَنْ قَاتَلَهُ فَقَدْ قَاتَلَنِي، وَمَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِي، لِأَنَّهُ مِنِّي، خُلِقَ مِن طِينَتِي، وَهُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، وَأَبُو وَلَدَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَأَوْلِيَائُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ.

١٤٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي، وَيَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ بَعْدِي، فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَلْيُوَالِ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيَّتِي، وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَأَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، قَوْلُهُ قَوْلِي، وَأَمْرُهُ أَمْرِي، وَنَهْيُهُ نَهْيِي، وَتَابِعُهُ تَابِعِي، وَنَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَخَاذِلُهُ خَاذِلِي.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرْنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَجَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ (وَيْسَسُ الْمَصِيرُ)، وَمَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ، وَمَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَقِّنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمَسَاءَلَةِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا، وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَأَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَمِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ أُمَّةٌ، تَأْسِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ، وَالْمُضِيِّينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي،^١ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَنَاصِرًا لِعِزَّتِي،

١. في الصراط المستقيم إلى «بعدي».

کند، رسالت مرا نفی کرده است. هر که برتری او را رد کند، از من کاسته است و هر که با او بجنگد، با من جنگیده است. هر که او را دشنام دهد، مرا دشنام داده است؛ چرا که او از من است [و] از سرشت و گِل من آفریده شده است، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو فرزندم، حسن و حسین، است».

سپس فرمود: «من و علی و فاطمه و حسین و حسین و نه تن از نسل حسین، حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما دشمنان خدا، و دوستان ما دوستان خدایند»^۱.

۱۴۷. کمال الدین - به نقل از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست دارد که به دین من چنگ زند و پس از من، بر کشتی نجات بنشیند، به علی بن ابی طالب اقتدا کند، و با دشمن او دشمنی و با دوست او دوستی ورزد؛ چرا که او، هم در زندگی ام و هم پس از مرگم، وصی من و جانشین من در میان امت است. او پیشوای هر مسلمانی و امیر هر مؤمنی پس از من است. سخن او، سخن من است و فرمان او، فرمان من و نهی او، نهی من. پیرو او، پیرو من و یاور او، یاور من است، و آن که از یاری او دست کشد، از یاری دادن به من دست کشیده است».

سپس فرمود: «هر کس پس از من، از علی جدا شود، در روز قیامت، نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. هر کس با علی مخالفت ورزد، خداوند، بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش را آتش قرار می دهد و این، بد فرجامی است! هر کس علی را تنها بگذارد، خداوند، او را در آن روزی که به پیشگاهش می روند، تنها می گذارد، و هر کس علی را یاری دهد، خداوند، او را در روزی که به دیدارش می رود، یاری می رساند و هنگام پرسش، حجتش را به او القامی کند».

سپس فرمود: «حسن و حسین، پس از پدرشان، پیشوایان امت من هستند و آقای جوانان بهشت اند. مادرشان، بانوی بانوان جهان است و پدرشان سرور اوصیا. از نسل حسین، نه امام هست که نهمین آنان، قائم از فرزندان من است. فرمانبری از آنان،

۱. الأملی، صدوق؛ ص ۱۹۴ ح ۲۰۵ (با سند معتبر)، بشارة المصطفی؛ ص ۲۴، الصراط المستقیم؛ ج ۲ ص ۱۲۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار؛ ج ۳۶ ص ۲۲۷ ح ۵.

وَأَيُّمَةُ أُمَّتِي، وَمُنْتَقِمًا مِنَ الْجَا حِدِينَ لِحَقِّهِمْ ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

۱۴۸. الأُمالي للمفيد: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليه السلام، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: يَا عَلِيُّ أَنَا وَأَنْتَ، وَابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، أَرْكَانُ الدِّينِ، وَدَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، مَنْ تَبِعَنَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا قَالَى النَّارِ.

۱۴۹. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

أَنَا وَعَلِيُّ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

۱۵۰. كمال الدين: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

«مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَيُّمَةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ، كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله نُبُوَّتُهُ»، فَقِيلَ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ:

فرمانبری از من است و نافرمانی از آنان، نافرمانی از من - از انکار کنندگان فضیلت و برتری آنان و از کسانی که پس از من حرمت ایشان را زیر پا می‌نهند، به خدا شکوه می‌کنم و خداوند، خود، برای حمایت و یاری عترتم و امامان امتم، و برای انتقام گرفتن از منکران حق آنان، بسنده است، «و به زودی، کسانی که ستم کردند، خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی باز می‌گردند»^۱.

۱۴۸. الأمالی، مفید - به نقل از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! من و تو و دو پسر، حسن و حسین، و نه تن از نسل حسین، ارکان دین و تکیه‌گاه‌های اسلام هستیم. هر که از پی ما آید، رهایی می‌یابد و هر که از ما واپس ماند، به سوی آتش ره می‌سپارد»^۲.

۱۴۹. کمال الدین - به نقل از عبد الله بن عباس - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم»^۳.

۱۵۰. کمال الدین - به نقل از صفوان بن مهران - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به همه امامان اقرار کند، اما منکر مهدی باشد، همانند کسی است که به همه پیامبران اقرار کند، ولی منکر پیامبری محمد صلی الله علیه و آله باشد».

گفته شد: ای فرزند پیامبر خدا! مهدی از نسل تو کیست؟

فرمود: «پنجمین از نسل هفتمین، که بدنش از شما غایب است و بردن نام او، بر

۱. کمال الدین: ص ۲۶۰ ح ۶ (با سند معتبر)، التحصین، ابن طاووس: ص ۵۵۳، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۶،

بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۵۴ ح ۷۰.

۲. الأمالی، مفید: ص ۲۱۷ ح ۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۱ ح ۹۳، نیز، رک: کمال الدین:

ص ۲۶۲ ح ۱۰، کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۵۶۵، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۴۹۶ ح ۹.

۳. کمال الدین: ص ۲۸۰ ح ۲۸، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۴ ح ۳۰، کفایة الأثر: ص ۱۹، إغلام الوری:

ج ۲ ص ۱۸۱، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۹۹، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۹۵، الصراط المستقیم: ج ۲

ص ۱۲۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۳ ح ۵۰.

الخامس من ولد السابع، يغيب عنكم شخصه، ولا يحل لكم تسميته.

١٥١. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعَصْفُورِيِّ، عَنْ عَمْرِو (و) بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَخَذَ عَشْرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ، وَهُمْ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص).

راجع: ص ٣٥٨ (ما روى بلفظ اثنا عشر اماماً)
 وص ٢٩٢ (فصل دوم / معنی العترة وأهل البيت (ع))
 وج ٢ ص ١٢٢ (القسم الثاني / الفصل الأول / المهدي
 هو التاسع من ولد الحسين (ع)).

٩ / ٣

حَدِيثُ اللَّوْحِ

١٥٢. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ، عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ:

قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَمَتَى يَخْفُفُ عَلَيْكَ أَنْ أُخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبِّتَهُ، فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ:

يا جابر، أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة (ع) بنت رسول الله (ص)، وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب؟

شما روانیست»^۱.

۱۵۱. الکافی - به نقل از ابو حمزه - امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «خداوند، محمد و علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید و ارواح آنان را در روشنایی نور خود قرار داد که پیش از آفرینش مخلوقات، او را عبادت می کردند و خدا را به پاکی و قداست می ستودند. آنان، امامان از نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند»^۲.

ر.ک: ص ۳۵۹ (روایات دوازده امام)

و ص ۲۹۳ (فصل دوم / معنای عترة و اهل بیت علیهم السلام)

و ج ۲ ص ۱۴۳ (بخش دوم / فصل یکم / مهدی علیه السلام نهمین نفر از نسل حسین علیه السلام است)

۹ / ۳

حدیث لوح

۱۵۲. الکافی - به نقل از عبد الرحمان بن سالم - ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: پدرم (امام باقر علیه السلام) به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: «با تو کاری دارم. چه وقت برایت میسر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤالی بکنم؟»

جابر گفت: هر وقت که شما دوست داشته باشی.

پس یک روز با او خلوت کرد و فرمود: «ای جابر! در باره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دخت پیامبر خدا دیده‌ای و در باره نوشته آن لوح که مادرم تو را از آن آگاه ساخت، برایم بگو».

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان زنده بودن پیامبر خدا، خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رسیدم و تولد حسین را به او تبریک گفتم. در دستش لوح سبزی دیدم که گویا از زمرد بود. در آن لوح، نوشته‌ای سفید به سان رنگ آفتاب دیدم. به ایشان گفتم: پدر و مادرم به فدایت، ای دختر پیامبر خدا! این لوح چیست؟

فرمود: «این، لوحی است که خداوند، آن را به پیامبرش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود و در آن، نام

۱. کمال الدین: ص ۲۳۳ ح ۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲ ح ۴.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۰ ح ۶، کمال الدین: ص ۳۱۸ ح ۱، الأصول الستة عشر: ص ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۲۰۲ ح ۱۴۶.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ، أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَهَيَّيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ، وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أبيضَ، شَبَهَ لَوْنَ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي وَأُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتِيهِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرٌ، أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ^١، فَقَالَ: يَا جَابِرُ انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ (أَنَا) عَلَيْكَ، فَظَنَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا.

فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، لِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَأَشْكُرُ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدُ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَمُدْبِلُ^٢ الْمَظْلُومِينَ، وَدَيَانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدَبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلِيكَ وَسِبْطِيكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا

١. الرِّقُّ: مَا يُكْتَبُ فِيهِ، وَهُوَ جِلْدُ رَقِيقٍ (الصَّحَاحُ: ج ٢ ص ١٤٨٣ «رَقِيقٌ»).

٢. الإِدْبَالُ: الْعَلْبَةُ، أُدْبِلُ لَنَا عَلَى أَعْدَائِنَا: أَيَّ نَصَرْنَا عَلَيْهِمْ (النَّهْجُ: ج ٢ ص ١٤١ «دَوْلٌ»).

پدرم و نام شوهرم و نام دو پسر و نام اوصیا از میان فرزندان من، نوشته است. پدرم این لوح را برای بشارتم، به من داد. جابر گفت: مادرت فاطمه رضی الله عنها آن را به من داد و من خواندمش و از روی آن، نسخه برداری کردم.

پدرم به او فرمود: «ای جابر! آن را به من نشان می دهی؟». گفت: آری.

پدرم همراه جابر، به منزلش رفت. جابر، نوشته ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: «ای جابر! تو نوشته ات را بنگر تا من [از حفظ] برایت بخوانم».

جابر در نسخه خود نگریست و پدرم آن را خواند، به طوری که حتی یک حرف نیز با آن، اختلاف نداشت. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که در لوح، این گونه نوشته دیدم: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. این، نوشته ای است از جانب خداوند عزیز حکیم، برای محمد، پیامبر او و نور و سفیر و واسطه و راهنمای او که روح الامین آن را از سوی پروردگار جهانیان، فرود آورد. ای محمد! نام های مرا به بزرگی یاد کن و نعمت هایم را سپاس بگزار و نعمت های مرا انکار مکن».

منم من، آن خدایی که معبودی جز من نیست، در هم شکننده زورگویان و یاری دهنده ستم دیدگان و دهنده جزا. منم من، آن خدایی که معبودی جز من نیست. پس هر که به غیر فضل من [و به عمل خودش] امید ببندد یا از غیر عدل من بترسد،^۱ او را چنان عذابی می کنم که هیچ کس از جهانیان را چنان عذاب نکنم. پس تنها مرا بندگی کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری نفرستادم، مگر آن که چون روزگارش به سر آمد و عمرش سپری شد، برای او وصی ای قرار دادم. من تو را بر دیگر پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر دیگر اوصیا، و دو شیربچه ات و دو نوه ات، حسن و حسین، را به تو عطا کردم. حسن را پس از سپری شدن عمر پدرش، کان علم خویش قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خویش ساختم و او را به شهادت، مفتخر ساختم و سرانجامش را سعادت قرار دادم. او برترین شهیدان است و مقامش از همه شهدا عالی تر است. کلمه تامه خویش را همراه او،

۱. یا: به فضل کسی جز من، و عدالت کسی غیر من

خازِنَ وَحَيِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ
وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ أَثِيْبُ
وَأَعاقِبُ.

أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ، وَابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدُ
الْبَاقِرُ عِلْمِي وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيِّهَلِكُ الْمُرتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ،
حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَكْرَمَنْ مَثَوَى جَعْفَرٍ، وَلَا سُرَّتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ، أُتِيحَتْ
بَعْدَهُ مُوسَى^١ فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى،
وَأَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقُونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَمَنْ
غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَيَلُ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى
عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي، فِي عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي، وَمَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ،
وَأَمْتَحِنُهُ بِالْإِضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عِفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرًا، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ
الصَّالِحُ^٢ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَسْرَتَهُ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ
وَوَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ
إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ،
وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلِيَّ وَحَيِي،
أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.

وَأُكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَبِهَاءُ عِيسَى،
وَصَبْرُ أَيُّوبَ، فَيَذُلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَتُّهَادِي رُؤُوسَهُمْ كَمَا تُّهَادِي رُؤُوسَ التُّرِكِ

١. وفي الاحتجاج: «انتجبت بعده موسى، واتيح بعده فتنة عمياء حندس».

٢. هو ذو القرنين، لأن طوس من بناته كما صرح في رواية النعماني لهذا الخبر (مرآة العقول: ص ٢١٥).

و حجّت رسایم را نزد وی قرار دادم. به سبب [دوستی یا دشمنی با] عترت او، پاداش و کیفر می‌دهم. نخستین آنان، علی، سرور عبادت پیشگان و زیور اولیای گذشته من است، و [سپس] فرزند او محمد که شبیه نیای پستدیده‌اش و شکافنده دانش من و کان حکمت من است. و [دیگر] جعفر که به زودی، آنان که در باره او شک کنند، هلاک خواهند شد و هر که او را رد کند، مرا رد کرده است. سخن من، محقق گردیده که مقام جعفر را گرامی بدارم، و او را در باره شیعیان و یاران و دوستانش شادمان گردانم. بعد از او، موسی است که در باره‌اش فتنه‌ای کور و سخت تاریک، رخ خواهد داد؛ زیرا رشته حکم من (امامت) گسیخته نمی‌شود و حجّت پنهان نمی‌ماند و اولیای من، یا جامی سرشار، سیراب می‌شوند. هر کس یکی از آنان را انکار کند، در حقیقت، نعمت مرا انکار کرده است، و هر کس یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، در حقیقت، بر من افترا بسته است.

وای بر آنان که پس از سپری شدن عمر بندهام و حبیبم و برگزیدهام موسی [کاظم]، بر علی، دوست و یاور من، افترا بیندند و انکارش کنند؛ همو که بارهای گران نبوت را بر دوش او می‌نهم و او را با برعهده گرفتن آن بار، می‌آزمایم. دیوی گردن‌فراز، به قتلش می‌رساند و در شهری (طوس) که بنده صالح آن را بنا کرده است، در کنار بدترین مخلوق من، به خاک سپرده می‌شود. اراده من قطعی گردیده که او را به وجود محمد، پسرش و جانشین و وارث علمش، شادمان گردانم.

او (محمد بن علی) کان دانش من و جایگاه راز من و حجّت من بر خلق من است. هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر آن که بهشت را جایگاهش خواهم ساخت و شفاعتش را در باره هفتاد تن از خاندانش - که همگی سزاوار آتش گشته‌اند - خواهم پذیرفت. و فرجام کار فرزندش علی را - که دوست و یاور من و گواه بر خلق من و امین وحی من است - به سعادت ختم می‌کنم. دعوتگر به راهم و خزانه‌دار دانشم، حسن، را از او به وجود می‌آورم و این رشته را با فرزند او، م ح م د، از سر مهر و رحمت برای جهانیان، کامل می‌گردانم.

او کمال موسی و تورانیت عیسی و شکیبایی ایوب را دارد. در زمان [غیبت] او،

وَالَّذِينَ، فَيَقْتُلُونَ وَيُحْرَقُونَ، وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ
بِدِمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّيْثَةُ^١ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ
عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَأَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ «أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ
مَنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُتَهْتَدُونَ»^٢.

قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ
لَكَفَاكَ، فَضْنَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

١٥٣. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ
أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ:
دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ
اِثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ^٣ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

١٥٤. الإرشاد: أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
يَحْيَى، عَنْ (مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ)، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ
وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اِثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ، ثَلَاثَةٌ
مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

١. الرُّنَاءُ: الصَّوْتُ...، أَي الصِّيَاحُ (الصَّحَاحُ ج ٦ ص ٢٣٦٣ «رنا»).

٢. البقرة: ١٥٧.

٣. في إعلام الوری «ثلاثة من أولادها»، وفي كشف الغمة: «أربعة منهم علي».

دوستان من خوار [و بی قدرت] می گردند و سرهای آنان به ارمغان فرستاده می شود، چنان که سرهای ترکان و دیلمان به ارمغان فرستاده می شود، ایشان را می کشند و می سوزانند، و پیوسته در ترس و وحشت و هراس به سر خواهند برد، و زمین از خون ایشان رنگین و وای و فغان، در میان زنانشان بلند خواهد شد.

این [نام برده]ها، دوستان راستین من هستند. به واسطه آنان، هر فتنه کور و تار را دفع می کنم و به برکت وجود آنان، زلزله ها را می زدایم و تنگناها و بند و زنجیرها را بر می دارم. درودها و رحمت پروردگارشان، بر ایشان باد! و ایشان همان رستگاران اند».

ابو بصیر [به عبد الرحمان بن سالم] گفت: اگر در همه عمرت جز همین حدیث را نشنیده باشی، برایت بس است. پس آن را مگر از اهلش پنهان مدار.^۱

۱۵۳. الکافی - به نقل از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری - : بر فاطمه علیها السلام وارد شدم. دیدم در برابرش لوحی^۲ است که نام های اوصیا از فرزندان او، در آن است. شمردم. دوازده نفر بودند و آخرینشان قائم علیه السلام بود. در میان آنها، سه محمد و سه علی^۳ بود.^۴

۱۵۴. الإرشاد - به نقل از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری - : بر فاطمه علیها السلام وارد شدم. لوحی در برابر او بود که نام های اوصیا و امامان از فرزندان او، در آن وجود داشت. شمردم. دوازده نفر بودند و یکی شان قائم بود و سه نفرشان محمد و چهار نفرشان علی.^۵

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۷ ح ۲ (با سند معتبر)، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۳ ح ۱۰۸، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۶۲، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۲۰۴ ح ۱۳ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۲ ح ۶. نیز، رک: کمال الدین: ص ۲۰۵ ح ۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۴۰ ح ۱، الأمالی، طوسی: ص ۲۹۱ ح ۵۶۶.

۲. لوح، صفحه کوچکی از تخته یا استخوان شانه حیوانات است که بر آن می نویسند. هر گاه چیزی بر آن نوشته شود، به آن لوح می گویند.

۳. سه علی از اولاد فاطمه است و در اعلام الوری و کشف الغمّة «چهار علی» آمده است.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۲ ح ۹، الخصال: ص ۴۷۷ ح ۴۲، اعلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۶، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۹۵.

۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۶، کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۱۸۰ ح ۵۴۰۸، کمال الدین: ص ۳۱۱ ح ۲ و ص ۳۱۳ ح ۴ و ص ۲۶۹ ح ۱۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۴۶ ح ۶ و ص ۴۷ ح ۷، العدد القویة: ص ۷۱ ح ۱۰۹ و ص ۱۱۰، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۲۸، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۱ ح ۵.

١٥٥ . الغيبة للطوسي : عنه ^١، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن نعمة السلولي، عن وهيب بن حفص، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن خالد، عن أبي الشفاعة، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا (لَوْحٌ فِيهِ) أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

١٥٦ . كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ وَأَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَاضِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مَالِكِ السَّلُولِيِّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي الشَّفَاعَةِ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ عليها السلام وَقُدَّامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغْشِي الْأَبْصَارَ، فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا، ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَثَلَاثَةٌ اسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ، وَثَلَاثَةٌ اسْمَاءٌ فِي طَرَفِهِ، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا، فَقُلْتُ: أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَتْ: هَذِهِ اسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، أَوْلَهُمْ ابْنُ عَمِّي وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

قال جابر، فرأيت فيها محمدًا محمدًا محمدًا في ثلاثة مواضع، وعليًا وعليًا وعليًا وعليًا في أربعة مواضع.

١. أبي جماعة عن أبي المفضل الشيباني عن محمد بن عبد الله بن جعفر.

۱۵۵. الغیبة، طوسی - به نقل از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری - : بر فاطمه علیها السلام وارد شدم. دیدم در برابرش لوحی است که نامهای اوصیا از فرزندان او، در آن است. شمردم. دوازده نفر بودند و آخرینشان قائم علیه السلام بود. در میان آنها، سه محمد و سه علی بود.^۱

۱۵۶. کمال الدین - به نقل از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری - : بر مولایم فاطمه وارد شدم. پیش رویش لوحی بود که درخشش چشمها را نابینا می کرد. در آن، دوازده اسم بود: سه اسم، روی آن و سه تا درون آن، سه تا آخر آن و سه اسم در آغاز آن. شمردم، دوازده اسم بود. گفتم: اسمهای چه کسانی است؟

فرمود: «اینها اسم اوصیاست. نخستین آنها، پسر عمویم است و سپس یازده تن از فرزندانم هستند که آخرین آنها قائم است دروذهای خدا بر همه ایشان باد!»
میان آن اسمها، سه محمد در سه جا دیدم و چهار علی در چهار جا.^۲

۱. الغیبة، طوسی: ص ۱۳۹ ح ۱۰۳، روضة الواعظین: ص ۲۸۷، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۲.
۲. کمال الدین: ص ۳۱۱ ح ۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۴۶ ح ۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۷۸، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۱ ح ۴.

تحقیق درباره حدیث لوح

حدیث لوح، گزارش جابر بن عبد الله انصاری از لوحی است که در اختیار فاطمه علیها السلام بوده و اسامی امامان علیهم السلام و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن ذکر کرده است.

در برخی گزارش‌ها، این لوح، سبز رنگ، زیبا، بهشتی و به عنوان هدیه الهی توصیف شده است. امام باقر علیه السلام نیز نسخه‌ای از این لوح در اختیار داشته که همانند نسخه جابر بن عبد الله انصاری بوده و با آن، مقابله شده است.

مجموعه گزارش‌های مرتبط با حدیث لوح، در کتب کهن و مشهور حدیث شیعی، همانند: الکافی^۱، کتاب من لا یحضره الفقیه^۲، عیون أخبار الرضا^۳، الخصال^۴، الإرشاد مفید^۵، الغیبة طوسی^۶ و... آمده است.

افزون بر این، در بسیاری از کتاب‌هایی که در موضوع امامت تألیف شده‌اند نیز این گزارش به چشم می‌آید.

فراوانی کتب کهن و معتبر شیعه در گزارش لوح، همراه با تعدد طرق و اسناد این گزارش، گونه‌ای شهرت روایی پدید می‌آورد که سبب پدید آمدن وثوق نوعی،

۱. رک: ص ۳۸۵ ح ۱۵۲ و ص ۳۹۱ ح ۱۵۳.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۸۰ ح ۵۴۰۸.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۴۶ ح ۵ و ۶.

۴. الخصال: ص ۴۷۷ ح ۴۲.

۵. رک: ص ۳۹۱ ح ۱۵۴.

۶. رک: ص ۳۹۳ ح ۱۵۵، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۳ ح ۱۰۸.

نسبت به اعتبار آن خواهد شد.

به سبب شهرت و صراحت این گزارش، شایسته است که مباحثی در باره اسناد و دلالت آن مطرح شود:

الف - مباحث مرتبط با سند

این گزارش، با پنج سند متفاوت در مصادر حدیثی شیعه نقل شده است.

۱. گزارش ابو الجارود از امام باقر علیه السلام: محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از ابو الجارود، از ابو جعفر علیه السلام.

این سند، مشهورترین سند حدیث لوح است که با تفاوت‌هایی جزئی در کتاب‌های مهم حدیثی شیعی، نقل شده است.^۱

این طریق، بهترین طریق گزارش حدیث لوح است. افراد واقع در سند، از بزرگان، موثقان و اجلای عالمان شیعی هستند. تنها راوی اول سند یعنی ابو الجارود می‌باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد که در ادامه بحث، بدان خواهیم پرداخت.

۲. گزارش مفصل ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام: سند این گزارش بسیار گسترده، این‌گونه است: محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله، از عبد الله بن جعفر، از حسن بن ظریف و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از بکر بن صالح، از عبد الرحمان بن سالم، از ابو بصیر.

این سند، به چند شاخه تقسیم می‌شود و بیشتر افراد واقع در سند، موثق‌اند. اعتبار این طریق، منوط به پذیرش احادیث دو راوی انتهایی زنجیره سند آن، یعنی بکر بن صالح و عبد الرحمان بن سالم است.

یک. عبد الرحمان بن سالم: در میان رجالیان، تنها ابن غضائری او را تضعیف کرده است؛ ولی تضعیف منفرد ابن غضائری، مورد پذیرش عالمان شیعی نیست.

۱. ربک: ص ۳۹۱ ح ۱۵۳ و ۱۵۴.

از او نزدیک به پنجاه روایت در کتب اربعه نقل شده است. بزرگان و عالمانی همچون: ابن ابی عمیر، بزنی، احمد بن محمد بن عیسی و فضالة بن ایوب، از او روایت کرده‌اند. بنا بر این، با توجه به نقل ابن ابی عمیر و بزنی، توثیق او اثبات می‌شود.

دو. بکر بن صالح: کثیر الروایه است. نزدیک به دویست و بیست حدیث به نقل از او در کتب اربعه گزارش شده است. عالمانی همچون: حسین بن سعید، احمد بن محمد بن عیسی، علی بن مهزیار و محمد بن یحیی العطّار از او نقل حدیث کرده‌اند. اگر چه نجاشی، او را ضعیف شمرده است،^۱ ولی اعتماد نویسندگان کتب اربعه حدیثی شیعه و راویان بزرگی که نام آنها را آوردیم، سبب اعتبار بخشی به شخصیت و احادیث او می‌شود.

۳. گزارش جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام: این سند در کتاب‌های کمال الدین و الغیبة طوسی نقل شده است. برخی از افراد واقع در سند، همچون: محمد بن نعمه سلولی، عبد الله بن قاسم و عبد الله بن خالد، مجهول و یا مهمل هستند. بنا بر این، سند این حدیث از منظر رجالی، معتبر نخواهد بود.

بنا بر این، حتی اگر راوی دوم این گزارش، یعنی ابو السفّاتج را نیز معتبر بشماریم، تأثیری در تقویت سند نخواهد داشت.

۴. افزون بر گزارش‌هایی که در متن کتاب آورده‌ایم، گزارش دیگری از حدیث لوح نیز موجود است که از منظر طرق و اسناد، از اعتبار لازم برخوردار نیست. مثلاً گزارش محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام:^۲ سند این متن، ضعیف است؛ چون افراد مجهول در آن قرار دارند. افزون بر آن، روایت کردن محمد بن سنان از امام

۱. رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۷۰ ش ۲۷۴.

۲. ر.ک: الأمالی، طوسی: ص ۲۹۱ ح ۵۶۶.

صادق (ع) ثابت نیست و مشابه ندارد.^۱

گزارش دیگر حدیث لوح، به نقل از ابو نضره در جریان شهادت امام باقر (ع) است.^۲ سند و متن این گزارش، غیر معتبر است. این گزارش، علاوه بر وجود افراد مجهول و مهمل در سند آن، از منظر تاریخی نیز با اشکال روبه‌روست؛ زیرا از حضور جابر بن عبد الله انصاری در هنگام شهادت امام باقر (ع) و در حضور امام صادق (ع) سخن گفته است، در حالی که جابر بن عبد الله در سال ۷۸ هجری، وفات کرده است.^۳ امام صادق (ع) در سال ۸۳ هجری متولد شده و امام باقر (ع) در سال ۱۱۴ هجری به شهادت رسیده است. بنا بر این، امکان همراه بودن این سه نفر در یک جلسه، وجود ندارد.

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت: سند اول و دوم حدیث لوح، قابل قبول است. تعدد منابع کهن و معتبری که حدیث یاد شده را نقل کرده‌اند و همچنین تعدد طرق و اعتبار برخی از آنها قرائن روشنی بر صدور آن است. وضعیت رجالی ابو الجارود در پذیرش سندی متن اول دخالت دارد. بنا بر این در مورد او با تفصیل بیشتری سخن می‌گوییم:

ابو الجارود

زیاد بن منذر، مشهور به ابو الجارود، از اصحاب امام باقر (ع)، روایت‌کننده از امام صادق (ع) و فردی نابینا بوده است. احادیث تفسیری او از امام باقر (ع) مشهور است.^۴ بسیاری از این احادیث تفسیری او در نسخه موجود کتاب تفسیر القمی نقل شده است. ظاهراً شخصی کتاب تفسیری ابو الجارود را در کتاب

۱. رک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۶ ص ۱۵۱.

۲. رک: عیون أخبار الرضا (ع): ج ۱ ص ۴۷ ح ۱.

۳. رجال الطوسی: ص ۳۱ ش ۱۳۴.

۴. رجال النجاشی: ج ۱ ص ۳۸۷ ص ۴۴۶.

تفسیری علی بن ابراهیم داخل کرده است. او زیدی مذهب و بنیان گذار فرقه «جارودیه» شمرده شده است.^۱

وضعیت حدیثی و رجالی

از ابو الجارود بیش از صد حدیث در کتب اربعه نقل شده است.^۲ محدثان مشهوری همچون: حسن بن محبوب، عبد الله بن سنان، ابان بن عثمان، عبد الله بن مغیره و محمد بن سنان از او نقل روایت کرده اند.^۳

شیخ مفید^۴ او و چند نفر دیگر از راویان احادیث عدد امامان و رؤیت ماه رمضان را این گونه ستوده است:

من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق إلى ذم واحد منهم.^۴

از بزرگانی اند که حلال و حرام و فتوا و حکم از آنها اخذ می شود و ایراد و اشکال به آنها نمی توان وارد ساخت.

ابن غضائری - که به تضعیف راویان شهره است - درباره او به ملایمت سخن گفته و او را مدح کرده است:

زیاده صاحب المقام، حدیثه فی حدیث أصحابنا أكثر منه فی الزیدية و أصحابنا

یکرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الأرحبی.^۵

او در حدیث شیعه، دارای جایگاه مناسبی است. روایات او در میان شیعه امامیه،

بیش از زیدیه است. عالمان ما تنها احادیث محمد بن سنان از او را ناپسند

۱. الفهرست: ص ۱۳۱ ش ۲۰۳.

۲. معجم رجال الحدیث: ج ۲۱ ص ۷۷ و ج ۷ ص ۲۲۳.

۳. معجم رجال الحدیث: ج ۲۱ ص ۷۷.

۴. الرسالة العددية: ص ۲۶. مرحوم شیخ مفید در صدد بیان احادیث رؤیت در ماه رمضان است. او پس از این توصیف، برخی از روایات را نقل می کند که روایت محمد بن سنان از ابو الجارود، یکی از آنهاست.

۵. رجال ابن غضائری: ص ۶۱ ح ۵۱.

می‌شمارند؛ ولی احایث محمد بن بکر ارحبى از او را معتبر می‌دانند.

سخن ابن غضائری حاکی از آن است که احادیث ابو الجارود را پذیرفته است. او تنها احادیثی را که از طریق محمد بن سنان از او نقل شده، مورد پذیرش عالمان نمی‌داند. این نکته با توجه به تفاوت طبقات و تضعیف محمد بن سنان است و ارتباطی با عدم وثاقت ابو الجارود ندارد.

عالمان مشهور رجالی همانند نجاشی و شیخ طوسی، او را از منظر نقل روایت، تضعیف نکرده‌اند. تنها کشتی در کتاب رجالی خویش، احادیثی از امام صادق (ع) نقل کرده است که به دگرگونی او و پشت کردن به حق و دروغگویی اشاره دارد.^۱ ضعیف بودن اسناد تمامی این متون، سبب کاهش اعتماد بدان می‌گردد.^۲

نتیجه‌گیری: با توجه به مجموع قرائن ذکر شده بویژه روایت کردن اجلای اصحاب از ابو الجارود، توثیق عام شیخ مفید، مدح نسبی ابن غضائری و عدم تصریح به ضعف او توسط رجالیان، وثاقت او اثبات می‌شود و احادیث او مورد پذیرش خواهد بود. گفتنی است که در کتاب معجم رجال الحدیث، توثیق ابو الجارود به سبب واقع شدن او در کتاب کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم تقویت شده است؛^۳ ولی به سبب عدم پذیرش این مبنا و عدم تمامیت ادعای حضور ابو الجارود در احادیث کتاب تفسیر القمی، این گونه توثیق، مورد پذیرش نخواهد بود.^۴

مذهب ابو الجارود

مجموعه گزارش‌های رجالی، بر صحت مذهب او در ابتدای عمر خویش و در زمان امامت امام باقر (ع) دلالت دارند. منابع رجالی شیعه، صراحتاً زیدی

۱. رجال الکشتی: ج ۲ ص ۴۹۵ ش ۴۱۳ تا ۴۱۹.

۲. رک: معجم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۲۴.

۳. رک: معجم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۲۴.

۴. رک: کلیات فی علم الرجال: ص ۳۰۹ - ۳۲۰.

بودن او^۱ و یا تغییر مذهب او به زیدیه^۲ را نیز گزارش کرده‌اند. این گزارش‌ها سبب پدید آمدن پرسش‌ها و نکته‌هایی در باره ابو الجارود گشته است:

۱. چگونه متنی چنین صریح، مهم و تأثیرگذار در عدد امامان توسط شخصی نقل شده که بدان معتقد نیست؟

۲. آیا او واقعاً زیدی بوده است؟ در این صورت، چگونه حدیث لوح را گزارش کرده است؟

۳. یا او در اواخر عمر خود، مذهب زیدیه را ترک کرده و به مذهب امامیه روی آورده است؟ یا توجه به آن که حسن بن محبوب، سال‌های پایانی زندگی ابو الجارود را درک کرده و این حدیث را در آن دوران از او شنیده است.

۴. حتی اگر رجوع ابو الجارود را نیز بپذیریم، نتیجه این سخن آن خواهد بود که او حدیث لوح را از امام باقر^{علیه السلام} شنیده است. در سال‌های بعد، بر خلاف آن عمل کرده و مذهب زیدی را پذیرفته و در آخر عمر، دوباره به مذهب حق بازگشته است. به نظر می‌رسد که ادعای زیدی بودن او یا تأسیس فرقه جارودیه، ناشی از تمایلات سیاسی ابو الجارود بوده است. او از جهت سیاسی، با قیام و انقلاب زیدیان موافق بوده و آن را تبلیغ می‌کرده است.^۳

از این رو در سال‌های فعالیت زیدیان، شبهه زیدی بودن او مطرح شده است. گفتنی است که نگاه‌های موجود در کتاب‌های ملل و نحل، از دقت لازم برخوردار نیست؛ زیرا آنان به مقتضای کتاب خود، در صدد تکثیر فرقه‌ها و نحله‌ها بوده و تنها به صرف احتمال یا گفته‌ای، فرقه‌ای جدید معرفی می‌کنند. لذا قرائت

۱. القهرست، طوسی: ص ۱۳۱ ش ۳۰۲، رجال الطوسی: ص ۱۲۵ ش ۱۴۰۹.

۲. رجال النجاشی: ج ۱ ص ۳۸۸ ش ۴۴۶.

۳. رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۵ ص ۲۹۰.

ابو الجارود به زیدیان، قابل پذیرش است؛ ولی اعتقاد او به امامت زید را نمی‌توان تأیید کرد.

افزون بر این، انساب عقاید فرقه جارودیه به شخص ابو الجارود نیز قابل اثبات نیست.

بنا بر این با توجه به شهرت حدیث لوح و بزرگی راویان آن، می‌توان این نظریه را تقویت نمود که ابو الجارود بر مذهب امامیه بوده و تمایلات سیاسی او در دفاع از قیام زیدیه، سبب اتهام زیدی بودن او گردیده است.

ب - بررسی متن حدیث لوح

برخی از گزارش‌های حدیث لوح، بسیار خلاصه و بعضی دیگر، بسیار مفصل‌اند. گزارش ابو بصیر، مشروح‌ترین گزارش از این واقعه است. گزارش‌های ابو الجارود نیز گوناگون است.

یکی از گزارش‌های ابو الجارود، به دوازده وصی از فرزندان فاطمه علیها السلام اشاره دارد.^۱ این عبارت، مورد اعتراض برخی از دانشوران قرار گرفته است.^۲ آنان با توجه به نظریه زیدی بودن ابو الجارود گفته‌اند؛ ابو الجارود با تحریف یازده وصی از فرزندان فاطمه علیها السلام، قصد آن داشته است که امامت زید بن علی را نیز اثبات کند. تأمل در این سخن، نادرستی آن را اثبات می‌کند؛ چون هیچ یک از زیدیه، امامان دوازده گانه را همراه با زید بن علی به امامت نپذیرفته‌اند. آنان تنها چهار امام نخست را باور داشته و امامان متأخر را اقرار ندارند.

در بررسی عبارت «دوازده وصی از فرزندان فاطمه علیها السلام»، احتمالات دیگری نیز مطرح است:

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

۲. الأخبار الدخیلة: ص ۱۰.

۱. چون یازده نفر از دوازده وصی پیامبر ﷺ از فرزندان فاطمه علیها السلام بوده‌اند، این وصف تغلیبی در باره آنان آمده است.

۲. احتمال دیگر، آن است که با توجه به معلوم و یقینی بودن وصایت امام علی علیه السلام، جابر بن عبد الله در صدد شمارش بقیه اوصیا و نام بردن از آنها بوده و در شمارش، اشتباه کرده است.

بدین سبب، او تصریح می‌کند که سه نام «محمد» و سه نام «علی» در این مجموعه بود. مسلم است که او امام علی علیه السلام را جزو این افراد نشمرده است و تنها به امام زین العابدین، امام رضا و امام هادی علیهم السلام اشاره کرده است.

۳. احتمال دیگر، آن است که به جهت شهرت و انس شیعیان با دوازده امام و وصی، در گزارش‌های پسین در نقل به معنای احادیث، «احد عشر» به «اثنا عشر» تبدیل شده است. این تغییر سهوی، به سبب سبق ذهنی مخاطبان و شهرت اصطلاح دوازده امام است.

۴. در گزارش ارشاد و کمال الدین، اشکالات پیشین راه ندارد. شیخ مفید در کتاب ارشاد، عبارت جابر را این گونه نقل کرده است: «أسماء الأوصیاء والأئمة من ولدها؛ یعنی حدیث لوح، در صدد بیان اوصیای پیامبر ﷺ و امامان از نسل فاطمه علیها السلام بوده است». در کتاب کمال الدین نیز به نقل از فاطمه علیها السلام آمده است:

هذه أسماء الأوصیاء أولهم ابن عمی وأحد عشر من ولدی آخرهم القائم.

این، اسامی اوصیا [ی پیامبر ﷺ] است که اولین آنان عموزاده من است و سپس یازده فرزندم و آخرین آنها نیز قائم است.

خلاصه سخن آن که: با عنایت به نکات یاد شده و روشنی دلالت حدیث لوح بر مشخصات امامان اهل بیت علیهم السلام، این حدیث، یکی از ادله معتبر بر امامت آنان بویژه امام مهدی علیه السلام است.

١٠/٣

حَدِيثُ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١٥٧. الكافي : عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُودَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عج)، قَالَ :

أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عج) وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عج) وَهُوَ مَتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللَّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : أَسَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ، إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ^١، وَأَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عج) : سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رَوْحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عج) إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ :

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ، قَالَ : فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ (عج)، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ (عج) -، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَخِيهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ

١. في كمال الدين و غلل الشرائع و عيون أخبار الرضا (عج) : «... ما أقضي عليهم».

۱۰ / ۳

حدیث خضر علیہ السلام

۱۵۷. الکافی - به نقل از داوود بن قاسم جعفری، از امام جواد علیه السلام - : امیر مؤمنان علیه السلام، در حالی که به دست سلمان تکیه داشت و حسن بن علی علیه السلام نیز با او بود، آمد و وارد مسجد الحرام شد و نشست. در این هنگام، مردی خوش سیما و خوشپوش آمد و به امیر مؤمنان سلام کرد و ایشان جواب سلامش را داد. او نشست و آن گاه گفت: ای امیر مؤمنان! سه پرسش از تو می کنم که اگر آنها را پاسخ گفתי، خواهم دانست که این جماعت در باره تو مرتکب کاری شده اند که محکوم به نابودی اند و در دنیا و آخرتشان، در امان نیستند، و اگر پاسخ نگفתי، خواهم دانست که تو و آنان یکسانید.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر چه می خواهی، از من بپرس».

او گفت: به من بگو که: وقتی انسان می خوابد، روحش کجا می رود؟ چگونه است که انسان به یاد می آورد و فراموش می کند؟ و چرا فرزند انسان، شبیه عموها و دایی هایش می شود؟

امیر مؤمنان علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: «ای ابو محمد! تو پاسخش را بگو».

پس چون حسن علیه السلام پاسخ او را داد، مرد گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، و پیوسته بدین گواهی می دهم. گواهی می دهم که محمد، فرستاده خداست، و پیوسته بدین گواهی می دهم. گواهی می دهم که تو - ای علی - وصی پیامبر خدا و برپا دارنده حجّت او هستی، و پیوسته بدین گواهی می دهم. گواهی می دهم که تو - ای حسن - وصی برادر او و برپا دارنده حجّت او پس از او هستی. گواهی می دهم که حسین بن علی، وصی برادرش و برپا دارنده حجّت او پس از وی است. گواهی می دهم که علی بن الحسین، برپا دارنده امامت حسین پس از اوست. گواهی می دهم که محمد بن علی، برپا دارنده امر امامت علی بن الحسین است. گواهی می دهم که جعفر بن محمد، برپا دارنده امر امامت محمد است. گواهی می دهم که موسی، برپا دارنده امر جعفر بن محمد است. گواهی می دهم که علی بن موسی، برپا دارنده امر موسی بن جعفر است. گواهی می دهم

الحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ، فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْت جَوْرًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَانظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ؟ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، قَالَ: هُوَ الْخِضْرُ عليه السلام.

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءً. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبْرُ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ: لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْخَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ.

١١ / ٣

حَدِيثُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ

١٥٨. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِعِ النَّيسَابُورِيِّ الْعَطَّارِ عليه السلام فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

که محمد بن علی، برپا دارنده امر علی بن موسی است. گواهی می‌دهم که علی بن محمد، برپا دارنده امر محمد بن علی است. گواهی می‌دهم که حسن بن علی، برپا دارنده امر علی بن محمد است. گواهی می‌دهم به [امامت] مردی از فرزندان حسن، که بردن نام و کنیه‌اش جایز نیست تا آن‌گاه که ظهور کند و زمین را، چنان‌که آکنده از ستم شده است، از عدل و داد پر کند. سلام و رحمت و برکات خدا، بر تو، ای امیر مؤمنان! سپس برخاست و رفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ای ابو محمد! دنبال او برو و بین کجا می‌رود».

حسن بن علی علیه السلام بیرون رفت و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون نهاد، نفهمیدم به کدام سوی از زمین خدا رفت. پس نزد امیر مؤمنان باز گشتم و ایشان را از این امر آگاه ساختم.

فرمود: «ای ابو محمد! او را شناختی؟»

گفتم: خدا و پیامبر او و امیر مؤمنان، بهتر می‌دانند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «او خضر علیه السلام بود»^۱.

۱۱/۳

حدیث اسلام‌ناب

۱۵۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام - به نقل از فضل بن شاذان - : مأمون از امام رضا علیه السلام درخواست کرد که محض (حقیقت و لب) اسلام را به طور موجز و مختصر، برایش بنویسد.

ایشان برایش چنین نوشت: «محض اسلام، عبارت است از گواهی دادن به این که

۱. محمد بن یحیی هم با سند خود از ابو هاشم، مانند همین را نقل کرده است. محمد بن یحیی گفته که به محمد بن حسن گفتم: ای ابو جعفر! دوست داشتم که این خبر غیر از طریق احمد بن ابی عبد الله می‌رسید. گفت: او برای من ده سال قبل از زمان حیرت، این را نقل کرد.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۵ ح ۱ و ۲ (با دو سند صحیح). الغیبة، طوسی: ص ۱۵۴ ح ۱۱۴، الغیبة، نعمانی: ص ۵۸ ح ۲، کمال الدین: ص ۳۱۳ ح ۱، علل الشرائع: ص ۹۶ ح ۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۵ ح ۲۵ (در این سه منبع آخر، با سندهای صحیح، با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۱۴ ح ۱.

مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسَابُورِيِّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَائِيَّ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مُحَضَّزَ الْإِسْلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْإِيجَازِ وَالْإِخْتِصَارِ، فَكَتَبَ لَهُ:

إِنَّ مُحَضَّزَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا أَخَذًا فَرْدًا صَمَدًا، قَيُّومًا سَمِيعًا بَصِيرًا، قَدِيرًا قَدِيمًا قَائِمًا بَاقِيًا، عَالِمًا لَا يَجْهَلُ، قَادِرًا لَا يَعْجُزُ، غَنِيًّا لَا يَحْتَاجُ، عَدْلًا لَا يَجُورُ، وَأَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، لَا شِبْهَ لَهُ وَلَا ضِدَّ لَهُ، وَلَا نِدَّ لَهُ وَلَا كُفَاءَ لَهُ، وَأَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالْعِبَادَةِ وَالِدُّعَاءِ، وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمِينُهُ وَصَفِيُّهُ، وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ، لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتِهِ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ، وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، وَالتَّصْدِيقُ بِهِ وَبِجَمِيعِ مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ، وَالتَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ الَّذِي «لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^١ وَأَنَّهُ الْمُهَيَّمِنُ^٢ عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا، وَأَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ، نُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَمُتَشَابِهِهِ، وَخَاصَّةِ وَعَامَّةِ، وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ، وَنَاسِخِهِ وَمَنْسُوخِهِ، وَقِصَصِهِ وَأَخْبَارِهِ، لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ أَنْ يَأْتِيَ بِمِثْلِهِ.

وَأَنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ، وَالْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَالْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ، وَالتَّاطِقَ عَنِ الْقُرْآنِ، وَالْعَالِمَ بِأَحْكَامِهِ، أَخُوهُ وَخَلِيفَتُهُ وَوَصِيُّهُ وَوَلِيِّهُ، وَالَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ

١. فصلت: ٤٢.

٢. المهيمن: هو الرقيب، وقيل: الشاهد (النهاية: ج ٥ ص ٢٧٥ «هيمن»).

معبودی جز ایزد یگانه و بی‌انبار نیست. معبودی است یکتا، یگانه، تک، بی‌نیاز، قائم به ذات، شنوا، بینا، توانا، دیرین، پاینده، ماندگار، دانایی که هیچ نادانی‌ای در او راه ندارد؛ توانایی که هیچ ناتوانی‌ای در او نیست؛ بی‌نیازی که هرگز نیازمند نمی‌شود و دادگری که هیچ گاه ستم نمی‌کند. آفریننده همه چیز است. چیزی همانند او نیست. همتا و ضد ندارد. مانند و همسانی ندارد. مقصود در پرستش و نیایش و امید و بیم، اوست.

و نیز گواهی دادن به این که محمد، بنده و فرستاده و امین و برگزیده او و منتخب او از میان خلقش، و سرور رسولان و خاتم پیامبران و برترین جهانیان است. پس از او، پیامبری نیست، و آیین او جای‌گزینی ندارد و شریعتش تغییر نمی‌پذیرد، و همه آنچه محمد بن عبد الله آورده، حق آشکار است، و نیز تصدیق او و همه فرستادگان خدا و پیامبران و حجّت‌های او، که پیش‌تر بوده‌اند.

و نیز تصدیق کتاب راست و عزیز او ﴿که باطل، نه از پیش رو و نه از پشت سرش، بدان راه ندارد و از سوی خدای حکیم و ستودنی فرو فرستاده شده است﴾ و در بردارنده همه کتاب‌های آسمانی پیشین است و از آغاز تا انجامش، حق است. به آیات محکم و متشابه آن و خاص و عامش و نویدها و بیم‌هایش و ناسخ و منسوخش و داستان‌ها و خبرهایش، ایمان داریم، و هیچ مخلوقی نمی‌تواند همانند آن را بیاورد.

و این که راه‌نمای پس از او (پیامبر ﷺ) و حجّت بر مؤمنان و عهده‌دار امر مسلمانان و سخنگوی قرآن و دانا به احکام آن، برادر و جانشین و وصی و ولی اوست؛ همو که برای پیامبر ﷺ به منزله هارون برای موسی بود؛ یعنی علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و جلودار خوبان و روسپیدان و برترین اوصیا و وارث دانش پیامبران و فرستادگان، و پس از او، حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشتی اند و سپس علی بن الحسین زین العابدین، سپس محمد بن علی

المُحَجَّلِينَ^١، وَأَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ، وَوَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ وَارِثُ عِلْمِ الْوَصِيِّينَ، ثُمَّ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ
مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ،
أَشْهَدُ لَهُمْ بِالْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ، وَأَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ فِي
كُلِّ عَصْرِ وَأَوَانٍ، وَأَنَّهُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَأَنَّمَّةَ الْهُدَى، وَالْحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، إِلَى
أَنْ يَرِثَ اللهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا.

١٢/٣

دُعَاءُ طَلِبِ الْحَاجَّةِ

١٥٩. كتاب من لا يحضره الفقيه: رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُنْدَبٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عج أَنَّهُ
قَالَ: تَقُولُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ
وَجَمِيعَ خَلْقِكَ، أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ رَبِّي، وَالْإِسْلَامَ دِينِي، وَمُحَمَّدًا نَبِيِّي، وَعَلِيًّا، وَالْحَسَنَ،
وَالْحُسَيْنَ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنَ
جَعْفَرٍ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ،
وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَيْمَتِي، بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُنْشِدُكَ
دَمَ الْمَظْلُومِ - ثَلَاثًا -.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُنْشِدُكَ بِأَيْوَانِكَ عَلَى نَفْسِكَ لِأَعْدَائِكَ لِتُهْلِكَنَّهُمْ بِأَيْدِينَا وَأَيْدِي

١. العَرَّ الْمُحَجَّلُونَ: أي بيض مواضع الرضوء من الأيدي والوجه والأقدام (النهاية: ج ١ ص ٢٤٦ «حجل»).

گستراننده دانش پیامبران، سپس جعفر بن محمد صادق، وارث دانش اوصیا، سپس موسی بن جعفر کاظم، سپس علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی و سپس حجّت قائم منتظر است. درودهای خداوند، بر ایشان باد!

گواهی می‌دهم که ایشان وصی و امام هستند، و زمین در هیچ عصر و زمانی، از وجود حجّت خدای متعال بر خلقش خالی نیست، و ایشان اند دستگیره استوار و پیشوایان هدایت و حجّت بر مردم دنیا تا آن گاه که [قیامت فرا رسد و] خدا زمین و زمینیان را به ارث برد.^۱

۱۲/۳

دعای حاجت‌طلبی

۱۵۹. کتاب من لا یحضره الفقیه - به نقل از عبد الله بن جندب، از امام کاظم علیه السلام - : در سجده شکر می‌گویی: «بار خدایا! من تو را گواه می‌گیرم و فرشتگانت و پیامبران و فرستادگانت را و همه آفریدگانت را نیز گواه می‌گیرم بر این که [معتقدم] تویی خدای یگانه و پروردگار من و [بر این که] اسلام، دین من و محمد، پیامبر من است و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّة بن الحسن بن علی، پیشوایانم هستند و من، دوستدار و پیرو ایشان هستم و از دشمنانشان بیزارم. بار خدایا! به خون ستم‌دیده سوگندت می‌دهم (این را سه بار می‌گویی).

بار خدایا! سوگندت می‌دهم به آن عهدی که با خویش در باره دشمنانت کرده‌ای که آنان را به دست ما و به دست مؤمنان، نابود گردانی. بار خدایا! به آن عهدی که با

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۱۲۱ ح ۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۲۵۲ ح ۱.

المؤمنين، اللهم اني اشدك بايوائك على نفسك لاوليائك لتظفرتهم بعدوك وعدوهم،
 ان تصلي على محمد، وعلى المستحفظين من آل محمد - ثلاثاً - .

وتقول: اللهم اني اسالك اليسر بعد العسر - ثلاثاً -، ثم تضع خدك الايمن على
 الارض وتقول: يا كهفي حين تعينني المذاهب، وتضيق علي الارض بما رحبت،
 ويا باري خلقي رحمة بي وكنت عن خلقي غنياً، صل على محمد وآل محمد،
 وعلى المستحفظين من آل محمد - ثلاثاً -، ثم تضع خدك اليسر على الارض
 وتقول: يا مذل كل جبار، ويا معز كل ذليل، قد - وعزتك - بلغ بي مجهودي
 - ثلاثاً -، ثم تعود للسجود وتقول مئة مرة: شكراً شكراً، ثم تسأل حاجتك ان شاء
 الله.

خویش در باره دوستانت کرده‌ای که آنان را بر دشمن خودت و ایشان پیروز گردانی، سوگندت می‌دهم که بر محمد و بر رازداران از خاندان محمد، درود فرستی (این را سه بار می‌گویی).

و سه بار می‌گویی: «بار خدایا! از تو درخواست می‌کنم که پس از تنگی و دشواری، آسانی و آسایش را به من ارزانی داری».

سپس گونه راست را بر خاک می‌نهد و سه بار می‌گویی: «ای پناهگاه من در آن هنگام که همه راه‌ها بر من بسته و زمین با همه فراخی اش بر من تنگ می‌شود! ای آن که مرا از سر مهر بر من، آفریدی و به آفریدن من نیازی نداشتی! بر محمد و خاندان محمد و بر رازداران از خاندان محمد درود فرست».

سپس گونه چپ خویش را بر خاک می‌نهد و سه بار می‌گویی: «ای خوارکننده هر گردن‌فرازی، و ای عزت‌دهنده هر خواری! به عزت سوگند که طاقتم طاق گشته است».

آن گاه، دوباره به سجده می‌روی و صد مرتبه می‌گویی: «سپاس گزارم، سپاس گزارم!».

سپس حاجتت را از خدا درخواست می‌کنی، به یاری خدا.^۱

۱. کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۱ ص ۲۲۹ ح ۹۶۷ (با سند معتبر)، الکافی: ج ۳ ص ۲۲۵ ح ۱۷، تهذیب الأحکام: ج ۲ ص ۱۱۰ ح ۴۱۶ (هر دو منبع با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۸۶ ص ۲۲۵.

فهرست تفصیلی

۳	اهدا
۵	فهرست اجمالی
۷	پیش‌گفتار
۱۰	سیاس از همکاران
۱۳	مقدمه مترجم
۱۷	درآمد
۱۸	(۱) دانش‌نامه امام مهدی <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۱۸	بخش اول: مهدویت از نگاهی کلی
۱۸	۱-۱. تداوم رهبری الهی
۱۹	۲-۱. تداوم امامت در نسل پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹	۳-۱. شمار رهبران الهی پس از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹	۴-۱. وجوب شناخت امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۰	۵-۱. بشارات قرآن
۲۰	بخش دوم: زندگی‌نامه امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۰	۱-۲. نیاکان
۲۰	۲-۲. ولادت
۲۱	۳-۲. نام
۲۱	۴-۲. سیما

- ۲۱ ۲-۵. طول عمر
- ۲۱ ۲-۶. ویژگی‌ها
- ۲۲ ۲-۷. پاسخ برخی پرسش‌ها
- ۲۲ بخش سوم: غیبت امام مهدی علیه السلام
- ۲۲ ۳-۱. پیشگویی درباره غیبت
- ۲۲ ۳-۲. حکمت غیبت
- ۲۳ ۳-۳. برکات غیبت
- ۲۳ بخش چهارم: سفر او و کلاهی امام مهدی علیه السلام
- ۲۳ ۴-۱. نهاد وکالت
- ۲۳ ۴-۲. فضای جامعه اسلامی
- ۲۴ ۴-۳. نمایان خاص
- ۲۴ ۴-۴. مدعیان دروغین
- ۲۵ بخش پنجم: توقیعات امام مهدی علیه السلام
- ۲۵ ۵-۱. توقیعات اعتقادی و سیاسی
- ۲۵ ۵-۲. توقیعات فقهی
- ۲۵ ۵-۳. توقیعاتی حاکی از کرامت
- ۲۵ ۵-۴. توقیعات گوناگون دیگر
- ۲۶ بخش ششم: دیدار با امام مهدی علیه السلام
- ۲۶ ۶-۱. دیدار با امام علیه السلام پیش از غیبت
- ۲۶ ۶-۲. دیدار با امام علیه السلام در دوران غیبت صغری
- ۲۶ ۶-۳. دیدار با امام علیه السلام در ایام غیبت کبری
- ۲۶ ۶-۴. عنایت امام علیه السلام به شماری از علما و مراجع تقلید
- ۲۶ ۶-۵. خاطراتی از نگارنده
- ۲۷ بخش هفتم: وظایف مسلمانان در روزگار غیبت
- ۲۷ ۷-۱. انتظار

۲۷	۲-۷. صبر
۲۷	۳-۷. پایداری
۲۷	۴-۷. دعا برای فرج
۲۸	۵-۷. زمینه‌سازی
۲۸	بخش هشتم: دعا، توسل و استخاره
۲۸	۱-۸. دعا‌های پدر و اجداد امام
۲۹	۲-۸. دعا‌های امام
۲۹	۳-۸. دعا برای امام در اعیاد
۲۹	۴-۸. دعا برای امام در ماه رمضان
۲۹	۵-۸. دعا در روز جمعه
۲۹	۶-۸. دعا برای امام در سایر اوقات
۲۹	۷-۸. دعا برای امام در هر حال
۳۰	۸-۸. دعا‌های مأثور از امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰	۹-۸. استخاره
۳۰	۱۰-۸. توسل
۳۰	بخش نهم: زیارات
۳۰	۱-۹. زیارت‌نامه‌های امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰	۲-۹. زیارت‌های منسوب به امام
۳۱	بخش دهم: نشانه‌های ظهور
۳۱	۱-۱۰. نشانه‌های حتمی
۳۱	۲-۱۰. نشانه‌های غیر حتمی
۳۱	۳-۱۰. رجعت
۳۲	بخش یازدهم: قیام
۳۲	۱-۱۱. زمان قیام
۳۲	۲-۱۱. مکان قیام

- ۳۲ ۱۱-۳. سیمای امام هنگام قیام
- ۳۲ ۱۱-۴. یاران امام
- ۳۳ ۱۱-۵. عیسی بن مریم ۷ در کنار امام مهدی علیه السلام
- ۳۳ ۱۱-۶. پرچم امام
- ۳۳ ۱۱-۷. سخنان امام در آغاز قیام
- ۳۴ ۱۱-۸. برخورد با دشمنان اسلام
- ۳۴ ۱۱-۹. پاسخ به چند پرسش
- ۳۴ بخش دوازدهم: سیره حکومتی
- ۳۴ ۱۲-۱. مبانی سیره حکومتی مهدوی
- ۳۵ ۱۲-۲. اصلی‌ترین سیاست‌ها
- ۳۵ ۱۲-۳. سیاست‌های فرهنگی
- ۳۵ ۱۲-۴. سیاست‌های اجتماعی
- ۳۶ ۱۲-۵. سیاست‌های اقتصادی
- ۳۶ ۱۲-۶. سیاست‌های قضایی
- ۳۶ بخش سیزدهم: نمونه‌هایی از سروده‌های مهدوی
- ۳۷ بخش چهاردهم: کتاب‌شناسی مهدویت
- ۳۷ ۱۴-۱. مهدویت‌نگاری تا قرن دوازدهم
- ۳۷ ۱۴-۲. مهدویت‌نگاری پس از قرن دوازدهم
- ۳۸ (۲) مراحل تحقیق و تدوین دانش‌نامه
- ۳۸ ۱. اخذ و تدوین متن
- ۳۸ ۱-۱. گردآوری نخستین
- ۳۸ ۱-۲. تدوین اولیه
- ۳۹ ۲-۳. طراحی مؤلف
- ۳۹ ۲. تکمیل پژوهش
- ۳۹ ۲-۱. نقد

۴۹	۲-۲. تخریب، مستندسازی و انتخاب متن مناسب تر
۴۰	۲-۳. نگارش تحلیل و توضیح
۴۰	۲. افزوده‌های پژوهشی
۴۱	۴. تدوین نهایی
۴۱	۵. ترجمه
۴۱	نکات پایانی
۴۲	(۳) ویژگی‌های دانش‌نامه امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۲	۱. بهره‌گیری از تجربه نگارش دو دانش‌نامه
۴۴	۲. اعتبارسنجی مضاعف منابع
۴۵	۳. استناد گسترده به منابع فریقین
۴۵	۴. نقد و ارزشیابی دلایل غیر نقلی مهدویت
۴۶	۵. جامعیت و گزیده‌نگاری
۴۷	۶. تبیین و تحلیل
۴۷	۷. نقد و بررسی
۴۸	۸. تبیین عقاید دیگران در باره منجی
۴۸	۹. جمع‌بندی و تحلیل گزارش‌های متعارض
۴۸	۱۰. پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهه‌ها
۴۹	۱۱. ارائه گزیده‌ای از سروده‌های مهدوی در پانزده قرن
۴۹	۱۲. تنظیم منطقی و آسان‌یاب
۵۰	۱۳. برطرف کردن نیازهای فرعی پژوهشگر
۵۰	۱۴. هشدار درباره خرافه‌گرایی
۵۰	۱۵. روش دانش‌نامه در تکریم معصومان
۵۱	(۴) رویکردهای پژوهشی در مهدویت‌نگاری
۵۳	۱. رویکرد نقلی
۵۸	۲. رویکرد نقلی-عقلی

- ۱-۲. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) ۵۹
- ۲-۲. سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) ۵۹
- ۲-۳. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) ۶۰
- ۲-۴. خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) ۶۱
- ۲-۵. صدرالدین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ ق) ۶۱
- ۲-۶. شهید سید محمدباقر صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰ ق / ۱۳۱۳-۱۳۵۹ ش) ۶۳
- ۲-۷. آیه الله جوادی آملی ۶۴
۳. رویکرد عرفانی - صوفی ۶۵
- ۳-۱. محیی‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق) ۶۵
- ۳-۲. عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ق) ۶۷
- ۳-۳. مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ق) ۶۸
- ۳-۴. نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۷ ق) ۷۰
- ۳-۵. غلاء الدولة سمنانی (قرن ۷ و ۸) ۷۱
- اشاره عرقا به روایات مهدویت ۷۱
- تحلیل و جمع بندی ۷۳
- (۵) مهدویت از نگاه اهل سنت ۷۶
- پیگیری روایات مهدوی در منابع روایی اهل سنت ۷۶
۱. آبری شافعی (م ۳۶۳ ق) ۸۲
۲. دهلوی (م ۱۰۵۲ ق) ۸۳
۳. سفارینی (م ۱۱۸۸ ق) ۸۴
۴. شوکانی (م ۱۲۵۰ یا ۱۲۵۵ ق) ۸۳
۵. عبدالمحسن عیّاد ۸۴
- نقاط اشتراک ۸۶
۱. منجی موعود ۸۶
۲. تبار منجی ۸۶

۳. نام منجی ۸۶
۴. لقب منجی ۸۷
۵. وقت ظهور منجی ۸۷
۶. قیام و پیروزی منجی ۸۷
۷. همراهی عیسی علیه السلام با منجی ۸۸
۸. جهان پس از قیام منجی ۸۸
- نقاط اختلاف ۸۸
۱. نام پدر امام مهدی علیه السلام ۸۸
۲. از نسل امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام ۸۹
۳. ولادت و مدت عمر او ۹۰
- (۶) منجی موعود در ادیان ابراهیمی ۹۴
- معرفی عهدین ۹۴
۱. پیشگویی های تورات در باره ظهور منجی ۹۶
- ۱-۱. شخصیت منجی (ماشیح) ۹۶
- ۱-۲. نصوص مرتبط با ظهور منجی ۹۸
- ۱-۳. علامات ظهور منجی ۱۰۱
- ۱-۴. برکات ظهور منجی ۱۰۱
- ۱-۴-۱. تحقق امنیت ۱۰۱
- ۱-۴-۲. پایان شرک و گناه ۱۰۲
- ۱-۴-۳. فراگیر شدن خداشناسی ۱۰۳
- ۱-۴-۴. فراگیر شدن خداپرستی ۱۰۳
- ۱-۴-۵. همزیستی مسالمت آمیز ۱۰۴
۲. پیشگویی های انجیل از ظهور منجی ۱۰۵
- ۲-۱. بشارت به ظهور منجی ۱۰۵
- ۲-۲. نشانه های ظهور منجی ۱۰۷

- ۱۰۷ ۲-۲-۱. گسترش جنگ اقروزی، قحطی و بیماری‌های واگیردار
- ۱۰۷ ۲-۲-۲. ویرانی هیکل سلیمان
- ۱۰۸ ۲-۲-۳. تاریکی خورشید و ماه و ستارگان (اختلال در نظام طبیعت)
- ۱۰۸ ۲-۲-۴. ظهور مسیحان و انبیای دروغین
- ۱۰۹ ۲-۲-۵. ناگهانی بودن ظهور
- ۱۱۰ ۲-۲-۶. جنگ آرماگدون (هَزْمَجِدُون)
- ۱۱۱ ۲-۳. برکات ظهور منجی
- ۱۱۳ ۳. تشابه پیشگویی‌های عهدین و منابع اسلامی
- ۱۱۳ ۳-۱. ویژگی‌های منجی و جهان پس از ظهور
- ۱۱۵ ۳-۲. حوادث قبل از ظهور
- ۱۱۷ (۷) منجی موعود در ادیان غیر ابراهیمی
- ۱۱۸ یک. منجی در آیین زرتشت
- ۱۲۳ دو. منجی در آیین هندو
- ۱۲۷ سه. منجی در آیین بودا
- ۱۳۳ چهار. منجی در ادیان چینی
- ۱۳۹ (۸) نام‌های منجی موعود در ادیان
- ۱۴۰ ۱. یهودیت و مسیحیت
- ۱۴۱ ۲. دین زرتشت و دیگر ادیان کهن ایرانی
- ۱۴۱ ۳. ادیان هندی
- ۱۴۱ الف. گزارش نجم الثاقب
- ۱۴۳ ب. گزارش «او خواهد آمد»
- ۱۴۴ (۹) مهدویت در نگاه‌های مستشرقان
- ۱۴۶ مهدویت در آثار مستشرقان
- ۱۴۷ زمینه‌ها و ابعاد اهمیت
- ۱۴۷ سیر تاریخی و قلمرو جغرافیایی

۴۲۳	فهرست تفصیلی
۱۴۸	۱. مهدویت در مطالعات اروپایی
۱۴۸	۲. مهدویت در مطالعات آمریکایی
۱۵۰	۳. مهدویت در مطالعات یهودی-اسرائیلی
۱۵۱	ادوار تاریخی و رویکردها
۱۵۲	دوره اول: تشکیک و اسطوره‌پنداری مهدویت
۱۵۳	دوره دوم: تنوع رهیافت
۱۵۳	۱. رهیافت سیاسی و جامعه‌شناختی
۱۵۴	۲. رهیافت عرفانی-معنوی به مهدویت
۱۵۵	روش‌شناسی مهدویت پژوهی در غرب
۱۵۵	روش تاریخی
۱۶۰	روش پدیدارشناسانه
۱۶۲	۱. عدم جامع‌نگری
۱۶۳	۲. ضعف مضادر و منابع
۱۶۳	۳. حیات هورقلیایی امام غایب
۱۶۴	مسائل و شبهات
۱۶۶	(۱۰) مهدویت و جهانی شدن
۱۶۶	جهانی شدن در منابع دینی
۱۶۶	الف- دولت جهانی در قرآن کریم
۱۶۷	ب- دولت جهانی در احادیث
۱۶۷	جهانی شدن در دوره معاصر
۱۶۸	دیدگاه‌های شکلی جهانی شدن
۱۶۸	۱. پروژه جهانی شدن
۱۷۱	۲. فرایند جهانی شدن
۱۷۲	۳. پدیده جهانی شدن
۱۷۲	چالش‌ها و فرصت‌های جهانی شدن

۱۷۴	ریشه‌های تاریخی جهانی شدن
۱۷۴	نقد مبانی فکری جهانی سازی غربی
۱۷۴	۱. انسان محوری
۱۷۵	۲. سکولاریسم (جدانگاری دین از سیاست و زندگی اجتماعی)
۱۷۵	۳. لیبرالیسم (آزادی بدون محدودیت)
۱۷۶	۴. حس گرایی و تجربه گرایی
۱۷۷	۵. دید استکباری
۱۷۸	امتیازات طرح اسلام
۱۸۲	(۱۱) دلایل غیر تقلی بر ضرورت وجود امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۸۲	۱. برهان فطرت
۱۸۴	۲. برهان قاعده لطف
۱۸۶	۳. برهان امکان اشرف
۱۸۷	۴. برهان ضرورت پرستش
۱۸۸	۵. برهان واسطه فیض
۱۸۸	۶. برهان علت غایی
۱۸۹	۷. برهان نظام اصلح (غنایت)
۱۹۰	۸. برهان عدم تبعیض در فیض
۱۹۰	۹. برهان استقرار تام
۱۹۰	۱۰. برهان رئیس مدینه فاضله
۱۹۱	۱۱. برهان حساب احتمالات
۱۹۲	۱۲. برهان مظهر جامع
۱۹۴	۱۳. برهان تجلی اعظم
۱۹۲	۱۴. برهان تقابل الوهیت و عبودیت
۱۹۳	جمع بندی
۱۹۴	(۱۲) گزاره‌های اعتقادی و گزاره‌های تاریخی مهدویت

۴۲۵	فهرست تفصیلی
۱۹۵	الف - گزاره‌های اعتقادی مباحث مهدوی
۱۹۶	ویژگی‌های موضوعات اعتقادی در مباحث مهدوی
۱۹۸	ب - گزاره‌های تاریخی مهدوی
۲۰۱	چند نکته مهم در مهدویت پژوهی
۲۰۲	خلاصه سخن

بخش یکم: امام مهدی عج در پرتو ادله کلی

۲۰۵	فصل یکم: استمرار امامت
۲۰۵	۱/۱ زمین از پیشوایان هدایت <small>عج</small> خالی نمی ماند
۲۲۹	۲/۱ زمین از حجّت، خالی نمی ماند
۲۳۷	۳/۱ حجّت، یا آشکار و به نام است و یا پنهان و گم نام
۲۳۹	۴/۱ هر ستاره‌ای که ناپدید شود، ستاره‌ای دیگر طلوع می کند
۲۵۱	۵/۱ در هر نسلی، دادگری دانا از اهل بیت پیامبر <small>ص</small> وجود دارد
۲۵۴	پژوهشی درباره تداوم رهبری در همه عصرها
۲۵۶	نقد دلایل نفی استمرار امامت
۲۵۷	۱. دلایل دوران فترت
۲۵۹	تذکر
۲۶۰	۲. بقای زمین منوط به امام ظاهر
۲۶۳	فصل دوم: حدیث ثقلین
۲۶۳	۱/۲ حدیث ثقلین، به روایت پیروان اهل بیت <small>ع</small>
۲۶۹	۲/۲ حدیث ثقلین، به روایت اهل سنت
۲۷۵	۳/۲ جایگاه‌های صدور حدیث ثقلین
۲۷۵	الف - عرفات
۲۷۵	ب - منا
۲۷۷	ج - مسجد خیف

- ۲۸۱ د- مسجد الحرام
- ۲۸۱ ه- غدیر خم
- ۲۸۷ و- آخرین سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۱ ز- واپسین لحظات زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۳ ۴/۲ معنای «عترت» و «اهل بیت»
- ۳۰۳ پژوهشی درباره حدیث ثقلین
- ۳۰۳ یک، متن حدیث ثقلین
- ۳۰۴ دو، راویان حدیث ثقلین
- ۳۰۴ الف- راویان حدیث ثقلین از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۰۹ ب- راویان حدیث ثقلین از میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۱۰ ج- راویان حدیث ثقلین از میان تابعین
- ۳۱۱ د- راویان حدیث ثقلین از قرن دوم تا قرن چهاردهم
- ۳۱۱ سه، صحت و صدور حدیث ثقلین
- ۳۱۲ چهار، موارد صدور حدیث ثقلین
- ۳۱۴ پنج، مقصود از «عترت» و «اهل بیت»
- ۳۱۵ اهل بیت، در آیه تطهیر
- ۳۱۸ شش، معنای حدیث ثقلین
- ۳۱۹ ۱. عصمت اهل بیت:
- ۳۲۱ ۲. مرجعیت علمی اهل بیت:
- ۳۲۲ ۳. تلازم مهجوریت اهل بیت و قرآن
- ۳۲۳ هفت، دلالت حدیث ثقلین بر امامت امام مهدی علیه السلام
- ۳۲۴ ۱. غیبت امام عصر علیه السلام
- ۳۲۵ پاسخ یک شبهه
- ۳۲۶ ۲. مقصود از تمسک به اهل بیت علیهم السلام
- ۳۲۷ ۳. چگونگی تمسک به امام غایب

۴۲۷	فهرست تفصیلی
۴۲۸	هشت. بررسی گزارشی دیگر در باره حدیث ثقلین
۴۲۸	بررسی سند
۴۳۰	چند نکته
۴۳۳	فصل سوم: احادیث شمار امامان <small>علیهم السلام</small>
۴۳۳	۱/۳ روایت‌های «دوازده خلیفه»
۴۳۳	الف- روایت جابر بن سمره
۴۳۷	ب- روایت ابو جحیفه
۴۳۹	ج- روایت عبد الله بن عمر
۴۳۹	د- روایت عبد الله بن عمرو بن عاص
۴۴۱	ه- روایت عبد الله بن ابی اوفی
۴۴۱	و- روایت انس
۴۴۱	۲/۳ روایات «دوازده امیر»
۴۴۳	پژوهشی درباره احادیث مربوط به دوازده خلیفه
۴۴۳	۱. ارزیابی سند احادیث
۴۴۵	۲. زمان و مکان صدور حدیث
۴۴۵	۳. اختلاف در متن احادیث
۴۴۷	۴. مقصود از «دوازده خلیفه»
۴۵۰	شماری از آرای غیر منطبق بر خلفای دوازده گانه
۴۵۰	نظریه اول: حکام دوران اقتدار سیاسی اسلام
۴۵۰	نقد نظریه اول
۴۵۱	نظریه دوم: حاکمان صدر اسلام تا عصر عمر بن عبد العزیز
۴۵۲	نقد نظریه دوم
۴۵۲	نظریه سوم: دوازده خلیفه نامشخص تا قیامت
۴۵۲	نقد نظریه سوم
۴۵۳	نظریه چهارم: خلفای بنی امیه

- ۳۵۴ نقد نظریه چهارم
- ۳۵۵ نظریه پنجم: امارت دوازده امیر در یک زمان
- ۳۵۵ نقد نظریه پنجم
- ۳۵۵ پاسخ به دو اشکال
- ۳۵۶ ۱. بیشتر امامان شیعه به خلافت نرسیدند
- ۳۵۶ ۲. عدم اتفاق امت بر خلافت امامان شیعه
- ۳۵۹ ۳/۳ روایات «دوازده امام»
- ۳۶۱ یادداشت
- ۳۶۱ ۴/۳ روایات «دوازده وصی»
- ۳۶۷ ۵/۳ روایات «دوازده محدث»
- ۳۶۹ ۶/۳ روایات «دوازده هدایت یافته»
- ۳۷۱ ۷/۳ روایات «به شمار دوازده تقیب بنی اسرائیل»
- ۳۷۹ ۸/۳ روایت‌های دربردارنده شمار و نام امامان علیهم السلام
- ۳۸۵ ۹/۳ حدیث لوح
- ۳۹۵ تحقیق درباره حدیث لوح
- ۳۹۶ الف - مباحث مرتبط با سند
- ۳۹۸ ابو الجارود
- ۳۹۹ وضعیت حدیثی و رجالی
- ۴۰۰ مذهب ابو الجارود
- ۴۰۲ ب - بررسی متن حدیث لوح
- ۴۰۵ ۱۰/۳ حدیث خضر علیه السلام
- ۴۰۷ ۱۱/۳ حدیث اسلام ناب
- ۴۱۱ ۱۲/۳ دعای حاجت‌طلبی